

شهادت ●●●

او از همان روستای محل ولادت و سکونت خویش، دل در گرو این معارف والا سپرد و بعدها از طریق ارتباطاتی که با شهرهای اطراف از جمله نیشابور و مشهد مقدس داشت بر دامنه کارهای مبارزاتی خویش افزود. از جمله این‌ها ارتباطی بود که با مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی - از زمان اقامت معظم له در جوار بارگاه ملکوتی امام هشتم (ع) پیدا کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، نورعلی رخت مقدس پاسداری بر تن کرد و به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت. دفاع مقدس هشت ساله، از نورعلی، مردی جاافتاده همچون آهن در کوره رفته و بارها گداخته شده ساخت، که همچنان با صلابت و استوار به راه خویش ادامه می‌داد. با ارتحال ملکوتی پیشوای نخست انقلاب و نظام، نورعلی دل در گرو هدایت دومین پیشوا سپرد و همچنان به طی طریق مقدس خویش ادامه داد. صاحب آن اراده پولادین، از آن پس در قالب یکی از نمادهای سال‌های شکوهمند دفاع مقدس، در نهاد مردمی سپاه مدام به فعالیت شبانه‌روزی مشغول بود. جا به جا شدن‌های مکانی ماهانه، هفتگی و گاه روزانه سردار شوشتری، به ضرورت انبوه کارهایی که در پیش داشت، او را به نمادی از خستگی ناپذیری و از آن مهم‌تر نماد وحدت و همبستگی میان نیروهای سپاه با مردمان خوب کردستان، خراسان، بلوچستان و تهران بدل ساخته بود. او می‌کوشید تا مانع از هم گسستن زنجیرهای مقدس این پیوندهای مبارک باشد و سرانجام از پی سه دهه مجاهدت و جانفشانی در این راه، مزد والای خویش را از پروردگار دریافت نمود و عاشقانه «شهید وحدت» نام گرفت و پرواز کرد...

یادش گرامی
و راهش پررهرو باد

● سردبیر

نهضتی که طوفان آن از ابتدای دهه چهل خورشیدی به صورت عیان و آشکار وزیدن گرفت، انقلابی صدرصد دینی و مردمی بود. این نهضت، به عنوان مهم‌ترین و مؤثرترین انقلاب تاریخ معاصر، به رهبری بزرگمردی صورت گرفت و در سال ۱۳۵۷ به ثمر نشست، که جزء جزء حرکات، سیاست‌ها و منویات آن پیشوای بزرگ و آن بنیانگذار جمهوری اسلامی در تاریخ (که ایرانیان مفتخر به داشتن چنین حکومتی بودند و هستند)، بر پایه کتاب خدا و سیره رسول اکرم (ص) و نیز عترت و اهل بیت - علیهم السلام - ترسیم شده بود.

تردیدی نیست که آنچه این انقلاب را به پیروزی رساند، گذشته از باریک‌بینی‌های کشتی‌بان و جلودار نهضت و به تبع آن، پیروی محض و بی‌چون و چرای تک تک یاران ایشان، از زن و مرد و کرد و ترک و بلوچ و... از معظم له، وحدت، همدلی، همبستگی، همراهی و یک‌رنگی این مردم بود. همچنان که در قرآن کریم آمده است: «واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا...»، یاران انقلاب نیز در جای‌جای این میهن اسلامی با تکیه بر وحدت اسلامی خویش، به ترتیب از پس هر مانع و رادعی برآمده‌اند. از صف‌بندی‌های تفرقه افکنانه و تلاش‌های گروهک‌های وابسته در دو سال اول انقلاب گرفته تا دفاع مقدس هشت ساله و همه حوادثی که از ریز و درشت آن‌ها به نیکی مطلعیم و به لطف حق باری تعالی، آن کشتی تا امروز به سلامت به راه خود ادامه داده و همچنان ادامه خواهد داد...

سردار سرلشکر پاسدار شهید نورعلی شوشتری، روستایی ساده‌ای بود که دو بال ایمان و اعتقاد به معارف والای اسلامی (به رهبری مقتدای زمان) و همچنین تلاش بی‌وقفه و خستگی ناپذیر در راه نیل به آرمان‌های مقدس برآمده از این معارف گهربار، او را به فرجامی رشک برانگیز - یعنی شهادت - نائل گرداند.





سردار شجاع و با اخلاص

■ متن پیام حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت شهادت سرداران شهید شوشتری و محمدزاده

به شهادت رساندن
مؤمنان فداکاری
همچون سردار
شجاع و با اخلاص،
شهید نورعلی
شوشتری و دیگر
فرماندهان آن بخش
از کشور و ده‌ها نفر
از برادران شیعه
و سنی و فارس و
بلوچ، جنابیتی در
حق ملت ایران و
به خصوص منطقه
بلوچستان است

اقوام ایرانی خدشه وارد سازد. مزدوران حقیر و پلید استکبار نیز یقین داشته باشند که دست قدرتمند نظام اسلامی در دفاع از امنیت آن منطقه مظلوم و آن مردم وفادار، لحظه‌ای کوتاهی نخواهد کرد و متجاوزان به جان و مال و امنیت مردم را به سزای اعمال خیانتکارانه خواهد رسانید. اینجانب شهادت جان باختگان این حادثه به ویژه سرداران شهید شوشتری و محمدزاده و دیگر پاسداران عزیز را به خانواده‌های محترم آنان تبریک و تسلیت گفته، علو درجات آنان و شفای عاجل آسیب دیدگان را از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

سید علی خامنه‌ای
۲۷ / مهر / ۱۳۸۸

[برگرفته از سایت دفتر حفظ و نشر آثار مقام رهبری]

بسم الله الرحمن الرحيم
جنایت تروریست‌های خونخوار در بلوچستان، چهره اهریمنی دشمنان امنیت و وحدت را که از سوی سازمان‌های جاسوسی برخی دولت‌های استکباری حمایت می‌شوند، بیش از پیش آشکار ساخت. به شهادت رساندن مؤمنان فداکاری همچون سردار شجاع و با اخلاص، شهید نورعلی شوشتری و دیگر فرماندهان آن بخش از کشور و ده‌ها نفر از برادران شیعه و سنی و فارس و بلوچ، جنابیتی در حق ملت ایران و به خصوص منطقه بلوچستان است که این انسان‌های شریف، همت خود را بر امنیت و آبادی آن نهاده و مخلصانه برای آن تلاش می‌کردند. دشمنان بدانند که این ددمنشی‌ها نخواهد توانست عزم راسخ ملت و مسئولان را در پیمودن راه عزت و افتخار که همان راه اسلام و مبارزه با جنود شیطان است، سست کند و به وحدت و همدلی مذاهب و



افتخاری ماندگار...

■ پیام دکتر محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران به مناسبت شهادت سرلشکر پاسدار شهید نورعلی شوشتری

می یابند و جان خود را در راه خدمت بی منت فدا می کنند.

انصافاً مرگ در بستر برای چنین عزیزانی سزاوار نبود. خداوند متعال جهاد دیرینه و اخلاص پایدار آنان را با شهادت و قرب خود پاداش داد.

اینجانب ضمن تبریک و تسلیت به فرماندهی معظم کل قوا، فرماندهی محترم کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، خانواده، عموم مردم استان و همکاران محترم این شهید گرانقدر، به ملت عزیز و خصوصاً مردم شریف استان سیستان و بلوچستان اطمینان می دهم که جنایتکاران پاسخ این اعمال ضد مردمی خود را به زودی دریافت خواهند کرد. از مسئولین ذی ربط می خواهم با سرعت و قاطعیت، عوامل این جنایت تروریستی را شناسایی و به دست عدالت بسپارند.

امنیت پایدار در سایه ایمان، اخوت، اعتماد متقابل حکومت و مردم تحقق می یابد و وجود این اعتماد بین مردم و دولت و نظام، موجب چنین کینه توزی هایی است.

از خداوند متعال، رحمت و اسعه خود را برای این شهیدان و ملت بزرگ ایران مسئلت دارم.

محمود احمدی نژاد

[برگرفته از سایت ریاست جمهوری]

بسم الله الرحمن الرحيم
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً
جنایت کوردلان و ایسته به بیگانه، در به شهادت رساندن مردم و جمعی از پاسداران فداکار دین و ملت و در رأس آنان سردار شهید نورعلی شوشتری
جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه، موجب تأثر و تأسّف شدید اینجانب و در عین حال افتخاری ماندگار برای انقلاب اسلامی است.

تأثر از آن رو که عده ای فریب خورده و بی هویت، در عین عجز و ذلت، خدمت خالصانه به مردم شریف استان سیستان و بلوچستان را بر نمی تابند. صداقت و پاکدامنی و مردمی بودن فرماندهان عالی که با کمال عشق و تواضع به ملت، در میان متن مردم بی آرایش حضور می یابند و به درد آنان رسیدگی می کنند و در تأمین امنیت و رفاه سر از پای نمی شناسند، را بزدلانه و بسا فریب و انفجار پاسخ می دهند. این عملیات جز کینه و دشمنی با مردم مؤمن بلوچستان، هیچ پیام دیگری ندارد.

موجب افتخار است که فرزندان این ملت که عمر خود را در راه خدمت به آنان و دفاع از سرزمین لاله گون خود سپری کرده اند، این گونه با کمال اخلاص و سادگی و مسئولیت پذیری در میان مردم حضور

● فرزندان این ملت
● که عمر خود را در
● راه خدمت به آنان
و دفاع از سرزمین
لاله گون خود
سپری کرده اند،
این گونه با کمال
اخلاص و سادگی و
مسئولیت پذیری
در میان مردم
حضور می یابند و
جان خود را در راه
خدمت بی منت فدا
می کنند. انصافاً
مرگ در بستر برای
چنین عزیزانی
سزاوار نبود.

نوری که راه آسمان در پیش گرفت...

■ **نگاهی به زندگی و تلاش‌های سردار سرلشکر پاسدار شهید نورعلی شوشتری**

از جمله موفقیت‌هایی بود که سبب بروز خشم و درماندگی گروه‌های معاند شد و آنان، که تمام امید خود را به بر هم زدن امنیت با تکیه و حربه تفرقه‌بینی قومیت بسته بودند، خوشبختانه با هوشیاری و برنامه‌ریزی سردارانی چون شوشتری و محمدزاده، با یأس و ناامیدی مواجه شدند، تا جایی که در کمال درماندگی، درصدد ضربه زدن به هر شکل و روشی برآمدند و اقدام تروریستی روز گذشته آنان، نشان از درماندگی و اوج زبونی این گروهک‌های بی‌مقدار در منطقه دارد.

وجود ۱۴۰۰ کیلومتر مرز آبی و خاکی در استانی به

که بی‌شک حاصلی جز امنیت و آسایش و اقتدار سیستان و بلوچستان نبود.

ساعت ۸/۲۰ صبح

عبدالمالک ریگی، قلبش به شدت می‌تپد و منتظر خبری است...

خبری که نفرت و انزجار از او و گروهک تروریستی‌اش را به حد اعلی رساند.

... مردان خدا به شهادت رسیدند!

خبری که دنیای رسانه‌ها را به لرزه درآورد...

آنان که دم از مبارزه با تروریست می‌زنند، یک‌بار دیگر با یک عملیات تروریستی، فاجعه‌ای به بار آوردند.

نمایشگاه اتحاد و همدلی و دوستی به خاک و خون کشیده شد...

مردم ایران اسلامی، از قشرها و طوایف مختلف زیستن زیر پرچم جمهوری اسلامی ایران را بر خود افتخار می‌دانند و وحدت آنان با ریختن خون‌هایی از این دست، تنها یکدلی و همراهی بیشینه را در منطقه به دنبال خواهد داشت.

برگزاری حداقل پنج همایش هم‌اندیشی در راستای وحدت هرچه بیشتر سران طوایف و قبایل و مردمی شدن امنیت مناطق مختلف سیستان و بلوچستان،

● **حاج فرج الله شوشتری، پدر این کودک، بزرگ و کدخدای ده محسوب می‌شد و در همه حال می‌کوشید تا از ضعف دستگیری کند و همواره پشتیبان همه اهالی باشد.**

● **همسر حاج فرج الله مادر نورعلی نیز نسب از خانواده‌ای می‌برد که در عشق و علاقه به چهارده معصوم (ع) زبان زد بودند.**



سردار شهید نورعلی شوشتری عمری را با شرافت و مجاهدت به سر برد و برای صیانت از دستاوردهای انقلاب اسلامی، یعنی استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی، همانند سربازی جانباز در خط مقدم حوادث و خطرات حضور یافت و خون خود را نثار توسعه، عمران و امنیت پایدار همان مردمی کرد، که به آنان عشق می‌ورزید.

نوشته ذیل می‌کوشد به صورت مقطعی به تدقیق در زندگی شهید شوشتری بپردازد و در مقاطع مهم این حیات پر بار و طیبه، توقف‌هایی بکند. با این توضیح که بخش مهمی از مجموعه مطالبی که در خصوص زندگی‌نامه این شهید عزیز در پی می‌آید، براساس کتاب یادنامه اولین سالگرد آن بزرگوار به نام «آخرین پُست در کشیک هشتم» به کوشش علی‌رضا قربانی و همچنین ویژه‌نامه «ستاره‌ها» تنظیم شده است. این نوشته را بخوانید:

حدود ساعت ده صبح روز ۲۶ مهرماه ۱۳۸۸ به ناگاه خبری فوری همه رسانه‌ها را در بر گرفت... باز هم تروری ناجوانمردانه و دستی بی‌حیا که بر دامن امنیت و انسانیت پنجه می‌کشید و با خشونت همیشه مذموم، سعی می‌کرد حرفش را با درشتی به کرسی بنشاند. جنایتی دیگر را مرتکب گردید. این حادثه، هر چند بسیار دردناک بود و جمعی از بهترین‌های این مرز و بوم را از ما گرفت ولی مانند هر واقعه این‌چنینی، ستاره‌هایی را افلاکی کرد و نور معطرشان را سرمه چشم صاحب‌دلان زمینی ساخت. سردار سرلشکر پاسدار نورعلی شوشتری، قافله سالار این کاروان ره‌یافته بود...

روزنامه جوان یک روز پس از حادثه در توصیف شرح وقایع مربوط به ترور در مطلبی تحت عنوان «شکوه شهادت در نمایشگاه وحدت» چنین نوشت:

«مسئولان و همراهان گرد هم آمده بودند تا وارد نمایشگاهی شوند که به بهانه همایش و گردهمایی وحدت بین قبایل و طوایف برپا شده بود.

سردار نورعلی شوشتری، جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه و فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق کشور، سردار محمدزاده فرمانده سپاه استان سیستان و بلوچستان و فرمانده سپاه ایرانشهر به همراه یاران خود به سمت نمایشگاه در راهند.

گروهی از سران و ریش‌سفیدان طوایف استان نیز در محل ورودی نمایشگاه، منتظر مردانی ایستاده‌اند که آمده‌اند تا راه‌های اتحاد بین طوایف و ارتقای امنیت منطقه را در جهت همدلی و همبستگی آنان مورد بررسی قرار دهند.

برنامه از قبل تعیین شده بود... ابتدا بازدید از نمایشگاهی که حاصل دستاوردهای محلی بود و برای عموم، آزاد و سپس حضور در همایشی

عصمت و طهارت - علیهم السلام - با صدای زیبا و حزین خویش، حکایت آن را برای دیگران می‌خواند و در آن خطه، پرچمدار مرثیه سراسری‌ها و مولودی خوانی‌ها برای چهارده معصوم (ع) به شمار می‌آمد. همسرش در این باره می‌گوید: «با علاقه شدیدی که آقا نورعلی به ائمه اطهار (ع) داشت، پای ثابت مراسم مذهبی، مخصوصاً مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین (ع)، بود. ایشان با آن قد رعنا و صدای خویش در حالی که لباس مشکی بر تن می‌کرد، سردسته گروه «حسن خوانی» بود. همراهانش تا محل امامزاده، سینه می‌زدند و بعد از پایان مراسم نیز به جا آوردن زیارت اهل قبور را فراموش نمی‌کردند.»

سردار شهید شوشتری به سرعت، نوجوانی را به جوانی رساند و در سال ۱۳۴۷ برای خدمت سربازی روانه پایتخت شد. حاج غلامحسین شوشتری، برادر شهید در این خصوص می‌گوید: «آن زمان، معمولاً چند خانواده با هم زندگی می‌کردند. ما هم در کنار پدر و سه برادرم و چند کارگر، در معیت پدر بزرگمان مرحوم ملا عباس زندگی نسبتاً پرجمعیتی داشتیم. وقتی برادرم به دنیا آمد، بنا به رسم و برای ادای احترام به بزرگتر، حاج ملا عباس که خود از روحانیون بزرگ بود، باید برای این بچه اسمی انتخاب می‌کرد. حاج ملا عباس همیشه برای به جای آوردن عبادت و فریضه نماز و تلاوت قرآن به مسجد می‌رفت. به او خبر داده بودند که خدا به پسرت، فرزندی داده است. او هم به همین جایی که من الان نشسته‌ام آمد، اما بنا به یک رسم قدیمی زنانه، زن‌ها نگذاشتند ایشان اول وارد اتاق بشود و خواستند بچه را بیرون از خانه ببرند و بعد از این که حاج ملا عباس وارد خانه شد، آن وقت، دوباره بچه را پشت سر او به اتاق وارد کنند. حاج ملا عباس که به این رسم اعتقادی نداشت، گفت: چرا این کارها را می‌کنید؟ مگر من ملا عباس پدر بزرگ این بچه نیستم؟ خلاصه، وقتی بچه را به او دادند نگاهی به نوزاد پسر انداخت و سرش را بالا برد و گفت الحمدلله، شکرالله شکر! و بعد من شنیدم که گفت: چه فایده؛ من می‌میرم و زندگی و حرکت و بزرگ شدن این بچه را نمی‌بینم... بعد رو به مادرم، زهرا خانم کرد و گفت: عروسم! مواظب این بچه باش. والدۀام دست‌هایش را روی چشم‌های خود گذاشت و گفت: چشم! اسم نوزاد را هم خود ملا عباس، «نورعلی» انتخاب کرد.

پدر بزرگم خوب می‌دانست که رفتار و شخصیت و حرکت هر بچه‌ای در جامعه‌اش به

«چکنه» ادامه داد.

در میان پیشینیان نورعلی، از دیرباز رسمی زیبا و مقدس برقرار بود که وی نیز پسای در این وادی گذاشت و به نیکی از عهده آن برآمد. یکی از هم‌ولایتی‌های نورعلی در این باره چنین می‌گوید: «هر چه از کودکی‌های سردار شهید حاج آقا نورعلی شوشتری یادمان می‌آید، شامل خوبی و لطف و صفاست. او بچه سالم و ساده‌ای بود. از همان اوایل زندگی‌اش مشخص بود که انسانی خدانشناس و مردم‌دار است. وقتی مرحوم کدخدای فرج الله - پدر سردار شهید شوشتری - مریض شده بود، سردار شوشتری که آن زمان خیلی جوان بود، بی‌دریغ به

عقیده شهید شوشتری همیشه این بود که با قوه دفعی نمی‌شود امر به معروف کرد. بنا بر این با افراد، سر و کله می‌زد و برای خودش محفلی داشت، تا بعدها و زمانی که دوران انجام خدمتش فرارسید...

او محبت و از وی پرستاری و نگهداری می‌کرد. یادم می‌آید هر وقت که این شهید عزیز از جلوی خانه ما رد می‌شد، در می‌زد و احوال ما را می‌پرسید و می‌گفت چطورید و ما می‌گفتیم خوبیم؛ طنین صدای گرمش را نمی‌توانستیم فراموش کنیم...»

آری، نورعلی از صدایی زیبا و قدرتمند برخوردار بود. صدایی که همواره او را در تمامی مراسم مذهبی روستا، بر صدر می‌نشاند و مردم ینگچه را از نغمه‌های دلکش این جوان تنومند و باغیرت بهره‌مند می‌ساخت. نورعلی هم‌زمان با پی بردن تدریجی به رازهای والای مذهب شیعه و مظلومیت اهل بیت

وسعت سیستان و بلوچستان، شاید به ظاهر امری دشوار بنماید اما یکرنگی و همدلی افسار در این استان، همواره زبانزد خاص و عام بوده و هست و امروز مردم غیور سیستان و بلوچستان به عده‌ای عوامل خودفروخته هیچ‌گاه اجازه نخواهد داد تا امنیت آنان را تحت الشعاع قرار دهند...

سردار شهید شوشتری، پرچمدار شهدای جدید نظام و انقلاب در این حادثه دمنشانه بود، هر چند که شهادت این گروه، بار دیگر حقانیت ام القری‌ای اسلام را ثابت کرد و با روشن شدن روز افزون چهره سردار شوشتری - این فرمانده معزز دفاع مقدس که همواره می‌کوشید ساعی و کم ادعا به خدمت ادامه دهد - برای مردم عادی، باز هم آدم‌های کوچکی و بازار، توانستند یکی دیگر از سپاهیان مخلص و مسئولان خدوم خویش را بیشتر بشناسند و از همه مهم‌تر این که، همگان پی بردند شوشتری سرانجام به بزرگ‌ترین آرزوی زندگی‌اش که سال‌ها برای رسیدن به آن بی‌تابی می‌کرد - شهادت - رسیده و به یاران دیرینش پیوسته است...

نورعلی شوشتری روز دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ خورشیدی در روستای ینگچه از توابع بخش شهرستان سروالایت شهرستان نیشابور چشم به جهان هستی گشود. پدر و مادر این کودک خوش آتیه که خداوند متعال، فرجام زیبایی شهادت را بر پیشانی‌اش رقم زده بود، انسان‌هایی مؤمن و مذهبی و معتقد به دین مبین اسلام و علاقه‌مند به اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - بودند و از همین روی، با توسل به پیشگاه حضرت ابوالاثمه، مولای متقیان علی (ع)، نام چهارمین فرزندشان را «نورعلی» گذاشتند و چه زیبا این نام را بر او گذاشتند، چه، نورعلی، نوری زمینی بود که راه آسمان در پیش گرفت...

حاج فرج الله شوشتری، پدر این کودک، بزرگ و کدخدای ده محسوب می‌شد و در همه حال می‌کوشید تا از ضعف دستگیری کند و همواره پشتیبان همه اهالی باشد. همسر حاج فرج الله یعنی زهرا خانم - مادر نورعلی - نیز نسب از خانواده‌ای می‌برد که در عشق و علاقه به چهارده معصوم (ع) زبان‌زد بودند و نسل اندر نسل، این عشق مقدس را برای یکدیگر به یادگار گذاشته بودند.

نورعلی دو خواهر به نام‌های بتول خانم و طاهره خانم داشت و دو برادر نیز به اسامی غلامحسین و غلامحسن که همواره یار و یاورش بودند. نورعلی از همان اوان کودکی همراه ایشان در مکتب مرحوم ملا عباس - پدر بزرگ گرامی‌اش - با پایه‌های فراگیری کلام الله مجید آشنا شد. در ادامه نیز در تنها دبستان موجود در روستای ینگچه تحصیلات ابتدایی خود را شروع کرد، ضمن آن‌که در خانواده حاج فرج الله شوشتری - کدخدای ینگچه - تحصیل علم و تقوا به صورت توأمان، امری لازم و طبیعی محسوب می‌شد و نورعلی به تدریج خود را به این دو بال رشد و تعالی، مجهز می‌ساخت. از همین روی، نورعلی تحصیلات خویش را در





«ینگجه» هم حرکت‌هایی صورت گرفت. حمایت از حضرت امام خمینی (ره) و شعارنویسی‌ها بر روی دیوار و مخالفت با شاه و حکومتش، تا آنجا پیش رفت که از پاسگاه آمدند و از مردم روستا تعهد گرفتند که دیگر این کارها را نکنند. هر بار این شعارها با هزار زحمت پاک می‌شد و دوباره به سرعت در و دیوار پر از شعار می‌شد.

در روستای ما سه چهار نفر بزرگتر بودند که آقای شیخ علی شوشتری هم در کنار برادر نورعلی جزو آن‌ها بود. در مسجد، همه از حرف ایشان سرمشق می‌گرفتند. یادم است خیلی سال قبل از انقلاب، در سال ۱۳۴۱ که تازه امام (ره) را تبعید کرده بودند، وقتی پدر ما، آقا فرج الله، در مسجد با بقیه همراه بودند، یک «حسین اصغری» نامی

از اهالی شهرستان بهشهر که رادیاتورساز بود، عکس‌های حضرت امام خمینی (ره) را با خودش به روستا آورد که در کنار عکس ۱۲ عالم و مجتهد دیگر به چشم می‌خورد. پدرم، عکس امام و آن روحانیون را آورد و روی دیوار اتاق زد. همانجا بود که نورعلی با حضرت امام بیشتر آشنا شد و صحبت‌هایی به میان آمد و از آن پس به صورت جدی وارد قضاای انقلابی شد.

در بجهوجه انقلاب که همه به هر شکلی سعی داشتند به پیروزی نهضت کمک کنند، نورعلی مردم روستا را جمع کرد و حتی به زن‌ها گفت که در شهر چه می‌گذرد و در چه زمینه‌هایی احتیاج به کمک هست. چیزی نگذشت که ۴-۳ ماشین نان آماده شد و همه را بار یک دستگاه خاور کردند و به مشهد بردند تا بین مردم تقسیم کنند، اما به وسیله مأموران کلانتری طبرسی سابق دستگیر شدند و اگر

شیری که می‌خورد و همچنین تربیت پدر و مادرش برمی‌گردد. خوب یادم می‌آید که مادرم در تمام مسائل، اصولی را مراعات می‌کرد و زن عارفه‌ای بود. مثلاً موقع برداشتن آرد از خمره آرد، بسم الله می‌گفت و موقع خمیر کردن و نان پختن وضو می‌گرفت. با تربیت چنین مادری، برادر نورعلی در همه ابعاد شخصیتی، سرآمد دیگران شد. همیشه در محیط خانواده، روستا و شهر، یک احترام و اعتبار ویژه‌ای داشت. شاید بعضی‌ها بگویند بنده برای این که صحبتی بکنم تا چیزی بنویسند، دارم از او تعریف می‌کنم، اما خدا می‌داند که نورعلی در آن دوره «خان‌خانی» و زمانه‌ای که حکومت قانونی و دینی وجود نداشت، در حالی که برای خودش جوانی بود و قدرت زیادی هم داشت، اگر می‌خواست، می‌توانست مثل یک خان، ستمگرانه رفتار کند اما چون جوانی خدانشناس بود، هرگز این‌طور رفتار نکرد. او می‌توانست بر روستا حکومت کند، اما در عین حال همیشه دستگیر و حامی مردم مستضعف در همه جا بود. می‌گفت: آدم خوب که خوب است و احتیاجی به راهنمایی و راه نشان دادن ندارد. پس باید در بهبود شخصیت کسانی بکوشیم که با خوب شدن آن‌ها وضعیت جامعه هم بهتر می‌شود. به این ترتیب، نورعلی با آن که خوش چندان سن و سالی نداشت، جوان‌هایی را که به راه‌های انحراف کشیده می‌شدند، به راه شرع و قانون می‌آورد.

عقیده شهید شوشتری همیشه این بود که با قوه دفعی نمی‌شود امر به معروف کرد. بنا بر این با افراد، سر و کله می‌زد و برای خودش محفلی داشت، تا بعدها و زمانی که دوران انجام خدمتش فرا رسید. پدر بزرگم، انسان باریک‌بینی بود. او عقیده داشت ادامه تحصیل تا کلاس ششم در مدرسه، کافی است. حاج ملا عباس می‌گفت: هر کس می‌خواهد درس بخواند و به مردم خدمت کند، باید به مدرسه علمیه برود. نورعلی که به سنین جوانی و زمان انجام خدمت سربازی رسید، ملا عباس عقیده داشت که سربازی برای حکومت شاه درست نیست، اما نورعلی تمام مدت سربازی را در تهران، بدون حتی یک روز مرخصی، یکسره گذراند و در ادامه به اتفاق دوستش، قبل از آمدن به «ینگجه» به زیارت حضرت معصومه (ع) رفتند و از آنجا به روستا برگشتند.

بعد از پایان خدمت سربازی به اصرار اهالی روستا او به عنوان عضو شورای محل انتخاب شد. «نورعلی» در آن زمان خیلی به روستا خدمت می‌کرد. این جاده‌ای که به اسفراین می‌رود، با تلاش‌های بی‌وقفه او از همان زمان پایه گذاری شد. آن زمان، مردم زیاد با نظم و قانون در روستا آشنا نبودند. فصل زمستان، احشام خود را رها می‌کردند و به این صورت به درخت‌ها و نهال‌های بقیه اهالی خسارت وارد می‌آوردند. آقا نورعلی با مردم صحبت کرد و جلوی این کارها را گرفت.

او به عنوان یک پشتیبان مردم از هیچ کمکی به روستا و مردمش دریغ نمی‌کرد. انقلاب که شد، در

ضمانت یکی از همشهری‌ها که در آن نزدیکی، یک مغازه شیرینی فروشی داشت نبود، معلوم نبود بر سر برادرم و راننده خاور چه می‌آمد. خلاصه، علی سبزی مشهور به کاهانی، آن‌ها را از بازداشتگاه درآورد و آقا نورعلی بعد از آمدن، به ما گفت که خوشبختانه فرصتی برای بازجویی از آن‌ها پیش نیامده است.

انقلاب که پیروز شد، با تأسیس سپاه، ایشان با شناختی که از طریق پسرعموی‌مان از این نهاد مقدس پیدا کرد، وارد سپاه شد و لباس رزم را در طول ۸ سال دفاع مقدس از تن خویش درنیاورد و با وجود ترکش‌های فراوانی که در بدنش وجود داشت، از گود کنار نرفت و حتی بعد از جنگ هم مشغول خدمت به مردم و دینش بود. سرانجام نیز نورعلی با همان لباس مقدس شهید شد و به وصال حق رسید...»

سردار شوشتری همواره فردی نجیب و خانواده دوست بود. ایشان پس از پایان خدمت سربازی خود، در اواخر سال ۱۳۴۹ و در سن ۲۲ سالگی، دختر خانمی مؤمنه و از خانواده‌ای اصیل را به عقد مقدس ازدواج درآورد. طیبه خانم، صبیحه آقای «دُرری سرولاتی»، محضردار خوش‌نام و معتمد اهالی روستای ینگجه بود. پدر همسر شهید شوشتری، در واقع از دوستان قدیم و هم‌درس پدر خود شهید بود. دوران عقد، دو سال طول کشید و در سال ۱۳۵۱، نورعلی رسماً زندگی مشترک خود را شروع کرد. همسر شهید در این خصوص

● بی‌تردید در هر انقلابی و در مسیر حرکت‌های گاه صعب و دشوار آن، چهره‌هایی هستند که بیش از دیگران بر روند رویدادهای آن انقلاب تأثیر می‌گذارند. سردار شوشتری به شهادت هم‌زمان و همراهانش از چنین ویژگی‌ای برخوردار بود و از صبح پیروزی انقلاب در خطر خیزترین صحنه‌ها حضور یافت

زمانی که نوجوان بوده، این روستا یک نفر پهلوان داشته که خیلی نزد اهالی از ارج و قرب برخوردار بوده. یک روز عید آقاجان از پدر بزرگم که نامش هم مأخذ نام خود من است، یک سسکه دوتومانی عیدی می‌گیرد. بعد که می‌رود توی روستا، می‌بیند که آن پهلوان به حالتی از ضعف و بدبختی، دچار اعتیاد به مواد مخدر شده و دارد پای دیوار چرت می‌زند. با این حال، تا چشمش به آقاجانم می‌افتد، می‌گوید که چیزی داری تا به من کمک کنی؟ آقاجان، نخست با بی‌اعتنایی رد می‌شود، اما کمی بعد دلش می‌سوزد که این بنده خدا زمانی پهلوانی بوده و غرور و غیرتی داشته، پس نباید این‌طور به او بی‌توجه بود. بنابراین برمی‌گردد و سسکه‌اش را کف دست او می‌گذارد. آقاجان می‌گفت که آن پهلوان خسته و مردنی هم درآمد و چنان دعایی در حق من کرد که فکر می‌کنم بسیاری از چیزهایی که خدا بعدها به من عطا کرد، از اثر دعای خیر او باشد...

باری، سردار شهید نورعلی شوشتری، که این چنین معتقد و نوع دوست بود، به مدت ۸ سال در ولایت پدیری خویش زندگی و کار کرد. در این سال‌ها، ایشان صاحب دو فرزند پسر به نام‌های فرج الله و روح الله (که این دومی همنام با پیرو مقتدایش حضرت امام خمینی، رحمت الله علیه است) و یک دختر به نام مهناز خانم شد. شهید شوشتری در سال ۱۳۵۸ و در بحبوحه انقلاب شکوهمند اسلامی به شهر نیشابور نقل مکان کرد. در سال‌های بعد نیز خداوند در نیشابور دو دختر دیگر به نام‌های زهرا و فاطمه و یک پسر به نام حسین به این خانواده عطا فرمود.

همسر شهید می‌گوید: «اول انقلاب وقتی که به نیشابور آمدم، منافقان، پشت در خانه ما حرف‌ها و شعارهای تند می‌نوشتند. هر روز صبح این نوشته‌ها را پاک می‌کردیم و آن‌ها دوباره شب می‌نوشتند. با وجود این مشقت‌ها و برخوردهای سخیفی که منافقین با افراد حزب اللهی نظیر آقا نورعلی داشتند، به محض تشکیل سپاه، ایشان به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ملحق شد و برای پاکسازی منطقه از شر منافقان و دشمنان، به کردستان رفت. آن زمان روح الله تازه به دنیا آمده بود و درست ۴۰ روز بعد ما به نیشابور رفتیم.

وضعیت جنگی بود. همسرم در حال آماده باش بود و خانه نمی‌آمد. روح الله حالش خیلی خراب بود، من کسی را نمی‌شناختم، جایی را هم بلد نبودم. صبح که ایشان آمد و از من علت ناراحتی‌ام را پرسید، گفتم: پسرمان بیمار است و من هم جایی را بلد نیستم، گفت: او را پیش دکتر می‌بریم و بعد هم می‌رویم منزل یکی از هم‌ولایتی‌هایمان. خلاصه روح الله را بردیم نزد پزشک و بعد آقا نورعلی، ما را به منزل یکی از بستگان در نیشابور برد. ما سه روز با بچه‌ها آن‌جا بودم اما آقا نورعلی خودش پیش ما نبود. زنگ زدیم گفتیم: می‌خواهم برگردم خانه خودمان. آقا نورعلی آمد و ما را به خانه برگرداند. بعد گفت امکان دارد دو سه ماهی این‌جا



سردار شهید شوشتری با انجام همین کارهای ریز و درشت، این چنین به موطن خویش عشق می‌ورزید؛ همچنان که عاشق اعتقادات مقدسش بود و سرانجام نیز جان پاک خود را در این راه نثار کرد. فرج الله شوشتری، فرزند برومند شهید که با پدر بزرگ گرامی خود همنام است، در این باره می‌گوید: «روستای پدیری ما به نسبت جمعیتی که دارد، بیشترین شمار شهیدان را در سطح منطقه سروولایت تقدیم انقلاب و میهن اسلامی‌مان کرده است. سنگ مزاری هم در دل گلزار شهیدان روستا، در یادبود شهید شوشتری ساخته شده است، تا بیش از پیش مایه افتخار اهالی

شهید شوشتری پیش از انقلاب اسلامی، در فعالیت‌های ضد رژیم ستمشاهی نقش به‌سزایی داشت، پس از پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جزو نخستین کسانی بود که به عضویت این نهاد مقدس در آمد.

و روستا باشد. پیشتر شنیده بودم که نخستین شهید منطقه نیشابور که باباخان پاسبان باشد، مربوط به بخش سروولایت است؛ اما نمی‌دانم اهل این روستا بوده یا جایی دیگر؟ هر چه باشد، این نیز سند افتخار دیگری برای مردمان سروولایتی و روستای سرآمد سراسر این منطقه سردسیر، یعنی دهستان سروولایت است؛ البته باباخان پاسبان نخستین شهید این خطه در جنگ است و گر نه نخستین کسی که در راه پیروزی انقلاب در حوزه جغرافیایی شهرستان نیشابور به شهادت رسید، یک نوجوان دانش‌آموز اهالی بخش دَرُود بود. آقاجان (منظور شهید شوشتری است) تعریف می‌کرد

می‌گوید: «من و آقانورعلی، ۷ سال با همدیگر اختلاف سنی داشتیم. پدران ما، با آن که نسبت فامیلی‌ای با همدیگر نداشتند، اما درست مثل دو برادر بودند. پدر شهید از نظر وضعیت زندگی، بزرگ و کدخدای ده بودند و از هر نظر که فکرش را بکنید به مردم کمک رسانی می‌کردند. من و آقانورعلی بعد از مراسم عروسی در همان روستای ینگجه ماندگار شدیم...»

یکی دو سال اول زندگی برای نورعلی شوشتری و همسرش طیبه خانم دُرری سروولایتی که از راه کشاورزی زندگی مشترک خود را می‌گذراندند، به سبب بروز خشکسالی، به سختی و مرارت می‌گذشت: «زندگی‌مان داشت به خوبی گذشت، اما خشکسالی، آقا نورعلی را مجبور کرد تا به نزد یک فرد مهندس پیمانکار برود و در امر جاده‌سازی فعالیت کند. آن شخص که از کار همسرم خیلی راضی بود، خواست تا ایشان با خانواده و اهل و عیال خود در شهر اهواز ساکن شود. به همین خاطر، ما به خانه‌ای که آن آقای مهندس برایمان فراهم کرده بود، منتقل شدیم و تا نخستین سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در اهواز بودیم. متأسفانه همان زمان پدر همسرم به رحمت خدا رفت و یک سال بعد نیز مادر همسرم بیمار شد و آقا نورعلی مجدداً به روستای ینگجه بازگشت؛ می‌گفت: محل زندگی و شکل گرفتن همه اعتقادات من این‌جا بوده است.

آقا نورعلی دوباره به کار کشاورزی بازگشت و یکی دو سالی به همین منوال گذشت. یک دستگاه مینی‌بوس نیز خرید و راننده‌ای برای آن تعیین کرد، که به وسیله آن، مردم روستا به این طرف و آن طرف منتقل شوند و هم‌ولایتی‌ها برای رفت و آمد و رفع نیازهایشان - در امر تردد به شهر و سایر نقاط - هیچ مشکلی نداشته باشند.»

● ● ●
**شهید شوشتری در آغاز دوران
 طولانی جهاد و مبارزه، همچون
 سربداری سترگ از خراسان به
 همراه خیل بسیجیان جان بر
 کف به کردستان شتافت و با
 همراهی آنان که به فرماندهی اش
 برگزیده بودند، به نبردی سخت
 با دشمنان ریز و درشت انقلاب
 مشغول شد که نخستین نتیجه
 آن، آزادسازی سنندج از اشغال
 عوامل بیگانه بود.**

مبارزه، همچون سربداری
 سترگ از خراسان به
 همراه خیل بسیجیان
 جان بر کف به کردستان
 شتافت و با همراهی
 آنان که به فرماندهی اش
 برگزیده بودند، به نبردی
 سخت با دشمنان ریز و
 درشت انقلاب مشغول
 شد که نخستین نتیجه آن،
 آزادسازی سنندج از اشغال
 عوامل بیگانه بود.



در همین نبرد جانانه بود
 که شجاعت، تدبیر و
 توانمندی های این سردار

بزرگ آشکار شد. او با کاردانی و درایت توانسته
 بود نقش بارزی در پیروزی های مردم مسلمان
 کردستان علیه عوامل استکبار جهانی در این منطقه
 ایفا کند و نام خود را با مجاهدت های خاموش
 رزمندگان اسلام در غرب کشور قرین سازد.

تحمیل جنگ سهمگین عراق علیه ایران، فرصت
 ۸ ساله ای برای این سردار دلاور به وجود آورد تا
 جوهره وجودی خود را به منصفه ظهور برساند و
 با ورود به تنور جنگ، سلسله مراتب فرماندهی را
 در پرخطرترین معرکه های جنگ به دست آورد و
 از فرماندهی گروهان، گردان، محور، تیپ، لشکر
 تا هدایت عملیات را طی کند و به فولادی آبدیده
 تبدیل شود. او فرمانده پیروز گردان های خط شکن
 بود و در جبهه هایی که هدایت عملیات برعهده اش
 بود، همواره مشحون از اطمینان در پیروزی بر
 خصم بود.

سردار شهید شوشتری به روایت خودش، از روز
 نهم دفاع مقدس در جبهه حضور یافته بود. او
 پیش از آغاز جنگ تحمیلی، در جبهه مبارزه با ضد
 انقلاب در کردستان و به خاطر رشادت و دلاوری و
 هوش نظامی خدادادی اش، خدمت را با مسئولیت
 فرماندهی گروهان آغاز کرد و از همان بدو ورود به
 سپاه، از خود رشادت و شجاعت و مدیریت مثال
 زدنی بر جای گذاشت.

این در حالی بود که
 شهید شوشتری از آغاز
 دوران پاسداری اش در
 خرداد سال ۱۳۵۸ به
 عنوان فرماندهی عملیات
 سپاه نیشابور مشغول
 خدمت شده بود.

با آغاز جنگ تحمیلی،
 همراه دیگر رزمندگان
 خراسانی، به سرعت
 خود را به جبهه جنوب
 رساند و از همان ابتدا
 هدایت رزمندگان اسلام
 را با مسئولیت بخشی از
 خط تماس با دشمن در

نباشم. جنگ شروع شده است و من باید بروم.
 بعد با من همه اتمام حجت هایش را کرد و گفت
 شما زن شجاعی و صبوری هستی و باید خیال من
 را که دارم در جبهه می جنگم از این طرف جبهه
 راحت کنی.

من با نگرانی گفتم: ولی ما تازه به این جا آمده ایم و
 تقریباً هیچ کس را نمی شناسیم. آقا نورعلی جواب
 داد: هیچ کس را نمی شناسی و نداری، اما خدا را
 که داری! خلاصه، خداحافظی کرد و به جبهه رفت
 و من با چهار تا بچه قد و نیم قد در شهری غریب
 ماندم.

بعد از چهار ماه که برگشت، خیلی از نیشابوری ها
 به استقبال او آمدند و گاو و گوسفند سر راهش
 کشتند. حاج آقا را سر شانیشان گرفتند و تا داخل
 شهر بردند. وقتی رفت روح الله ۳ ماهه بود، وقتی
 برگشت ۷ ماهه بود. بچه اش را که بزرگ تر شده
 بود نمی شناخت. یک در هفته نیشابور ماند و دوباره
 رفت. بعد از آن در هر منطقه ای که در حال رزم
 بود، دو سه ماه یک بار می آمد و باز برمی گشت. به
 این صورت همه هشت سال دفاع را در حال بود.

بی تردید در هر انقلابی و در مسیر حرکت های
 گاه صعب و دشوار آن، چهره هایی هستند که
 بیش از دیگران بر روند رویدادهای آن انقلاب
 تأثیر می گذارند. سردار شهید نورعلی شوشتری
 به شهادت همزمان و همراهانش از چنین
 ویژگی ای برخوردار بود و از صبح پیروزی انقلاب
 اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) در
 خطر خیزترین صحنه های انقلاب حضور یافت و با
 رشادت و تدبیر به مدیریت بحران های کوچک و
 بزرگ پرداخت، به طوری که دوستانش می گویند
 «هر وقت می خواستیم سراغ او را بگیریم، باید به
 دشوارترین صحنه های اداره کشور سر می زدیم.»
 او که پیش از انقلاب اسلامی، در فعالیت های ضد
 رژیم ستمشاهی نقش به سزایی داشت، پس از
 پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب
 اسلامی، جزو نخستین کسانی بود که به عضویت
 این نهاد مقدس درآمد.
 شهید شوشتری در آغاز دوران طولانی جهاد و

«دب خردان» در نزدیکی اهواز برعهده گرفت. با
 شکل گیری یگان های رزمی سپاه در جنوب، این
 سردار شهید همواره در پست های فرماندهی، خط
 ایثار و شهادت را امتداد بخشید، که در ادامه به
 بعضی از مسئولیت های ایشان اشاره می شود:
 معاونت و فرماندهی تیپ جواد الائمه (ع)، جانشینی
 و فرماندهی لشکر ۵ نصر، فرماندهی قرارگاه
 نجف اشرف، جانشینی و فرماندهی سپاه هشتم
 ثامن الائمه (ع)، فرمانده قرارگاه ثامن الائمه (ع)،
 فرماندهی ارشد سپاه در استان خراسان، فرماندهی
 قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)، فرماندهی قرارگاه
 قدس و جانشینی فرماندهی نیروی زمینی سپاه از
 آن جمله است.

کارنامه تیپ ظفرمند جواد الائمه (ع) و لشکرهای
 خط شکن ۲۱ امام رضا (ع) و ۵ نصر با نام این
 فرمانده پرآوازه و شجاع و مدبر و مدبر عجب
 است و نقش ارزشمند وی در آزادسازی مناطق
 اشغالی خوزستان از لوٹ وجود صدامیان بعثی و
 حضور موثرش در حماسه های آزادی بستان، فتح
 المبین، شکست ارتش بعث عراق در عملیات
 بزرگ آزادسازی خرمشهر و نبردهای سرنوشت
 سازی چون، رمضان (شرق بصره)، خیبر (جزایر
 مجنون و شمال شرق بصره)، بدر (شرق دجله)،
 فتح فساو (والفجر ۸) و آزادسازی میمک در غرب
 کشور، فراموش ناشدنی است.



بود و سران عشایر نیز با رویی گشاده برای اجرای طرح‌های شهید شوشتری اعلام آمادگی کرده و مشتاقانه پیگیر عملی شدن آن‌ها بودند. (اصولا شهید شوشتری راه‌حل دوام امنیت در منطقه را نظامی نمی‌دانست و ریشه ناامنی‌های منطقه را در فقر اقتصادی و فرهنگی جست و جو می‌کرد. لذا با طراحی طرح‌های متعدد اقتصادی و فرهنگی در پی ریشه کن کردن نفوذ عناصر مصل امنیت در منطقه بود.)

در تمام این سال‌ها روح بلند سردار شهید نورعلی شوشتری همواره در افق شهادت در حال پرواز بود و یاد دوستان و هم‌زمان شهیدش، حتی لحظه‌ای او را رها نمی‌کرد و پس از ۳۰ سال مجاهدت هنوز در حال و هوای شهادت قرار داشت و این روحیه به او اخلاص و معنویتی بخشیده بود که پیوسته در فکر دل‌کنند از دنیای فانی می‌نمود در حسرت پیوستن به سینه‌سرخان مهاجر بی‌تابی می‌کرد.

سرانجام در یک‌شنبه خونین ۲۶ مهر ۱۳۸۸، در منطقه پیشین سیستان و بلوچستان، به همراه تنی چند از یارانش به آرزوی دیرینه خویش یعنی شهادت نائل آمد.

سردار شهید نورعلی شوشتری عمری را با شرافت و مجاهدت به سر برد و برای صیانت از دستاوردهای انقلاب اسلامی، یعنی استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی، همانند سربازی جانباز در خط مقدم حوادث و خطرات حضور یافت و خون خود را نثار توسعه، عمران و امنیت پایدار همان مردمی کرد، که به آنان عشق می‌ورزید. شهید شوشتری با شهادت خود مشعل باشکوهی را بر بلندای ابدیت پیش روی آیندگان و نیک‌اندیشان این مرز و بوم روشن کرد. یادش گرامی و راهش پررهرو باد. ■



برگزیده شود. حضور فعال وی در خطوط مقدم جبهه، موجب شد تا ۷ بار به شدت مجروح شود و افتخار جانبازی نیز چون برگ زرین دیگری در کتاب زندگی سراسر آکنده از مجاهدت ایشان به ثبت برسد.

با وقوع عملیات مرصاد، به توصیه مقام معظم رهبری، شهید شوشتری مسئولیت این عملیات دشوار را برعهده گرفت و به روایت شهید صیاد شیرازی، فرماندهی خوبی را از خود به نمایش گذاشت، تا جایی که در تماس با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد آقای خمینی (ره) برای گزارش پیشرفت عملیات به امام خمینی (ره)، حضرت امام خطاب به سردار شوشتری می‌فرمایند: «در این دنیا که نمی‌توانم کاری بکنم، اگر آبرویی داشته باشم در آن دنیا قطعاً شما را شفاعت خواهم کرد.»

با پایان یافتن جنگ تحمیلی، این سرباز پاکباز اسلام که ده‌ها بار تا مرز شهادت پیش رفته بود، در ادامه مجاهدت‌های خویش، به منطقه شمال غرب کشور شتافت و با پذیرش فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)، تداوم بخش راه نورانی مسیح کردستان، سردار سرلشکر پاسدار شهید بروجرودی گردید و مسیر ترقی را به واسطه قابلیت‌های مدیریتی و اخلاقی و مردم‌داری خویش به سرعت طی کرد. سرانجام نیز به سمت جانشینی فرماندهی نیروی زمینی سپاه نائل آمد و سازماندهی نوین نیروی زمینی سپاه را برعهده گرفت و در دورانی طولانی در این سمت باقی ماند و با حفظ سمت و هدف تأمین امنیت پایدار و حمایت از مردم منطقه سیستان و بلوچستان، به عنوان فرمانده قرارگاه قاسم جنوب شرق کشور منصوب شد. سردار شهید شوشتری طرح‌های زیادی برای برقراری امنیت در منطقه سیستان و بلوچستان داشت و عملکردش در مدتی کوتاه، موجب هراس

ضد انقلاب و عناصر وابسته به بیگانگان شده بود؛ چرا که آنان می‌دانستند با به اجرا درآمدن طرح‌های شهید شوشتری، دیگر جایی برای شان وجود نخواهد داشت. از جمله وقتی حدود یک هفته قبل از شهادت سردار شوشتری، یاران و همکاران این شهید عزیز، طرح ایشان را برای سران عشایر و قبایل منطقه جنوب شرق کشور توضیح دادند و طرح با استقبال آنان مواجه شد، بر دشمن بسیار گران آمد. این طرح متضمن ایجاد شغل و امنیت پایدار از طریق تأسیس بازارچه‌های مرزی و...



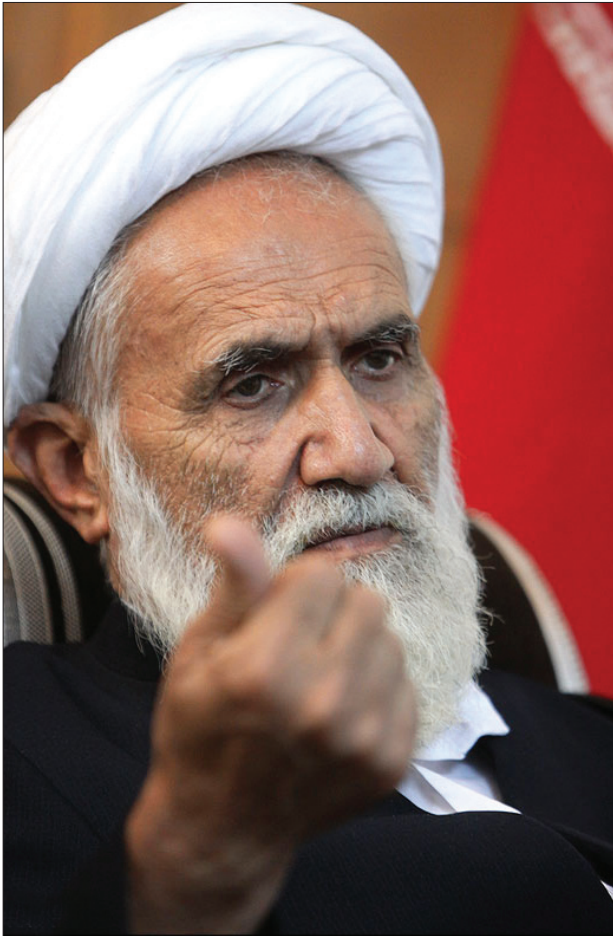
سردار شهید شوشتری نقش برجسته‌ای در فرماندهی قرارگاه نجف اشرف نیروی زمینی سپاه، برعهده داشت و در پیروزی‌هایی چون فتح مهران، پیشروی قوای اسلام در استان سلیمانیه عراق و عملیات حماسی کربلای ۵ که منجر به شکستن دژ دفاعی بصره و پیشروی نیروی زمینی سپاه به سوی بصره شد، نقشی تأثیرگذار و حضوری کارساز و تعیین کننده در شرایط آن روز جنگ داشت.

سردار حمیدنیا، از فرماندهان دوران جنگ در ارتباط با ویژگی‌های درخشنده شهید شوشتری می‌گوید: «شجاعت و تدبیر، از ویژگی‌های بارز

- حضرت امام خطاب به سردار شوشتری می‌فرمایند: «در این دنیا که نمی‌توانم کاری بکنم، اگر آبرویی داشته باشم در آن دنیا قطعاً شما را شفاعت خواهم کرد.»

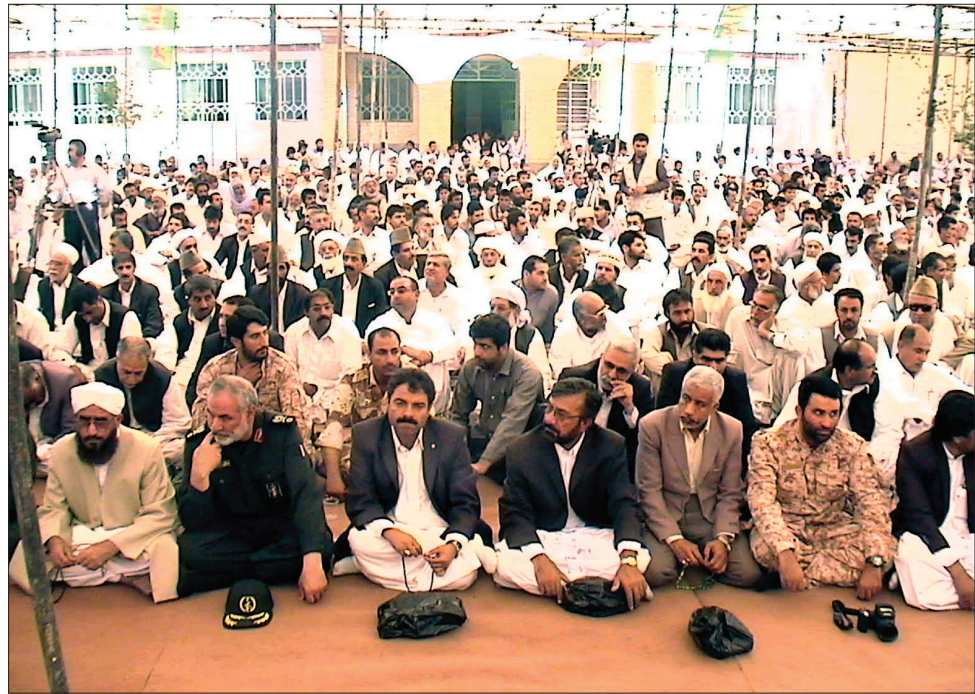
سردار شهید شوشتری بود، به طوری که با قاطعیت می‌توانم بگویم هیچ‌گاه از دشمن نترسید و همیشه هم دشمن را حقیر شمرد. اقتدار و صلابت شهید شوشتری به حدی بود که سال ۱۳۶۰ در هنگام دفاع از تنگه چزابه در منطقه بستان، با وجود فشار همه‌جانبه ارتش عراق و به میدان آوردن چندین یگان رزمی و آماده خود به میدان، بر اثر ایستادگی و تدبیر این فرمانده بزرگ، خط دفاعی ما هیچ‌گاه شکسته نشد.»

سردار شهید شوشتری تقریباً در همه عملیات‌های بزرگ دوران دفاع مقدس (شاید فقط به جز عملیات محرم) در مناطق جنگی حضور داشت و رشادت مثال زدنی‌اش موجب شد تا به فرماندهی لشکر ۵ نصر و پس از مدتی قرارگاه نجف اشرف



شوشتری شهید شد تا ولایت آسیب نبیند

■ شهید شوشتری از نگاه حضرت آیت الله حائری شیرازی



● امروز شاهدیم
● که رهبری قیام
● می‌کنند و امثال
شوشتری‌ها شهید
می‌شوند تا ولایت
آسیب نبیند.
امروز مکتب اهل
بیت (ع) توسط
این شهدا در
برابر مکتب اموی
و وهابی آمریکا
می‌ایستند.

حادث شد هستیم.
امثال ریگی، طلبه و آخوند هستند، این‌ها همه
طالب علوم دینی هستند اما از نوع «اسلام اموی»؛
یعنی شرکی که در لباس اسلام در آمده است.
با استناد به سخن امام صادق (ع) می‌توان گفت:
مشکل در خداشناسی نیست، بلکه مشکل ما در
شرک شناسی می‌باشد و اطاعت کسی که مطیع خدا
نیست شرک است.
ما باید در برابر آمریکا محکم بایستیم، چرا که وقتی
اتحاد با کسانی مثل آمریکا بسته شود، عملیات
انتحاری رایج می‌گردد.
عمل انتحاری بغض متراکم است و با شهادت فرق
دارد، زیرا شهادت طلبی برخاسته از بصیرت است.
امروز شاهدیم که رهبری قیام می‌کنند و امثال
شوشتری‌ها شهید می‌شوند تا ولایت آسیب نبیند.
امروز مکتب اهل بیت (ع) توسط این شهدا در برابر
مکتب اموی و وهابی آمریکا می‌ایستند. ■

«امروز شاهدیم که رهبری قیام می‌کنند و امثال
شوشتری‌ها شهید می‌شوند تا ولایت آسیب
نبیند.

امروز مکتب اهل بیت (ع) توسط این شهدا در
برابر مکتب اموی و وهابی آمریکا می‌ایستند.
این‌ها بخشی از سخنان حضرت آیت الله حائری
شیرازی است که در مراسم بزرگداشت سردار
شهید شوشتری در مشهد مقدس ایراد شده است.
متن کامل تر این بیانات را بخوانید:

قیام عاشورا زمانی اتفاق افتاد که تمام عالم اسلام
گرفتار اندیشه شرک مدرن اموی شده بود.
مشرک بودن انسان‌ها توسط بنی امیه دوباره زنده
شد و این شرک به صورت توحید در آمده و تمام
آنچه در دین است، چون نماز، روزه، حج، جهاد
و... را دارا می‌باشند، انسان برای شناسایی آن باید
«شرک شناس» باشد.

امروز امثال عبدالملک ریگی شاگرد مکتب اموی
هستند و ما در عصر جدید، شاهد ظهور مجدد دو
جریان اهل بیت (ع) و بنی امیه و آنچه در عاشورا



وحدت بین قشرهای مختلف ما ناگسستنی است ...

■ بیانیه آیت الله قربان‌علی دری نجف آبادی

به مناسبت شهادت سرلشکر پاسدار شهید نورعلی شوشتی



وحدت بین قشرهای
مختلف مردم به ویژه سنی
و شیعه با محوریت ولایت
فقیه، در ایران اسلامی،
ناگسستنی است و این
اقدامات تروریستی خلی
در یکپارچگی ملت رشید
ایران ایجاد نخواهد کرد.

● انسانی و تروریستی، ملت را هوشیارتر می‌کند.
● این جنایت ضد بشری که جمعی از مردم و
● فرماندهان سپاه را به خاک و خون کشید، قلب هر
انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد و بی‌شک پاسداران
انقلاب اسلامی و فرزندان برومند ایران پاسخ این
عمل ننگین را خواهند داد.
وحدت بین قشرهای مختلف مردم به ویژه سنی
و شیعه با محوریت ولایت فقیه، در ایران اسلامی،
ناگسستنی است و این اقدامات تروریستی خلی در
یکپارچگی ملت رشید ایران ایجاد نخواهد کرد.
(منبع: سپاه نیوز)

این جنایت ضد بشری که جمعی از مردم و فرماندهان سپاه را به خاک و خون کشید، قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. این، بخشی از اطلاعیه آیت الله قربان‌علی دری نجف آبادی، نماینده ولی فقیه در استان مرکزی و امام جمعه اراک درباره شهادت شهید شوشتی و یاران ایشان است که متن کامل تر آن را از نظر می‌گذرانیم:

بدون تردید تاریخ پرافتخار اسلام، همواره شاهد و ناظر نبرد بی‌امان جبهه حق و باطل بوده و این اقدامات غیر

به حال شهید شوشتری غبطه می خوریم

■ شهید شوشتری از نگاه سردار سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری
فرمانده کل سپاه

گفتاری از سرلشکر محمدعلی جعفری، فرمانده کل سپاه

سردار شوشتری قطعاً خلصت‌ها و برجستگی‌های ویژه‌ای داشت، از جمله روحیه بالای جهادی و سلحشوری و آمادگی برای دفع دشمن و رفع تهدید و ناامنی در هر نقطه از کشور. او ۳۰ سال از عمر و خدمت با برکتش را در این راه گذاشت، برای من خیلی جای سؤال بود که سردار شوشتری با سن و سال بالایش چگونه این آمادگی بالا را دارد که دور از خانواده و پس از جنگ، در صحنه‌های امنیتی و ناامنی کشور در شمال غرب و جنوب شرق حضور پیدا می‌کند. اخیراً متوجه شدم به دعوت امام (ره) به سپاه آمد، چون به گفته خودشان، سه بار امام

آن شهید سترگ، در میدان
هشت سال دفاع مقدس به راستی
پیش‌تاز بود و پس از آن نیز تا
آخر عمر پربرکتش، هم در میدان
مبارزه با دشمنان انقلاب، هم در
جهاد مستمر و خستگی‌ناپذیر
برای تحقق آرمان‌های نظام و هم
در مسیر خدمت به محرومان و
مستضعفان حضور داشت

خمینی (ره) را در خواب دیده بود و امام (ره) به او دستور داده که «به سپاه برو» و این سبب شد که ایشان به سپاه پاسداران ملحق شود و مشخص شد که این نقش تعیین‌کننده سردار در صحنه‌های دفاعی کشور و توانمندی‌های ایشان، به حضرت امام (ره) الهام شده بود که به خواب سردار شوشتری بیاید و این حرکت صورت بگیرد، ما غبطه می‌خوریم به حال سردار بزرگمان شهید شوشتری و امیدواریم بتوانیم از پویندگان راه ایشان باشیم.
(برگرفته از «آخرین پست در کشیک هشتم» به کوشش علی‌رضا قربانی)

پیام خون این شهدا...

شهید سردار سرلشکر شوشتری با تمرکز بر روی نقطه اساسی با توجه به قبایل و عشایر این منطقه امنیت را در جنوب شرق کشور حاکم کرد.

به راستی پیش‌تاز بود و پس از آن نیز تا آخر عمر پربرکتش، هم در میدان مبارزه با دشمنان انقلاب، هم در جهاد مستمر و خستگی‌ناپذیر برای تحقق آرمان‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی، همچون وحدت و یکپارچگی امت و هم در مسیر خدمت به محرومان و مستضعفان حضور داشت.

شاهد بزرگ بزرگواری و خلوص آن عزیز گرانقدر در تلاش و جهاد و خدمتش، عشق و محبت بی‌دریغ مردمی بود که در میان آنان بی‌ریا و بی‌تکلف می‌زیست و با تمام وجود به آنان خدمت می‌کرد و لحظه‌ای از پا نمی‌نشست.

او نه تنها در دوران دفاع مقدس، که پس از آن نیز سال‌هایی طولانی، از رفاه و راحتی و آسایش و زندگی مطلوب در شهر و دیار خویش دست کشید و هجرت

و مجاهدت و ریاضت و سختی مبارزه و خدمت را برگزید. صبر و پایداری او در این راه چشمگیر بود و در این انتخاب غرورآفرین و تحسین‌برانگیز، لحظه‌ای تردید و سستی به خود راه نداد.

وجود این شهید عزیز در خطه پر حادثه سیستان و بلوچستان که همواره مطمح نظر شیطنت و توطئه مزدوران سرسپرده و قسم‌خورده استکبار بوده است حقیقتاً مایه برکت، خدمت، امنیت، وحدت و اقتدار بود و به همین دلیل نیز خار چشم آنان بود.

تنها کسانی که به عمق توطئه‌های آمریکا و صهیونیسم آگاه بوده و در استانی هم‌مرز با دو کشور افغانستان و پاکستان که لانه مأموران آمریکایی است کار کرده باشند، می‌توانند به ارزش حضور آن شهید بزرگوار، و بزرگی خدمات جاودانه‌اش در آن‌جا پی ببرند. مقام بلند و ارجمند شهادت و قرب جوار حضرت حق، گوارای وجود آن شهید عزیز و دیگر شهدای همسفر او و نام‌پروازه آنان بر لوح صدیقان و اولیای الهی جاودانه باد...

سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

مهرماه ۱۳۹۰

(برگرفته از کتاب «شهدان همیستی» به کوشش مصطفی محمدی، با کمی تلخیص)



درآمد

سردار شوشتری به رغم داشتن سن بالا دارای یک روحیه جوان و بسیجی برای انجام مأموریت‌های سپاه بود و ان‌شاءالله جانشینان این عزیزان به خوبی راه آنان را ادامه خواهند داد.

این‌ها بخش‌هایی از نقطه نظرات سخنان سردار سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در رثای یار و هم‌رزم دیرینش سردار شهید شوشتری. متن کامل‌تر این بیانات را بخوانید:

یک سال دیگر از عروج خونین بزرگمردی از تبار عاشوراویان گذشت. مردی از قبیله عشق، ایثار و حماسه. شهیدی از عرصه شاهدان بزم خون و شهادت. رهروی راستین در کوی سرخ حسینی و فرماندهی افتخارآفرین از سپاه سرافراز اسلام. گرچه دو سال از پرواز شکوهمند شهید سردار سرلشکر پاسدار «نورعلی شوشتری» سپری گشت، اما هنوز بزم خون‌رنگ انقلاب اسلامی از شمیم شهادتش عطرآگین و فریاد دشمن‌سکن و استکبارستیز او در فضای کربلای ایران اسلامی، پرتنین است. آن شهید سترگ، در میدان هشت سال دفاع مقدس

پاکستان می‌رود و این مدارک را به آن‌ها تحویل خواهد داد تا بدانند که جمهوری اسلامی از این حمایت آن‌ها مطلع است و از آن‌ها مطالبه دارد. گروهک ریگی تحت حمایت دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و پاکستان است و باید با عوامل پشت صحنه این حادثه تروریستی به طریق مقتضی و تلافی جویانه برخورد شود. البته این برخورد باید از طریق مقتضی و تلافی جویانه باشد که امیدواریم در وقت مقتضی بتوانیم این امر را انجام دهیم. اقدامات سردار شهید نورعلی شوشتری طی ۶ ماه گذشته در جنوب شرق کشور بی‌نظیر بود. البته باید از سال‌ها پیش، از ظرفیت عشایر و قبایل منطقه برای حفظ امنیت آن استفاده می‌شد. در همین رابطه شاهد بودیم که سران این قبایل از این موضوع استقبال کردند و این سیاست سپاه در ایجاد امنیت جنوب شرق کشور مؤثر بود.

خوشبختانه در منطقه جنوب شرق داریم به سمت یک امنیت پایدار می‌رویم و این که کسانی که با دست زدن به عملیات انتحاری موجب شهادت فرماندهان ما شده‌اند «هنر» نیست چرا که این اقدامات در هر کشوری و با هر ضریب امنیتی می‌تواند اتفاق بیفتد. اما آن‌چه روشن است عملکرد مناسب سپاه در این منطقه بوده که آن‌ها را مجبور به چنین کاری کرد. سردار شوشتری به رغم داشتن سن بالا دارای یک روحیه جوان و بسیجی برای انجام مأموریت‌های سپاه بود و این‌شاءالله جانشینان این عزیزان به خوبی راه آنان را ادامه خواهند داد. ■

(بخش‌هایی از سخنان سردار جعفری، یک روز پس از حادثه، به نقل از سپاه نيوز)



افتخار بزرگی نصیب خراسان رضوی شد و جا دارد شهادت سردار سرلشکر پاسدار نورعلی شوشتری، سردار سرتیپ پاسدار رجبعلی محمدزاده و بسیجی شهید سعیدالله شهدفروش را تبریک و تسلیت بگویم. اصولاً دفاع از انقلاب اسلامی و نظام و در رأس آن دفاع از ولایت فقیه که ضمانت بقاء نظام اسلامی است باید هدف اصلی همه مردم و مسئولان باشد. پیام خون این شهدا وحدت میان همه اقشار ایران از جمله شیعه و سنی و فارس و بلوچ است و همه باید بتوانیم با تلاش در جهت حفظ و تقویت این وحدت گام‌های هر چند کوچکی در راه این شهیدان بزرگ برداریم. (بخش‌هایی از سخنرانی سردار جعفری در مشهد مقدس در مراسم تشییع پیکرهای پاک سه شهید حادثه تروریستی، به نقل از خبرگزاری مهر)

اقدامات شهید شوشتری

پیام بزرگ این حادثه تروریستی به جهانیان آمادگی سپاه و بسیج از فرماندهان تا پاسداران و جانفشانی برای دفاع از انقلاب و آرمان‌های امام و شهدا است و استکبار جهانی باید بداند که با این‌گونه اقدامات کاری از پیش نمی‌برد به فرموده امام هر چه ما را بکشند ملت ما در راه خود مصمم‌تر خواهد شد. خوشبختانه مدارکی از طریق دستگاه‌های امنیتی ارائه شده است که طبق این مدارک مشخص می‌شود گروهک خبیث ریگی تحت حمایت سازمان اطلاعات آمریکا، انگلیس و متأسفانه دستگاه اطلاعاتی پاکستان است و برنامه‌هایش با دستورات آن‌ها اجرا می‌شود. هیأتی از طرف جمهوری اسلامی ایران به

● شاهد بزرگ بزرگواری و خلوص آن عزیز گرانقدر در تلاش و جهاد و خدمت‌ش، عشق و محبت بی‌دریغ مردمی بود که در میان آنان بی‌ریا و بی‌تکلف می‌زیست و با تمام وجود به آنان خدمت می‌کرد و لحظه‌ای از پا نمی‌نشست

او از خدا خواسته بود در راه برقراری امنیت به شهادت برسد و امروز شاید خون پاک او بتواند مشکلات این منطقه را حل کند.

غیورمردانی چون سرلشکر شهید شوشتری و سردار محمدزاده ثابت کردند که انقلاب اسلامی همانند روزهای اول انقلاب با اقتدار و استحکام باقی است و راه خود را ادامه می‌دهد و راه این شهیدان بزرگ نیز ادامه دارد.

راه شهید شوشتری در جهت برقراری امنیت مردم در مناطق شرقی کشور به دست خودشان بود که از عشایر و قبایل آن منطقه در این راه استفاده می‌کرد و مردم آن مناطق نیز از این موضوع استقبال فراوانی کرده بودند.

شهید سردار سرلشکر شوشتری با تمرکز بر روی نقطه اساسی امنیت در جنوب شرق کشور و توجه به قبایل و عشایر آن منطقه، بزرگ‌ترین اقدام امنیتی در جنوب شرق کشور را انجام داد و احساس امنیت و آرامش را در منطقه جنوب شرق کشور حاکم کرد. آسایش، امنیت و رفاه مردم به ویژه در مناطق محروم را دغدغه پاسداران و بسیجیان به عنوان کارگزاران نظام مقدس جمهوری اسلامی است. با شهادت شوشتری، محمدزاده و شهدفروش





درآمد

از افتخارات شهید شوشتری این بود که در عملیات مرصاد فرمانده قرارگاه بود. وقتی خبر پیروزی را به حضرت امام (ره) می‌دهند، ایشان (امام) می‌گویند در دنیا که کاری نمی‌توانم بکنم، اگر در آخرت آبرویی داشتم قطعاً از ایشان شفاعت می‌کنم. آنچه می‌خوانید حاوی متن پیام صادره و سپس سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سعیدی شاهرودی نماینده ولی فقیه در سپاه در مراسم تشییع پیکر شهید سردار شوشتری و یارانش است:

سیمای شهید شوشتری از نگاه حجت الاسلام والمسلمین

علی سعیدی شاهرودی

مظهری از همه ارزش‌ها بود

عروج آسمانی جمعی از فرزندان رشید ایران زمین سرداران، پاسداران و رؤسای طوایف و دیگر عزیزانی را که در این حادثه جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند، به پیشگاه مقدس امام عصر علیه السلام و رهبر معظم انقلاب و شما حضار محترم تسلیت عرض می‌کنم. از حضور سروران عزیز، حضار محترم، امیران، سرداران، مسئولین محترم، روحانیت معظم و خانواده‌های محترم شهدا صمیمانه تشکر و قدردانی دارم. اگر به عوامل پیروزی جبهه حق در طول تاریخ توجه داشته باشیم، مشخص می‌شود که چند عامل مؤثر و اثربخش به عنوان اهرم پیروزی در جبهه حق در طول تاریخ بوده است که نخستین آن‌ها صلابت و استقامت رهبران الهی بوده است.

ایستادگی ابراهیم (ع) به پای پیمان‌های الهی، ایستادگی موسی بن عمران (ع) بر عهد و پیمان خود با ذات باری تعالی، استقامت و پایداری پیامبر اعظم صلوات الله و سلامه علیه و ایستادگی ائمه معصومین علیهم السلام بر آرمان‌های حق و حقیقت، ایستادگی و صلابت حضرت امام رحمت الله علیه، بر اصول و میثاق‌ها و ایستادگی و استقامت رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای بر اصول و مبانی، مهم‌ترین عامل پیروزی جبهه حق بوده است. ایستادگی رهبران الهی شرط لازم است، لیکن شرط کافی، ایستادگی و مقاومت امت‌های اسلامی و انقلابی بوده است. هر کجا امت اسلامی و امت‌های الهی بر محور رهبر الهی استقامت ورزیده‌اند، پیروزی و نصرت خدا نصیب آن‌ها شده است هر کجا که امت از مسیر رهبری فاصله گرفته است، به خسران و انحراف مبتلا شده است. امیرالمؤمنین (ع)

معنادار حوادث اخیر در چارچوب سناریوی هماهنگ و برنامه‌ریزی شده توسط سرویس‌های جاسوسی بیگانه می‌باشد.

میرهن است پرچمی که سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری با تأسی به راهبرد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ارتقای امنیت پایدار و بومی در مناطق جنوب شرق کشور برافراشته است، بر زمین نخواهد ماند و در دستان با کفایت هم‌زمان ایشان و نیز مردم ولایت مدار و انقلابی سیستان و بلوچستان همچنان برافراشته و شتاب روند توسعه اقتصادی و محروم‌زدایی این خطه از میهن اسلامی را شتاب خواهند بخشید.

اینجانب با تبریک و تسلیت شهادت این عزیزان به محضر حضرت ولیعصر (عج)، مقام معظم رهبری، خانواده‌های معزز شهدا و آحاد ملت انقلابی و رشید ایران، اطمینان دارم عزم و اراده راسخ مردمان این دیار شهیدپرور، ارتقای امنیت، وحدت، توسعه و آبادانی سیستان غبور و بلوچستان قهرمان را تضمین و شکست‌های خفت بار دیگری را به دشمنان عزت و سربلندی ایران اسلامی تحمیل خواهد کرد.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته
علی سعیدی شاهرودی
(برگرفته از سپاه نیوز)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی خیر خلقه ابی القاسم محمد صلی الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین الهداه المهدیین قال الله الحکیم فی کتابه فاستقم كما امرت و من تاب معک.

متن پیام حجت الاسلام والمسلمین

علی سعیدی شاهرودی

بسم الله الرحمن الرحيم

بار دیگر دست تقدیر از پس حادثه‌ای غم‌انگیز شهادت تعدادی از فرماندهان سلحشور و دلاور سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جمعی از سران طوایف، معتمدین محلی و مردم نجیب و مظلوم استان سیستان و بلوچستان را رقم زد تا با عروج ملکوتی در کنار پروردگار عظیم ما واگزینند.

تاریخ سه دهه گذشته انقلاب اسلامی نشان می‌دهد هر گاه جبهه استکبار در پیگیری راهبردها و طرح‌های شیطانی خود علیه ملت رشید و مجاهد ایران با شکست و ناکامی مواجه شده است، با ارتکاب اعمال جنایتکارانه درصدد انتقام از آنان برآمده است.

بی‌تردید اقدام تروریستی مزدوران استکبار جهانی در به شهادت رساندن این سرمایه‌های گرانقدر انقلاب و نظام، جنایتی سازمان یافته و بیانگر پیوستگی و ارتباط

- مبرهن است پرچمی که
- سردار سرلشکر شهید نورعلی
- شوشتری با تأسی به راهبرد
- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- در ارتقای امنیت پایدار و بومی
- در مناطق جنوب شرق کشور
- برافراشته است، بر زمین
- نخواهد ماند

افتاد، عمار به حضرت نگاه کرد و گفت: «و انه اليوم الذي وصفني رسول الله». امروز روزی است که پیامبر (ص) برای من توصیف کردند. این جا وقتی سخن را شنید «فتزل امیر المؤمنین من بغلته». حضرت (ع) از مرکبش پیاده شد «فعاثق عمار» او را در بغل گرفت «و ودعه ثم قال یا ابی الیقضان جزاک الله و عن نبیه خیرا». و بعد فرمود: «فنعلم الاخ عمار» تو برادر خوبی برای من بودی «ثم یکی امیر المؤمنین علیه السلام» سپس علی (ع) گریه کرد «و بکی عمار ثم قال و الله یا امیر المؤمنین» گفت: علی جان، من با تو همراهی نکردم، بیعت نکردم؛ مگر از روی فهم و بصیرت. «فانی سمعت رسول الله یقول فی یوم حنین» پیامبر (ص) در روز حنین این جمله را فرمود: «یا عمار، ستکون فتنه» بعد از من فتنه‌ای اتفاق می افتد «واذا کان ذالک فاتبع علیا و حزبه» وقتی فتنه‌ای اتفاق افتاد از علی اطاعت کن، از علی و حزب علی حمایت کن «فانه مع الحق والحق مع علی» یک روایت دیگر بخوانم و عرضم را تمام کنم. سدید می گوید: خدمت امام باقر (ع) بودم گفتم آقا جان، چه شد که بعد از وفات پیامبر (ص) آن حوادث پیش آمد؟ می دانی جواب امام باقر (ع) چیست؟ فرمود: اگر حمزه و جعفر بودند آن حوادث پیش نمی آمد، وجود حمزه‌ها و جعفرها لازم است تا انقلاب بماند. وجود شوشتری‌ها و محمدزاده‌ها لازم است که انقلاب بماند. چند جمله‌ای از این شهید نقل کنم و رفع زحمت کنم، شهید شوشتری اخیراً بیان کرده: امیدوارم و از خدا خواسته‌ام این جا محل شهادتم شود و دلم گواهی می دهد که خداوند آرزوی مرا برآورده خواهد کرد. بعد از شهادت احمد کاظمی و دیگر یاران، من تنها شده‌ام و به همین خاطر انتظار شهادت را می کشم، امیدوارم با شهادتم خدا مشکلات این منطقه را حل کند. در جایی دیگر می گوید که آرزو دارم در میدان جنگ باشم و به شهادت برسم و جسم ناقابلم در راه خدا تکه تکه شود. آری (نکته مهم و زیبا، همانا) عجبین شدن خون سردار شوشتری و محمدزاده با خون سمران طویایف در راه وحدت امت اسلامی بود. إن شاء الله به حول و قوه الهی بنیان کفر و نفاق برچیده خواهد شد. از افتخارات شهید شوشتری این بود که در عملیات مرصاد فرمانده قرارگاه بود. وقتی خبر پیروزی را به حضرت امام (ره) می دهند، ایشان (امام) می گویند در دنیا که کاری نمی توانم بکنم، اگر در آخرت آبرویی داشتم قطعاً از ایشان شفاعت می کنم.

آخرین (شاهد بر زدن) مهر تأیید ایشان توسط رهبر معظم انقلاب، مقتدای او و مراد او را عرض می کنم. دیروز اعضای ستاد برگزاری کنگره شهدای خراسان در محضر رهبر معظم انقلاب بودند، معظم له این جملات را فرمودند: شهید شوشتری جزو عزیزان پاک، مؤمن، سالم، صمیمی، فعال، زحمتکش و حقیقتاً مظهری از همه ارزش‌ها بودند که وقتی این ارزش‌ها متراکم می شود «شهید» را به وجود می آورد. این افتخار بزرگی برای هر سرداری است که مهر تأیید پیشوا و مقتدایش روی پرونده او باشد. خوشا به حال شوشتری و محمدزاده که در این مسیر در راه وحدت، در راه ارتباط شایسته بین طویایف و ایجاد امنیت در استان سیستان و بلوچستان جان خویش را نثار کردند. «طوبی عاش سعیدا و مات سعیدا»
والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته ■

برگرفته از ویژه نامه «شهدای وحدت، امنیت، خدمت»

عظمت این رهبری امت، سر تعظیم فرود می آورند و از مواضع شان عقب نشینی می کنند؛ این رمز پیروزی جبهه حق بوده است. اما برادران و خواهران در بین هر امتی مجموعه‌ای از عناصر خواص هستند که نقش برجسته‌ای دارند؛ آن کسانی که عاشق و دلباخته خدا هستند و عشق شان خداست و همواره در صدد پیروی و حمایت از حجت خدا بر روی زمین هستند؛ چه در عصر نبوت و چه در عصر امامت و چه در عصر غیبت. اجازه دهید من دو سه نمونه از این یاران صدیق را خدمت شما عرض کنم. یکی از این یاران صدیق امامت و ولایت خود امیر المؤمنین (ع) است. در ليله المبيت مدال افتخار می گیرد، آنجا که جای پیامبر می ماند و جان در طبق اخلاص می گذارد برای قربانی شدن برای رهبری، آنجا که مدال افتخار می گیرد. آنجا که در جنگ احزاب و جنگ خندق پیشتان می شود - در دفاع از کیان اسلام - وقتی از جنگ برمی گردد، پیامبر (ص) به استقبال علی (ع) می رود. صورتش خون آلوده شده و پیامبر خون از صورت علی پاک می کند و می فرماید: «ضربه علی فی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین». پیامبر (ص) در استقبال از علی (ع) فرمود: علی جان، امروز من خون از صورت تو پاک می کنم اما نیستیم آن زمانی که موی سر و محاسن به خون سرت خضاب شده است.

یکی از یاران صدیق امیر المؤمنین (ع) زید بن صرغان است، وقتی که در جنگ جمل بر روی زمین می افتد، حضرت (ع) به سراغ او می آید و می فرماید «رحمک الله یا زید». ای زید، خدا تو را رحمت کند. «قد كنت خفیف الموننه». تو برای ما سبکبار بودی اما هزینه‌ای که برای اسلام پرداختی سنگین بوده است؛ یعنی جانت را در راه اسلام قربانی کردی. این، سخن امیر المؤمنین (ع) است در جنگ صفین، ببینید عمار به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «یا اخی الرسول الله اتاذن فی قتال» آیا اجازه می دهید من هم بروم بجنگم در برابر این جریان انحرافی؟ فرمود: قدری صبر کن. «فلما کان بعد ساعه اعاد عمار علیه السلام». ساعتی بعد آمد عرض کرد: اجازه می دهید من هم در این مسیر اقدام کنم؟ باز حضرت فرمودند: «فاجابه مثله فا عاد ثالثا» سه بار عمار آمد گفت اجازه بده تا من هم در این مسیر جانم را قربانی کنم. «فبکی امیر المؤمنین». حضرت علی به گریه

رهبر معظم انقلاب این جملات را فرمودند: شهید شوشتری جزو عزیزان پاک، مؤمن، سالم، صمیمی، فعال، زحمتکش و حقیقتاً مظهری از همه ارزش‌ها بودند که وقتی این ارزش‌ها متراکم می شود «شهید» را به وجود می آورد.



در خطبه قاصعه در مورد پیروزی بنی اسرائیل در کنار موسی بن عمران (ع) می فرماید: «فلما ربی الله جد الصبر منهم علی الادی فی محبته» وقتی که خداوند منان صبر و مقاومت بنی اسرائیل را در کنار رهبری مشاهده کرد و تحمل سختی‌ها در کنار رهبری به منصفه ظهور رسید، خداوند برای آن‌ها فرجی فرستاد و ذلت را تبدیل کرد به عزت و خوف را تبدیل کرد به امنیت. اما همین بنی اسرائیل وقتی از محوریت رهبری فاصله گرفتند و فرامین رهبری را اجابت نکردند عذاب الهی بر آن‌ها نازل شد. کلام امیر این است: «قد خلع الله عنهم لباس کرامته». خداوند لباس کرامتش را از تن بنی اسرائیل درآورد، چون استحقاق آن عزت و عظمت را نداشتند. وقتی امتی بر پای پیامبری گرد آمدند و استقامت کردند و سختی‌ها را تحمل کردند، خداوند نعمت‌هایش و نصرت و پیروزی‌اش را بر آن مردم نازل فرمود. اما آنجا که فرمان پیامبر را زیر پا گذاشتند سرپیچی کردند، خذلان و بدبختی نصیب آن‌ها شد و این کلمات، عبارت‌هایی است که در زیارت عاشورا آمده است و ثمره نافرمانی یک امت است «لعن الله امه سمعت بذالک فرضیت به - اسرجت و الجمعت و تنقبت لقتالک». لعنت بر امتی که صدای حسین (ع) را شنید و سکوت کرد و حسین (ع) را یاری نکرد. وقتی حسین (ع) یاری نشد، ملتی گرفتار حجاج بن یوسف و عناصر ناهل می شود وقتی ملتی بر محور روح الله مجتمع شد، پیروزی یکی پس از دیگری بر آن‌ها نازل می شود و ملتی سربلند و عزتمند در دنیا و ایران به عنوان ام القریا؛ می شود کانون حمایت از وحدت اسلامی و بیداری اسلامی.

وقتی ملتی بر محور رهبری بزرگوارش، رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای گرد آمدند، این جاست که گردن کلفت‌ها و مستکبرین در برابر



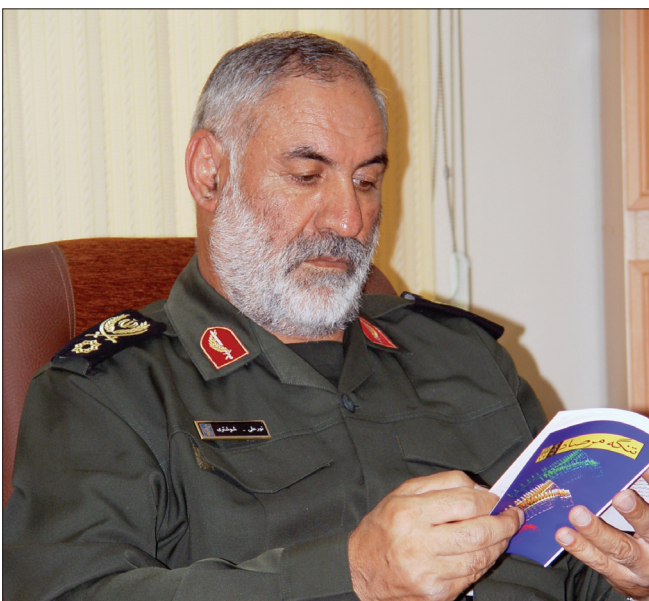
بیانات حجت الاسلام والمسلمین سید احمد میرعمادی
نماینده ولی فقیه در لرستان و امام جمعه خرم آباد

خون پاک شهید شوشتری...

این حادثه نشان داد که دشمنان ما تاب و تحمل دیدن انسجام و وحدت بین شیعه و سنی و امنیت پایدار در منطقه را ندارند، لذا این گونه اقدامات وحشیانه و جنایات فجیعی را مرتکب می‌شوند.

خون پاک سرداران شهید شوشتری، محمدزاده، شفیع پور و دیگر عزیزان این حادثه، باعث می‌شود که ملت شهیدپرور ایران، همان راهی را که شهدا انتخاب کرده‌اند، انتخاب کند و

تا پایان، با قوت و توان هر چه بیشتر، در سایه تدابیر و رهنمودهای رهبر معظم انقلاب، این راه را ادامه دهد. ملت ایران هرگز به دشمنان اجازه نخواهد داد که وحدت و امنیت و اقتدار نظام اسلامی را خدشه‌دار کند. ■



درآمد

حجت الاسلام والمسلمین سید احمد میرعمادی، نماینده ولی فقیه در لرستان و امام جمعه خرم آباد، در مراسم تشییع پیکر پاک سردار شهید فرشاد شفیع پور، از شهدای حادثه تروریستی سیستان و بلوچستان، سخنانی را ایراد کرد که گزیده آن را به نقل از مهر می‌خوانید:



بیانات آیت الله عباسعلی سلیمانی

نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان

غرش کنان بر سر دشمن فرودمی آمد...

درآمد

آیت الله عباسعلی سلیمانی، نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان، در مراسم گرامیداشت هفتمین روز شهادت شهدای حادثه تروریستی شهرستان سرپاز، سخنانی را در زاهدان ایراد کرد که گزیده آن را به نقل از مهر می‌خوانید:

استکبار جهانی همواره به دنبال ایجاد اختلاف میان شیعه و سنی با استفاده از عناصر مزدور خویش است. غرب و استکبار جهانی همواره در راه ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی با استفاده از عناصر مزدور، خودفروخته و پست که با آبروی ملت‌ها بازی می‌کنند، بوده و دست به توطئه‌های مختلف می‌زند. امروز و در پی این حادثه تروریستی، مردم شریف بلوچستان به دو علت ناراحت هستند، هم برای شهادت این عزیزان و هم به این سبب که تاریخ کهن و تمدن بزرگ بلوچ، خدشه‌دار شده و این اقدام جنایتکارانه به سوابق و پیشینه خوب و بالای مردم این دیار ضربه وارد کرده است.

دشمنان با این جنایت بر روی فرهنگ معروف مهمان نوازی قوم بلوچ، دست گذاشتند ولی همگان باید بدانند که بلوچ در خانه و بر روی فرش منزلش، نسبت به کسی نامردی نمی‌کند و میهمانی را که بر او وارد می‌شود، خیلی عزیز می‌دارد ولی بیگانگان و عناصر خودفروخته با این حرکت ناجوانمردانه، تلاش کردند تا فرهنگ مردم ما را خدشه‌دار کنند.

سرداران شهید شوشتری و محمدزاده که همیشه لبخند بر لبان‌شان بود و در میادین هشت سال جنگ تحمیلی چون شیران بیشه، غرش کنان بر سر دشمن فرود می‌آمدند، برای امنیت بومی و پایدار، تحکیم وحدت و توسعه و پیشرفت، پا به این خطه عزیز از ایران اسلامی گذاشتند.

باید تأمل کرد و اندیشید که دستور این گونه جنایت‌ها از کدام کانون صادر می‌شود و چه کسانی در پشت پرده آن قرار دارند.

در برخی از اظهارات سران سیای آمریکا، کاملاً مشخص بود که آنان برای از هم پاشیدن حکومت‌های اسلامی از درون برنامه‌ریزی کرده‌اند. دشمنان می‌خواهند ایران به کشورهای مثل عراق، پاکستان و افغانستان تبدیل شود و به همین سبب، امنیت جمهوری اسلامی ایران را به مخاطره می‌اندازند. استکبار جهانی تلاش می‌کند حکومت دینی اسلامی را در جهان ناموفق جلوه دهد تا یک سرخوردگی در بین مردم متدین نسبت به حکومت دینی به وجود آید. ■

ارتباط ما ادامه پیدا کرد. در عملیات طریق القدس که آن زمان، دیگر چند ماهی می شد که فرمانده سپاه شده بودم، ایشان به عنوان فرمانده گردانی از تیپ ۲۵ کربلا ظاهر شد.

شهید شوشتری کارش با موفقیت همراه بود و در آن جنگ سخت، عبور عراقی ها را از پل سابله که می خواستند بیابند و عبور کنند و شهر آزاد شده را از دست ما پس بگیرند ناممکن ساخت. نیروهای ما، شهر بستان را آزاد کرده بودند. عراقی ها هم می خواستند ما را دور بزنند و عقبه نیروهای ما را ببندند. در این هنگام، نبرد بسیار سنگینی روی پل سابله صورت گرفت و نقش شهید شوشتری در آن شب، بسیار مهم بود.

در رخدادهای کردستان و در غائله گنبد کاووس، ایشان رزمنده‌ای بود که کیلومترها از خانه خود مهاجرت کرده و در خط مقدم انقلاب حاضر می شد و از انقلاب و تمامیت ارضی کشورش دفاع می کرد و در حقیقت اوج بزرگی آقای شوشتری، در دفاع مقدس پیدا شد

در آذر ماه سال ۱۳۶۰، آقای شوشتری جزو آن رزمندگانی بود که در آن ساعات بسیار حساس و خطرناک، نیروهای عراقی را عقب زدند و جنگ تن به تن شاییدی بین رزمندگان ما و ارتش عراق روی همین پل صورت گرفت. نیروهای عراقی قصد داشتند پل را به تصرف خود درآورده و از روی پل عبور کنند

در غائله گنبد کاووس در سالهای (۱۳۵۸ و ۱۳۵۹) ایشان رزمنده‌ای بود که کیلومترها از خانه خود مهاجرت کرده و در خط مقدم انقلاب حاضر می شد و از انقلاب و تمامیت ارضی کشورش دفاع می کرد و در حقیقت اوج بزرگی آقای شوشتری، در دفاع مقدس پیدا شد.

جنگ که آغاز شد، بسیاری از مردم پنج استان کشورمان، خانه و کاشانه‌های شان را ترک کردند، ولی با ترک این جمعیت بزرگ از ملت ما، یک جمعیت دیگری می آمد و جایگزین آن‌ها می شد که از شهرهای شان دفاع کند. در اهواز روزهای اول جنگ که بسیاری از مردم و دانش آموزان از خانه‌ها و مدرسه‌های شان رفته بودند، مدارس اهواز محل تجمع رزمندگانی بود که از دیگر استان‌ها - از جمله خراسان - می آمدند تا بلکه بتوانند اشغالگران صدامی را از ایران بیرون و آتش‌ها را از خانه‌ها و کاشانه‌های مردم دور کنند.

کارهایش با موفقیت توأم بود

شهید شوشتری را در این شرایط یافتیم که با بچه‌های خراسان، در یکی از مدارس شهر اهواز ساکن شده بودند. من که آن موقع هنوز فرمانده سپاه نشده بودم، از شورای فرماندهی سپاه رفته بودم جنوب و روزهای اول جنگ، وقتی که رزمندگان خراسان را که در چند مدرسه مستقر شده بودند دیدم، در بین آن‌ها، فرد شاخصی که قوی هیکل بود و با یک چهره پرصلابت، خودش را نشان می داد وجود داشت. این شخص، شهید شوشتری بود که با او آشنا شدم.

شهید شوشتری به پایگاه منتظران شهادت که پیشتر، باشگاه گلف آمریکایی‌های پیش از انقلاب بود و در زمان جنگ تبدیل به پایگاه منتظران شهادت شده بود و محل تجهیزات و تدارک و فرماندهی هم آنجا قرار داشت، مراجعه کرد و بالاخره با ایشان آشنا شدم و

شهید شوشتری سرداری بزرگ از سرداران سپاه اسلام بود که چه عاشقانه و چه زیبا به سوی دوست پرکشید و به دست شقی ترین آدم‌ها به آرزوی همیشگی خود رسید.

نورعلی شوشتری، انسانی وارسته و عاشق مردم بود که در آخرین سال‌های عمر با برکتش و با وجود سن و سال بالا پروانه‌وار، همچون پدری مهربان گرد مردم محروم جنوب شرق کشور می گشت تا بتواند گرهی از مشکلات آنان بگشاید. ...

سردار دکتر محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام که در ایام جنگ تحمیلی، فرماندهی کل سپاه پاسداران را به عهده داشت، از جمله افرادی است که ارتباط کاری و عاطفی با شهید شوشتری داشته و در سالگرد شهادت این سردار رشید اسلام، در دیدار با خانواده این شهید، ناگفته‌هایی از رشادت‌های او را بیان کرده که ذیلاً متن آن را (بر گرفته از پایگاه اطلاع رسانی دکتر محسن رضایی و سپاه نیوز) با اندکی تلخیص و ویرایش می خوانید:

بسم الله الرحمن الرحيم
معمولاً حوادث بزرگ، معلول انسان‌های بزرگ است، ولی خود حوادث بزرگ نیز در درون خود، انسان‌های بزرگ را بار می آورد و به سوی خویش فرامی خواند. شهید شوشتری، انسان بزرگی بود که در اثر بزرگی و عظمت انقلاب، پیدا و کشف شد و می توان گفت انقلاب، شهید شوشتری را کشف کرد و به همین دلیل بود که از روزهای اول انقلاب و در حوادث پس از پیروزی انقلاب، ایشان یک رزمنده عاشق و فدایی بود که در خط اول انقلاب حاضر می شد.
در رخدادهای کردستان (سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹) و

یک رزمنده عاشق و فدایی بود...

■ بیان نقش شهید شوشتری در دفاع مقدس
در خاطرات سردار دکتر محسن رضایی

و ما مصمم بودیم پل را حفظ کنیم تا فتوحاتی را که در عملیات طریق القدس به دست آورده بودیم، از دست ندهیم.

ما بخشی از خاک‌مان را آزاد کرده بودیم، تعداد بسیاری روستا و شهرستان بستان آزاد شده بود و این پل، پل سرنوشت این عملیات بود. شهید شوشتری، آن شب نبرد سنگینی داشت. وی، همین نقش را در عملیات‌های «فتح المبین» و «بیت المقدس» نیز

شهید شوشتری کارش با موفقیت همراه بود و در آن جنگ سخت، عبور عراقی‌ها را از پل سابله که می‌خواستند بیایند و عبور کنند و شهر آزاد شده را از دست ما پس بگیرند ناممکن ساخت. نیروهای ما، شهر بستان را آزاد کرده بودند

داشت، تا این که در عملیات والفجر مقدماتی، من، آقای مرتضی قربانی را که از اصفهان آمده بود خواستم و گفتم که در استان خراسان، فرماندهان و رزمندگان زیادی هستند، شما را مسئول می‌کنیم که بروید و یک لشکر عظیمی از استان خراسان درست کنید، این استان شایستگی تشکیل یک لشکر را دارد.

در همان ارتفاعاتی که پیشتر، محل عملیات والفجر مقدماتی بود، آقای غزالی که آن موقع فرمانده سپاه خراسان بود و همچنین مسئولان استان را صدا کردم و آقای قربانی را به آن‌ها معرفی کردم. آقای مرتضی قربانی، چهار، پنج نفر را پیش من آورد که بیشتر آن‌ها را می‌شناختم. گفتم که می‌خواهم هسته لشکر را از آن آقایان تشکیل بدهم. آقای شوشتری یکی از آن‌ها بود. آقایان قالیباف و قآنی، اعضای تیمی بودند که ایشان انتخاب کرد و لشکر ۵ نصر را با کمک آن‌ها درست کردیم که در عملیات والفجر ۱ و ۲ و ۳ شرکت کردند. آقای شوشتری به عنوان فرمانده تیپ موسی بن جعفر (ع) پیشنهاد شد و من حکم ایشان را صادر کردم و از فرماندهی گردان، به فرماندهی تیپ رسیدند.

در عملیات والفجر ۳ که در مهران انجام شد، جنگ بسیار سختی برای آزادسازی مهران صورت گرفت. دشمن برای نگهداری یک تپه، مقاومت بسیاری از خود نشان می‌داد و سرهنگی به نام جاسم - از نیروهای عراقی - تلاش فراوانی برای حفظ این تپه از خود نشان می‌داد و مدت‌ها بود که وقت نیروهای ما گرفته شده بود.

ما حملاتی را برای به دست آوردن این تپه آغاز کردیم، اما آن‌ها مقاومت سختی نشان می‌دادند. شهید شوشتری، با یک دسته، خودش را بالای تپه رساند و وارد سنگر دشمن شد اما متوجه شد که مهماتش تمام شده است. در این هنگام، جنگ سرنیزه و تن به تن آقای شوشتری با سرهنگ جاسم صورت گرفت و با کشته شدن سرهنگ جاسم، این تپه نیز آزاد شد و عملیات مهران، با موفقیت به پایان رسید.

در عملیات خیبر، ایشان باز رشد بیشتری یافتند؛ به این معنی که آقای شوشتری، فرمانده تیپ بودند، اما در آن زمان، جانشین لشکر نیز شدند. سال به سال به دلیل قابلیت‌ها، استعدادها و توانایی‌هایی که داشت، از رده پایین - یعنی از رزمندگی - مدارجی را به دست می‌آورد و روند رو به رشدش به سرعت در حال پیشرفت بود.

در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ که ایشان را فرمانده قرارگاه گذاشتیم، به نتیجه رسیده بودیم که اگر عملیات، در جنوب قفل شود و نتوانیم کاری بکنیم، باید در شمال غرب وارد عمل شویم اما به خاطر اهمیت جنوب، نمی‌توانستیم قرارگاه‌های پرنام و نشان و موجود را به سمت شمال غرب ببریم. پس به آن‌ها در جنوب مأموریت دادیم و یک قرارگاه جدید ساختیم که از نظر مدیریت و فرماندهی، با آن قرارگاه‌های قدیمی برابری کند.

وقتی مروری بر نام فرماندهان کردم، به این نتیجه رسیدم که آقای شوشتری، برای قرارگاه جدید مناسب است و ایشان را برگزیده و به شهر بانه بردیم. به کمک ایشان، قرارگاه شهید داوودآبادی را ایجاد کردیم و عملیات‌هایی که در شمال غرب - از ماووت گرفته تا والفجر ۱۰ - اجرا شد، عملاً با فرماندهی آقای شوشتری بود. ایشان توانسته بود در یک رده بالاتر از گذشته، یک امکان و ظرفیت جدید فرماندهی و مدیریتی برای سپاه ایجاد کند و در حقیقت، کمک مؤثری برای رزمندگان ما باشد.

انتخاب کرد، تلاش‌های بسیار خوبی انجام داد. پس از شهادت کاظمی، وقتی قرار شد شهید شوشتری به جنوب شرق برود و در منطقه سیستان و بلوچستان، امنیت پایدار را پدید آورد - با وجود آن‌که سال‌ها بود حضور مستمری در کنار خانواده نداشت و فرزندان ایشان، بزرگ و مستقل شده بودند و نیز با وجود سن بالا، پذیرفتن چنین مأموریتی کار سختی به نظر می‌آمد - درنگی کرد و سپس پذیرفت.

بعدها وقتی از سردار شوشتری پرسیده بودند که تأمل شما برای چه بود؛ گفته بود: من به ذهن آمد با این همه نیازی که خانواده‌ام به من دارند، باید چه کنم؟ آن لحظه چهره امام (ره) جلوی صورتم آمد و من دریافتم که باید این کار را قبول کنم... و به جنوب شرق بروم...

صبرش فوق‌العاده بود

به هر روی، شهید شوشتری برادری فداکار و انسانی متواضع بود. از آن‌جا که هر یک از فرماندهان ما، یک خصلت اخلاقی مخصوص به خود داشتند، تواضع شهید شوشتری، ایشان را بسیار برجسته کرده بود. سن ایشان بالا بود و گاه، فرماندهان شهید شوشتری، از خودش جوان‌تر بودند اما هیچ‌گاه به روی خودش نمی‌آورد که سنش از بقیه بالاتر است و (در این سن) نباید حرف کسی را گوش کند. به حرف فرماندهانش احترام می‌گذاشت و از مشورت آن‌ها استفاده می‌کرد و هیچ‌گاه سن خود را به رخ کسی نمی‌کشید. شهید شوشتری بسیار خونسرد، آرام و با وقار بود.



در عین حال، بسیار هوشیار، زیرک و باهوش بود و می‌دانست که چه می‌کند و از ترندهای (طرف) مقابلش معمولاً آگاه بود. آرامش و خونسردی، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که یک فرمانده در حوادث سخت جنگ، باید داشته باشد تا از سختی‌ها گذر کند. اگر فرمانده بلرزد، همه نیروهای تابع او، دچار دل‌سردی و ناامیدی خواهند شد.

پس از پایان جنگ نیز ایشان به دلیل همان قابلیت‌ها، به رشد چشمگیری دست یافت و توانست به جانشینی نیروی زمینی سپاه منصوب شود. پیش از آن، فرماندهی قرارگاه حمزه (ع) - در شمال غرب کشور - را عهده‌دار شد و در ایجاد آرامش در آن منطقه، بسیار مؤثر بود. این فرمانده لایق، پس از آن‌که شهید احمد کاظمی او را به جانشینی خود در نیروی زمینی سپاه



و باید همه ما این فداکاری‌ها را ادامه دهیم و خسته نشویم. باید قدر گذشته‌ها را بدانیم و خدای ناکرده، ناسپاسی نکنیم. ***

اتحاد مسلمانان و افزایش وحدت آنان همواره خطر بزرگی برای دشمنان و عوامل آنان محسوب می‌شود. سردار سرلشکر شوشتری سعی داشت با مشارکت مردم و سران طوایف، افزون بر تأمین امنیت بلوچستان برای تحکیم وحدت شیعه و سنی این منطقه گام‌های اساسی بردارد و برای همین، معاندان وی را در عملیات تروریستی به همراه جمعی دیگر از فرماندهان، کارکنان سپاه، مردم و سران طوایف شیعه و سنی ناجوانمردانه به شهادت رساندند.

شهید شوشتری از نخستین افرادی بود که مقابل تجاوز دشمن یعنی عراق به کشور ایستاد و دوران سراسر افتخار دفاع مقدس، مملو از رشادت‌های این فرمانده سلحشور سپاه اسلام، از جایگاه فرماندهی گردان تا فرماندهی قرارگاه عملیات است.

صداقت، تواضع، وفاداری و احساس مسئولیت، از خصوصیات بارز شهید شوشتری بود و این سردار شهید در زمینه افزایش مشارکت مردم در تأمین امنیت، تحکیم وحدت، محرومیت زدایی و ارائه خدمات به مردم در مناطق محروم همچون سیستان و بلوچستان همواره احساس مسئولیت می‌کرد.

خوشبختانه ترویج فرهنگ ایثار و شهادت همواره ملت ایران را در مقابل ترفندهای دشمنان بیمه کرده است. شهید شوشتری که همواره آرزوی شهادت می‌کرد، خداوند در آستانه برگزاری این کنگره شهادت را نصیبش کرد و به دیدار دوستان شهید خود شتافت (اشاره به برگزاری کنگره سرداران و ۲۳ هزار شهید استان‌های خراسان در ایام بعد از شهادت شهید شوشتری).

هدف دشمن از این اقدامات...

هدف دشمنان از اقدامات تروریستی در سیستان و بلوچستان جلوگیری از وحدت شیعی و سنی و عدم تحقق انسجام ملی است. یکی از اهداف این حمله تروریستی، محلی و بومی است که اجازه ندهند امنیت در منطقه سیستان و بلوچستان شکل گرفته و وحدت انسجام ملی تقویت شود.

منطقه سیستان و بلوچستان برای سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی

از دیگر ویژگی‌های ایشان، صبر فوق‌العاده‌ای بود که داشت. او فرد بسیار صبوری بود، به عبارتی، صبر در برابر او، زانو می‌زد! گاه در این سال‌های آخر، با من درد دل می‌کرد - البته بعضاً اگر من می‌پرسیدم، سفره دلش را باز می‌کرد - بعد متوجه می‌شدم که ایشان، چه تحمل بالایی دارد. شاید او بسیاری از دغدغه‌های خودش را در چاه دل خویش می‌ریخت و هیچ‌کس جز خود و خدای او، از این امور آگاهی نداشت. از سوی دیگر، شهید شوشتری بسیار شجاع و عملیاتی بود؛ در درگیری با سرهنگ جاسم (پسرخاله صدام)، که نه تسلیم می‌شد و نه اجازه می‌داد که سربازها و اطرافیانش، تسلیم شوند. وقتی دید که هیچ راهی وجود ندارد، تصمیم گرفت خودش به سنگر برود و مقاومت جاسم را در هم بشکند. این امر، حاکی از شجاعت و فداکاری اوست.

خود را به قافله شهدا رساند

این اواخر نیز فوق‌العاده به معنویت روی آورده بود؛ وقتی به مشهد مقدس می‌رفت تا در کنار خانواده‌اش باشد، چون از خادمین حضرت امام رضا(ع) بود، بخشی از وقت کوتاه خود را صرف خادمی بارگاه ملکوتی امام هشتم می‌کرد. از آن‌جا که اگر کسی همواره دور از خانواده باشد، در صورت رسیدن به خانواده، می‌کوشد که بیشتر در خدمت آن‌ها باشد تا این‌که به کشیک حرم برود، اما او به کشیک کامل حرم ثامن الحجج(ع) می‌رفت و با انجام عبادت خود در آن بارگاه، لذت و از حالات معنوی، کمال بهره را می‌برد. البته این اواخر، کاملاً این معنویت در چهره او مشخص بود و موج می‌زد.

سرانجام شهید شوشتری، خود را به قافله شهدا رساند و به کاروان آن‌ها پیوست. شکر گزاریم که امروز شهید شوشتری در نزد پروردگار متعال و در جمع برادران شهید خود هستند. خوشا به حال آن‌ها و افسوس به حال ما که مانده‌ایم و راه پرستگلاخ و پرمشقت دنیوی را پیش روی داریم. امیدوارم که ملت ایران و جوانان عزیز، این راه را نگه دارند. حقیقتاً برای این انقلاب و کشور، زحمات بسیاری به دست انسان‌های بزرگ کشیده شده است



● صداقت، تواضع، وفاداری و احساس مسئولیت، از خصوصیات بارز شهید شوشتری بود و ایشان در زمینه افزایش مشارکت مردم در تأمین امنیت، تحکیم وحدت، محرومیت زدایی و ارائه خدمات به مردم در مناطق محروم همچون سیستان و بلوچستان همواره احساس مسئولیت می‌کرد

مستعد است، چون لوله‌های استراتژیک گاز ایران به پاکستان و هند از این منطقه رد شده و همچنین جاده شمال به جنوب ایران و ترانزیت کالا از آسیای میانه از همین طریق است، فلذا این فعالیت‌ها و اقدامات تروریستی، اثر منطقه‌ای دارد.

(اشاره به توطئه دشمنان در ایجاد تفرقه و اختلافات مذهبی در منطقه: نزدیکی روابط ایران با کشورهای منطقه بستگی به اهداف درونی خود جامعه ایران و به ویژه بین شیعه و سنی دارد و دشمنان دقیقاً می‌خواهند از یک تحقق اتحاد اسلامی در منطقه که می‌تواند خلاء دو قدرت بین‌المللی قبلی یعنی آمریکا و شوروی را پر کند، جلوگیری کنند.

هر از گاهی صحبت از هلال شیعی و یا هلال سنی توسط معاندان نظام مطرح می‌شود، چرا که آنان به دنبال این هستند که با تفرقه و تشدید قوم‌گرایی و همچنین سوء استفاده از اختلافات مذهبی، مانع پیوند منطقه‌ای و ایجاد یک منطقه واحد سیاسی در این منطقه شده، بنابراین این اقدامات تروریستی در راستای اهداف راهبردی دشمن برای جلوگیری از وحدت ملی به شمار می‌رود. ■



درخشان‌ترین ستاره...

■ بررسی کارنامه شهید شوشتری در دفاع مقدس و بعد از آن
در کلام سردار رحیم صفوی

صلابت و قدرت فرماندهی او پیروزی‌های بزرگی را در سمت فرماندهی لشکر ۵ نصر و لشکر ۲۱ امام رضا(ع) تقدیم رزمندگان این استان کرد. سردار شوشتری از اول جنگ تا پایان آن جزو بهترین فرماندهان دفاع مقدس بود. گوینده این سخنان، سردار سرلشکر پاسدار رحیم صفوی، دستیار و مشاور عالی فرماندهی معظم کل قوا و فرمانده پیشین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همواره به شاهد یاران لطف داشته و پذیرای ما برای گفتن از خاطرات گرانسنگ خویش بوده‌اند. این بار اما به سبب کثرت مشغله‌های سردار سعادت نیافتیم خدمت ایشان برسیم و به مطالبی که از ایشان درباره شهید شوشتری دست یافتیم بهره می‌بریم. گفت و گوی نخست (به کوشش مراد کاکاوندی) برگرفته از ویژه نامه «شهادت، وحدت، امنیت، خدمت» و مطالب بعدی نیز به ترتیب برگرفته از «آخرین پست در کشیک هشتم» (علی‌رضا قربانی) و سایت‌های سپاه نیوز و راسخون است، که با برخی حذف‌ها به سبب به روز نبودن آن مطالب و تلخیص و ویرایش تقدیم حضورتان می‌گردد.

درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم
با درود به ارواح طیبه شهداء و آرزوی سلامتی و طول عمر برای مقام معظم رهبری، آشنایی من با این شهید عزیز برمی‌گردد به اوایل سال ۱۳۵۹ که ایشان با جمعی از پاسداران دلاور استان خراسان به منطقه کردستان آمدند. آن زمان شهرهای زیادی از این استان در اشغال گروه‌های مزدوری بود که قصد تجزیه این بخش از میهن عزیزمان را داشتند. در طول آزادسازی شهر سنندج و آزادسازی سایر

ایشان یک سردار مهربان و عاطفی بود. به معنی واقعی قلبش به نور قرآن و نور محبت ائمه اطهار(ع) روشن بود. وقتی ذکر مصیبتی می‌شد، مثلاً اسم حضرت زهرا(س) مطرح می‌شد، به شدت منقلب می‌شد و بارها دیدم در این لحظات اشک چشمانش قطع نمی‌شد.

شهرهای استان، بیشترین آشنایی ما با فرماندهان استان خراسان از جمله عزیزمان نورعلی شوشتری صورت گرفت. نقش شهید شوشتری را در دفاع مقدس چگونه می‌بینید؟
از ماه‌های اول جنگ، سپاه خراسان با فرماندهی شهید عالی مقام رستمی که مسئول سپاه خراسان بود، در خوزستان یک حضور بسیار تعیین کننده‌ای در منطقه داشتند. پاسداران و بسیجیان استان خراسان،

و تقدیر او با عروج در نهر شهید باکری رقم خورد و با حسرت گفتی احساس تنهایی می‌کنم، دلم گرفته است، اما پوتین رزم از پایت خارج نشد. در بازدید از نیروهای پاسدار آموزشگاه المهدی(عج) سفارش به «خوب فراگرفتن آموزش» کردی تا جام شهادت، حتما پس از وارد آوردن ضربه شدید بر دشمن سر کشیده شود و خود در حسن ختام فرمودی که من دوست دارم شهید شوم و شهادتم در صحنه کارزار باشد، حتی دوست دارم وقتی یک دستم قطع می‌شود با دست دیگرم آن را بردارم و بر سر دشمن بکوبم...

تو شهادت را از عمق وجود می‌خواستی اما این تمنا را هم داشتی به گونه‌ای شهادتت رقم بخورد که ضربه‌ای کاری بر دشمن وارد کند و همین گونه هم شد. ولی نگفتی که چرا با وجود تمام تلاش دست‌اندرکاران کنگره شهادت استان خراسان، هر سال این کنگره عقب می‌افتاد و باز هم نگفتی چرا امسال (سال ۱۳۸۸) سالروز ولادت امام رضا(ع) را برای برگزاری این کنگره انتخاب کردی؟ تا این که یک روز بعد از سالروز ولادت امام علیه السلام به شهادت رسیدی و ولی امر مسلمین فرمودند: «شهید شوشتری خود را به قافله شهدا رساند.»

با این توصیف، در خدمت سرلشکر پاسدار رحیم صفوی هستیم، تا از یار دیرینه‌ای بگویند که اکنون در سر سفره شهادت، در کنار اولیاء الهی، منتعم از الطاف ویژه پروردگار شهیدان است. سردار، با تشکر از حضرت عالی که این فرصت را در اختیار همکاران خودتان قرار دادید، بفرمایید از چه زمانی با سردار شوشتری آشنا شدید:

شهادت، همچنان که امام عزیزمان فرمود، فخر اولیاء است و سردار شوشتری بارها به استقبال شهادت رفته بود: از همان روزهای اولی که همراه پاسداران اعزامی از مشهد در سال ۱۳۵۹ خود را به کردستان عزیز رسانده بود تا این خطه طعمه عمال سرسپرده استکبار جهانی نشود، تا زمانی که در کسوت فرماندهی در عملیات فتح المبین حاضر شد و پس از آن هر جا و هر زمان، سرداری «علم شهادت بر دوش» را طلبیدند، آن‌جا حضور یافت و هشت سال طول کشید، تا سال‌های پایانی دفاع مقدس و فتح فائو کربلای پنج، که رگ حیاتی صدامیان را قطع کرد تحقق یافت و اربابان او به وحشت افتادند و با این که قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران پذیرفته شده بود، زمزمه دائمی خود را دوباره آغاز کردند که نمی‌گذاریم ایران پیروز این میدان باشد، تا جایی که منافقین را از غرب کشور به عنوان پادوهای خود به درون مرزها فرستادند و سردار شوشتری به عنوان فرمانده قرارگاه نجف وارد مصاف شد و در عرض چند روز آنچنان طومار منافقین مفلوک را به هم پیچید، که امام عزیز خطاب به این مرد بزرگ فرمود در این دنیا چیزی ندارم ولی اگر در آخرت آبرویی داشته باشم، تو را شفاعت می‌کنم و تو - ای سردار شهید شوشتری - از آن زمان تا آخرین روزها به این وعده شفاعت امام مباحث می‌کردی.

روزها گذشت تا گرد سفیدی بر محاسن شریف نشست اما هنوز منتظر بودی و با نشاط، ۳۰ سال خدمت را پر کردی. روزگار گذشت اما شکوفاتر شدی و از پاننشستی. در جانشین نیروی زمینی قرار گرفتی و سرلشکر احمد کاظمی فرمانده بود

و تجربه‌اش از بسیاری از آن‌ها بیشتر بود و توانایی خودش کمتر از فرمانده نیروی زمینی نبود، اما هیچ‌گاه خودش را مطرح نکرد و تابع فرماندهانش بود.

ایشان نسبت به فرامین صادره از سوی مقام معظم رهبری که به نیروی زمینی می‌رسید واقعا تابع و اطاعت کننده آن‌ها بود. در زمان جنگ هر کجا که فرمانی از امام می‌رسید، ایشان سعی می‌کرد آن را اجرائی کند. به طور مثال ما در عملیات آزادسازی مهران «کربلای یک» احتیاج به پنجاه گردان نیرو داشتیم. امام فرموده بودند که مهران باید آزاد شود، در حالی که ما سی گردان بیشتر نداشتیم. سردار شوشتری یکی از فرماندهان اصلی این عملیات بود. با همان ۳۰ گردان این عملیات را انجام داد و موفق هم شد. فرمان امام بزرگوار، چه در رابطه با تدابیر نظامی و چه در رابطه با عملیات‌ها که می‌رسید، ایشان بی‌تابانه به دنبال اجرای آن بود. او یک فرمانده ولایت مدار بود.

از جمله خصوصیات دیگر ایشان نظم و انضباط بود. هم خودش به شدت منظم و منضبط بود و هم نظم و انضباط را از مجموعه تحت امرش می‌خواست. این اواخر ایشان مدت دو سال فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) شد و واقعا یک نظم و انضباط مثال زدنی را در قرارگاه به وجود آورده بود.

حضرت عالی چه راهکارهایی را برای تأمین امنیت منطقه پیشنهاد می‌فرماید.

اولین بحث این است که دولت‌های پاکستان و افغانستان نسبت به تعهد مرزی‌شان نسبت به ایران عمل کنند، یعنی اشرار ایرانی که در این دو کشور پناه گرفته‌اند باید تحویل داده شوند (همچنان که می‌دانید این مصاحبه پیش از به دام افتادن عاملان ترور شهید شوشتری از جمله عبدالمالک ریگی انجام شده است). فلذا در مرحله اول دولت پاکستان برای اثبات حسن نیت باید اشرار از جمله عبدالمالک ریگی که یک شرور و جنایتکار است تحویل ایران بدهند خطاب من هم به دولت پاکستان و هم ارتش آن و هم «آی اس آی» است. اگر می‌خواهند اثبات حسن همجواری داشته باشند، باید این اشرار را دستگیر و تحویل ایران بدهند.

دوم این‌که دولت جمهوری اسلامی در جهت سرمایه گذاری در توسعه همه جانبه سیستان و بلوچستان قدم‌های بزرگی را بردارد. این کارهایی که تا حالا انجام شده با تمام ارزشمندی کفایت نمی‌کند. مردم این استان در درآمد کلی کشور سهم هستند، لذا باید یک برنامه ویژه و خاصی را برای استان داشته باشند و الا ممکن است تا صد سال دیگر هم وضعیت همین جور بماند. اصلاح زیرساخت‌های اقتصادی، اشتغال، توسعه صنعتی و مباحث فرهنگی این منطقه از اهمیت خاصی برخوردار هستند، از نظر توسعه این استان می‌تواند چاره‌ساز باشد.

از دیدگاه حضرتعالی حضور سپاه در این منطقه باید چگونه باشد؟

سپاه بحمدالله به صورت جدی و با صلابت و طرح‌ریزی همه جانبه در جهت اهمیت پایدار سرمایه گذاری خواهد کرد و مأموریتش را به خوبی و با

از ویژگی‌های اخلاقی شهید بگوئید.

سردار شوشتری یک فرمانده خردمند، عاقل، صبور، مؤمن و شجاع بود. خیلی کم حرف می‌زد، ولی وقتی که حرف می‌زد خیلی دقیق و حساب شده حرف می‌زد. در طرح‌ریزی‌های عملیاتی، خیلی کم نظر می‌داد اما وقتی نظر می‌داد، اکثر فرماندهان قبول می‌کردند. یعنی کم حرف بود ولی بهترین حرف و نظر را می‌داد.

ایشان بسیار صبور بود، بیش از هفت هشت مرتبه مجروح شد ولی پس از مداوا در بیمارستان بلافاصله برمی‌گشت و هیچ وقت هم اظهار ناراحتی نمی‌کرد.

بسیار مردم‌دار و مردم‌یار بود. شاید بهترین اخلاق و رفتار را با بسیج، ایشان داشت و آن‌ها را مثل بچه‌های خودش دوست می‌داشت. به غذای آن‌ها، به استراحت و بهداشت آن‌ها رسیدگی می‌کرد و به تک تک چادرهای آن‌ها سر می‌زد.

به معنی واقعی قلبش به نور قرآن و نور محبت ائمه اطهار(ع) روشن بود. بسیار قشنگ نماز می‌خواند آن زمانی که ما با ایشان در یک جا بودیم نماز شب ایشان ترک نشد به نماز شب توجه ویژه داشت. بسیار شجاع و غیور بود. یک انسانی که به سن ۶۱ سالگی رسیده، با محاسن سفید، وقتی پوتین بپوشد، فانسقه ببندد و برود توی کوه‌های سیستان و بلوچستان و شبانه‌روز تمام وقت خودش را وقف مردم آن‌جا بکند، نشان از قدرت روحی و روانی و شجاعت او می‌کند.

ایشان یک سردار مهربان و عاطفی بود. وقتی ذکر مصیبتی می‌شد، مثلاً اسم حضرت زهرا(س) مطرح می‌شد، به شدت منقلب می‌شد و بارها دیدم در این لحظات اشک چشمانش قطع نمی‌شد.

ایشان ولایت‌مدار و مخلص بود. در زمان خدمت در نیروی زمینی سمت جانشینی پنج فرمانده را داشت، یعنی سردار کاظمی، سردار جعفری، سردار زاهدی، سردار اسدی، سردار پاکپور، و با این‌که سن و سال

آن زمان فرمانده‌شان برادر رستمی بود که در داخل این نیروها هم سردار شوشتری جزو اولین نیروهایی بود که به خوزستان آمد.

می‌توانم بگویم بعد از شهادت شهید رستمی، در شکل‌گیری یگان‌های استان خراسان مانند «لشکر نصر» و «لشکر امام رضا(ع)» چند نفر نقش داشتند؛ از جمله سردار شوشتری، سردار قآنی، سردار قالیباف، سردار شهید برونسی و... اما نقش سردار شوشتری در این میان بسیار تعیین کننده بود. سردار شوشتری از ماه‌های اول جنگ، در تمامی عملیات‌های اصلی مثل فتح المبین، بیت المقدس، بدر، فتح فاو و

بسیار مردم‌دار و مردم‌یار بود. شاید بهترین اخلاق و رفتار را با بسیج، ایشان داشت و آن‌ها را مثل بچه‌های خودش دوست می‌داشت. به غذای آن‌ها، به استراحت و بهداشت آن‌ها رسیدگی می‌کرد و به تک تک چادرهای آن‌ها سر می‌زد.

کربلای پنج، مرصاد و... حضوری فعال داشتند و تا آخر دفاع مقدس سمت فرماندهی لشکر و قرارگاه را به عهده گرفتند. مثلاً در کربلای ۵ در منطقه شلمچه سال ۱۳۶۵ ایشان جانشین قرارگاه نجف اشرف بود و یکی از حماسه‌های بزرگ ایشان در این قرارگاه رقم خورد.

صلابت و قدرت فرماندهی او پیروزی‌های بزرگی را در سمت فرماندهی لشکر ۵ نصر و لشکر ۲۱ امام رضا(ع) تقدیم رزمندگان این استان کرد. سردار شوشتری از اول جنگ تا پایان آن جزو بهترین فرماندهان دفاع مقدس بود.



کاری بکند.

شب عملیات پس از آن که نیروهای پاسدار و بسیجی توانستند با خنثی کردن میدان مین، خط را بشکنند، به مدت بیست دقیقه، هزاران گلوله توپ به عنوان آتش بر سر دشمن ریخته شد که این نشان دهنده عمق سختی کار بود.

مرد علمیات‌های بزرگ

سردار شوشتری در عملیات‌های بزرگی مانند فتح المبین، بیت المقدس و رمضان که بعد از عزل بنی صدر انجام شد، به عنوان فرمانده حضور داشت. وی همچنین در عملیات‌های بزرگی مثل کربلای ۵ جانشین قرارگاه نجف بود. در این عملیات که در زمستان سال ۱۳۶۵ صورت گرفت، سه قرارگاه «کربلا» به فرماندهی سردار غلامپور، «نجف» به فرماندهی سردار ایزدی و «قدس» به فرماندهی سردار جعفری داشتیم که سردار شوشتری جانشین آقای ایزدی در قرارگاه نجف بود.

فرماندهی به تمام معنا فرمانده

در عملیات کربلای ۵ سردار شهید محمدزاده - که در حادثه تروریستی سیستمی سیستان در کنار شوشتری به شهادت رسید - فرماندهی گردان «نصرالله» را برعهده داشت. یادم است که سردار شوشتری با بی‌سیم با او در ارتباط بود و این نشان می‌داد که شوشتری علاوه بر لشکر، تارده گردان را نیز شخصاً هدایت و فرماندهی می‌کند.

می‌توان گفت که سردار شوشتری به واقع یک فرمانده به تمام معنا بود؛ یعنی فرماندهی که در اوج فشارهای دشمن و در لحظات سرنوشت ساز، که

شوشتری از لحاظ قدرت فکر و

فرماندهی، یکی از برترین‌های سپاه

بود. کمتر پای تابلو می‌آمد اما وقتی

صحبت می‌کرد، می‌شد به عمق

استعداد و بینش او در امور نظامی

پی برد و حتی این قدرت را داشت

که اتفاقات بعد از عملیات‌ها را نیز

پیش‌بینی کند.

او برای جان بسیجیان، پاسدارها و

نیروهای تحت امر خود اهمیت زیادی

قائل می‌شد.

انبوه حجم آتش بر سر نیروها فرود می‌آمد، هیچ تزلزلی در تصمیم‌گیری و هیچ تردیدی در ادامه عملیات و نحوه برخورد با دشمن نداشت و نشانه‌ای از خستگی در او دیده نمی‌شد.

ندیدم سرش را پایین بیاورد

در همین عملیات کربلای ۵ که بیش از ۲۰ شبانه روز طول کشید، یک مرتبه فرماندهان را در کانالی در منطقه «پنج ضلعی» در شمال منطقه عملیاتی که عرضش کمتر از یک متر بود، جمع کردیم تا برای ادامه عملیات تصمیم‌گیری کنیم. حجم انبوه آتش توپخانه و هواپیماهای عراق، مانع از شکل‌گیری این جلسه می‌شد. من در این کانال حتی یک بار



کشور رزمندگان زیادی آمده بودند، اما پاسداران خراسانی به خصوص شهید شوشتری فداکاری‌های زیادی کردند.

آزادی سنندج جزو کارهای بسیار سخت و پیچیده اوایل انقلاب بود و سردار شوشتری در آزادی این شهر و بعد هم تا زمانی که در کردستان بود و حتی در آذربایجان غربی، از خود رشادت‌ها و فداکاری‌های زیادی نشان داد. سپاه در آن زمان، واحد نظامی متعارف نداشت ولی سردار شوشتری به خوبی می‌توانست نیروهای تحت فرمان خود را هدایت کند.

شهر سنندج پس از یک جنگ سخت و طاقت فرسا در حالی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ از دست ضد انقلاب، آزاد شد که در این شهر خبری از استانداری، فرمانداری و دیگر نهادها نبود و تنها پادگان لشکر ۲۸ و فرودگاه این شهر در اختیار دولت مرکزی قرار داشت و شهرها به صورت کامل در اختیار ضد انقلاب بود.

خراسان پیشتاز دفاع از کشور

پاسداران و بسیجیان استان خراسان با شروع جنگ به فرماندهی شهید رستمی (فرمانده عملیات استان) و سردار شوشتری عازم جنوب شدند و اولین عملیات آن‌ها نیز آزادسازی ارتفاعات الله اکبر در شمال بستان بود، که انصافاً بچه‌های خراسان خوب در این عملیات درخشیدند.

این عملیات در زمان فرماندهی بنی صدر، تنها عملیات موفق در جبهه‌ها محسوب می‌شد که یک تیپ از لشکر ۷۷ خراسان و لشکر ۹۲ زرهی خوزستان نیز در آن حضور داشتند.

یادم است که شهید رستمی برای اولین بار ۱۰ دستگاه نفربر بی.ام.پی از لشکر ۹۲ زرهی برای آموزش پاسداران گرفت، در حالی که در آن زمان به دلیل فرماندهی بنی صدر حتی گرفتن چند اسلحه سبک از ارتش کاری سخت و نشدنی بود اما این هنر شهید رستمی را نشان می‌داد که توانست چنین

موفقیت انجام می‌دهد. همین دو فرماندهی که اخیراً معرفی شده‌اند، سردار منصوری به عنوان فرمانده قرارگاه قدس و سردار عظیمی که قبلاً هم بیش از ده سال در منطقه بوده‌اند، امیدواری به موفقیت را زیاد کرده‌اند.

من می‌دانم مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای دلسوز این مردم هستند و نگران مردم هستند و ناراحت از این فقر و محرومیتی که در آنجا وجود دارد. چند سال پیش که معظم له سفری به استان داشتند، تدابیر خوبی برای بهبود وضع آنجا داشتند که اگر آن‌ها عملی شود، قطعاً وضع بهتر می‌شود. قوای سه گانه باید در آنجا سرمایه گذاری ویژه کنند؛ هر کدام در حیطه مسئولیت خودشان.

شهید شوشتری سرمایه معنوی ملت ایران

ظرفیت فداکاری ملت‌ها در مقابله با خطرات و تهدیدات، رمز پایداری و بقای ملت‌ها و دولت‌هاست و هیچ ملتی بدون فداکاری بهترین فرزندانش در راه حفظ ارزش‌ها و مقابله با توطئه‌ها توانسته است استقلال و هویت خود را حفظ کند.

ملت عزیز ایران با تقدیم بیش از ۲۰۰ هزار شهید در دفاع مقدس و شهادت‌هایی مانند آنچه در سیستان صورت گرفت، ظرفیت فداکاری خود را برای حفظ استقلال و بقای نظام اسلامی نشان دادند. شهدای دفاع مقدس و شهدایی از جنس سردار شوشتری، سرمایه‌های معنوی ملت ایران هستند و این عزیزان باید بهترین الگوی ایمان، شجاعت، خردمندی، وفاداری به اسلام و مردم‌داری برای جوانان امروز و فردای کشورمان باشند.

نقش شهید شوشتری در آزادسازی سنندج

بنده از اواخر سال ۱۳۵۸ در جنگ کردستان در حالی با ایشان آشنا شدم که او به همراه جمعی از پاسداران و بسیجیان استان خراسان برای جنگ به سنندج آمده بود. آن‌چه در نگاه اول برای من جلب توجه می‌کرد، قدرتش، قامت استوار و پر صلابت او بود. هر چند در آزادی سنندج، از نقاط مختلف



آن‌ها طرف هستیم.

این تروریست‌ها علاوه بر این که پول خوبی از برخی کشورهای عربی می‌گیرند، تحت حمایت سیستم‌های اطلاعاتی آن‌ها نیز قرار دارند، اما ما مطمئنیم که نظام اسلامی و سپاه پاسداران این قدرت را دارند که با یاری خداوند متعال مانند ۳۰ سال گذشته امنیت را به مناطق مختلف کشور بازگردانند و خون این شهدای عزیز نیز در راه استقرار امنیت و آرامش در این منطقه بسیار مؤثر خواهد بود.

(سخنرانی سرلشکر صفوی در همایش شناخت شخصیت شهید شوشتری در تهران، سال ۱۳۸۸)

سند مظلومیت

حادثه تروریستی در سیستان و بلوچستان... برگ دیگری بر مظلومیت ملت شهیدپرور ایران اسلامی و مردم مظلوم سیستان و بلوچستان افزود.

اقدامات ارزنده سردار شوشتری، جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه و فرمانده قرارگاه قدس، در بومی کردن امنیت، از طریق همکاری قبایل منطقه و وحدت میان اقوام سنی و شیعه، همانند خاری در چشم دشمنان قسم خورده انقلاب بوده و این حادثه نه تنها موجب توقف این روند نخواهد شد، بلکه با قهر و غضب فرزندان سلحشور انقلابی سپاه پاسداران و با یاری فرزندان غیور، مؤمن و دلیر طوایف مختلف بلوچ و سیستانی، ریشه‌های ظلم و ستم و ایجاد ناامنی این گروه‌های فاسد و وابسته به بیگانگان را از بین خواهند برد و خون‌های پاک این شهیدان و شهدای مظلوم مردم سیستان و بلوچستان، روند رو به افزایش وحدت میان اهل تشیع و برادران اهل تسنن، پس از این حادثه تروریستی وارد مرحله جدیدی خواهد شد و هموطنان عزیز ما در سیستان و بلوچستان که از کارشکنی‌ها و ناآرامی‌های

شهید عزیز آشنا باشند ولی ما گریه‌های او را زیاد می‌دیدیم. او با وجود خستگی‌های مفراط و بیداری‌های چند روزه، شب‌ها برای نماز شب بلند می‌شد و در نماز به شدت گریه می‌کرد. شوشتری به عنوان یک فرمانده ولایت‌مدار، پاک و خوش اخلاق، حساب خود را با خدا صاف کرده بود و همان طور که رهبر عزیز انقلاب فرمودند، سردار شوشتری مصداق انسان پاکیزه بود، عاشق امام، رهبری و انقلاب اسلامی.

هم فرمانده، هم استاندار!

یادم است در زمان غائله ضد انقلاب در مشهد که اوضاع بسیار بدی شکل گرفت، به طوری که نه استانداری و نه دیگر ارگان‌ها قادر به کنترل اوضاع نبودند و حتی دو پاسگاه انتظامی نیز توسط ضد انقلاب خلع سلاح شده بود، موضوع را به صورت تلفنی با این شهید عزیز در میان

گذاشتم و به او گفتم الان شما هم فرمانده و هم استاندار آن‌جا هستی و باید کاری کنی که اوضاع به حالت عادی برگردد. بعد از این تماس بود که سردار شوشتری شخصا وارد استان شد و ظرف تنها چند ساعت اوضاع را به کنترل خود درآورد و آرامش به شهر مشهد برگشت.

روحیه ۲۰ سالگی در سن ۶۰ سالگی

سردار شوشتری الگوی جهاد و صبر و استقامت در راه خدا، ولایت‌مدار و پاینده به ارزش و آرمان‌های انقلاب بود که در سن ۶۱ سالگی و در حالی که ۲۰ سال از پایان جنگ می‌گذشت، با همان روحیه جهادی و با لباس رزم مانند یک جوان ۲۰ ساله برای خدمت به مردم سیستان و ترویج روحیه شهادت و جهاد برای برقراری امنیت به آن‌جا رفت و به خدمت پرداخت و ملت ما می‌تواند با همین روحیه جهادی، صبر، استقامت و عقلایت کشور را در دهه چهارم انقلاب حفظ کند.

او عاشق خدمت به اسلام و مردم محروم سیستان و بلوچستان بود. کودکان محروم این منطقه را مانند فرزندان و نوه‌هایش در آغوش پرمهر و محبت خود می‌گرفت و ذاتا انسانی عاطفی، مهربان و دلسوز بود و سپاه پاسداران چنین فرمانده مؤمن و شجاعی را در راه آسایش و امنیت و خدمت به مردم سیستان و بلوچستان قربانی راه خدا کرد.

در واقع عناصری که این سردار عزیز را به همراه دیگر عزیزان سپاه و مردم بومی منطقه سیستان به شهات رساندند، عوامل دسته چندم قدرت‌های خارجی هستند و باید گفت که شوشتری شهید توطئه سیستم‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس، پاکستان و برخی کشورهای توطئه‌گر پولدار جنوب خلیج فارس شد و ما در سیستان و بلوچستان با

ندیدیم که سردار شوشتری سرش را پایین بیاورد یا نگرانی‌ای از اصابت گلوله یا ترکش داشته باشد. سردار شوشتری ۴ سال از من بزرگ‌تر بود و ما به همراه سردار جعفر اسدی جزو بزرگ‌ترها بودیم و بقیه فرماندهان حتی سردار رضایی نیز از ما جوان‌تر بودند.

۳۰ سال جهاد بی‌وقفه

هر گاه که سراغ سردار شوشتری را می‌گرفتیم، او پای دستگاه بی‌سیم بود و یک لحظه آرام و قرار نداشت، در حالی که می‌توان گفت در زمان عملیات‌ها هر لحظه آماده شهادت بودیم. شوشتری در عملیات‌های شمال غرب نیز شرکت داشت و در طول این زمان ۷ بار مجروح شد ولی هیچ‌گاه از صحنه بیرون نمی‌رفت. بعد از جنگ هم مسئولیت‌های مختلفی از جمله فرماندهی لشکر ۵ نصر، قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) و قرارگاه قدس را برعهده گرفت، در حالی که جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه نیز بود و می‌توان گفت که او تمام این ۳۰ سال از عمر خود را صرف اسلام و تلاش برای بقای نظام اسلامی کرد.

اهمیت به نیروهای تحت امر

شوشتری از لحاظ قدرت فکر و فرماندهی، یکی از برترین‌های سپاه بود. کمتر پای تابلو می‌آمد اما وقتی صحبت می‌کرد، می‌شد به عمق استعداد و بینش او در امور نظامی پی برد و حتی این قدرت را داشت که اتفاقات بعد از عملیات‌ها را نیز پیش‌بینی کند.

او برای جان بسیجیان، پاسدارها و نیروهای تحت امر خود اهمیت زیادی قائل می‌شد. برای مثال در عملیات بدر و خیبر، بیمارستان امام رضا (ع) توسط نیروهای خراسان و بچه‌های بهداری این استان که ۳۰۰ شهید نیز تقدیم انقلاب کردند، در نزدیک هورالهویزه ایجاد شده بود که ما می‌توانستیم مجروحان عملیات را ظرف کمتر از یک ساعت برای انجام عمل جراحی به آن‌جا برسانیم. در حالی که جالب است بدانید که آمریکایی‌ها در جنگ ویتنام زخمی‌های خود را با هلی‌کوپتر به نزدیک‌ترین بیمارستان می‌رساندند و این کار آن‌ها بیش از ۲ ساعت طول می‌کشید ولی ما توانسته بودیم این زمان را به کمتر از یک ساعت برسانیم و سردار شوشتری نیز دائما به این بیمارستان سرکشی می‌کرد.

مصداق انسان پاکیزه

شاید مردم ما، بیشتر، با صلابت و اقتدار این

- او عاشق خدمت به اسلام و مردم محروم سیستان و بلوچستان بود.
- کودکان محروم این منطقه را مانند فرزندان و نوه‌هایش در آغوش پرمهر و محبت خود می‌گرفت و ذاتا انسانی عاطفی، مهربان و دلسوز بود و سپاه پاسداران چنین فرمانده مؤمن و شجاعی را در راه آسایش و امنیت و خدمت به مردم سیستان و بلوچستان قربانی راه خدا کرد.

شهید شوشتری جان خود را فدای ایجاد امنیت پایدار در شرق کشور کرد و او سردار وحدت و شهید وحدت است. بلوچ‌ها بعد از شهادت ایشان گفتند بعد از رحلت امام(ره) برای شهادت شهید شوشتری بیشترین اشک را ریخته‌ایم، که این نشان دهنده اوج محبوبیت یک سردار سپاه اسلام را می‌رساند.

شهید شوشتری در جنگ‌ها صبور بود، تمام کشور ما را از این منطقه به آن منطقه در طول انقلاب دور زد و هفت مرتبه در جنگ مجروح شد ولی دست از مجاهدت برنداشت. وی در جنگ کردستان و آزادی سندج حضور داشت و در این هشت سال تقریباً در همه عملیات‌ها بوده و از ابتدای جنگ در شکست حصر آبادان، فتح المبین و بیت المقدس حضوری فعال داشت.

فرماندهی لشکر ۵ نصر، جانشینی قرارگاه نجف، فرماندهی قرارگاه نجف در کرمانشاه، فرماندهی قرارگاه حمزه(ع)، جانشینی فرماندهی نیروی زمینی سپاه، مسئولیت جنوب شرق کشور گوشه‌ای از فعالیت‌های این سردار اسلام است. شهید شوشتری در سن ۶۱ سالگی مثل یک جوان ۲۰ ساله مجدداً با لباس رزم و پوتین بسته شده، به دشت‌ها و کوه‌های سر به فلک کشیده سیستان و بلوچستان عازم شد و در میان قبایل و طوایف شیعه و سنی در جهت ایجاد امنیت پایدار در جنوب شرق کشور رفت و آمد می‌کرد.

شهید شوشتری جان خود را فدای ایجاد امنیت پایدار در شرق کشور کرد و او سردار وحدت و شهید وحدت است. بلوچ‌ها بعد از شهادت ایشان گفتند بعد از رحلت امام(ره) برای شهادت شهید شوشتری بیشترین اشک را ریخته‌ایم، که این نشان دهنده اوج محبوبیت یک سردار سپاه اسلام را می‌رساند. خراسان بزرگ با ۲۳ هزار شهید که حدود ۴۰۰ نفر از آن‌ها را سرداران شهید تشکیل می‌دهند و ۴۸ هزار جانباز و حضور بیش از ۳۰۰ هزار رزمنده از خراسان بزرگ در سال‌های دفاع مقدس حضور داشتند.

نظام جمهوری اسلامی، مقتدر و سپاه پاسداران قدرتمند است و همچون ۳۰ سال گذشته، امنیت، آسایش و پیشرفت را به ارمغان خواهد آورد و مردم سیستان و بلوچستان را از ناامنی نجات خواهد داد و امیدواریم دولت ما هم پیشرفت و آبادانی بیشتری را در این منطقه فراهم کند.

حماسه آفرینی‌های شهید شوشتری در دفاع مقدس فراموش شدنی نیست. شهید شوشتری یک انسان وفادار به سپاه و ولایت و ارزش‌ها بود و جان خود را در راه باورها، ارزش‌ها، دین و اعتقادات خود فدا کرد... ■

به هر سو که روی می‌آورند، ترس و بیم از هیبت آنان پیشاپیش در دل مردمان افتد و تاب مقاومت از همه گرفته شود. این خداجویان سبک بال به سوی خداوند خویش روی می‌آورند و خدا به دست آنان امام حق را یاری می‌فرماید.

آیا قسمتی از این خصوصیات را برخی از شهیدان شما نداشتند، آیا شهید شوشتری، محمدزاده، صیاد شیرازی و ۲۳ هزار شهید خراسان بزرگ به یاری امام بر حق نشناختند، آیا شهیدان به هر سمتی که امام اشاره می‌کرد حرکت نمی‌کردند، آیا درفش پیروزمند سپاه و ارتش اسلام به هر سمتی که روی می‌آورد، خط‌ها و سدها را نمی‌شکست و شهرها را به تصرف در نمی‌آورد، آیا شهیدان شما جان‌شان را فدای امام یعنی فدای اسلام، کشور و ملت نکردند و این کشور را نجات ندادند؟

بنده از سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ جنگ کردستان و از اوایل دفاع مقدس، بیش از ۳۰ سال از نزدیک شهید شوشتری را می‌شناختم. شهیدان شوشتری و محمدزاده و ۲۳ هزار شهید استان خراسان رضوی، شمالی و جنوبی شهادت ارتش، سپاه، جهاد، بسیج، نیروی انتظامی تربیت شدگان مکتب قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت(ع) و پرورش یافته مکتب امام(ره) و مقام معظم رهبری بودند.

شهید شوشتری و محمدزاده انسان‌هایی مؤمن شجاع و مردم‌دار و مردم یار بودند. شهید شوشتری از قدرت عقلانی و منطقی اسلامی و قلبی مملو از عشق و محبت به خدا و خلق خدا برخوردار بود. او به بسیجیان، مردم کردستان، بلوچ و مردم سیستان عشق می‌ورزید.

شهید شوشتری از رنج و مصیبت آن‌ها رنج می‌برد و در شادی‌های آن‌ها شاد می‌شد و برای امنیت و آسایش و پیشرفت و آبادانی سیستان و بلوچستان جان‌ش را فدا کرد. شهید شوشتری فرمانده‌ای جامع بود که به ابعاد مختلف جنگ و تخصص‌های لازم مثل نقش توپخانه، مخابرات، مهندسی، بهداری، هوانیروز، نیرو هوایی، پدافند هوایی آشنایی داشت. او فرمانده خط‌شکنی بود که در لحظات سخت جنگ در خطوط مقدم جبهه‌ها حضور پیدا کرد و از نزدیک تا رده فرمانده گردان و فرمانده گروهان را هدایت می‌کرد و در لحظات پراضطراب و خطرناک جنگ که تعداد زیادی شهید

داده بودیم یا پاتک‌های دشمن شروع می‌شد، با قلبی مطمئن و با سکینه و آرامش مثل یک سردار سپاه اسلام بود و با توکل و اعتماد بسیار بالا به خداوند متعال و ائمه اطهار(ع) چون کوهی استوار می‌ایستاد و فرماندهی می‌کرد و پیروزی می‌آفرید.

درود و سلام خداوند بر پدران و مادران و همسران و فرزندان صبور این شهیدانی که شوشتری‌ها و محمدزاده‌ها را پرورش داده، حمایت و یاری کردند.

گروهک‌های تروریستی منجر گشته‌اند، با وحدت کلمه و همدلی بیش از گذشته، توهمات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را در گسستگی صفوف طوایف و اقوام ایران اسلامی آشفته کرده و طعم تلخ شکست را باز هم به آن‌ها خواهند چشانند.

این حادثه تروریستی که همانند حوادث گذشته کردستان در راستای سیاست‌های تفرقه افکنانه انجام شده است، همواره در حافظه تاریخی ملت ما باقی خواهد ماند و مردم همیشه در صحنه ایران اسلامی با شناخت کامل از ماهیت و هیمنه تروریستی و شیطنانی داعیان دموکراسی و حقوق بشر قدرت‌های سلطه طلب، با حضور پرشکوه خود... پاسخی کوبنده به آنان خواهند داد.

(بخش‌هایی از پیام سردار صفوی)

قلبش مملو از عشق به خدا بود

شهید شوشتری تفکری جامع در زمینه فرهنگی، سازندگی و امنیت داشت و استراتژی جدیدی را در منطقه سیستان و بلوچستان ایجاد کرد، که این تفکر ایجاد امنیت مردمی پایدار با استفاده از مشارکت قبائل و طوایف بود.

یاران امام زمان(عج) مردانی هستند فولاددل که دل‌های‌شان و همه وجودشان یقین به خدا است و هرگز دچار شک و تردید نمی‌شوند، اگر به کوه‌ها حمله ببرند از جای برمی‌کنند و اگر با پرچم‌های خویش به هر شهری روی آورند تحت سیطره خود در می‌آورند، بر فراز اسب‌ها چون عقاب چابک و چالاکند که بر مرکب‌ها سوار شده‌اند، برای تیمم و تبرک، زین اسب امام را مسح می‌کنند و پروانه‌وار دور شمع وجودش می‌گردند.

آن‌ان خود را سپر جان امام قرار می‌دهند، شب‌ها را به شب زنده‌داری سپری می‌کنند و در سراسر شب نغمه‌های نماز و ذکر و عبادت‌شان چون صدای



زنبوران عسل به گوش می‌رسد، آن‌ها زاهدان شب و شیران روزند و در برابر امام عزیزشان کاملاً مطیع و تسلیم هستند.

آن‌ها چون مشعل‌های فروزانند که دل‌های استوارشان به سان قندیل‌های نور در سینه‌های‌شان آویخته است. آن‌ها تنها از خدا می‌ترسند و فریاد لا اله الا الله و الله اکبرشان بلند است و کشته شدن در راه خدا را آرزو می‌کنند و شعار آن‌ها یالثارات الحسین(ع) است.



درآمد

شهید شوشتری یک نیروی مردمی، از متن جامعه و مصداق آن عبارت‌سی بود که حضرت امام (ره) مدام به کار می‌بردند، یعنی مستضعفان، پابرهنگان و کوچ‌نشینانی که حضرت امام (ره) درباره‌شان صحبت می‌کردند و می‌گفتند که آن‌ها ولی‌نعمت‌های ما هستند، شهید شوشتری نماینده مستضعفانی بود که به ندای «هل من ناصر» امام خمینی (ره) لبیک گفتند، به صحنه آمدند، از همه و جودشان ما به گذاشتند و در سخت‌ترین شرایط جنگ، در نوک پیکان دفاع از انقلاب حاضر شدند.

با هدف بررسی کارنامه درخشان شهید شوشتری، خدمت سردار دکتر محمدباقر ذوالقدر، معاون اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضائیه جمهوری اسلامی که سوابق زیادی در نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دارند رسیدیم که حاصل را می‌خوانید:

■ بررسی کارنامه درخشان شهید شوشتری در گفت و شنود
شاهد یاران با سردار دکتر محمدباقر ذوالقدر

شهید شوشتری، مردمی، با اخلاص و پاک‌باخته بود...

از فرزندان حقیقی نهضت حضرت امام خمینی (ره) بود، ایشان در واقع از نسلی بود که حضرت امام خمینی (ره) آن‌ها را شناختند و به صحنه آوردند، نسلی که تا آخر پای انقلاب حضرت امام (ره) ایستادند. شهید شوشتری از متن مردم برخاسته بود و یک نیروی مردمی تمام عیار به حساب می‌آمد. اگر در سوابق ایشان ملاحظه کرده باشید، دیده‌اید که وی یک کشاورز ساده بود و دوران نوجوانی و جوانی زندگی را با کشاورزی گذرانده بود اما با شروع نهضت حضرت امام (ره)، به جرگه هواداران ایشان پیوست و با نیروهای انقلابی در خراسان مرتبط شد و تا جایی که می‌دانم در ابتدا چون شهید شوشتری خراسانی و اهل نیشابور بود به مقام معظم رهبری که از ارکان مبارزه در خراسان بودند، پیوست و در کل شهید شوشتری جزء اولین نیروهای نهضت حضرت امام (ره) در خراسان بود. بعد هم در انقلاب شرکت داشت و با شروع جنگ به عضویت سپاه درآمد و در جنگ شرکت کرد. در جنگ هم همه مراحل را به سرعت از پایین‌ترین سطوح سپری کرد، یعنی از یک رزمنده و معمولی آغاز کرد، به فرماندهی یگان‌های کوچک مثل دسته، گروهان و گردان رسید، گاه فرمانده محور بود که چندین گردان را اداره می‌کرد، فرمانده قرارگاه‌های عملیاتی بود و چندین یگان عمده را اداره می‌کرد، فرمانده لشکر ۲۱ امام رضا (ع)، و لشکر پنج نصر شد که جزء لشکرهای خط شکن و بسیار قوی سپاه محسوب می‌شدند. به این ترتیب تمام سطوح نظامی را در یک میدان عملی و تجربی پشت سر گذاشت و ویژگی‌هایی پیدا کرد که به تدریج توانست مسئولیت‌های سنگینی را در نیروی زمینی سپاه برعهده بگیرد. مدتی مسئولیت فرماندهی قرارگاه نجف را داشت، قرارگاهی که در غرب کشور که بعد از قرارگاه حمزه (ع) در شمال غرب کشور، جزء قرارگاه‌های مهم سپاه قلمداد می‌شود. بعد از فرماندهی قرارگاه حمزه (ع) بود که به دلیل قابلیت‌هایی که داشت، جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه شد و تا پایان هم این مسئولیت را برعهده داشت. البته شهید شوشتری هم‌زمان با جانشینی نیروی زمینی فرماندهی قرارگاه «قدس» نیروی زمینی سپاه در جنوب شرق کشور را هم برعهده داشت، قرارگاهی که برای مواجهه با ناامنی‌های جنوب شرق کشور تشکیل شد. بنابراین شهید شوشتری یک نیروی مردمی، از متن جامعه و مصداق آن عبارتی بود

حساسیت بسیار زیادی درباره کارآمدی و قابلیت نیروهایی که با ایشان کار می‌کردند، داشتند. شهید عزیزمان به آموزش اهمیت زیادی می‌داد. و آموزش، به خصوص آموزش نظامی را مقدم بر کارهای دیگر می‌دانست.

به خاطر می‌آورید که در آن زمان شهید شوشتری چه ویژگی‌هایی داشت؟

شهید شوشتری نوعاً از فرماندهان سپاه مسن‌تر بود، یعنی شاید یک تفاوت پنج شش ساله‌ای از نظر سنی با اغلب مسئولان سپاه داشت، چون فرماندهان سپاه تقریباً همه در یک سن و سال بودند. لذا یک تفاوت نسبتاً قابل توجهی بین ایشان و نوع فرماندهان سپاه وجود داشت و همواره به ایشان به عنوان یک نیروی برتر و پخته‌تر نگاه می‌شد. طبعاً من هم چنین احساسی داشتم؛ تصور نمی‌کنم با وجود قدمت و قابلیت‌های ایشان، عملیاتی در جنگ واقع شده باشد و شهید

مشهور بود که شهید شوشتری حساسیت بسیار زیادی درباره کارآمدی و قابلیت نیروهایی که با ایشان کار می‌کردند، داشتند. شهید عزیزمان به آموزش اهمیت زیادی می‌داد. و آموزش، به خصوص آموزش نظامی را مقدم بر کارهای دیگر می‌دانست.

شوشتری در آن غائب بوده باشد. حضور مستمر ایشان در عملیات‌ها و صحنه‌های رزم، پختگی ویژه‌ای را ایجاد می‌کرد و همه، از بنده گرفته که در سطح پایین‌تری خدمت می‌کردم تا فرماندهان سطح بالای جنگ، احساس ویژه‌ای نسبت به ایشان داشتم و معمولاً بعد از جلساتی که در قرارگاه، در خصوص طرح‌های عملیاتی و مسائل تاکتیکی و مباحث جنگ تشکیل می‌شد، می‌دیدیم که نظرات ایشان از پختگی و متانت بالایی برخوردار بود و روی نظرات او به دلیل پشتوانه تجربه زیادی که داشت، حساب می‌شد.

اگر بخواهم شخصیت شهید شوشتری را در یک عبارت مختصر تشریح کنم، باید بگویم که شهید شوشتری یکی

برای اولین بار، شهید شوشتری را کی و کجا دیدید؟
سابقه‌آشنایی من با این شهید بزرگوار به دوران حضورم در سپاه - و اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم - به زمان جنگ مربوط می‌شود، یعنی زمانی که مسئول آموزش نظامی سپاه بودم و به اعتبار این وظیفه، با فرماندهان یگان‌ها و محورهای عملیاتی و افراد مؤثر جنگ ارتباط داشتم. آموزش نظامی، واحدی بود که با تفکیک آموزش عقیدتی و سیاسی نظامی تشکیل شد. و بنده اولین مسئول واحد آموزش نظامی در ستاد مرکزی سپاه بودم؛ واحدی که برای تأمین آموزش‌های عمومی و تخصصی نظامی جبهه‌ها تشکیل شد و به همین دلیل ما ارتباطات وسیع و گسترده‌ای با فرماندهان یگان‌های عملیاتی و جنگ داشتیم.

ایشان در آن زمان چه سمتی داشتند؟
ایشان در آن ایام، فرمانده محور عملیاتی در بعضی یگان‌ها بودند.

حدوداً چه سالی بود؟
سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۶۰ بود، زمانی که واحد آموزش نظامی به وجود آمد و مستقر شد، فرمانده سپاه وقت، سردار محسن رضایی به همه یگان‌ها ابلاغ کردند که نیروها باید برای تأمین نیازهای تخصصی جبهه، آموزش‌های تخصصی ببینند. آموزش‌های اولیه و عمومی به طور طبیعی انجام می‌گرفت. پادگان‌های مختلفی در سپاه، آموزش‌های اولیه و رزم انفرادی را انجام می‌دادند ولی طبعاً این آموزش‌ها با توجه به پیچیده‌تر شدن شرایط جنگ و وجود تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و ابزار و تجهیزات تخصصی در جنگ، کافی نبودند، و لازم بود به افراد و یگان‌ها آموزش‌های تخصصی هم داده شود. به این ترتیب آموزش‌های تخصصی در حوزه‌های مختلف توپخانه، زرهی، ادوات مخابرات، مهندسی رزمی بهداشتی و بخش‌های دیگر به تدریج شکل گرفت، این آموزش‌ها نیمه اول سال ۱۳۶۱ شروع شدند. پادگان‌ها و اردوهای آموزش نظامی‌ای که در مرکز و عقبه‌های جبهه در مناطق جنوب و غرب ایجاد کردیم، باعث شد تا با یگان‌ها ارتباط برقرار کنیم و آن‌ها نیروهای مورد نیازشان را اعزام می‌کردند. افراد در این پادگان‌ها آموزش‌های تخصصی می‌دیدند، بنابراین با یگان‌ها ارتباط مستقیم داشتیم و همین، منجر به اولین آشنایی‌های من با شهید شوشتری شد. مشهور بود که شهید شوشتری

که حضرت امام (ره) مدام به کار می بردند، یعنی مستضعفان، پابرهنگان و کوچ نشینانی که حضرت امام (ره) درباره شان صحبت می کردند و می گفتند که آن‌ها ولی نعمت‌های ما هستند، شهید شوشتری نماینده مستضعفانی بود که به ندای «هل من ناصر» امام خمینی (ره) لبیک گفتند، به صحنه آمدند، از همه وجودشان مایه گذاشتند و در سخت‌ترین شرایط جنگ، در نوک پیکان دفاع از انقلاب حاضر شدند.

می‌دانید که ایشان در کدام عملیات‌ها حضور یافت؟

شهید شوشتری در نوع عملیات‌های سپاه از جمله عملیات‌های بزرگی همچون عملیات طریق القدس، بیت المقدس، فتح المبین، بدر، خیبر، والفجر هشت و کربلای

- شهید شوشتری نوعاً از فرماندهان
- سپاه مسن تر بود، چون فرماندهان
- سپاه تقریباً همه در یک سن و سال بودند. لذا یک تفاوت نسبتاً قابل توجهی بین ایشان و نوع فرماندهان سپاه وجود داشت و همواره به ایشان به عنوان یک نیروی برتر و پخته‌تر نگاه می‌شد

پنج حضور داشت و ظاهر آتش یا هفت بار مجروح شد و تا آستانه شهادت پیش رفت و به پیمانی که با حضرت امام (ره) بسته بود، وفادار ماند. بعد از جنگ نیز جزء افراد برجسته نظامی سپاه بود که هم تجربه خوبی داشت و هم به علم و دانش این کار احاطه پیدا کرده بود. بنابراین با پختگی‌ای که داشت، توانست کارهای مهمی برای دفاع از کشور صورت دهد.

بد نیست در این جا به یک ویژگی ایشان اشاره کنم، چیزی که به دلیل غلبه سابقه و تجربه نظامی ایشان بر سایر وجوه، معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد. شهید شوشتری به خوبی به حوزه امنیت کشور ورود پیدا کرد و در بحث امنیت، بهترین و مؤثرترین شیوه را برگزید و باید گفت جان پاکش را هم بر سر آن گذاشت؛ تئوری‌ای که ایشان در عمل به آن رسید و بر آن پای فشرد، موضوع «مردمی کردن امنیت» بود. بعد از این که این شهید بزرگوار، فرماندهی قرارگاه حمزه (ع)

را برعهده گرفت - می‌دانید که این قرارگاه‌ها، برای مواجهه با تهدید نظامی و خارجی ایجاد نشدند بلکه این‌ها از ابتدا برای مواجهه با ناامنی‌های داخلی که عناصر وابسته به دشمن ایجاد می‌کردند، ساخته شدند - خیلی زود به این نتیجه و این جمع‌بندی رسید که در قرارگاه‌های حمزه (ع) و قدس که در شمال غرب و جنوب شرق کشور فعال هستند، و مسئولیت امنیت و تأمین امنیت داخلی را برعهده دارند، نمی‌توان تنها با سبک نظامی و توسل به سلاح در منطقه امنیت پایدار ایجاد کرد، به این ترتیب ایشان به نظریه «مردمی کردن امنیت» رسید. البته این تئوری از قبل هم وجود داشت ولی شهید شوشتری در عمل به این نتیجه رسید و به آن پایبند بود و در نهایت هم این امر را محقق کرد. مردمی کردن امنیت بدین معنا است که ما باید پایه‌های امنیت را بر دوش خود مردم بگذاریم، همان مردمی که صاحب آن هستند و می‌خواهند در پناه آن امنیت زندگی کنند زیرا آن‌ها بیش از دیگران حساسیت و صلاحیت دارند و بهتر می‌توانند امنیت خودشان را تأمین کنند. ایشان به این نتیجه منطقی رسید که ما نمی‌توانیم از سراسر کشور نیروی انسانی بسیج کنیم و لشکر و تیپ و توپ و تانک به آن منطقه منتقل کنیم و خیال کنیم که امنیت را برای همیشه برقرار کرده‌ایم. آن هم با کسانی که آن‌جا را نمی‌شناسند تا بتوانند در آن‌جا امنیت برقرار کنند و مصلحت نیست که امکانات و سرمایه‌های انسانی جاهای دیگر را صرف امنیت منطقه‌ای دیگر کنیم، در حالی که مردم یک شهر یا منطقه بیش از هر کس دیگری به امنیت محل زندگی شان علاقه و حساسیت دارند. مردمی کردن امنیت، بدین معنا است که ما به مردم اعتماد کنیم و امنیت را به خود آن‌ها واگذار کنیم، البته با آموزش، سازماندهی و ایجاد توانمندی و صلاحیت‌های لازم در مردم، تا خودشان بتوانند از امنیت محل زندگی شان پاسداری کنند.

به نظر می‌رسد این نظریه دقیق و درستی است ولی عملی کردن آن کار ساده‌ای نبود اما به نظر من شهید شوشتری بزرگ‌ترین خدمت‌ش بعد از جنگ، عملی کردن این نظریه بود و در تمام دورانی که در قرارگاه حمزه (ع) و قدس مشغول خدمت بود، به این تئوری پایبند و به دنبال تحقق آن بود. هم‌زمان با فعالیت شهید شوشتری در قرارگاه حمزه (ع) بنده هم در وزارت کشور، طرح توسعه غرب و شرق کشور را پیگیری می‌کردم و اساس این طرح، آن بود که برای امنیت پایدار مناطق غرب و شرق کشور، باید عقب ماندگی‌های این مناطق در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی به سرعت جبران شود و تفاوتی که به

خصوص در شمال غرب با آن سوی مرز وجود داشت، از بین برود. تصمیم گرفته شد که به سرعت این مناطق را توسعه دهیم و زمینه‌های عینی دلایل ناامنی را در این مناطق، که شامل توسعه نیافتگی و عقب ماندگی بود، از بین ببریم. طبیعی است وقتی مردم احساس کنند وطن شان از جنبه‌های زندگی، شرایط مناسب‌تری نسبت به آن سوی مرز دارد، از نظر فرهنگی و سیاسی، عناصر دشمن و ضد انقلاب نمی‌توانند در آن‌ها تأثیر منفی بگذارند و آن‌ها را جذب



کنند. به همین دلیل شهید شوشتری در آن مقطع ارتباط خیلی نزدیکی با ما داشت و بنده شاهد بودم که او چگونه با دلسوزی و پیگیری‌های دقیق و مسئولانه، مسأله توسعه شمال غرب کشور را تعقیب می‌کرد، با این که ایشان یک عنصر نظامی و فرمانده قرارگاه حمزه (ع) بود ولی معمولاً با دستی پر از طرح‌ها و برنامه‌ها و نقشه‌ها و مدارکی که مربوط به توسعه منطقه بود به تهران می‌آمد و توسعه راه، راه آهن، شبکه‌های آب‌رسانی، شبکه‌های مخابراتی، برق، گاز اسکان و معیشت مردم آن منطقه را در دستگیر می‌کرد و وزارتخانه‌های مختلف تعقیب می‌کرد، کارهایی که طبعاً مسئولان و مدیران و بخش‌های کشوری باید انجام می‌دادند ولی ایشان از موضع مسئولیت و با نگاه رسیدن به امنیت پایدار و مردمی کردن امنیت کار می‌کرد. این رویکرد، انگیزه مضاعفی را در مردم ایجاد می‌کرد تا خودشان برای حفظ امنیت منطقه خود تلاش کنند.

در واقع با مواردی که شما به آن اشاره کردید، می‌توان گفت که شهید شوشتری که گاه در قالب یک مصلح اجتماعی و گاهی در قالب یک مددکار، مددیار و در قالب‌های مختلف خدمت می‌کرد، می‌تواند برای سپاه ما یک الگوی ممتازی باشد.

شهید شوشتری را باید فراتر از یک سپاهی عادی نگریست. شهید شوشتری فقط نگاه نظامی نداشت، بلکه پاسداری را یک مأموریت همه جانبه می‌دید و سپاه را یک وجود نظامی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی می‌دید و با این نگاه جامع، تلاش می‌کرد تا امر امنیت را به عهده مردم بگذارد و به امنیت پایدار و همه جانبه برسد. بنابراین ایشان به همان میزان که تلاش می‌کرد تا عناصر ضد انقلاب از مرز وارد کشور نشوند و با ضد انقلاب برخورد قهرآمیز صورت می‌داد، به همان میزان هم تلاش می‌کرد که سازندگی در منطقه ایجاد شود و نیازهای اولیه زندگی مردم و زیرساخت‌های توسعه منطقه تأمین شود، تا خود مردم، مسئولیت تأمین امنیت محل زندگی شان را بپذیرند؛ و این نکته بسیار مهمی است.

معمولاً یک عنصر نظامی، فقط نگاهی نظامی دارد و کاری به آب، برق، معیشت و رفاه مردم منطقه ندارد. اما با این طرز تفکر شهید شوشتری، فرماندهانی که بعداً به قرارگاه حمزه (ع) رفتند، آن‌ها نیز همین شیوه را تعقیب کردند. طوری که امروز، ششاد شکوفایی آن مناطق و پیشرفت و توسعه همه جانبه آن مناطق هستیم و این نکته در تأمین امنیت آن مناطق بسیار مؤثر بوده است. شهید شوشتری آموخت که باید به مردم اعتماد کنیم و آن‌ها را در امنیت مشارکت دهیم، در جنوب شرق نیز همین رویکرد را پیگیری کرد. فعالیت‌های توسعه دهنده و تلاش برای جبران عقب ماندگی‌ها و ایجاد زیرساخت‌های توسعه در جنوب شرق هم توسط ایشان تعقیب می‌شد اما متأسفانه دشمن نگذاشت تا این کارها به نتیجه برسد. با اینهمه، گام‌های خوبی در این خصوص برداشته شد و شورای توسعه جنوب شرق کشور هم به این پیشرفت کمک کرد.

به یاد می‌آورم سخن ایشان این بود که ما توانسته‌ایم بعد از انقلاب، ساخت‌های طبیعی برقراری امنیت را در جنوب شرق کشور حفظ و تقویت کنیم و بسیاری از این ساخت‌ها به دلیل بعضی از کج سلیقه‌ها از بین رفتند. ایشان به عنوان مثال عناصر صالحی را که در رأس عشایر و طوایف این منطقه هستند، یکی از ظرفیت‌ها می‌دانستند. طوایف سیستان و بلوچستان ریش سفیدها و سرکرده‌هایی دارند که به آن‌ها سردار گفته می‌شود و مدیریت طوایف را برعهده دارند. این نظام قبیله‌ای و طایفه‌ای به طور طبیعی در منطقه وجود دارد و نه می‌توان و نه به مصلحت است که برچیده شود. ما



ویژگی‌های شخصی و اختصاصی ایشان را خیلی دقیق توصیف کنم ولی اگر مطالعه کنید، در ایامی که آقای شوشتری شهید شدند و دوستان مختلف راجع به خصوصیات ایشان اظهار نظر می‌کردند، برجستگی‌های زیادی را می‌بینید. از افرادی که با ایشان کار می‌کردند، نقل می‌شود که شهید شوشتری با دلسوزی خاصی به تربیت نیروهایی که با او کار می‌کردند و حل مشکلات نیروهایش رسیدگی می‌کرد. این که همه

فرزندان ایشان بحمدالله انسان‌های شایسته‌ای هستند، نشان دهنده این است که علی‌رغم اختصاص بخش زیادی از وقت خود به کار جنگ و مأموریت‌های سازمانی از بُعد زندگی شخصی‌اش غافل نبوده است و فرزندان شایسته‌ای را تربیت کرده است که این حاکی از روح چند بعدی ایشان و این نکته است که پرداختن به یک کار، شهید شوشتری را از کارهای دیگر غافل نمی‌کرد.

شهید شوشتری هر چند جدیت و وقار خاصی داشت، همانند بسیاری از فرماندهان، اهل شوخی و بگو و بخند هم بود. جدیت، صفا، صمیمیت و محبت را با هم جمع کرده بود.

کارنامه شهید شوشتری در شمال غرب و جنوب شرق کشور چگونه بود؟

ایشان فرمانده قرارگاه حمزه(ع) بود و قرارگاه حمزه(ع)، مسئول تأمین امنیت داخلی در شمال غرب کشور است. از همان اوایل شروع جنگ، ایده تاسیس قرارگاه حمزه(ع) مطرح شد. شهید بروجردی اولین پایه گذار و فرمانده قرارگاه حمزه(ع) برای مواجهه با ضد انقلابیون مسلح بود که از

تصور نمی‌کنم با وجود قدمت و قابلیت‌های ایشان، عملیاتی در جنگ واقع شده باشد و شهید شوشتری در آن غائب بوده باشد. حضور مستمر ایشان در عملیات‌ها و صحنه‌های رزم، پختگی و ویژه‌ای در ایشان ایجاد می‌کرد

عراق وارد شده بودند و منطقه شمال غرب را ناامن کرده بودند. مأموریت قرارگاه حمزه(ع)، پدافند داخلی و مواجهه با ناامنی‌های منطقه شمال غرب کشور بود. این مسئولیت بعد از جنگ به عهده شهید شوشتری گذاشته شد ولی نگاه شهید شوشتری به مسأله ناامنی‌ها در شمال غرب کشور برخلاف گذشتگان، صرفاً امنیتی و نظامی نبود، هر چند که آن‌ها هم به وجوه فرهنگی و اجتماعی می‌پرداختند. ایشان عمدتاً بر جنبه‌های غیر نظامی و غیر امنیتی تأکید داشت و معتقد بود اگر می‌خواهیم امنیتی پایدار در مناطقی مثل شمال غرب یا جنوب شرق کشور داشته باشیم، باید مردم را در امنیت خودشان مسئول قرار دهیم و مشارکت دهیم.

به تصدیق خیلی‌ها بارزترین نماد هشت سال تلاش شهید شوشتری در دفاع مقدس، فرماندهی ایشان در عملیات

می‌توانیم از بستر این مدیریت طبیعی و بومی منطقه استفاده کنیم و آن را در خدمت امنیت آن منطقه قرار دهیم و به جای این که این نظام‌ها را به هم بزنینم، آن‌ها را بازسازی و از این ظرفیت‌ها، استفاده کنیم و این مهم‌ترین کاری بود که شهید شوشتری انجام داد.

پس حتماً این امر مستلزم این بوده که شهید شوشتری با مردم عادی کوچه و بازار آن‌جا ارتباط خیلی نزدیک و صمیمانه‌ای برقرار کرده باشد، که به این صورت به جزئیات زندگی مردم آن منطقه ورود پیدا کرده بود.

نه، بحث، مهم‌تر از آن است، ایشان دیدی راهبردی و استراتژیک پیدا کرده بود، مبتنی بر این که مردم را در امنیت منطقه سهیم کند، این دیدگاه عمومی ایشان بود و وقتی می‌گفت استفاده از همه ظرفیت‌ها، ظرفیت مدیریت طبیعی منطقه را هم مد نظر داشت. برای همین بود که رئیس و سرکرده طوایف و کدخداهای به ایشان اعتماد داشتند و در عین حال خودش هم مورد اعتماد مردم بود. شعار شهید شوشتری این بود که وقتی چنین ظرفیتی داریم، چرا اجازه دهیم دشمنان از آن استفاده کنند. بنابراین کاری بسیار ارزشمند انجام داد که باید با جدیت ادامه پیدا کند. سردار شوشتری با شناسایی سران طوایف و ریش سفیدهای عشایر و توجیه آن‌ها و توسط خود آن‌ها، مردم را به مشارکت در امر امنیت ترغیب کرد. از همین روی، شهید شوشتری همیشه با استقبال مردم منطقه مواجه می‌شد و به همین دلیل شهید شوشتری مورد غضب دشمن واقع شد؛ تصور دشمن این بود که اگر این طرح اجرا شود، برای همیشه پای آن‌ها از کشور قطع خواهد شد و امنیت مستقر می‌شود و زمینه‌های توسعه و پیشرفت منطقه فراهم می‌شود و اگر این اتفاق بیفتد، آن‌ها برای همیشه باید از آن منطقه خداحافظی کنند و دشمن دیگر در یک فضای امن نمی‌تواند تحرک داشته باشد. به همین دلیل از سر بغض و خصومت، شهید شوشتری را به آن صورت شهید کردند.

سردار شوشتری سران ارشد طوایف منطقه را در یک مجلس جمع کرده بود تا در همین خصوص و تحت عنوان «وحدت طوایف» با آن‌ها مذاکره کند، چون بخشی از درگیری‌ها به دلیل وجود همین اختلافات طایفه‌ای است و اولین قدم این است که اختلافات، کنار گذاشته شود. دشمن این را تحمل نکرد و شهید شوشتری را که مانع مهمی برای رسیدن به اهداف شوم‌شان بود، به شهادت رساند.

از سیره شخصی و معنوی و کاری شهید شوشتری و خاطره‌هایی که با ایشان دارید، برای ما بگویید.

اگر چه شهید شوشتری نسبت به بسیاری فرماندهان جنگ مسن‌تر بود و آنچنان که مطلعیم، عیال‌وار هم بود و کسی از ایشان انتظار نداشت که به طور مستمر در جبهه حضور داشته باشد، اما به نظر می‌رسد بیشتر از فرماندهان دیگر بر حضور در جبهه اصرار داشت و کمتر به پشت جبهه برمی‌گشت و احترام خاصی در نزد فرماندهان سپاه داشت. فرمانده کل سپاه، جانشین وی، فرمانده نیروی زمینی، حس احترام و علاقه‌ای توأم با احترام نسبت به این شهید بزرگوار داشتند و آن‌چه این احساس را ایجاد می‌کرد، خصوصیات اخلاقی و روحی شهید شوشتری بود. ایشان ادب، وقار و طمأنینه مخصوصی داشت، سخنان پخته‌اش که پشتوانه آن تجربه و صداقت و اخلاص این شهید عزیز بود، باعث می‌شد که افراد، احساس احترام خاصی نسبت به ایشان داشته باشند. اگر چه افرادی بودند که از نظر رتبه تشکیلاتی از سردار شوشتری بالاتر بودند اما نسبت به شهید شوشتری احساس خضوع داشتند.

چون ما به طور مستقیم با هم کار نمی‌کردیم، شاید نتوانم

مرصاد به عنوان آخرین حلقه از حلقه‌های آن هشت سال شکوهمند بود. نظر شما چیست؟

فکر می‌کنم شهید شوشتری در آن مقطع فرمانده قرارگاه نجف بود و چون این عملیات در منطقه قرارگاه نجف انجام می‌گرفت، ایشان به طور طبیعی فرماندهی عملیات را از سوی سپاه بر عهده داشت. در حالی که یگان‌های اصلی و مانوری سپاه در جنوب درگیر بودند و تحرکاتی که دشمن در جنوب داشت، بعد از هجوم مجدد عراق و بعد از پذیرش قطعنامه، یگان‌های سپاه، عمدتاً در جنوب مستقر بودند. مسئولیت غرب کشور نیز بر عهده شهید شوشتری بود. ایشان محور سپاه در عملیات مرصاد بود و شهید صیاد هم از نیروی زمینی ارتش این مسئولیت را داشت و طبعاً به صورت مشترک این کار را با هم انجام دادند.

من در آن مقطع فرمانده قرارگاه رمضان بودم و چون قرارگاه رمضان در کرمانشاه بود، یگان‌های ما نیز در آن منطقه مستقر بودند. من در اثنای عملیات مرصاد در پادگان گیلانغرب مستقر بودم، که از کرمانشاه با من تماس گرفتند و گفتند عقبه شما بسته شده و منافقان از اسلام آباد عبور کرده و تا ارتفاعات چهارزبر آمده‌اند. بعد از این که نیروها را جمع کردیم و سر و سامان دادیم، با شهید شوشتری و سردار حمیدی نیا که جانشین ستاد قرارگاه نجف بود و از طرف شهید شوشتری یک محور را اداره می‌کرد، تماس گرفتیم. چند روزی گذشت و نیروهای ما را وارد عمل کردیم، تا یگان‌های سپاه از جنوب وارد شوند و طومار منافقین در هم پیچید. شهید شوشتری نقش مؤثری در فرماندهی این عملیات به ویژه در روزهای اول ایفا کرد.

شهید شوشتری تا چه اندازه ولایت‌پذیر بودند؟

شهید شوشتری از فرزندان نهضت امام خمینی(ره) است، تبعیت ایشان از رهبری چه در دوران حضرت امام(ره) و چه در زمان مقام معظم رهبری، از ایشان یک چهره ممتاز ولایت‌پذیر ساخته بود که تا به آخر هم بر سر همین پیمان ماند و جان عزیز خودش را بر سر آن گذاشت البته این ویژگی تنها به شهید شوشتری اختصاص ندارد و همه شهدا، رزمندگان، سرداران و فرماندهان چنین‌اند. تبعیت از رهبری و ولایت، نه فقط به عنوان جزئی و بخشی از اعتقادات، بلکه به عنوان حقیقتی که با آن زندگی می‌کنند، مطرح است و این تنها به شهید شوشتری اختصاص ندارد؛ هر چند که شهید شوشتری و سایر شهیدان، اخلاص و صداقت خود را با این پیمان با خون خود به اثبات رساندند. امیدواریم خداوند ایشان را با شهدا و اولیای برگزیده خودش و سید شهیدان(ع) محشور کند و ما را هم قادران این خون‌ها قرار دهد. و نعمت شهادت را از ما هم دریغ نفرماید. ■



این خط همچنان ادامه دارد...

■ سیمای شهید شوشتری از نگاه سردار حسین سلامی

ما شاهد بودیم که شهید شوشتری هیچ‌گاه لباس جهاد را از تن خارج نکرد و بیش از آن که خانواده‌اش او را ببینند، فرزندان محروم و مظلوم سیستان و بلوچستان دست‌های نواز شگرش را حس می‌کردند. این هابخش‌هایی از سخنان سردار حسین سلامی جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران است که در نای شهید شوشتری ایراد شده، متن کامل‌تر این بیانات را با اندکی تلخیص و ویرایش به نقل از خبرگزاری فارس می‌خوانید:

درآمد

نقطه در شرق کشور عزیزت کرده، تا امنیت را برای مردم با کمک خود آن‌ها به ارمغان آورد. در مرام پاسداران، تکه تکه شدن، تواضع، عطف و مهریانی یک اصل جدانشدنی است و امروز با پرپر شدن تعدادی از خیل عظیم این بزرگ‌مردان، حرکت رو به جلوی ثبات و امنیت، با قوت بیشتری ادامه می‌یابد.

به دنبال شهادت شهید شوشتری و سایر فرماندهان در حادثه تروریستی در منطقه پیشین، عده زیادی از فرماندهان برای حضور در منطقه اعلام آمادگی کرده‌اند و مردم استان یقین بدانند سپاه پاسداران جواب خون این عزیزان را با اقتدار کامل بازپس خواهد گرفت. برای پاسداران و بسیجیان، شهادت به منزله آب ماهی است و ما نیز حیات خود را در شهادت می‌بینیم؛ این نقطه پایان تمام آرزوهای ماست.

آنان که دشمنان وحدت ملت ایران هستند، بدانند که شهدای حادثه اخیر، شهدای وحدت و خون‌های در هم آمیخته آنان نهی از ایثار، فداکاری و جانبازی را جاری ساخت، ما در دل شما و بطن شما هستیم و شهدای امروز در دل همه مردم منطقه تکثیر شده‌اند.

(بیانات، در مراسم تشییع شهدای منطقه پیشین، در جمع مردم داغدار سیستان و بلوچستان)

زحمات و تلاش‌های شهید شوشتری در توسعه و آبادانی سیستان و بلوچستان مشهود است و این خطه، آبادانی خود را مدیون شهید شوشتری است. اقدامات شهید شوشتری زمینه‌ساز توسعه و خدمت‌رسانی به مردم منطقه سیستان و بلوچستان بوده است. شهید شوشتری با اقدامات خود در منطقه، فضایی را باز کرد که امنیت، خدمت‌رسانی و رفع

اسلامی، خون‌هایی ریخته شده که ضامن عزت و اعتبار است و کشوری که فاقد مردان از جان گذشته باشد، محکوم به شکست، ذلت و وابستگی است. سپاه پاسداران برای مردم این سرزمین بزرگ که همواره در نجابت، مرزداری و میهمان‌نوازی زبان‌زد خاص و عام بوده و هستند، کارآزموده‌ترین، شجاع‌ترین و مدبرترین سرداران خود را خواهد فرستاد تا با تعامل با آنان، امنیت منطقه، هر چه بیشتر برقرار شود.

بدخواهان نظام و مردم این منطقه، نیک بدانند که با شهادت سردار شوشتری، محمدزاده و سایر

**اقدامات شهید شوشتری
زمینه‌ساز توسعه و خدمت
رسانی به مردم منطقه سیستان
و بلوچستان بوده است. شهید
شوشتری با اقدامات خود در
منطقه، فضایی را باز کرد که
امنیت، خدمت‌رسانی و رفع
محرومیت، همه به صورت توأمان
در منطقه ایجاد شود.**

فرماندهان سپاه، پرچم وحدت و بالندگی آنان در این منطقه به زمین نخواهد افتاد، بلکه با حضور پرشورتر فرماندهان جدید با قوت بیشتری دنبال خواهد شد.

صحنه شهادت سرداران سپاه و جمعی از مردم غیور این منطقه، صحنه باشکوه‌ترین حماسه و ایثار مردانی بود که با هزاران کیلومتر فاصله از خانه و کاشانه خود برای اعتلای همدلی بیشتر به دورترین

شهید شوشتری حاصل ۳۰ سال نبرد مظلومانه ایران با استکبار و ظلم بود، او مردی عادی نبود، بلکه عصاره‌ای از مردم پاک و شریف در این منطقه بود، به طوری که حضور وی در کنار این مردم بسیار پررنگ‌تر از حضورش در کنار خانواده‌اش بود و این نشان از دلبستگی و علاقه وی به مردم این دیار داشت...

بدخواهان نظام و مردم این منطقه بدانند با شهادت سردار شوشتری، محمدزاده و سایر فرماندهان سپاه، پرچم وحدت و بالندگی آنان در این منطقه به زمین نخواهد افتاد، بلکه با حضوری پرشورتر دنبال خواهد شد.

استکبار و ایادی خود فروخته آنان، که هیچ‌گاه یکدلی و وحدت واقعی را در میان مردم منطقه و کشور بر نمی‌تابند، درصدد برآمده‌اند تا با ایجاد حرکت‌های کور و سوخته، اصل وفاق این مردم را تحت الشعاع قرار دهند که این امر با درایت مردم فهیم، نتیجه‌ای در بر نداشته است. روایت شهادت سرداران بزرگ و مردان نام‌آور، شجاع و با احساس این استان، گواهی بر یکدلی مردم و مسئولان در برقراری امنیت در منطقه است.

امروز برگی دیگر بر صفحات درخشان و پرافتخار ملت ایران ورق خورد و صفحه روشن و ماندگار دیگری بر افتخارات آن افزوده شد.

اکنون بر آسمان پر ستاره شهیدان ملت بزرگوار ایران اسلامی، ستارگان درخشان و تابناک دیگری به شهادت و نظاره نشسته‌اند تا استقلال، آزادی، حاکمیت نظام مقدس جمهوری اسلامی و عزت جهانی کشور را گواهی دهند.

در تاریخ پرفراز و نشیب کشور ایران و به ویژه در طول ۳۰ سال عمر پربرکت نظام مقدس جمهوری



سهمگینی که دنیای استکبار از سال‌ها پیش طراحی کرده و به اجرا گذاشته است - و اگر چه بیشترین تلاش خود را در این راه صرف کرده - اما همواره این ملت بزرگ ایران بوده که از هر حادثه و رخدادی پیروز و سربلند بیرون آمده است؛ چنانچه پیروزی، مفهومی آشنا و واژه‌ای قرین بر ذهن و خاطر عمومی مردم ماست.

دشمنان، همان‌گونه که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی طی دوران جنگ، به دنبال اهداف شومی همچون جداسازی و خودمختاری کردستان از ایران بودند، امروز نیز این نقطه را به عنوان نماد و سمبلی در شکستن عامل وحدت برگزیده‌اند و به پیاده‌سازی نقشه‌های شان می‌پردازند.

باید گفت که شکست‌های ناباورانه در انتظار همه کسانی است که با دست‌های پیدا و پنهان خود، به توطئه می‌پردازند و برای ملت بزرگ ایران خواب‌ها دیده‌اند؛ همان طور که ملت ایران، ملت تحمل شکست‌های بزرگ به دشمنان خود بوده است.

این، پاره‌ای از تاریخ ایران است که در آن چیزی نمی‌بینید؛ مگر شکست‌های سهمگین برای دشمنان ریز و درشت ایران و پیروزی برای ملت؛ و این داستان همچنان ادامه دارد.

امروز ما در سایه شهیدانی زندگی می‌کنیم که توانسته‌اند به وعده‌های خود جامه عمل بپوشانند و نعمت آزادی، امنیت و آسایش را برای ما به ارمغان بیاورند.

برای انسان آرزوی علو درجات از خداوند متعال دارم.

امیدوارم با اولیای الهی محشور شده و برای بازماندگان‌شان صبر و بردباری از درگاه خداوند مسئلت می‌نمایم. ■

(برگرفته از کتاب «شهیدان همبستگی»

به کوشش مصطفی محمدی)

و جاودانه خواهد بود. ما شاهد بودیم که شهید شوشتری هیچ‌گاه لباس جهاد را از تن خارج نکرد و بیش از آن‌که خانواده‌اش او را ببینند، فرزندان محروم و مظلوم سیستان و بلوچستان دست‌های نوازشگرش را حس می‌کردند.

شهیدان شوشتری و محمدزاده، مردانی مقتدر اما نجیب و متواضع و دارای شخصیتی کریم بودند که «موقعیت» و «درجه»، آن‌ها را از فضایل دور نکرد. شوشتری و محمدزاده در این منطقه حضور یافتند تا پیام آور آسایش و امنیت باشند اما مزدوران استکبار نتوانستند درخشش این ستارگان را در آسمان بلوچستان ببینند. البته جیره خواران استکبار در برابر ملت ایران، خوار و ذلیل شدند. امروز نیز افتخار می‌کنیم که توطئه‌گران نظام اسلامی را در هر نقطه دنیا که باشند گرفتار خواهیم کرد و این سرنوشت محتوم همه آنان است که بخواهند به این مملکت دست اندازی کنند.

(بیانات، در گفت و گو با خبرگزاری فارس)

ما دشمنان انقلاب و مردم را در تمام منطقه و حتی فراتر از مرزهای کشور، تعقیب و نابود خواهیم کرد و این، سرنوشت همه کسانی است که می‌خواهند با گرفتن جان و مال فرزندان این میهن، برای دشمنان قسم خورده انقلاب خودشیرینی کنند.

آنان می‌خواستند پیکر «قهرمان» ما را در منطقه با خودنمایی پیش دشمنان نظام اسلامی قطعه قطعه کنند؛ ولی ما دیگر هرگز اجازه چنین جنایت‌هایی را به آنان نخواهیم داد و اگر شماری از ما را بکشند، از بدن‌های خویش پایداری و عزتی را به ارمغان خواهیم آورد که شایسته این مملکت و نظام و اسلام باشد.

تنها این واقعه نبوده که رخ داده است، بلکه زنجیره‌هایی بهم پیوسته از مجموعه حوادث

محرومیت، همه به صورت توأمان در منطقه ایجاد شود.

همواره ارتباط نزدیکی بین امنیت و توسعه وجود دارد و در راستای فعالیت‌های شهید شوشتری، هم اکنون نیروی زمینی سپاه پاسداران، مسیر خدمت رسانی به محرومان و مستضعفان منطقه را در دستور کار خود قرار داده است.

انتقال بیمارستان‌های صحرائی سیار به منطقه، اعزام اکیپ‌های پزشکی برای مداوای بیماران، احداث جاده، ساختن مساجد، مدارس و درمانگاه‌ها، از جمله اقدامات نیروی زمینی سپاه است.

در راستای همین اقدامات، گسترش فعالیت‌ها با

- شهیدان شوشتری و محمدزاده،
- مردانی مقتدر اما نجیب و
- متواضع و دارای شخصیتی کریم بودند که «موقعیت» و «درجه»، آن‌ها را از فضایل دور نکرد.
- شوشتری و محمدزاده در این منطقه حضور یافتند تا پیام آور آسایش و امنیت باشند

الگوی توسعه مردمی ایجاد شده است، که این خط همچنان ادامه دارد. دولت خدمتگزار هم در کنار فعالیت نیروی زمینی سپاه توان خود را برای رفع محرومیت در مسیر توسعه به کار گرفته است.

از جمله برنامه‌های سپاه برای جلوگیری از اقدامات اشرار در منطقه شرق کشور؛ الگوی مشارکت مردم، گسترش سازه‌های امنیت در سطح منطقه، انسداد مرزها، کار و تلاش گسترده اطلاعاتی و تعقیب اشرار در هر نقطه‌ای که بخواهند مخفی شوند؛ است.

شهدای وحدت فضایل نهفته جامعه و ملت ایران را با شهادت‌شان تفسیر کردند و آبرویی دوباره به ما بخشیدند؛ آن‌ها رمز جاودانگی این ملت را در تاریخ پرفراز و نشیب انقلاب اسلامی عیان کردند و بی‌شک یاد و خاطره‌شان در نزد ملت آشکار





بیانات دکتر سعید جلیلی

خون پاک شوشتری وحدت را تقویت می کند

نگاه جمهوری اسلامی ایران به مقوله تأمین امنیت برخلاف آمریکا بر مبنای پارادایمی مبتنی بر عدالت و خدمت به مردم و ارتباط با آنان است و همین رویکرد نظام اسلامی را در برابر همه تهدیدهای داخلی و خارجی طی ۳۰ سال گذشته مصون کرده است.

گسترش عدالت، خدمت به محرومان و تقویت رابطه حکومت و ملت، از بسترهای اساسی تأمین امنیت و تحقق

پیشرفت است و این راهبرد که ایران تأمین امنیت خود را بر این مؤلفه بنا کرده، واقعیتی است که دشمنان همچنان از فهم و درک آن عاجزند.

قدرت‌های جهانی در تأمین امنیت پایدار، با وجود به کارگیری پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین تمهیدات و تجهیزات امنیتی و نظامی و دارا بودن زرادخانه‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای، ناکام بوده‌اند و در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ظرفیت عظیم مردمی در تأمین امنیت، در برابر همه توطئه‌ها برای متزلزل کردن نظام و انقلاب، پابرجا ایستاده و روز به روز بر استقرار و ثبات آن افزوده می‌شود.

در این میان، نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تأمین امنیت، با استفاده از ساز و کارهای مبتنی بر خدمت به محرومان و تقویت ارتباط صمیمی با مردم، قابل تجلیل است و استمرار این رویکرد، قطعاً تقویت کننده امنیت پایدار، وحدت و پیشرفت خواهد بود.

در آمیخته شدن خون‌های پاک شهدای سپاه به ویژه سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری و هموطنان غیور بلوچ در این حادثه تروریستی، قطعاً موجب تقویت وحدت می‌شود و در سایه جانفشانی‌های سپاه در دفاع از نظام، ارزش‌ها و امنیت ملی و به برکت خون شهدای سنی و شیعه، بلوچ و فارس و سپاه و عشایر، امنیت پایدار مبتنی بر خدمت، عدالت و ارتباط محکم دولت و ملت، بیش از پیش تثبیت خواهد شد. ■

درآمد

دکتر سعید جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی و نماینده مقام معظم رهبری در این شورا، در مراسم بزرگداشت شهدای حادثه تروریستی استان سیستان و بلوچستان در مدرسه عالی شهید مطهری تهران، سخنانی را ایراد کرد. گزیده‌ای از این بیانات را به نقل از خبرگزاری مهر می‌خوانیم:



متن پیام سردار اسماعیل احمدی مقدم

به فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

شوشتری از خیل عشق‌بازان هشت سال دفاع مقدس بود

هو الشهید

ما من قطره احب الی الله من قطره دم اهر تیت فی سبیل الله
هیچ قطره‌ای نزد خدا دوست داشتنی‌تر از
قطره خونی نیست که در راه خدا ریخته شود
رسول گرامی اسلام (ص)

سردار سرلشکر پاسدار محمدعلی جعفری؛
فرمانده محترم کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛
سلامت علیکم

فواره رگ‌های بریده یاران‌تان و سرداران‌تان، گرچه به آسمان پاشیده شد،
لیکن فرود آمد و بر دامن خاک کشیده شد.

قطراتی که محبوب خداست، جایگاهش نزد مخلوق خدا، کجاست؟
آن هم خون پاک بقیه‌السیف لشکر عشق‌بازان هشت سال دفاع مقدس.

سربدارانی که به جرم هویدا کردن اسرار، سر دار شدند. شهیدان مسلم
نهضت وحدت اسلامی، سردار شهید سرلشکر پاسدار شوشتری -
جانشین فرماندهی نیروی زمینی سپاه پاسداران - و سردار شهید سرتیپ
پاسدار محمدزاده - فرمانده سپاه پاسداران استان سیستان و بلوچستان -
و یاران‌شان، مهاجرانی بودند که در کنار انصار بلوچ، خون‌شان در هم
آمیخت و بر چهره جاودانه میهن اسلامی مان ریخت.

به شما و تمامی هم‌زمان‌تان در سپاه و بسیج تبریک و تسلیت می‌گوییم
و در کنار شما همان راهی را می‌پوییم که مسیر مقدس نظام و جاده
مستقیم رهنمون‌های مبارک فرماندهی معظم کل قوا است.

نیروی انتظامی در این داغ با شما و خانواده‌های عزیز این شهیدان شریک
است. ■

فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
سرتیپ پاسدار دکتر اسماعیل احمدی مقدم
(منبع: سپاه نیوز)



این‌گونه کار کرد و محبوب قلوب شد...

■ بررسی کارنامه شهید شوشتری در گفت و گو با
سردار محمد پاکپور، فرمانده نیروی زمینی سپاه

درآمد

عملکرد سردار شوشتری در مدت کوتاه حقیقتاً فوق العاده بود. بعد از شهادتش مردم منطقه در فقدان او گریستند. در مورد خیلی از خانواده‌هایی که سرپرست‌شان را به عللی در درگیری با اشراک از دست داده بودند، سردار به اکثر آن‌ها در همین مدت کوتاه سرکشی می‌کرد و مشکلات‌شان را حل می‌کرد.

این، فقط گوشه‌ای از کارنامه بلند و پر بار شهید شوشتری است، که شرح گسترده آن را در کلام سردار محمد پاکپور، فرمانده نیروی زمینی سپاه می‌خوانید:

(در ایام نسبتاً طولانی‌ای که برای تهیه این ویژه نامه، در محل نیروی زمینی سپاه به سر می‌بردیم، به رغم همه تلاش‌ها و سر زدن هر روزه به دفتر فرماندهی محترم این نیرو و برخورد گرم همکاران ایشان در راه انجام امور لازم و قانونی برای گفت و گو با سردار محمد پاکپور، به دلیل شرایط حساس آن روزها و برگزاری مانورهای مختلف در جهت کسب و اعلام آمادگی نیروهای ظفرمند اسلام، متأسفانه این مهم انجام نشد، چرا که اساساً در بعضی روزها سردار شخصاً در تهران نبودند و در محل‌های انجام مانور به سر می‌بردند. بر همین اساس از مصاحبه‌ای که توسط احمد علی نژاد انجام شده و برگرفته از ویژه نامه «شهادت وحدت، امنیت، خدمت» است بهره بردیم. متن دوم نیز برگرفته از کتاب «شهیدان همبستگی» به کوشش مصطفی محمدی است و مطالب بعدی، به ترتیب از سپاه نیوز و خبرگزاری مهر نقل شده است، که با اندکی تلخیص و ویرایش، آن‌ها را از نظر می‌گذرانید:)

سردار، لطفاً بفرمایید آغاز آشنایی شما با سردار شوشتری از چه زمانی بود؟

من از اوایل جنگ تحمیلی در جبهه‌های نبرد با ایشان آشنا شدم.

ایشان دارای چه خصوصیات بارزی بودند که به عنوان جانشین نیرو انتخاب شدند؟

سردار شوشتری در دفاع مقدس و جنگ تحمیلی، یکی از فرماندهان بنام و شجاع سپاه بود. ایشان در جایگاه فرماندهی رده‌های مختلف سپاه، اعم از لشکر، قرارگاه مسئولیت داشت و بعد از جنگ هم همان شیوه زندگی در رزم را ادامه داد. شهید شوشتری برای رفع مشکلات امنیتی در مناطق جنوب شرقی کشور با مسئولیت لشکر ۵ نصر فعالیت می‌کردند.

ایشان در قرارگاه حمزه (ع) برای حفظ امنیت کردستان

نقش به سزایی داشتند. این شهید عزیز قبل از جانشینی نیرو با همان شیوه مردمی در کردستان به عنوان فرمانده قرارگاه حمزه (ع) خدمت کردند. سردار شوشتری فردی صادق و متواضع و شجاع بودند و در کردستان در تعامل با مردم تجربه خوبی پیدا کردند. ایشان جمیع صفات خوب و برجسته یک انسان کامل را دارا بود.

نحوه تعامل و همکاری ایشان با شما و سلسله مراتب فرماندهی را بیان بفرمایید.

در مراسم معارفه بنده به عنوان فرمانده نیروی زمینی، شهید شوشتری فرمودند: «زمانی که سردار شهید احمد کاظمی به عنوان فرمانده نیروی زمینی معرفی شده بودند، ایشان (شهید شوشتری) خطاب به شهید کاظمی گفته بودند که چون شما منصوب ولایت امر هستید، از شما تابعیت محض دارم و هر چه دستور شما باشد، همان خواهم کرد...» و این روند ادامه داشت و در زمان ما هم تواضع و فروتنی ایشان شگفت‌انگیز بود. حقیقتاً به سردار شوشتری جدای از «جانشین نیرو» نگاه می‌کردیم.

او فردی عاقل، پخته، با شخصیت با تدبیر بود عملش بیش از حرفش بود واقعاً مدبری توانمند و مؤثر برای سپاه و پیرو محض ولایت و سلسله مراتب فرماندهی بود.

نقش سردار شوشتری در برقراری امنیت پایدار و تعامل با مردم منطقه چه بود؟

عملکرد سردار شوشتری در مدت کوتاه حقیقتاً فوق العاده بود. بعد از شهادتش مردم منطقه در فقدان او گریستند. در مورد خیلی از خانواده‌هایی که سرپرست‌شان را به عللی در درگیری با اشراک از دست داده بودند، سردار به اکثر آن‌ها در همین مدت کوتاه سرکشی می‌کرد و مشکلات‌شان را حل می‌کرد.

مردم‌گرایی، اهمیت دادن به مردم منطقه و میزان خدمت‌رسانی به مردم در همین مدت کوتاه فوق العاده بود. سپاه از دریچه دیگری وارد شد و مردم را در امنیت پایدار منطقه دخیل کرد، که طراح و مجری اصلی آن سردار شوشتری بود. اشتغال‌زایی و توسعه فعالیت فرهنگی و اجتماعی منطقه از اهم کارکردهای سردار شوشتری

● **سردار شوشتری در دفاع مقدس و جنگ تحمیلی، یکی از فرماندهان بنام و شجاع سپاه بود. ایشان در جایگاه فرماندهی رده‌های مختلف سپاه، اعم از لشکر، قرارگاه مسئولیت داشت و بعد از جنگ هم همان شیوه زندگی در رزم را ادامه داد.**

در بلوچستان است. در ابعاد فرهنگی، اقتصادی امنیت پایدار نیز ایشان اقدامات مؤثری داشت.

چرا دشمن، پیوند وحدت سران قباایل و مردم را با سپاه و نظام، تحمل نکرد و این فاجعه بزرگ را آفرید؟

با توجه به عملکرد خوب سپاه توسط سرداران شوشتری و محمدزاده و دیگر دوستان در منطقه در راستای امنیت پایدار و توسعه اقتصادی و فرهنگی، همانا ایجاد بستر خوب همکاری و تعامل مردم با نظام و ایجاد وحدت میان طوایف بلوچ اعم از شیعه و سنی و نه گفتن به اشراک و گروهک‌های معاند با نظام، دشمن را عصبانی کرده است و بدیهی است که تحمل نمی‌کنند و تلاش مذبوحانه‌ای خواهند کرد و به سبب این که هیچ نقطه امنی در داخل کشور برای خود نمی‌یابند، لذا دست به عملیات کور می‌زنند تا راه نجاتی برای خود بیابند، که البته بی نتیجه خواهد بود.

تدابیر شما برای ادامه راه این شهیدان و آرمان‌های شهید شوشتری در منطقه چیست؟

حرکتی که در جنوب شرق شروع شد، مختص به یک فرد نبود و قائم به شخص نیست. این مشی و سیاست سپاه است که طراحی شده و در منطقه به اجرا درآمده است و هر چند که یکی از طراحان اصلی آن سردار شوشتری بود ولی با رفتن ایشان این راهبرد تعطیل نمی‌شود و به جد با برادر دیگری که جایگزین شهید شوشتری شده است، پیگیری می‌شود و تداوم خواهد یافت.

اشراک و معاندین با ایجاد این کمربند انفجاری و عملیات مشابه، قصد داشتند این طرح را تضعیف کنند ولی غافل از این که خون این شهیدان برای نظام، ثبات و عزت و امنیت خواهد آورد...

(در خصوص مقابله با اشراک و ضد انقلاب)، خلاصه عرض می‌کنم: دشمنان ما کور خوانده‌اند که ما احساساتی عمل کنیم و دست به اقدامی بزنیم که مردم منطقه متضرر شوند قطعاً ما برنامه و طرح‌ریزی و تاکتیک مناسب عمل خواهیم کرد و دشمنان به خواسته خود که عمل زود هنگام و احساسی است نخواهند



سپاه خراسان و لشکر ۵ نصر، سفری به مشهد داشتم. آنجا مسأله‌ای مطرح شد که باعث ناراحتی همهٔ برادران گردید. در واقع یکی از مسئولان به نحوهٔ پذیرایی شهید شوشتری در گردهمایی فرماندهان سپاه ایراد گرفت و اعلام کرد که بیش از اندازه بوده و اسراف شده؛ اما این شهید بزرگوار، فردای آن روز، همان مقدار هزینه را برای تهیهٔ یک نوع غذای دیگر صرف کرد و دیگر اعتراضی نشد. این، تدبیر آقای شوشتری را می‌رساند که نه از سر دلخوری، بلکه فهم، کاری کرد که هم پاسخی به آن فرد باشد و هم این‌که نشان دهد هزینه همان هزینه است، لکن نوع غذا و کیفیتش فرق کرده است.

دورانی پیش می‌آمد که شاید هر یک به نوعی از کوره در می‌رفتیم. اما سردار شوشتری، با مشکل ایجاد شده، بسیار راحت و روان برخورد می‌کرد؛ به گونه‌ای که حالت او، به ما نیز آرامش می‌بخشید. با این حال، خودش را یک انسان معمولی و عادی فرض می‌کرد.

او واقعاً یک انسان ساده و بی‌شبه و پیله بود. به لحاظ سنی از ما بزرگ‌تر بود، اما هم روحیه‌اش از ما جوان‌تر و هم این‌که چابکی و بینش از ما بیشتر بود.

از همهٔ این‌ها گذشته، صبر و حوصله‌اش بود که نسبت به ما برتری داشت. تجربه و طبیعت می‌گوید که هر چه انسان سن و سالش بالاتر می‌رود، به همان نسبت از حوصله و توانش کاسته خواهد شد. بنابراین، حوصله را بیشتر در افراد میان‌سال جست و جو می‌کنیم؛ اما روحیهٔ شاداب، جوان و پایدار سردار شوشتری، چنان بروز پیدا می‌کرد که انگار سی و هفت - هشت سال بیشتر نداشته باشد. به طور نمونه، هنگامی که با یگان‌های تکاور برای رزمایش می‌رفت، از یک رزمندهٔ بیست و چند ساله، سرحال‌تر و آماده‌تر بود؛ بنابراین، جلوتر نیز راه می‌رفت. بسیاری از ویژگی‌های والای اخلاقی در شهید شوشتری دیده می‌شد؛ از جمله صمیمیت و صفایش که برای همه یکسان بود و نسبت به کسی بخل نمی‌ورزید.

شهید محمدزاده نیز به همان صورت (بود). از زمانی که سردار شوشتری برای انجام مأموریت سپاه وارد منطقهٔ سیستان و بلوچستان شد، سردار محمدزاده را با آن تن رنجور و جانبازی که داشت، دوشادوش و پا به پایش کشاند و یک لحظه هم از همراهی وی جا نماند. به همین صورت، سردار محمدزاده همانند یک فرمانبر مطیع، نقش بسیار مؤثری در اجرای طرح‌های شهید شوشتری - چه در برنامه‌های فرهنگی و چه در عملیات

نیز در کنار هم بودند. همچنین شهید علویان، شهید فرشاد و شهید مرادی هم در منطقه بسیار مؤثر بودند. ما ۴۲ شهید دادیم که همه آن‌ها برای ما گرانقدرند، همه برای ما عزیزند. خون شایسته و سنی و سردار سپاه و سرداران بلوچ با هم آمیخته شد. حیفاست از بچه‌های بلوچی که در آنجا به شهادت رسیدند، نامی برده نشود. در کنار خورشید شهیدان سردار شوشتری و محمدزاده، شهیدان دیگری چون ماه درخشیدند که قطعاً مردم منطقه، پاسداران و مسئولین منطقه، با همهٔ وجودشان در اضمحلال ایادی وابسته به استکبار جهانی و ثبات و امنیت منطقه، مصمم خواهند شد.

فقدان این عزیزان به ویژه سردار شوشتری را در کنار خودتان با چه احساسی بیان می‌کنید؟

سردار شوشتری مزد خودش را گرفت، حالا باز نشستی را در بهشت شروع می‌کند و این بزرگ‌ترین عنایت خدا به اوست، ۳۰ سال خدمت، ۳۰ سال رزم بدون وقفه و شبانه روزی؛ که با وجود این‌که خانوادهٔ او در مشهد بودند، او دائماً در منطقه بود. حتماً هر پرچمی که از دست یک سردار شهید بیفتد، سردار دیگری آن را به اهتزاز درمی‌آورد. لیکن اذعان می‌شود که جای سردار شوشتری هیچ وقت پر نمی‌شود، جای شخصیت و اندیشهٔ برتر او هیچ وقت پر نخواهد شد و واقعاً یاد او از اذهان و نام او از زبان‌ها، هیچ‌گاه نخواهد افتاد و در مدارس منطقه، خانواده‌های فقیر بلوچستان، مردم استان، در یاد و خاطرهٔ همگان همواره باقی خواهد ماند.

وقتی بچه یک خانوادهٔ بلوچی در غم این شهید، ۲ روز غذا نمی‌خورد، در اثر محبت سردار شوشتری به این بچه‌ها و خانواده‌هاست و می‌بینیم چگونه در میان قلوب مردم منطقه نفوذ کرد. یک بار، در مدرسه‌ای به بچه‌ها هدیه می‌داد و آن‌ها را می‌بوسید. یکی از دانش‌آموزان را فراموش کرد بوسد، آن بچه آمده بود نزد سردار و گفت همه را بوسیدید ولی مرا فراموش کردید. سردار او را در بغل می‌گیرد و او را می‌بوسد و می‌گیرد. او این‌گونه کار کرد و محبوب قلوب شد. کشور، نظام، سپاه و مردم، هرگز او را فراموش نمی‌کنند.

و من خجالت می‌کشم بگویم که ایشان جانشین من بود، او بزرگ و الگوی من بود و از خداوند منان توفیق ادامهٔ راه آن عزیزان را مسئلت دارم.

به خاطر دارم، در دوران فرماندهی شهید شوشتری بر

رسید. و این عمل ددمنشانه، وحدت طوایف و مردم منطقه را بر هم نخواهد زد، آن‌ها بیش از گذشته منسجم شده‌اند و این راه ادامه پیدا می‌کند.

من از این‌جا به مردم منطقه قول می‌دهم که راه مردمی سردار شوشتری ادامه خواهد یافت، به خدمت و عزت نظام در منطقه تداوم خواهیم بخشید و اشرار بدانند با انجام هر عمل خیانتکارانه‌ای، مردم را با خودشان بیشتر دشمن می‌کنند و (بیشتر) متضرر می‌شوند. ما برنامه‌های کوتاه مدت و درازمدتی داریم و قطعاً انتقام (شهیدان‌مان) را خواهیم گرفت.

ما برنامه‌ریزی خودمان را داریم. اصولاً این نوع حوادث، تاکتیک کور است، هر جوانی می‌تواند با حمل مواد منفجره بیاید و افرادی را از بین ببرد.

برای استمرار روند ترسیمی و ادامه راه شهیدان، سردار منصوری به جایی سردار شوشتری منصوب شد. سردار منصوری از برادران هم‌رزم سردار شوشتری و فرمانده فعلی قرارگاه ثامن الائمه (عج) بودند که جایگزین ایشان شدند و سردار جاهد، از برادران قدیمی و مورد اعتماد مردم منطقه و سپاه هستند که به عنوان فرماندهٔ سپاه استان منصوب شدند. این برادران عزیز ما، باتدبیر و قاطعانه، راه شهید شوشتری و محمدزاده را دنبال خواهند کرد.

پیام شما به دشمنان و مردم منطقه و برادران اهل سنت چیست؟

اشرار در چهار ماه گذشته در حرکات خود و اطلاعیه‌هایی که صادر کردند، تحقق این طرح را به ضرر خود و اهداف استکبار در منطقه می‌دانند و احساس ناامنی کردند و عصبانی شدند و هیچ نقطه امنی برای اشرار وجود ندارد. مردم خوب‌مان در سیستان و بلوچستان، به درستی می‌دانند که اشرار و گروهک‌های وابسته به دشمنان، قصد تفرقه و آشوب دارند تا با ناامنی به حیات خود ادامه دهند. ادامه راه شهدای بلوچ و سرداران بلوچ، تعامل و همکاری خوب و دو جانبه با نظام و سپاه در

- شهید شوشتری برای رفع مشکلات
- امنیتی در مناطق جنوب شرقی
- کشور با مسئولیت لشکر ۵ نصر
- فعالیت می‌کردند. ایشان در قرارگاه حمزه (ع) برای حفظ امنیت کردستان نقش به‌سزایی داشتند.

منطقه است، تا امنیت پایدار مردمی محقق گردد و در سایهٔ امنیت، اهداف توسعه و رشد و تعالی میسر شود.

نقش سردار محمدزاده در سپاه استان چگونه بود؟
نقش سردار محمدزاده از سردار شوشتری اصلاً جدا نبود و این شهید عزیز نیز یک یار قوی و موفق و مطمئن برای سردار شوشتری و برای ما و سپاه بود. ایشان به عنوان فرمانده سپاه استان، در راستای رویکرد امنیت پایدار، با سردار شوشتری همکاری و همراهی خوبی داشتند و بازوی قوی سردار شوشتری در تحقق و تداوم این طرح مردمی بودند.

خودم شاهد بودم در منطقه اتفاقی افتاد و قبل از حاد شدن موضوع در منطقه، سردار محمدزاده با لباس فرم سپاه، خود را به محل درگیری رساند و به رفع اختلاف آن‌ها پرداخت. اساساً نقش ایشان هم بسیار ارزنده بود. همواره در کنار سردار شوشتری بود و در هنگام شهادت

**این شهید عزیز قبل از جانشینی
نیرو با همان شیوه مردمی در
کردستان به عنوان فرمانده قرارگاه
حمزه (ع) خدمت کردند. سردار
شوشتری فردی صادق و متواضع و
شجاع بودند و در کردستان در تعامل
با مردم تجربه خوبی پیدا کردند.
ایشان جمیع صفات خوب و برجسته
یک انسان کامل را دارا بودند.**

انسجام به شکل مجمع‌های کوچک و بزرگ در مناطق مختلف با حضور وی برگزار می‌شود.

بر فضای بومی جنوب شرق کشور، شرایط قبیله‌ای و طایفه‌ای حاکم است، این امر سردار شوشتری را بر آن داشت تا با طوایف مختلف جلساتی مفید برگزار کرده و انسجام خوبی را به کمک آن‌ها در منطقه شکل دهد.

در ادامه براساس تحقق امنیت در شرق کشور و مردمی کردن آن برگزاری همایش‌های مختلف طراحی شد، که گردهمایی قبایل و طوایف از جمله آن بود.

متأسفانه در جریان برگزاری پنجمین همایش قبایل و طوایف در منطقه پیشین، عامل انتحاری دشمن، خود را به سردار شوشتری در سالن برگزاری این همایش رساند و وی را به همراه تعدادی از حاضرین به شهادت رساند. اکنون مردم سران طوایف و هم‌زمان این شهیدان همه هم‌قسم شده‌اند که انتقام خون آنان را می‌گیرند و نخواهند گذاشت خون آنان پایمال شود.

گروهک‌های کوچک و بی‌مقداری که خود را خودفروخته استعمار و عوامل استکباری کرده‌اند، بدانند قطعاً خون شهید شوشتری و سران بلوچ و هم‌زمان‌شان بی‌پاسخ نخواهد ماند و سپاه پاسداران پاسخ سخت و دندان‌شکنی به این گروهک‌ها خواهد داد، به طوری که هیچ وقت و هیچ گروهی جرأت چنین اقداماتی را در کشور به خود ندهد... سپاه به همت مردم بومی منطقه همواره مرزدار خود را به اثبات رسانیده و امنیت را در این خطه برپا خواهد کرد.

اقدامات کوری چون حادثه مسجد امام علی (ع) زاهدان، وقایع کردستان و همه اقداماتی از این دست، حکایت از آن دارد که استکبار به دنبال وارد کردن خدشه به وحدت مردم کشور با نفوذ در گروه‌های خودفروخته در مناطق مرزی است، اما این امر با هوشیاری دولت‌مردان و مردم تاکنون ناکام مانده است.

راه سرداران شهید شوشتری و محمدزاده در ایجاد امنیت بومی پایدار در منطقه سیستان و بلوچستان، قطعاً تداوم خواهد یافت و پیشرفت و توسعه منطقه در گرو امنیت آن است و امروز دشمنان این مرز و بوم از نشست سران طوایف و قبایل و مسئولان در کنار یکدیگر احساس ترس و شکست می‌کنند.

واگذاری امنیت به مردم به عنوان یک استراتژی مهم سپاه همواره مطرح است و علت کینه‌ورزی تروریست‌ها با این شهیدان، شیوه و رسم مردم‌داری و توجه آن‌ها به محرومان بوده است. روش سردار شوشتری در برقراری امنیت در منطقه سیستان و بلوچستان به وسیله سران طوایف و سپردن منطقه به خودم مردم، ادامه خواهد یافت... ■

ویژگی مردمان بلوچ این است که درباره خاک، سرزمین و مذهب‌شان تعصب دارند. سردار شوشتری این را می‌دانست و به آن احترام می‌گذاشت و از همین انرژی نیز برای برقراری امنیت پایدار و یکپارچگی سیاسی و واگذاری این امنیت به خود مردم، بهره‌برداری می‌کرد. امروز نیز خون شهید شوشتری، برای منطقه و مملکت، برکت به همراه داشته و خواهد داشت و دیگر، این گوشه از سرزمین پاک و اسلامی مان، نمی‌تواند عرصه تاخت و تاز مشت‌های مزدور و بی‌دین واقع گردد؛ چنان‌که حرکت اخیر و به هلاکت رسیدن شبه‌بخش شرور و آزادسازی گروگان‌های در چنگ وی و افراد معدومش، گوشه‌ای از این برکت است.

سردار شوشتری، گام‌های اساسی در یکایک پارامترهای امنیت پایدار در جنوب شرق کشور برداشت؛ چه در بحث اطلاعاتی و عملیاتی و چه امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، برای همه این پارامترها زحمت کشید و نسبت به همه آن‌ها نیز اشراف داشت.

استکبار جهانی، از ارائه راهکارها و رویکرد جدید امنیتی که به ابتکار شخص شهید شوشتری در منطقه شکل گرفته و در حال کامل شدن بود به شدت عصبانی شده و به این فکر افتادند که با اقدام کور تروریستی بتوانند آلام وارده به خود را قدری تسکین دهند. امروز مردم شیعه و سنی در کشور و به ویژه سیستان و بلوچستان بیش از هر زمان دیگری خود را به یکدیگر نزدیک می‌بینند. نیروی زمینی سپاه به دنبال واگذاری امنیت در مرزهای شرقی کشور، به جای قشون‌کشی بهترین تدبیر را در آن دید که امنیت مردم در این منطقه حساس را به خودشان واگذار کند.

همواره پیگیری مطالبات مردم در این نقطه محروم مورد تأکید سردار شهید شوشتری در مراجعه به مرکزیت کشور و انتقال آن به دولت‌مردان بود و مردم فهیم، صبور و مهمان نواز سیستان و بلوچستان که همواره عرق مرزدارانی آنان زبانزد بوده و هست، نخواهند گذاشت خون شهید شوشتری و سایر هم‌زمانش پایمال شود. سردار شوشتری در منطقه شرق کشور به ویژه سیستان و بلوچستان از شمالی‌ترین مرز منطقه تا جنوبی‌ترین نقطه مرزی در عمق کشور به دنبال تأمین امنیت بود. سردار شوشتری به دنبال انسجام قبایل و طوایف بود و این

دفع اشرار - ایفا کرد.

اساساً نگاه این دو سردار شهید به مسائل منطقه، نگاه راهبردی سپاه بود. هیچ کس باور نمی‌کرد که سردار شوشتری، حتی بتواند در یک مدت زمان کمتر از هفت ماه، بسترهای لازم را برای تحقق چنین نگرشی در سیستان و بلوچستان ایجاد کند، لکن او در برخی موارد، تا مرحله اجرا نیز پیش رفت.

گاهی که با او در مناطق جنوب شرق حضور پیدا می‌کردم، می‌دیدم که پیر، زن، جوان و کودک، همگی از حضور و نقش پربرکت سردار شوشتری - و البته سپاه - دارند تعریف می‌کنند؛ حتی در زمانی که سردار شوشتری هنوز از میان ما نرفته بود تا بسیاری خبردار بشوند که سردار شوشتری‌ای هم وجود دارد و این همه کار و خدمت کرده است.

یکی از این نمونه‌ها، سفری بود که با سردار محمدزاده داشتیم. در آن روز سردار شوشتری برای انجام مأموریتی به زابل رفته و همراه ما نبود. به محض ورود ما به منطقه، نخستین پیرمردی که به ما برخورد، با حالتی بهت‌زده، پرسید:

- پس سردار شوشتری کجاست؟

از این گذشته، سرکشی سردار شوشتری به خانواده‌های محرومین، طرز خاص و چشمگیری داشت؛ حتی سرکشی به خانواده‌های اعدام‌شدگان، کار بسیار جالبی بود که وی با احساس مسئولیت انجامش می‌داد. بارها بیان می‌کرد:

- کسی که معدوم شده، خب، فریب خورده و سزای عمل خودش را دیده؛ لکن خانواده بی‌سرپرست او را، که اغلب نیز خانواده‌های آن‌جا پرجمعیت هستند، نباید به حال خودشان رها کرد تا شرور دیگری از دل این خانواده به وجود بیاید. بنابراین، برای‌شان سبب معیشتی در نظر گرفته و به‌شان اهدا می‌کرد.

این منش انسانی و مؤثر او بود که توانست آوازه سردار شوشتری را در مدت کوتاهی، در سراسر استان محروم سیستان و بلوچستان، فراگیر سازد؛ حتی در مناطقی که دیگر عمرش کفاف نداد تا در آن مدت کوتاه از حضورش، بدان‌جا نیز سرکشی و رسیدگی کند. لکن امروز می‌بینیم در آن‌جا نیز از شهید شوشتری به نیکی یاد می‌شود؛ چندان که انگار به آن‌جا نیز رفته و پای درد دل مردمانش نشسته باشد.





شهید شوشتری خودش را به این کاروان رساند...

■ روایت سردار دکتر محمد باقر قالیباف از شهید شوشتری

«شهید شوشتری از نوابع جنگ و متخصصان دفاع و فرماندهان برجسته بود و انصافاً اگر بگوییم اسوه تحمل، صبر و مقاومت و شجاعت در دوران دفاع مقدس به شمار می‌آید، اغراق نکرده‌ایم.»
آن‌چه خواندید بخشی از روایت سردار دکتر محمد باقر قالیباف از آخرین تماس تلفنی با سردار شوشتری است که به همراه حرف‌هایش در شبکه خبر به نقل از سپاه نیوز از نظر تان می‌گذرد.

و از ابتدای انقلاب در راه امنیت کشور و آرام سازی حوادث کردستان و در دوران دفاع مقدس به طور کامل حضور داشت شهید شوشتری بعد از دوران دفاع مقدس نیز در میان خانواده‌اش نبود و در برقراری امنیت مرزها حضور داشت، شهادت، حق شهید شوشتری بود و غیر از این زینده ایشان نبود.

طی تماسی که چند شب پیش از شهادتش با هم داشتیم، قرار بود بعد از مدت‌ها با حضور ایشان و تعدادی دیگر از دوستان به محضر مقام معظم

● شهادت می‌دهم شهید
● شوشتری در ۳۰ سال انقلاب
● اسلامی، یک لحظه در زندگی
● خود آرامش نداشت و از ابتدای
● انقلاب در راه امنیت کشور و
● آرام سازی حوادث کردستان و
● در دوران دفاع مقدس به طور
● کامل حضور داشت

رهبری برویم و بعد این کنگره برگزار شود، اما ظاهراً مصلحت این بود که شهید شوشتری خود سپهسالار کاروان شهدای این کنگره باشد (و آیین وداع با او در همین کنگره صورت بگیرد).

شهید محمدزاده نیز فرمانده قرارگاه سلمان سیستان بودند و من لحظه‌هایی از دلاوری‌های او دیدم که شبیه آن را کمتر سراغ دارم.

کرده بود و این‌که چه باید بکنیم، تا از وسوسه‌های زمانه در امان بمانیم. از امروز به دیروز برسیم و به آرمان‌های دوست داشتنی و بزرگی که داشتیم؛ و البته باید داشته باشیم. به عهد و پیمان آن روزها فکر کردم و مصمم شدم آن مسیر را قوی‌تر از گذشته ادامه دهم. مسیر آرمان‌های امام (ره) و شهدا. صبح دوشنبه رسیدیم خدمت آقا. فضای خاصی بود، خیلی قابل تعریف نیست. خب، سردار شوشتری از اعضای اصلی ستاد بزرگداشت بودند. آقا، تعبیر زیبایی از شهید شوشتری داشتند. به هر حال ایشان را کاملاً می‌شناختند اما به نظرم زیباترین تعبیر ایشان این بود: «آقای شوشتری خودش را به این کاروان رساند.»

واقعاً هم آقای شوشتری و محمدزاده خود را خوب به این کاروان سعادت رساندند...

بنده شهادت تعدادی از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به ویژه سرداران شهید شوشتری و محمدزاده و همچنین تعدادی از اهالی سیستان و بلوچستان را تبریک و تسلیت می‌گویم، این حادثه تروریستی اقدامی زشت و خارج از قواعد انسانی بود و این ضایعه را به خانواده‌های آن عزیزان نیز تسلیت می‌گویم.

مردم ما چهره‌های خدوم‌شان را کمتر می‌شناسند، شهید شوشتری از نوابع جنگ و متخصصان دفاع و از فرماندهان برجسته بود و انصافاً اگر بگوییم اسوه تحمل، صبر و مقاومت و شجاعت در دوران دفاع مقدس به شمار می‌آید، اغراق نکرده‌ایم.

شهادت می‌دهم شهید شوشتری در ۳۰ سال انقلاب اسلامی، یک لحظه در زندگی خود آرامش نداشت

جمعه شب بود که تلفن زنگ زد، قصد پاسخگویی نداشتم ولی انگار همه می‌گفتند گوشی را بردار. وقتی گوشی را برداشتم، (صدا)، صدای سردار شوشتری بود. بسیار خوشحال شدم، چرا که حدوداً بیش از سه ماه بود که او را زیارت نکرده بودم. تلفن بسیار گرمی شد و حسابی از دلنگی بیرون آمدم. کمی از اوضاع و احوال شرق کشور گفتم. فعالیت‌های خوبی در سیستان و بلوچستان انجام می‌داد. با توجه به شناختی که از منطقه داشتیم، نکاتی را هم گفتم اما (حرف‌های مان) بیشتر (شامل) بحث درباره کنگره بزرگداشت شهدای خراسان بود. در آخر، قرار ملاقات ما برای صبح دوشنبه، قبل از ملاقات مقام معظم رهبری، (گذاشته) شد.

ساعت ۹ صبح یکشنبه، در جلسه‌ای بودم، که بچه‌های دفتر، یادداشتی دادند، هر چه می‌خواندم، بیشتر بهت‌زده می‌شدم. باورم نمی‌شد، خبر تکان دهنده بود، نوشته بودند در یک عملیات انتحاری آقای شوشتری به شهادت رسیده. سریعاً جلسه را به اتمام رساندم، به دفترم که آمدم، خبر دیگری دادند که به تلخی خبر اول افزود. رجب محمدزاده هم به همراه سردار شوشتری به شهادت رسیده بود. رجب، یکی از بهترین «فرمانده گردان»‌های دوران جنگ بود. مردی شجاع، مدیر و پرتحرک ولی آرام و با وقار. همه در لشکر می‌دانستند که بیشتر از دیگر «فرمانده گردان»‌ها دوستش دارم.

نفهمیدم آن روز چگونه گذشت، تا شب در فکر بودم. به گذشته فکر می‌کردم. به روزهایی که با هم داشتیم و بعد، تلخی زمانه و اوضاع امروزمان. خدا کند فاصله دیروز و امروز ما به اندازه زمانی که گذشت، نباشد. تمام ذهنم را همین موضوع اشغال

تقریباً مدت ۱۱ سال از زمان برنامه‌ریزی برای کنگره شهدای استان خراسان بزرگ، تا برگزاری آن گذشت و من حرف گزافی نگفتم، اگر بگویم سردار شوشتری در این زمینه، در بیش از ۳۰۰ جلسه شرکت کرد



آمریکا به ذلت کشیده شده است، به برکت خون شهیدان است و امروز همه ما مکلفیم راه امام و شهدا را تحت رهبری مقام معظم رهبری پیش ببریم و بدانیم که عزت ما زندگی در سایه نظام ولایی است.

حضرت امام وصیت فرمودند که پشتیبان ولایت فقیه باشد تا آسیبی به مملکت شما نرسد. تلاش امروز ما حرکت در این مسیر است و این اساس کار ما باید باشد و البته شهدا هدایتگر مسیر ما هستند.

مجاهدت امروز ما این است که کارآمدی دین در اداره جامعه را به اثبات برسانیم و سیستم مدیریتی ما باید در مسیر شهدا باشد و آنان را باید چراغ راهنما خویش در این مسیر کنیم. اگر می‌خواهیم نیازهای مردم را تأمین کنیم و به آرمان‌های انقلاب برسیم، باید مسیر حرکت‌مان راه شهدا باشد.

بنده دل‌تنگ شهیدان شوشتری و محمدزاده هستم، دل‌تنگی امروز از این باب است که دیگر این برادران عزیز را در بین خود نداریم و بدون شک شهید شوشتری حق پدری بر یکایک رزمندگان خراسان دارد و شهید محمدزاده کسی بود که بسیاری از بچه‌های رزمنده با اصرار می‌خواستند به گردان ایشان بروند.

حق شهیدان شوشتری و محمدزاده شهادت بود، امروز باید خوشحال باشیم که شهید شوشتری پس از ۳۲ سال مجاهدت، آن هم به معنای واقعی آن، به پاداشش که شهادت بود، رسید و از این باب خوشحالیم که امروز اینان به حق واقعی خویش رسیدند.

شهیدان شوشتری و محمدزاده به ما هویت دادند و دوباره فرهنگ شهادت را زنده نگه داشتند، ما باید خوشحال باشیم که دوباره این شهیدان با اهدا کردن خون خود راه را از بی‌راه به ما نشان دادند و البته مهم‌ترین نکته شهدای ما این بود که آنان درک درستی از اسلام پیدا کرده بودند و مجاهدت کردند، اینار کردند و به شهادت رسیدند و این نشانگر آن است که آن‌ها به اسلامی که اهل بیت (ع) معرفی کردند، رسیده بودند. ■



این بود که امام (ره) جز از خدا نترسید و جز برای خدا کار نکرد. دشمنان نظام این دو موضوع را هدف خودشان قرار داده‌اند و باید همه مواظب باشیم تا آسیبی به نظام ولایی نرسد.

داشتن فرهنگ جهاد و شهادت، روحیه و کارکردی مهم در مجموعه نظام ما و ضرورتی اجتناب ناپذیر است. اگر از فرهنگ اینار فاصله بگیریم، نمی‌توانیم انقلاب‌مان را پیش ببریم و قدرتی که امروز در اختیار مردم ماست، به برکت شهادت است.

انقلاب ما ریشه در فرهنگ عاشورا دارد و یارانش همیشه آماده مجاهدت و شهادتند. دشمنان انقلاب بدانند این نظام ولایی و این انقلاب اسلامی ریشه در نهضت امام حسین (ع) دارد. اگر حاکمیت نظام اسلامی در جامعه حکم‌فرما باشد، این نظام قادر است هم بعد معنوی و هم بعد مادی همه کسانی را که در زیر سایه این نظام زندگی می‌کنند، پیش ببرد. همه فشارهای دشمنان بر کشور ما برای این است که بگویند دین در اداره جامعه کارآمد نیست.

سربازان ولایت و آن‌هایی که دغدغه امام و شهدا را دارند، باید سند افتخار نظام را در همه عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نگه دارند. اگر این‌گونه عمل کنیم، می‌توانیم این نهضت را به صاحب اصلی آن برسانیم. ما بر این باوریم که شهادت حق آقای شوشتری بود.

این بیداری اسلامی که امروز در جهان اتفاق افتاده است، ثمره خون شهیدان است، امروز که

روزی که برگزاری کنگره شهدا در محضر مقام معظم رهبری استارت خورد و عکس شهید را روی یک صندلی خالی گذاشتیم، فهمیدیم که کاروان شهدا یک سپهسالار کم داشته و شهدا منتظر فرمانده‌شان بوده‌اند.

تقریباً مدت ۱۱ سال از زمان برنامه‌ریزی برای کنگره شهدای استان خراسان بزرگ، تا برگزاری آن گذشت و من حرف گزافی نگفتم، اگر بگویم سردار شوشتری در این زمینه، در بیش از ۳۰۰ جلسه شرکت کرد.

بارها بنده، ایشان و سردار قائنی در این باره خلوت می‌کردیم و می‌پرسیدیم پس این کنگره چه کم دارد که برگزار نمی‌شود؟ عجیب این‌که با این‌که ما همه توان‌مان را در این باره می‌گذاشتیم اما با تمام تلاش‌مان باز هم برگزار نشد.

سردار شوشتری سراسر زندگی خود را در هجرت و مجاهدت خالصانه به سر برد و من شهادت می‌دهم هیچ وقت خانواده شوشتری، این شهید را سیر ندیدند.

یکی از رمزهای پیروزی و آسیب ناپذیری انقلاب

- شهید شوشتری بعد از دوران
- دفاع مقدس نیز در میان
- خانواده‌اش نبود و در برقراری امنیت مرزها حضور داشت، شهادت، حق شهید شوشتری بود و غیر از این زیبنده ایشان نبود

اسلامی، وحدت جامعه است که باید با خون دل خوردن و استقامت کردن آن را حفظ کرد. اگر می‌خواهیم آسیبی به وحدت جامعه نرسد باید مواظب باشیم به ولایت فقیه آسیبی وارد نشود.

رمز دیگر پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی توحید است و علت توفیق امام (ره) در کسب عزت برای مسلمین جهان و متوجه کردن دنیا به سمت دین،

- این اقدام شوم تروریستی که وحدت، امنیت، انسجام، توسعه و پیشرفت این منطقه را هدف گرفته بود در راستای سلسله اقدامات دشمنانی است که از فردای پیروزی انقلاب اسلامی تلاش داشتند تا مانع استقلال، آزادی و پیشرفت ایران عزیز در سایه اسلام ناب محمدی (ص) گردند...



پیام امیر دریابان علی شمخانی در نای شهید شوشتری

پیشکشوت سر فراز جهاد و شهادت...

شهادت پیشکشوت سرفراز جهاد و شهادت، سردار شهید نورعلی شوشتری، بنیانگذار مجمع پیشکشوتان جهاد و شهادت در استان خراسان رضوی و (نیز) جمعی از همزمان و یاران آن شهید و سران طوایف اهل شیعه و تسنن، در راه استقرار امنیت پایدار در منطقه شرق کشور، نور وحدت و انسجام را در آسمان خطه سیستان و بلوچستان منتشر کرد و خون پاک آنان پرونده سیاه و ننگین مزدوران بیگانه را سنگین تر و اهداف پلید آنان را آشکارتر کرد...

این اقدام شوم تروریستی که وحدت، امنیت، انسجام، توسعه و پیشرفت این منطقه را هدف گرفته بود در راستای سلسله اقدامات دشمنانی است که از فردای پیروزی انقلاب اسلامی تلاش داشتند تا مانع استقلال، آزادی و پیشرفت ایران عزیز

در سایه اسلام ناب محمدی (ص) گردند اما همانگونه که تجربه ۳۰ ساله انقلاب اسلامی نشان داده است، این قبیل تحرکات و اقدامات غیر انسانی، عزم فرزندان رشید و پاسداران جان بر کف اسلام، انقلاب و کشور را برای دفاع همه جانبه از دستاوردهای گران سنگ انقلاب خمینی (ره) و میراث ارزشمند شهیدان، جزم تر و اتحاد و انسجام آنان را برای ساختن ایرانی آباد و آزاد، مستحکم تر خواهد کرد.

این جانب به نمایندگی از مجمع پیشکشوتان جهاد و شهادت، عروج خونین و ملکوتی یار و همسنگر لحظه های آتش و خون، سردار نورعلی شوشتری و همزمان آن شهید والامقام و سران قبایل و طوایف اهل تسنن را به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری و فرماندهی معزز کل قوا و خانواده های داغدار و معظم آنان تسلیت عرض نموده، از خداوند سبحان برای شهیدان این حادثه جانگداز، علو درجات و برای بازماندگان آنان صبر و اجر الهی مسئلت می نمایم. ■

درآمد

شهادت سردار شهید نورعلی شوشتری، بنیانگذار مجمع پیشکشوتان جهاد و شهادت در استان خراسان رضوی و (نیز) جمعی از همزمان و یاران آن شهید و سران طوایف اهل شیعه و تسنن، در راه استقرار امنیت پایدار در منطقه شرق کشور، نور وحدت و انسجام را در آسمان خطه سیستان و بلوچستان منتشر کرد.

آن چه می خوانید، گزیده ای است از پیام امیر دریابان علی شمخانی، در نای شهید سردار شوشتری و یارانش که با هم متن کامل تر آن را به نقل از سپاه نیوز مرور می کنیم:

- سردار سرلشکر شوشتری فرماندهی بادرش بود و البته حوزه فعالیت آن بزرگوار بیشتر در آذربایجان و کردستان بود و پس از جنگ نیز با حضور در سیستان و بلوچستان و ایجاد وحدت بین شیعه و سنی، فرامین رهبری را به خوبی اجرا کرد



گزیده ای از سخنان دکتر غلامحسین الهام

شهید شوشتری؛ نماد جهاد اسلامی

درآمد

دکتر غلامحسین الهام مشاور رئیس جمهور در مراسم بزرگداشت نخستین سالگرد شهادت سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری سخنانی را اظهار داشت که گزیده آن را به نقل از فارس می خوانید:

اسلام منهای جهاد معنا ندارد و حقیقت اسلام با جهاد عجین است و نماد و مظهر جهاد اسلامی، سردار سرلشکر شهید شوشتری بود. خداوند بهترین پاداش را به سردار شوشتری به پاس مجاهدت ها و تلاش مستمر برای حفظ نظام و انقلاب با شهادت به ایشان عطا کرد و

این برای رهبر معظم انقلاب و فرمانده کل قوا، به دلیل داشتن چنین فرماندهان جان بر کفی که جان شان را برای حفظ کبان انقلاب می دهند، بسیار مبارک است.

جهادی که سردار شوشتری نماد آن است، نقطه ممیز بین اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی است و از سوی دشمن تلاش زیادی می شود که جهاد را از اسلام جدا کند و اسلام را آن طور که می خواهند به جهان معرفی کند.

نقش سردار شوشتری در جنگ هشت ساله تحمیلی، بسیار تأثیرگذار بود، البته من بیشتر از این که او را ببینم نامش را شنیده بودم، چون ایشان در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضوری فعال و گسترده داشت.

سردار سرلشکر شوشتری فرماندهی بادرش بود و البته حوزه فعالیت آن بزرگوار بیشتر در آذربایجان و کردستان بود و پس از جنگ نیز با حضور در سیستان و بلوچستان و ایجاد وحدت بین شیعه و سنی، فرامین رهبری را به خوبی اجرا کرد و به راستی که خداوند نیز بهترین پاداش را برای او در نظر گرفت.

متأسفانه در مقابل سردارانی همچون شهید شوشتری، که از همه وجود و جان خود برای موفقیت اسلام و انقلاب گذشتند، دنیاطلبانی قرار گرفتند که برای گرفتن و به دست آوردن پست و مقام، دست به هر اقدام و فتنه ای زدند و مقابل رهبر انقلاب قرار گرفتند و خون بسیاری از جوانان را ریختند و به راحتی از گذشته انقلابی خود گذشتند و این چیزی نیست جز دنیاطلبی، که سردار شوشتری هیچ گاه این گونه نبود. ■



نور علی این چنین نور بخش شد...

سیمای شهید شوشتری از دیدگاه سردار سرلشکر مصطفی ایزدی

خونبار مجاهدت‌های خاموش رزمندگان اسلام در غرب کشور، نام این سردار سلحشور از درخشش ویژه‌ای برخوردار است. با پیروزی‌های مکرر قوای اسلام در غرب کشور و نقش بر آب شدن این ترفند امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران و شکست خفت بار آن‌ها، جنگ سهمگین هشت ساله آغاز گردید و این انسان بصیر و ایثارگر، بی‌درنگ به سمت جبهه‌های نبرد علیه دشمن خارجی شتافت و در تنور جنگ که در هر محور سخت‌تر می‌شد، سلسله مراتب فرماندهی را از (جایگاه) فرمانده گروهان، گردان، محور، تیپ، لشکر تا فرماندهی قرارگاه‌های عملیاتی برعهده گرفت.

او فرمانده پیروز گردان‌های خط‌شکن بود و در جبهه‌هایی که هدایت عملیات برعهده‌اش بود،

● مجاهد شب زنده‌دار و شیر
● عرصه‌های نبرد حق علیه باطل و
● سرباز پاکباز ولایت سردار بزرگ
● سپاه اسلام شهید شوشتری پس
از سی سال مجاهدت مخلصانه
در صحنه‌های پرخطر پاسداری و
دفاع مسلحانه از انقلاب اسلامی،
دیرین خویش رسید

مشحون از اطمینان در پیروزی بر خصم بود. کارنامه تیپ ظفرمند جوادالائمه(ع) و لشکرهای خط‌شکن امام رضا(ع) و نصر خراسان با نام این فرمانده پرآوازه و شجاع و مدبر عجیب است و نقش ارزشمند ایشان در آزادی مناطق اشغالی خوزستان عزیز و حماسه آزادی بستان، فتح المبین و شکست ارتش بعث در عملیات بزرگ فتح خرمشهر و نبردهای سرنوشت‌ساز چوچون رمضان (شرق

پا نمی‌شناخت و اگر می‌خواستی در هر نقطه‌ای از این سی سال دوران انقلاب اسلامی از او نشانی بگیری، بایستی به خط مقدم مبارزه و پرخطرترین صحنه‌های مبارزه با دشمنان اسلام و ایران اسلامی می‌رفتی.

این سرباز پاکباز و فدایی حضرت امام خمینی(ره)، از نیشابور، سرزمین رهپویان راه ولایت، قدم به آوردگاه مبارزه حق علیه باطل گذاشت. او در شرایطی به سلک مجاهدان راه حق پیوست که از شرایط خوبی برخوردار بود و با معرفت و شناختی که این انسان موحد و الهی پیدا کرده بود، چون صحابه سربلند حضرت سیدالشهدا(ع) از همه چیز گذشت و به راه حق پیوست و در این مسیر همه سختی‌ها را به جان خرید و خانواده بزرگوارش نیز در همه این دوران طولانی جهاد و مبارزه، همچون شیرزن حماسه عاشورا حضرت زینب(س) صابر و استوار، یاور سترگ او بودند.

او در خراسان مردپرور، شخصیت کم نظیر و پرآوازه‌ای است و در استقرار انقلاب اسلامی در این منطقه پهناور نامش درخشش ویژه‌ای دارد. با پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری نهادهای مدنی آن، این سردار سر بدار خراسان بزرگ به همراه خیل بسیجیان به منطقه کردستان شتافت تا یاور انصار انقلاب اسلامی، یعنی مردم مسلمان و دوست داشتنی این دیار باشد.

هوش سرشار و استعداد درخشان این انسان مهذب و پرهیزگار و شجاع و هیبت ابوالفضل گونه وی، سبب شد تا رزمندگان اسلام به گرد شمع وجودش حلقه زبند و او را به فرماندهی خویش انتخاب نمایند و در نبرد آزادسازی سندج و سایر شهرهای کردستان از شجاعت، حکمت، تدبیر و توانمندی والای این سردار فرهیخته بهره‌ها ببرند. در حقیقت او با درایت و کاردانی، نقش بارزی در پیروزی‌های مردم مسلمان کردستان بر علیه عوامل استکبار جهانی در این منطقه داشت و در تاریخ

درآمد

«دلیل این که شهید شوشتری فرمانده شده، این بود که افرادی که دورش جمع بودند، وی را به عنوان یک فرمانده قبول داشتند و تمام سلسله مراتب فرماندهی، واقعاً به ایشان احترام می‌گذاشتند و او را قبول داشتند...»

سیمای شهید شوشتری از دیدگاه سردار سرلشکر مصطفی ایزدی (فرمانده پیشین نیروی زمینی سپاه) را می‌توان در گفته‌ها و نوشته‌های ذیل به خوبی تماشا کرد:

این انقلاب باید زنده بماند. این نهضت باید زنده بماند و زنده ماندنش به این خونریزی‌هاست. بریزید خون‌ها را، زندگی ما دوام پیدا می‌کند، بکشید ما را ملت ما بیدارتر می‌شود. این جمله از امام راحل(ره) است.

مجاهد شب زنده‌دار و شیر عرصه‌های نبرد حق علیه باطل و سرباز پاکباز ولایت سردار بزرگ سپاه اسلام سرلشکر پاسدار شهید حاج نورعلی شوشتری پس از سی سال مجاهدت مخلصانه در صحنه‌های پرخطر پاسداری و دفاع مسلحانه از انقلاب اسلامی، عاقبت با سرافرازی به آرزوی دیرین خویش رسید و با نوشیدن شهد شهادت به یاران سالار شهیدان تاریخ حضرت اباعبدالله الحسین(ع) پیوست. این اسوه صبر و جهاد و اخلاص را که با دلی آرام و نفسی مطمئن، قافله سالار رزمندگان اسلام در سخت‌ترین صحنه‌های نبرد حق علیه باطل بود، از نزدیک می‌شناختم و حضور پراثر و با برکتش را در کربلاهای ایران زمین با تمام وجود لمس کرده‌ام. او به حق، ودیعه‌ای الهی و سرداری پرافتخار برای ملت شریف و شهیدپرور ایران بود. از آغاز پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، این سردار بزرگ خطه خراسان، چون سربداران، دار بر دوش برای پاسداری از هویت ارزشی انقلاب اسلامی سر از



مراتب ترقی را به واسطه قابلیت‌های نیکوی فکری، مدیریتی، اخلاقی و مردم‌داری طی نمود و به همین دلیل سمت جانشینی فرمانده نیروی زمینی در دورانی طولانی به ایشان واگذار گردید اما روح بلند و عشق وافر این عزیز بر تداوم راه گلگون شهیدان و وصل به آنان، او را بی‌تاب نموده بود.

آری این مالک اشتر ولی امر زمان و سرو سرفراز عرصه‌های جهاد و شهادت، اکنون به اوجی از اخلاص و معنویت و بریدگی از این دنیای فانی رسیده بود که باید اجر مجاهدت‌های دائمی خویش را با شهادت می‌گرفت، فلذا برای طی این سلوک معنوی و پیوستن به سینه سرخان مهاجر جبهه‌های خون و شرف، برای پاسداری از حریم ملت ایران و مبارزه با

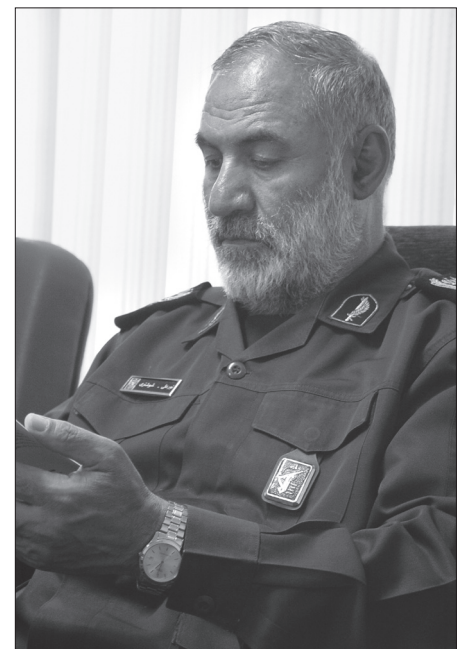
استکبار جهانی به شرق کشور هجرت نمود و تداوم راه جهاد و شهادت را با حفظ مسئولیت‌های خطیری محوله در نیروی زمینی سپاه با پذیرفتن فرماندهی قرارگاه عملیاتی نبی اکرم (ص) آگاهانه انتخاب نمود تا با (به) ارمغان (آوردن) پیروزی‌های بیشتر برای ملت بزرگ ایران و تقدیم خون مطهرش تداوم بخش راه روشن ولایت و رهبری امت باشد.

او در یک‌شنبه‌ای خونین در کنار یار دیرینش سردار سربلند و مهذب سرتیپ پاسدار محمدزاده که چون او ساخته صحنه‌های نخست انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس بود و مرحله به مرحله جنگ را از رزم حماسی در لبه جلویی منطقه نبرد تا مراتب فرماندهی دسته، گروهان، گردان و تیپ را با سربلندی و افتخار طی کرده بود و استوار چون کوه در خطه سیستان و بلوچستان فرماندهی سپاه این استان را برای صیانت از استقلال و شرف امت اسلام و مبارزه با سوداگران (بر عهده گرفته) و به

این مالک اشتر ولی امر زمان و سرو سرفراز عرصه‌های جهاد و شهادت، اکنون به اوجی از اخلاص و معنویت و بریدگی از این دنیای فانی رسیده بود که باید اجر مجاهدت‌های دائمی خویش را با شهادت می‌گرفت

شهید بزرگوار سرلشکر پاسدار نورعلی شوشتری انسانی بود که خود را براساس ارزش‌هایی که حضرت امام (ره) تعیین کرده بودند، تربیت کرد و رشد داد و در این مسیر، راه تعالی را هم طی کرده بود

بصره)، خیبر (جزایر مجنون و شمال شرق بصره)، بدر (شرق دجله) و فتح فاو (والفجر ۸) و آزادسازی میمک در غرب کشور فراموش ناشدنی است. در تاریخ انقلاب اسلامی و نیز دوران دفاع مقدس، ایشان از ستاره‌های درخشانی هستند که در همه این صحنه‌ها حضوری کارساز و مؤثر داشته‌اند. او نقش برجسته‌ای در فرماندهی قرارگاه نجف اشرف نیروی زمینی سپاه برعهده داشت و در پیروزی‌هایی چون فتح مهران، پیشروی قوای اسلام در استان سلیمانیه عراق و عملیات حماسی کربلای ۵ که منجر به شکستن دژ دفاعی بصره و پیشروی نیروی زمینی سپاه به سوی بصره و (نیز پیروزی‌های) بعد از آن، حضوری کارساز و تعیین کننده داشت. جنگ خاتمه یافت و عاقبت مجاهدت‌های ملت ایران به فرماندهی حضرت امام خمینی (ره) و جانشانی این عزیزان منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پیروزی امت اسلام و اضمحلال رژیم بعثی گردید. اما این سردار پاکباز اسلامی که ده‌ها بار تا مرز شهادت به پیش رفته بود، در ادامه حرکت بابرکتش، رسالت سازماندهی نوین نیروی زمینی سپاه را برعهده گرفت و پس از آن برای تداوم جهاد خویش به منطقه شمال غرب کشور شتافت و با پذیرش فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) تداوم بخش راه نورانی مسیح کردستان، سردار حکیم و مهذب شهید محمد بروجرودی و سردار صادق و مدبر، شهید حاج احمد کاظمی گردید. او سیر



منطقه سرباز سیستان و بلوچستان عزیزت نموده، برای توسعه امنیت پایدار مردمی به میان ذخایر انقلاب اسلامی عشایر آن حوزه رفتند تا براساس راهبرد حضرت امام خمینی (ره) که در همه عرصه‌ها مردم یعنی صاحبان اصلی انقلاب را حافظان کیان کشور و نگهبان انقلاب می‌دانستند، عمل نموده و با حضوری مردمی، رهگشای توسعه و عمران و ایجاد شرایط برای نیکبختی مردم عزیز سیستان و بلوچستان باشند. اما عوامل استکبار جهانی و دشمنان استقلال و آزادی ملت ایران که در همه مراحل پیشرفت سی ساله امت اسلام با انواع ترفندها به دنبال ایجاد ممانعت برای پیشرفت در هر مرحله از آن بوده‌اند، این بار این سردار سر بدار و خدمتگزار و یاران همراهِش را که جمعی از مهاجرین و انصار انقلاب اسلامی بودند به شهادت رساندند، غافل از این که انقلاب اسلامی، انقلاب پیروزی خون بر شمشیر است و همان گونه که پیروزی‌های تاریخ خونبار نهضت اسلامی نشان داده است، خون سرلشکر شهید حاج نورعلی شوشتری و همزمانش موجب بیداری بیشتر و نابودی سریع‌تر ضد انقلاب داخلی و خارجی خواهد شد.

آری، سردار شوشتری با سربلندی و عزت به عهد و پیمانی که با خدای خویش بسته بود استوار ماند و اجر مجاهدت‌های خویش را چون مولایش امام علی (ع) به دست شقی‌ترین افراد با دلی آرام و قلبی مطمئن گرفت.

او به فرموده رهبر و فرمانده‌اش حضرت آیت الله خامنه‌ای چون ستاره درخشانی است که در آسمان انقلاب اسلامی می‌توان با او و در کنار او راه را

● برخی از اقدامات، طرح‌های
● عملیاتی و نظرات این شهید در
● دوران دفاع مقدس و پس از آن،
در برقراری امنیت در شرق کشور،
هنوز ناشناخته باقی مانده است
و باید به نسل‌های جدید و مردم
شناسانده شود

پای ثابت میدان‌های خطر

با این‌که عمری از او گذشته بود، شجاعت درونی‌اش کاملاً محفوظ بود، فلذا هر جا که برای انقلاب اسلامی خطری وجود داشت، در خط مقدم بود و در پیشبرد اهداف مقدس امام(ره) و مقام معظم رهبری، سربازی پاکباز بود که در همه صحنه‌ها حضور می‌یافت و در همین مسیر بود که خود عاشقانه پذیرفت که علاوه بر مسئولیت جانشینی نیروی زمینی سپاه، مسئولیت فرماندهی قرارگاه قدس سپاه را برعهده بگیرد و مجدداً به دل بیابان‌ها برود و برای امنیت این کشور جانفشانی کند و سرانجام در همین راه نیز جان خود را به عنوان ارزشمندترین سرمایه وجودش تقدیم ملت شریف ایران کرد.

شهید شوشتری واقعاً زندگی با سعادت و درخشانی داشت. تمام مقاطع زندگی سردار شوشتری سرشار از خدمت، ایثار و جهاد بود و با سعادت از دنیا رفت. راه امام حسین(ع) را طی کرد و به شهادت - آن هم با تنی - خونین رسید.
(برگرفته از کتاب آخرین پست در کشیک هشتم)

طرح‌های عملیاتی شهید شوشتری هنوز ناشناخته است

شهید شوشتری در مسیر انقلاب و نظام، رشد و تعالی پیدا کرد و توانست مصداق بارزی از یک سرباز ولایت‌مدار و فرماندهی مردمی را به همگان نشان دهد.

این شهید، در کنار شهیدان بزرگی چون شهید باکری و شهید خرازی در جنگ، اثرات مثبت فراوانی داشت و حرکت‌های بزرگی در جنگ با عراق انجام داد.

برخی از اقدامات، طرح‌های عملیاتی و نظرات این شهید در دوران دفاع مقدس و پس از آن، در برقراری امنیت در شرق کشور، هنوز ناشناخته باقی مانده است و باید به نسل‌های جدید و مردم شناسانده شود.
شهید شوشتری، حالات و روحیاتی داشت که واقعاً اجرش شهادت بود و ایشان با شهادت به اجر خود که جهاد در راه خدا بود رسید و کمتر از شهادت برای سردار شوشتری قابل قبول نبود. ■

(بخش‌هایی از صحبت‌های سردار ایزدی در حاشیه مراسم تشییع پیکرهای پاک شهید شوشتری و یارانش، برگرفته از سپاه نيوز)



فرماندهی که همه قبولش داشتند

سردار شوشتری، مستحکم در برابر دشمن می‌ایستاد، اما در جمع دوستان از اخلاق بسیار خوشی برخوردار بود. او در کل، بین بسیجیان، رزمندگان و سربازان به یک انسان دارای اخلاق و منش عالی شهرت داشت. از نظر رفتار، فرد بسیار مؤدبی بود و خصوصیتی داشت که افراد، ناخودآگاه نسبت به وی احساس احترام می‌کردند. دلیل این‌که او فرمانده شد، این بود که افرادی که دورش جمع بودند، وی را به عنوان یک فرمانده قبول داشتند و تمام سلسله مراتب فرماندهی، واقعاً به ایشان احترام می‌گذاشتند و او را قبول داشتند.

در طراحی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها، فرد بسیار مدیر و مبتکری بود. مسائل را از همه جنبه‌ها نگاه می‌کرد. این‌طور نبود که (فقط) یک زاویه کار را ببیند و جامع‌نگر نباشد. لذا در عملیات‌های مختلف نیز موفق بود. طراحی‌های وی موفق بود و نه تنها در عملیات رزمی، بلکه در سایر عرصه‌ها نیز که وارد می‌شد فرد موفق بود. شوشتری فرد بسیار شجاعی بود، در عملیات‌های مختلف حداقل ۷ بار مجروح شد و جانباز انقلاب اسلامی بود.



پیدا کرد. امروز هم عاشوراست و چرا که «کل یوم عاشورا» و ایران اسلامی کربلاست زیرا «کل ارض کربلا». او به فریاد «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان پاسخ گفت و با بصیرت و روشن بینی، راه عزت خویش و ملت ایران را با تقدیم قطره قطره خون خود نورانی‌تر نمود و در دوران فتنه با تقدیم جان به جانان، به خورشید حقیقت رسید و رسالت تداوم راه سرخ‌رخ را به ما سپرد، باشد که رهپوی صدیق راهش باشیم.

سرانجام (این‌که) زندگی سرشار از صفا و ایثار و اخلاص او به عنوان الگویی جاودان برای نوع بشر چنین است:

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد نورعلی چنین نوربخش شد. مشعل باشکوهش در بلندای ابدیت چنین فروزان گردید، عاشر سعیداً و مات سعیداً، باشد که این‌گونه گردیم؛ إن شاء الله.

سردار مصطفی ایزدی
(برگرفته از سپاه نیوز)

یادداشتی از سردار سرلشکر مصطفی ایزدی

سی سال مجاهدت خاموش سرلشکر پاسدار شهید حاج نورعلی شوشتری مردی که از آغاز شهید بود شهید بزرگوار سرلشکر پاسدار نورعلی شوشتری انسانی بود که خود را براساس ارزش‌هایی که حضرت امام(ره) تعیین کرده بودند، تربیت کرد و رشد داد و در این مسیر، راه تعالی را هم طی کرده بود. وی انسانی بود که قطعاً دارای نفس مطمئنه بود. در سخت‌ترین شرایط جنگ که ما در خدمت وی بودیم، همچون عملیات کربلای ۵، واقعاً مثل یک کوه استوار در مقابل دشمن، هدایت صحنه‌های نبرد را برعهده داشت.

سی سال مجاهدت بی وقفه و خالصانه...

■ شهید شوشتری از نگاه سردار سرلشکر غلامعلی رشید

طلوع می‌نماید و هم‌زمان شهید شوشتری پرچم مجاهدت‌های او را با همان صلابت، برافراشته و دشمن را کوبیده و شکست خواهند داد.

سردار شوشتری مزد سی سال مجاهدت بی‌وقفه و خالصانه برای خدا و تحقق آرمان‌های بلند حضرت امام خمینی (ره) را گرفت و همچون مولای خود علی (ع) به دست یکی از شقی‌ترین مخلوقات، به آرزوی دیرین خود یعنی شهادت فی سبیل الله رسید... ■

● اندیشه‌های امنیتی و دفاعی سردار
● شوشتری همچون سردار شهید
● پروجردی، در دانشگاه‌ها و مراکز
● آموزشی نیروهای مسلح، قابلیت
● تحقیق و تدریس دارد و قطعاً
● مورد توجه فرماندهان و اساتید
● قرار خواهد گرفت و رزمندگان و
● فرماندهان بعدی، راه او را ادامه
● خواهند داد



این سردار بزرگ و شجاع و مردم‌دار، سردرگمی و درماندگی و یأس سران خودفروخته ضد انقلاب مزدور بیگانه را اثبات می‌کند.

سردار شوشتری موفق گردید با کمک مردم وطن دوست و مؤمن بلوچ و سیستانی در جنوب شرق، گروه ضد انقلاب را که در کشور پاکستان تحت چتر امنیتی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مستقر بود، محدود و ناکام بگذارد و طی نه ماه گذشته با تلاش و مجاهدت بی‌نظیر، زمینه نابودی آنان را فراهم آورد.

ملت مؤمن و انقلابی ایران بدون شک قدر این فرمانده بزرگ و اسطوره‌ای را خواهد شناخت و ثبات امنیتی و سیاسی و اجتماعی خود را مرهون امثال این فرمانده اندیشمند و مجاهد و شجاع و مردمی می‌داند. جوانان عزیز ایران اسلامی، زندگی سراسر ایثار و فداکاری و تلاش و مجاهدت سردار شهید نورعلی شوشتری را الگوی خود قرار می‌دهند و می‌توانند نحوه تفکر درباره زندگی و بقاء و غلبه بر چالش‌های هویتی و وجودی را با استعانت از شیوه زندگی سردار شوشتری بیاموزند و قطعاً ملت‌های دیگر نیز از سردار شوشتری الگو خواهند گرفت و کفار و منافقین و استکبار جهانی را به زانو در خواهند آورد و موجب شکست آن‌ها خواهند شد.

گرچه شهادت سردار شوشتری و همراهان گرانقدرش برای ملت ما دردناک است اما خدا را شکر می‌کنیم و سپاس می‌گوییم که باب جهاد و شهادت به روی رزمندگان اسلام و ملت ایران بسته نیست. قطعاً شهادت می‌توانست حق و بهای زندگی سردار شوشتری باشد و تردید نداریم که این حادثه و این خون‌های پاک، موجب وحدت بیشتر شیعه و سنی و آبیاری نهال امنیت در منطقه خواهد شد و سیل خروشان آن، رشته‌های نفاق و اندیشه‌های خوارجی را در منطقه، متلاشی خواهد کرد. مثلاً فرماندهان سپاه مثل ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره‌ای دیگر غروب می‌کند، ستاره‌ای دیگر



■ درآمد

مثلاً فرماندهان سپاه مثل ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره‌ای غروب می‌کند، ستاره‌ای دیگر طلوع می‌نماید و هم‌زمان شهید شوشتری پرچم مجاهدت‌های او را با همان صلابت، برافراشته و دشمن را کوبیده و شکست خواهند داد. این‌ها بخشی از سخنان سردار سرلشکر غلامعلی رشید است که به مناسبت شهادت جانسپین فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران و همراهانش در جمع فرماندهان نیروهای مسلح بیان شده است. متن کامل تر این سخنان را به نقل از سپاه نیوز می‌خوانید:

سردار شوشتری هشت سال تمام در جبهه‌های دفاع مقدس در مقابل اشغالگران و متجاوزین بیگانه به ایران اسلامی، مقاومت و مجاهدت کرد و پس از اتمام جنگ، در طول دو دهه گذشته مبارزه با ضد انقلابیون مزدور در مناطق شمال غرب و جنوب شرقی کشور را بی‌وقفه ادامه داد.

سردار شوشتری فرمانده‌ای خلاق و صاحب نظر بود که در برقراری امنیت برای ملت ایران، به دکترین امنیت پایدار متکی بر ظرفیت‌های مردم و به ویژه عشایر اعتقاد داشت.

اندیشه‌های امنیتی و دفاعی سردار شوشتری همچون سردار شهید پروجردی، در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی نیروهای مسلح، قابلیت تحقیق و تدریس دارد و قطعاً مورد توجه فرماندهان و اساتید قرار خواهد گرفت و رزمندگان و فرماندهان بعدی، راه او را ادامه خواهند داد و نحوه به شهادت رساندن



دیدگاه‌های سردار علی‌رضا افشار درباره شهید شوشتری

صبور، متواضع، باهوش و مردم‌دار بود

شهید شوشتری شخصیتی ناشناخته در بین رزمندگان و فرماندهان جنگ داشت و فردی صبور، متواضع، باهوش و مردم‌دار بود. شهادت سردار شوشتری در شرق کشور تأثیر عمیق بر آرامش، امنیت و وحدت میان شیعه و سنی و تمام اقوام مختلف منطقه دارد.

به لطف خدا و به برکت خون این شهدا وحدت در این منطقه اتفاق خواهد افتاد و شهادت این سرداران موجب شد تا مسئولان مهم‌ترین عزم خود را در این منطقه مطالبه امنیت به طور جدی‌تر قرار دهند.

در جلسه‌ای که بین رؤسای عشایر قبل از این حادثه اتفاق افتاد، تأکید ما این بود که اگر آن‌ها در این منطقه پیشرفت و توسعه می‌خواهند باید خود در ایجاد امنیت کمک کنند. توسعه سرمایه‌گذاری در منطقه، قطعاً نیازمند امنیت و اعتمادسازی برای سرمایه‌گذاری است که این نیز در سایه وحدت و رضایت مردم و مسئولان به دست می‌آید. امنیت آن منطقه بی‌تردید توسط خود عشایر به دست می‌آید و شهید شوشتری پرچمدار این برنامه بود که امیدواریم اهداف ایشان به خوبی تحقق یابد.

(منبع: خبرگزاری مهر)

و شروع به داد و فریاد کردم. در همین موقع بود که سردار شوشتری آمد و پرسید: حاج احمد آقا، چی شده؟ چهار گردان آن‌جا گیر افتاده‌اند و مسئول توپخانه می‌گوید مهمات نداریم. ایشان همان‌طور که لبخند همیشگی را بر چهره داشتند مرا به آرامش دعوت کردند و خیلی آرام به مسئول توپخانه گفتند: پسرم، احمد آقا هم مسئول اطلاعات عملیات است، باید یک کاری بکنید و هر دستوری که می‌دهد، انجام دهید. به هر صورت شهید شوشتری، بنده و آن شخص را دعوت به آرامش کرد و ظرف چند دقیقه، ما دیدیم آن دو قلعه‌ای را که گفته بودیم بر آن‌ها آتش تهیه بریزند، آن‌قدر با کاتیوشا و مینی کاتیوشا آتش آن‌جا ریختند که بدون این‌که ما گردان‌های عاشورا را وارد عمل کنیم، آن‌ها گردان از محاصره خارج شدند. من نیز بلافاصله آمدم و دست سردار شوشتری را بوسیدم؛ زیرا ایشان آنچنان فرمانده لایقی بود که در سخت‌ترین شرایط هم لبخند می‌زد.



خاطره‌ای از سردار زنده یاد احمد سوداگر

در سخت‌ترین شرایط هم لبخند می‌زد

من از شهید شوشتری خیلی خاطره دارم. اگر هر کدام از سرداران و دوستان دفاع مقدس، چند خصلت از خصلت‌های خوب و فضایل انسانی و الهی را داشتند، ایشان جمیع این خصلت‌ها و فضایل را داشتند و این را بدون اغراق عرض می‌کنم.

شهید شوشتری فردی با اخلاق، متین و عاقل بودند و همیشه چهره‌ای متبسم داشتند و من هیچ‌گاه ندیدم که ایشان عصبانیتی از خود نشان دهند. در خیلی از موارد شهید شوشتری ما را به آرامش دعوت می‌کردند. به طور مثال در ادامه عملیات نصر ۴ ما از گرد رشت وارد شدیم تا به گوجار و اولاغلو برویم. آن‌جا دو گردان از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و دو گردان از لشکر ۵ نصر که آقای قالیباف فرمانده آن بود، در محاصره دشمن بودند. شهید شوشتری فرمانده قرارگاه بودند و من نیز مسئول اطلاعات و عملیات قرارگاه بودم. آن روز، سخت در فکر این بودم که چگونه می‌شود این چهار گردان را از محاصره خارج کرد. بنا بر این مسئول توپخانه را خواستم و به او گفتم در بالای ارتفاعات خاصی در منطقه، آتش تهیه بریزد تا ما با گردان‌های لشکر ۲۱ عاشورا، وارد عملیات شده و گردان‌های در حال مبارزه را آزاد کنیم.

طی جلسه‌ای که با مسئول توپخانه داشتیم، او نیز در مورد مشکلات و کمبود مهمات صحبت می‌کرد. من خیلی عصبانی شدم

درآمد

«شهید شوشتری فردی با اخلاق، متین و عاقل بودند و همیشه چهره‌ای متبسم داشتند و من هیچ‌گاه ندیدم که ایشان عصبانیتی از خود نشان دهند. در خیلی از موارد شهید شوشتری ما را به آرامش دعوت می‌کردند.»

سردار احمد سوداگر، رئیس فقید پژوهشگاه دفاع مقدس و هم‌رزم شهید شوشتری، از آن‌جا که خود دستی قوی و کارا در امر پاسداری نام و یاد شهدا و همچنین پژوهش در زمینه دفاع مقدس داشت، ابراز لطف و آفری به شاهد یاران می‌کرد و همواره با روی باز پذیرای ما بود. گواه آن نیز یکی دو مصاحبه منتشر نشده‌ای است که از ایشان نزد ما به امانت مانده، که این‌شاءالله به زودی چاپ خواهد شد. متأسفانه درگذشت معصومانه و زودهنگام این جانباز سرافراز، مانع از آن شد که باز هم بتوانیم خدمت این ایثارگر خدوم برسیم و از ایشان جوایب دیدگاه‌ها و شرح خاطراتش در خصوص شهید شوشتری شویم. این‌گونه بود که مجبور شدیم از آب دریا به قدر رفع تشنگی بجشیم و از یادگارهای اندکی که از سردار فقید سوداگر درباره شهید شوشتری باقی مانده است، بهره ببریم. متن کوتاهی که می‌خوانید برگرفته از ویژه‌نامه شهدای وحدت، امنیت، خدمت است که تقدیم می‌شود:

دُرآمد

شهید شوشتری مثل بسیار دیگری از فرماندهان سپاه، زندگی خود را وقف انقلاب اسلامی، نظام مقدس جمهوری اسلامی و مسائل امنیتی و دفاعی کشور کرده بود. می‌شود گفت که تمام عمر و تمام وقت ایشان؛ از روزی که جنگ شروع شد و بعد هم جنگ تمام شد و سال‌های بعد از پایان جنگ تا همین اواخر که به شهادت رسید، در راه فکر و عمل برای کمک جمهوری اسلامی گذشت.

در گفت و شنود با سردار سرتیپ دوم پاسدار علی ناظری، معاون نشر و ادبیات سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (به کوشش نجمه آذرکمان) به واکاوی شخصیت شهید شوشتری پرداخته‌ایم:

از کجا با شهید سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری آشنا شدید؟

خب، شهید شوشتری از سرداران عالی رتبه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زمان جنگ و بعد از آن بودند. در سال‌های دفاع مقدس، در جلساتی که به صورت نوبتی از طرف فرماندهی کل سپاه برگزار می‌شد، ما از طرف فرمانده کل سپاه کردستان شرکت می‌کردیم، در آن جلسات سردار شوشتری هم بودند. ما در همین جلسات با آن سردار بزرگ به عنوان یکی از فرماندهان خوب و پرتلاش جبهه و جنگ آشنا شدیم. اما این که دوستی و رفاقت ما از چه زمانی شروع شد، تقریباً به پایان جنگ برمی‌گردد؛ روزهایی که شهید شوشتری فرمانده قرارگاه نجف بودند؛ در عملیاتی که برای منطقه شمال غرب پیش‌بینی شده بود. من هم تقریباً فرمانده گردان مهندسی بودم، در همان محوری که سمت عراق بود. ما به تدریج در جلساتی که به آن‌ها رفت و آمد داشتیم با ایشان آشناتر و صمیمی‌تر شدیم و دوستی پیدا کردیم. این قصه شروع آشنایی ماست. اما بعد از پایان جنگ و سال‌های بعد ایشان در

مشهد بودند که آرام آرام به تهران آمدند و به قرارگاه حمزه و سپس به سیستان و بلوچستان رفتند و هر بار بین بنده و شهید شوشتری طی ساعت، روز یا هفته‌ای امکان معاشرت پیش می‌آمد و صحبت‌ها و مرادواتی بین ما بود.

در وجود شهید شوشتری، آن چیزی که پیش از همه شما را جذب ایشان می‌کرد چه بود؟

این که شهید شوشتری مثل بسیار دیگری از فرماندهان سپاه، زندگی خود را وقف انقلاب اسلامی، نظام مقدس جمهوری اسلامی و مسائل امنیتی و دفاعی کشور کرده بود. می‌شود گفت که تمام عمر و تمام وقت ایشان؛ از روزی که جنگ شروع شد و بعد هم جنگ تمام شد و سال‌های بعد از پایان جنگ تا همین اواخر که به شهادت رسید، در راه فکر و عمل برای کمک جمهوری اسلامی گذشت و این سردار بزرگوار پیوسته و به صورت خستگی ناپذیر در کارهای نظامی، امنیتی و دفاعی شرکت می‌کرد. اصولاً می‌شود گفت که تمام عمر شهید شوشتری با توجه به این که خانواده ایشان در مشهد مقدس ساکن بودند - البته به جز برهه‌ای از زمان که ایشان در مشهد حضور داشت، یعنی هم در قرارگاه لشکر نصر و هم در قرارگاه ثامن الحجج (ع) فعال بود - تمام عمر بابرکتش را در حال مأموریت و رفت و آمد کاری بود.

در مورد اخلاق و شخصیت شهید شوشتری هم صحبت بفرمایید.

در قدم اول چیزی که هرکسی وقتی با شهید شوشتری مواجه می‌شد او را متوجه خودش می‌کرد، تیپ و قد و قواره شهید شوشتری بود. خب، ایشان از یک هیکل بزرگ و چهارشانه و قوی و رشیدی برخوردار بود و صورت باریک پر و قد کشیده و چهره خندان داشت، علی‌رغم این که چهره‌اش خیلی جدی بود، به صورتی که اگر گاهی نمی‌خندید و تبسم نمی‌کرد و حالت جدی به خودش می‌گرفت، انسان احساس می‌کرد که آن بزرگوار الان ناراحت است. برعکس، زمانی که می‌خندید، چهره‌اش کاملاً عوض می‌شد و آن تیپ خیلی جدی، تبدیل به انسانی می‌شد که راحت می‌شد

با ایشان ارتباط برقرار و با وی صحبت کرد. خیلی آرام صحبت می‌کرد و حرف آدم را به دقت گوش می‌کرد. این‌ها تقریباً چیزهایی بود که هرکسی با ایشان در قدم اول برخورد می‌کرد، متوجه آن می‌شد. از دیگر ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که در وجودش آنچنان جدیت و پیگیری‌ای داشت و با حوصله بود که می‌خواست کارش را تا به آخر، خوب و مطلوب به پایان برسد.

نقش ایشان در سال‌های دفاع مقدس چه بود؟

همان طور که عرض کردم، ارتباط ما در دوران دفاع مقدس یک مقداری به آن جلسات برمی‌گشت که در سطح تهران یا منطقه برگزار می‌شد و شهید شوشتری جزو فرماندهان جنوب بود و بیشتر فعالیت‌شان در مناطق جنوبی و جبهه‌های جنوب متمرکز بود، الا در مقطع پایانی جنگ که ایشان فرمانده قرارگاه نجف شده بود و ما هم دوران خدمت‌مان تقریباً در شمال غرب و مناطق داخلی گذشت. در طول دفاع مقدس، فقط در همین مقاطع آخر، توفیق همکاری و هم‌زمی با سردار شوشتری را داشتیم و گرنه بیشتر در جلسات بود که همدیگر را می‌دیدیم. یعنی این که من چنین توفیقی را نداشتم که به صورت روزمره با یکدیگر همکاری باشیم.

در کل سیره کاری ایشان را چطور می‌دیدید؟

مهم‌ترین ویژگی ایشان در کار، پیگیری و پشتکارشان بود. این خودش یک نکته مهمی است و باعث شده بود که میزان تحرک ایشان بالا برود و بتواند در صحنه‌های

این سردار بزرگوار پیوسته و به صورت خستگی ناپذیر در کارهای نظامی، امنیتی و دفاعی شرکت می‌کرد. اصولاً می‌شود گفت که تمام عمر شهید شوشتری با توجه به این که خانواده ایشان در مشهد مقدس ساکن بودند... تمام عمر بابرکتش را در حال مأموریت و رفت و آمد کاری بود

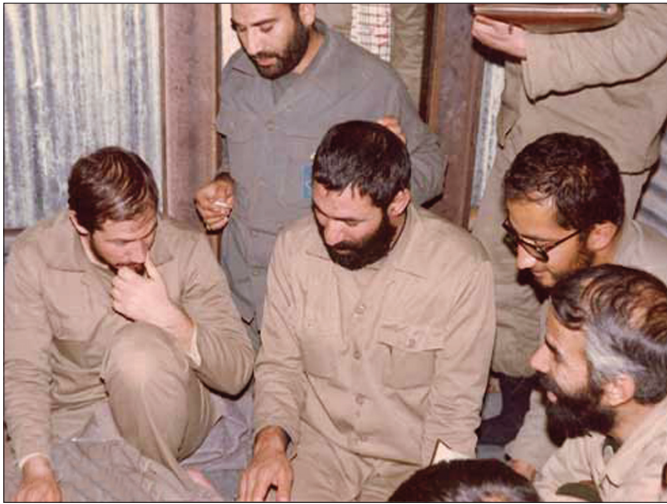


مرام و مقصد شهید شوشتری این چنین بود...

بررسی سیره کاری و شخصیت شهید شوشتری در گفت و شنود

شاهد یاران با سردار علی ناظری

معاون نشر و ادبیات سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه



که هنوز است این بخش نه در کشور ما، که در هیچ جای دنیا قابل کنترل نیست، مخصوصاً برای مسئولین یا فرماندهانی که شیوه و منش آن‌ها مردمی است و در بین مردم می‌روند و حرکت می‌کنند و هر کس که خودش را در لباس مردم پنهان کند به راحتی می‌تواند به آن‌ها نزدیک شود و هر عمل تروریستی‌ای را که می‌خواهد انجام دهد. این مسأله را خود ایشان هم پیش‌بینی کرده بود... **جالب این که شهید شوشتری بعد از شهادت سردار حاج احمد کاظمی، که این دو**

شوشتری مشغول عبادت هستند تا موقعی که وقت نماز رسید. بعد هم نماز دوم‌شان را خواندند و در ادامه، جلسات کاری ایشان - تا زمانی که من آن‌جا بودم - ادامه پیدا کرد.

در واقع متوجه شدید که ایشان وقت کمی از شبانه روز را به استراحت می‌گذرانند؛ خصلتی که همه نزدیکان و یاران شهید بر آن صحه می‌گذارند.

دقیقاً در حقیقت یک بخشی از شبانه روز ایشان مربوط به برگزاری جلسات کاری‌شان بود و یک وقت مهم نیز مربوط به عبادت این شهید عزیز بود که هم تهجدشان را به جا می‌آوردند و هم نماز اول وقت و جماعت‌شان را می‌خواندند. این سیره شهید، به همه ما نشان می‌دهد که برای همه آدم‌هایی که این چنین در مسیر انجام کارهای سخت و سنگین قرار گرفته‌اند، نیاز به برنامه‌ریزی‌هایی برای آمادگی روحی وجود دارد. از طرفی هم این‌گونه آدم‌ها ایده و انگیزه‌شان هم کاملاً مشخص است.

که در رأس آن‌ها خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی قرار دارد.

و همچنین خدمت به رهبری معظم انقلاب اسلامی و مردم نیز نه تنها جزو اهداف این‌ها که اساساً جزو شیوه زندگی کردن‌شان است. مرام و مقصد شهید شوشتری نیز حتماً چنین بود. البته خداوند مزد آن‌ها را - به قول بچه‌های قدیم که: مزد جهاد شهادت است - آن‌گونه عطا فرمود. سردار شهید شوشتری جهادی را که سال‌ها از قبل از پیروزی انقلاب شروع کرده بود، بعد از گذشت سی و یکی دو سال، همچنان با قوت و قدرت ادامه داد و توانست با به شهادت رسیدن توسط شقی‌ترین و بدترین آدم‌ها مزدش را دریافت کند.

سردار شهید سرلشکر نورعلی شوشتری و یاران و همراهان عزیز و سعادت‌مندش را «شهیدان وحدت و همبستگی» نام نهاده‌اند. همه ما یادمان هست که از همان روزهای اول پیروزی انقلاب، مجموعه ضد انقلاب و در نهایت اشترار، آمریکا، اسرائیل و غیره و ذلک و تمام دشمنان نظام ما، سعی بر این داشتند که از گوشه و کنار؛ از بلوچستان، ترکمن صحرا، گنبد کاووس، کردستان، خوزستان و غیره، انواع و اقسام شرارت‌ها را در جبهه‌گیری مستقیم با نظام از خودشان نشان دهند و حتی با دامن زدن به قومیت‌گرایی و فرقه‌گرایی و بحث تشیع و تسنن و این‌ها، سعی در تجزیه پاره‌هایی از ایران عزیز و اسلامی

درگیری و در بطن مشکلات حضور پیدا کند. از آن طرف چون اعتقادات والایی داشت و احترام زیادی - به ویژه در مناطق کردنشین - برای مردم قائل بود، بعد از جنگ در آن خطه فرمانده قرارگاه حمزه (ع) شد. اصولاً در منطقه شمال غرب و قرارگاه حمزه (ع)، شیوه کار به گونه‌ای است که بخشی از توجه بچه‌های سپاه و به ویژه فرماندهان حتماً باید به سوی مردم باشد و شما باید بتوانی تأثیرات کار خودت را روی مردم بسنجی و نقطه نظرات آن‌ها را هم در دسترس داشته باشی و آن‌ها را در برنامه‌هایت لحاظ کنی. اگر کسی خدای ناکرده به مردم اعتماد و اعتقاد نداشته باشد و در این خصوص سیاست و ویژگی خاصی برای خودش قائل نباشد، ممکن است کار در منطقه شمال غرب، کار با کردها و کلاً برخورد با مسائل داخلی ناموفق باشد. اتفاقاً همواره یکی از ویژگی‌های شهید شوشتری توجه خاص ایشان به مردم بود. این شهید عزیز هم در منطقه شمال غرب این وضعیت را داشت و هم بعدها که به منطقه جنوب شرقی یعنی سیستان و بلوچستان رفت. اساساً می‌شود گفت که جان خود را صرف همین ویژگی خوبش کرد. اگر پیوند ایشان با مردم قطع می‌شد یا با فاصله همراه بود، آن اتفاقی که برای سردار شوشتری افتاد و ایشان جان خود را در مسیر کار گذاشت، شاید به این شکل نمی‌افتاد.

از نحوه رابطه برقرار کردن شهید شوشتری با مردم عادی برای ما بگویید.

مردم به ایشان نزدیک می‌شدند، او هم استقبال می‌کرد. اصلاً خودش به میان مردم می‌رفت و می‌خواست در جمع آدم‌های معمولی عادی باشد. البته پیش‌بینی خود شهید شوشتری هم این بود که این حرکت ممکن است برایش مشکلاتی را در بر داشته باشد. این

علی‌رغم این که چهره‌اش خیلی جدی بود، برعکس، زمانی که می‌خندید، چهره‌اش کاملاً عوض می‌شد و آن تیپ خیلی جدی، تبدیل به انسانی می‌شد که راحت می‌شد با ایشان ارتباط برقرار و با وی صحبت کرد. خیلی آرام صحبت می‌کرد و حرف آدم را به دقت گوش می‌کرد

را به صراحت نمی‌گفت اما در جلسه‌ای که من در زاهدان خدمت‌شان بودم، وقتی از سردار در ارتباط با پیشرفت‌های کاری ایشان سؤال کردم که کارها به چه صورت پیش می‌رود، به بنده فرمودند با این روشی که ما اتخاذ کرده و مردم را پای کار آورده‌ایم، اوضاع خوب پیش می‌رود. همچنین گفتند ما بحث امنیت را در دستان خود مردم سپرده‌ایم و می‌کوشیم با محوریت مردم، در منطقه، توسعه و امنیت ایجاد کنیم و موفق هم بوده‌ایم. فرمودند تنها بخشی که الان در آن مشکل داریم و نمی‌توانیم فعلاً برای آن چاره‌اندیشی کنیم و از این بخش ضربه پذیر هستیم، بخش تروریهایی از نوع انتحاری است که طی آن، کسانی به خودشان بمب می‌بندند و وارد مجموعه‌های مردمی می‌شوند و ناامنی‌هایی از این نوع را ایجاد می‌کنند. اتفاقاً ترور از نوع انتحاری، تعریفش کاملاً درست است، چون هنوز

ما داشتند. بفرمایید این که این عزیزان نظام، شهدای همبستگی نام گرفتند، چه چیزهایی را به ذهن شما متبادر می‌کند؟

دقیقاً همین طور است که می‌فرمایید، یعنی یکی از ایده‌های دشمن و اهدافی که دنبال می‌کند، همین است که نشان بدهد جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی مردمی نبوده و نیستند و پایگاه مردمی و اجتماعی ندارند. این جزو هدف‌های آن‌هاست. در حالی که راهبرد و آرمان و شرایط فعلی حکومت ما همین مسأله است و شرایط و مبنای دینی و رهبری ما نیز همگی مردمی و مستلزم مردمی بودن است. این بزرگواران از بین مردم برخاستند، هدف‌های مردم را دنبال می‌کنند، مشی آن‌ها مشی مردم است، در بین مردم زندگی می‌کنند و شبانه روز برای آسایش و راحتی و آرمان مردم دارند تلاش می‌کنند. این در حقیقت راهبرد انقلاب و جمهوری اسلامی است. البته دشمن تمام تلاشش را کرده و در مقاطعی هم به طرق مختلفی که وجود داشته، شاید در حد اندک و گذرای موفق بوده است که یک فاصله‌ای را به وجود بیاورد یا ابهامات اندکی در ذهن مردم نسبت به برخی مسئولین ایجاد کند. در مقابله با این ترفند دشمن هم راهش حتماً همین بوده و هست، که مسئولین و نظام یا نزدیک شدن به مردم و خدمتگزاری و با اخلاص و تلاش بیشتر، این ابهامات را باید برطرف کنند.

همان امری که شهید شوشتری بسیار به آن اهمیت می‌داد.

قطعاً شهید شوشتری در امر نزدیک شدن بیش از پیش به مردم، زبانزد بود، آن هم در محیطی مثل مرزهای جنوب شرقی کشورمان که بیشتر اقشار ضعیف و محروم در آن‌جا زندگی می‌کنند و شاید در خصوص بعضی از افراد در کشور، که مذهب‌شان با مذهب رسمی ایران اسلامی متفاوت است، دشمن تلاش بیشتری می‌کند تا نشان دهد این محرومیت به دلیل این است که حکومت و نظام، به این عده توجهی ندارد و آن‌ها را قبول ندارد، یا مثلاً به این دلیل است که این افراد از قومی متفاوت هستند یا مذهب

متفاوتی دارند. در حالی که واقعیت امر به این صورت نیست و نظام ما، افتخارش به مردمی بودنش است و مسئولین ما افتخارشان به مردمی بودن‌شان. قاعدتاً هم باید به گونه‌ای باشد که تلاش مسئولین و فرماندهان و تمام کسانی که در نظام هستند به این طرف باشد که گرفتاری‌ها و مشکلات مردم را برطرف کنند و در بین مردم زندگی کنند و با مردم ارتباط داشته باشند و مشکلات آن‌ها را برطرف کنند. این که می‌بینید در یک حادثه‌ای تعدادی از مسئولان و فرماندهان به همراه تعدادی از مردم به شهادت می‌رسند، این هم‌زمان بودن شهادت‌ها خود گواهی مظلومانه، بر مردمی بودن آن‌هاست. این حادثه چند پیام دارد: یک پیامش این است که آن حرف دشمن، پیام نا به جا و دروغ و باطلی است. دوم این که باز هم نشان می‌دهد که همین دشمنی که ادعا می‌کند با مردم است، تا چه حد این حرفش دروغین و متظاهرانه است؛ چه بخشی از دشمن که جزو گروهک‌های داخلی است و چه آن بخش از دشمن که دشمن خارجی نام گرفته است. این‌ها وقتی که پای برنامه‌های خودشان پیش بیاید، نه به مردمی که ادعا می‌کنند طرفدارش هستند رحم می‌کند و نه به مسئولین. در واقع به هیچ کس رحم نمی‌کنند؛ چون هر دو را دشمن خودش می‌دانند. اگر هم ادعایی دارند، برای این است که از این ادعا می‌خواهند برای خود طرفی ببینند. البته وقتی موفق نمی‌شوند هم به اصل مردم و اصل ایران اسلامی و اصل نظام ضربه می‌زنند، کما این که بارها این اتفاقات افتاده است. اما این که این عنوان زیبای شهیدان وحدت و همبستگی را برای شهدای گران‌قدر ما انتخاب کردند، برای این است که نشان بدهند رمز پیروزی و پایداری ما اتحاد و همبستگی بین نظام، مسئولین و مردم است. این مسأله، همانا راهبرد و اصل پیام و هدف جمهوری اسلامی است؛ که البته هدف دشمن هم از بین بردن همین اصل مقدس است.

در مورد ولایت پذیری شهید شوشتری، چه در دوران حضرت امام(ره) و چه در زمان ولایت مقام معظم رهبری، بگویید؟

شاید بهترین دلیلی که می‌شود برای یک نفر آورد که او چقدر به نظام و ولایت فقیه و انقلاب اسلامی پایبند است، بررسی سبک زندگی و راه و روشی است که آن شخص برای زندگی‌اش انتخاب کرده است. وقتی که یک نفر می‌آید و پاسدار انقلاب اسلامی می‌شود، وقتی که یک نفر می‌آید و تمام زندگی خود را در مسیر جنگ و مقابله با دشمن در داخل و در خارج از کشور قرار می‌دهد، این موضوع نشان می‌دهد که آن شخص چیزی ندارد که بخواهد برای خودش نگه دارد، تمام دار و ندار خودش را در مسیر انقلاب و ولایت فقیه قرار داده است و در همان مسیری هم که دارد حرکت می‌کند، باز فرامین و منویات رهبر نظام را دارد انجام می‌دهد. آقای شوشتری ضمن این که از نزدیک با مقام معظم رهبری حشر و نشر داشتند و خودشان را از نیروهای ویژه ایشان می‌دانستند و از معظم‌له نیز پیام‌هایی را دریافت می‌کردند و آن رهبر فرزانه به هر حال دستوراتی برای ایشان داشتند، در کل با پاسدار شدن‌شان و با «پاسداری» زندگی کردن‌شان و با پاسدار به شهادت رسیدن‌شان، نشان دادند که تمام

مهم‌ترین ویژگی ایشان در کار، پیگیری و پشتکارشان بود. این خودش یک نکته مهمی است و باعث شده بود که میزان تحرک ایشان بالا برود و بتواند در صحنه‌های درگیری و در بطن مشکلات حضور پیدا کند.

حیات ایشان شامل ولایت‌مداری و نتیجه و برآمده از تأسی به مقام شامخ ولایت بوده است.

اگر خاطره‌ای از شهید شوشتری دارید برای ما بگویید.

خاطره‌ای که الان در ذهنم هست و به نظرم از همه خاطراتم درباره این شهید عزیز مهم‌تر است، شرح آخرین دیداری است که چند وقت قبل از شهادت‌شان با ایشان داشتم. آن روز من مشغول به کاری بودم که آن هم با کاری عجیب بود که ایشان در برنامه‌شان در سیستان و بلوچستان دنبال می‌کردند. در حقیقت شهید شوشتری می‌خواستند برای مردم منطقه امنیت ایجاد کنند، که خوشبختانه ایجاد هم کردند. سردار شوشتری در آن دیدار اشاره می‌کردند به این که در مسیری که ما داریم فعالیت می‌کنیم، کمتر کار شده و بیشتر سبک برخورد با دشمن در این‌جا، جنبه نظامی داشته است ولی چون دشمن ادعای مردمی بودن می‌کند، باید با همان روشی که خودش ادعا می‌کند، او را بدون پایگاه کنیم و کاری کنیم که دشمن نتواند از محمل مردمی بودن در پیشبرد اهداف شومش استفاده کند. در حقیقت می‌گفتند که دور دشمن خالی است ولی با وقاحت ادعا می‌کند که من حمایت مردمی را در بر دارم، لذا خود شهید شوشتری به آن روش نیکو و با آغوش باز می‌رفتند و در بین اقوام و قومیت‌ها و عشایر و قبایل قرار می‌گرفتند و از آن‌ها می‌خواستند که امنیت را برقرار کنند و بیشتر در کار توسعه وارد شوند. شهید می‌گفتند اتفاقاً نکته مهم و نقطه آسیب پذیری ما از همین روشی است که دشمن ما برای ترورهای ناجوانمردانه‌اش - از نوع انتحاری - استفاده می‌کند. بنده به این دلیل این



بله، چون الان حضور مردم در خیلی از بخش‌ها حضور پررنگی است، هم در مسائلی که به مشارکت مردم در نظام می‌انجامد، هم در ایجاد امنیت و مقابله با دشمن. یک عده‌ای هم از روی نادانی پشتیبانی‌هایی از دشمن می‌کردند که خوشبختانه الان دیگر آن کارها را انجام نمی‌دهند. ما امیدواریم که این روش ان‌شاءالله منجر به این شود که آن بخش اندکی از محرومیت هم که هنوز در سرزمین‌های سیستان و بلوچستان و سرزمین‌های مرزی باقی مانده، از بین برود و آن بخش اندکی از دشمن هم که هنوز در این سوراخ‌ها و پناهگاه‌ها مستقر هستند آگاه بشوند و دست از دشمنی بردارند؛ ان‌شاءالله.

شهید شوشتری در کنار شهید کاظمی که ۴ سال زودتر از ایشان به شهادت رسید، در کنار شهید صیاد شیرازی و شهید لاجوردی و آوینی، سید شهیدان اهل قلم که در دهه ۷۰ به شهادت رسیدند، در کنار شهید صادق گنجی که دو سال بعد از پایان جنگ، در سال ۱۳۶۹، به شهادت رسیدند (که متأسفانه همه این عزیزان به جز شهید آوینی شهدای ترور هستند) نشان دادند که باب شهادت همواره باز است، همچنان که ما چند ماه پیش هم دیدیم که شهید حسن تهرانی مقدم و یاران‌شان به شهادت رسیدند. در این باره هم صحبت بفرمایید.

ببینید تا حق و باطل وجود دارد و با هم مقابله می‌کنند، به هر حال در مسیر اتفاقاتی که می‌افتد، این‌ها همه یک تعریفی دارد. در جبهه حق، هرکسی برای پیروزی حق خالصانه تلاش می‌کند، تلاش او طبق گفته قرآن و معارف اسلامی «جهاد» نام دارد و هرکسی که در مسیر جهاد جان‌ش را از دست بدهد شهید است. این جمله‌ای است که در معارف دینی ما هست. امروز که جمهوری اسلامی سر برافراشته است و ادعای حقانیت دارد و در مسیر حق حرکت کرده و هر روز هم در دنیا دارد جبهه حق را گسترده‌تر می‌کند، بدون شک در این مسیر خون‌ها زیادی ریخته خواهد شد و جان‌های زیادی گرفته خواهد شد. قطعاً این‌ها، چون در مسیر حق دارند حرکت می‌کنند، حرکت‌شان جهاد است و وقتی هم خون‌شان ریخته می‌شود شهید محسوب می‌شوند. حال این‌که این گسترده‌گی چقدر است؟ شما نگاه کنید به ابعاد جبهه‌های متعددی که بین حق و باطل وجود دارد، که شامل جبهه فرهنگی و هم جبهه سیاسی و هم جبهه اقتصادی و جبهه امنیت و نظامی است. یک زمانی این مقطع، مقطع جنگ از نوع سخت بود. آن‌هایی که در این مسیر جان خود را از دست دادند شهید بودند. امروز هم که یک مقدار جنگ شکل سیاسی، امنیتی و فرهنگی به خود گرفته است، باز هم کسانی که در این مسیر حرکت می‌کنند و جان خودشان را از دست می‌دهند قطعاً شهدایی هستند که ماهیت‌شان با شهدای جنگ فرق نمی‌کند، چون به هر حال این‌ها نیز دارند از جبهه حق در مقابل باطل دفاع می‌کنند و این باب و این وادی، تا روزی که ان‌شاءالله جبهه حق به پیروزی نهایی برسد باز است و کسانی که در این مسیر کشته می‌شوند شهید راه حق هستند. ■

این‌که انسانی خون خود را در یک مسیری بدهد. شهید شوشتری در حقیقت پایه نهادی را در سرزمین قوم بلوچ کار گذاشت که ریشه‌های این نهال، اخلاص در عمل ایشان و خلوص نیت نظام مقدس جمهوری اسلامی بود. نظام در ظرف این چند سال نشان داده که صادقانه عمل می‌کرده است. البته شاید روشی که قبلاً مسئولین یا فرماندهان بدان عمل می‌کردند، به اندازه شیوه شهید شوشتری موفق نبوده باشد؛ این‌که بیایند و امنیت را از طریق خود مردم منطقه ایجاد کنند. شاید این عزیزان فکر می‌کردند با دشمنی که رو در رو می‌جنگد به طریقه نظامی باید جنگید؛ آن هم دشمنی که با پنهان شدن پشت مردم، سریعاً چهره‌ای مردمی به خودش می‌داده است. در حالی که با چنین حربه‌ای دیگر نمی‌شود مقابله نظامی کرد، باید به گونه‌ای وارد شد که همین چهره نفاق را به افراد ناآگاه و همچنین به خود مردم نشان داد که این‌ها طرفدار شما نیستند، بلکه شما برای آن‌ها فقط در حکم یک محمل و یک سنگری هستید؛ برای هدف‌هایی که آن‌ها هم شما و هم نظام را آن‌جا از بین خواهند برد. با روشی که شهید شوشتری اتخاذ کرد، توانست در این مسیر سنگ بنای یک نهادی را کار بگذارد که دیگر از این به بعد دشمن نتواند - و نمی‌تواند - پشت سر مردم پناه بگیرد و از خودش چهره‌ای مردمی بسازد و اعلام کند که من طرفدار مردم هستم و برای مردم دارم این کارها را می‌کنم، برای مردم آدم‌کشی می‌کنم و برای مردم دارم این سرزمین را ناامن می‌کنم و به نیروهای مسلح یا بخش‌هایی از حکومت حمله می‌کنم. الحمدلله تاریخ مصرف این مدعا و هدف دشمن به اتمام رسید و افشا شد. اصلاً بعد از آن قضایا امنیت بیشتری برقرار شد.



در حقیقت یک بخشی از شبانه روز ایشان مربوط به برگزاری جلسات کاری‌شان بود و یک وقت مهم نیز مربوط به عبادت این شهید عزیز بود که هم تهجدشان را به جا می‌آوردند و هم نماز اول وقت و جماعت‌شان را می‌خواندند.

نکته را می‌گویم که ایشان همواره تحلیل‌های فوق العاده درستی از اوضاع خودی و دشمن داشتند و دقیقاً این را به زبان آوردند و به من گفتند که اگر ما ضربه‌ای هم بخوریم، از این ناحیه می‌خوریم. این مسأله برای من خیلی جالب بود، زمانی که آن را می‌شنیدم، فکر نمی‌کردم که خود سردار شوشتری هم ممکن است به این شیوه از ترور مورد اصابت قرار بگیرد و آن‌گونه به شهادت برسند. فقط فکر می‌کردم که این یک نقطه ضعفی است که وجود دارد و به ظاهر هم کاری‌اش نمی‌شود کرد. البته می‌دانیم که این حربه، نقطه قوتی برای دشمن محسوب نمی‌شود ولی به هر حال این هم یک روشی است و کاملاً نیز ناجوانمردانه است. این‌ها خطر مبین آن بود که ایشان چقدر از اوضاع تحلیل درستی دارند و متوجه قضایا هستند. به هر حال توفیق شهادت نصیب این سردار بزرگوار شد و در مسیر آرمان‌ها و اهداف امام(ره) و رهبر معظم انقلاب - حفظه الله - به شهادت رسید.

نکته جالب و در عین حال غم‌انگیز این بود که با همه آن‌که دشمن سعی داشت سردار شوشتری را از مردم جدا کند یا حد اقل جدا از مردم نشان دهد ولی در نهایت فقط توانست ایشان را با به شهادت رساندنش از مردم جدا کند و زیبایی این حادثه غم‌انگیز در این است که تعداد زیادی از بستگان و فامیل درجه یک مردم بومی و عادی منطقه، که بازماندگان آن‌ها هنوز هم بعد از شهادت شهید شوشتری از ایشان به نیکی یاد می‌کنند، همراه با این سردار شهید به شهادت رسیدند؛ یعنی این‌که سردار شوشتری هم آن‌ها را در آن مسیر تنها نگذاشت و با آن عزیزان به شهادت رسید. این مسأله زیباترین پیام‌ها را در دل خود نهفته دارد.

بله، یقیناً هیچ گواهی بالاتر از خون انسان نیست؛





خلاً وجود ایشان جبران شدنی نیست

بررسی سیره کاری شهید شوشتری در گفت و شنود شاهد یاران
با سردار سرتیپ دوم پاسدار علی جبرائیل، هم‌رزم شهید

من آن زمان جانشین تیپ بودم و در منطقه کرمانشاه، در گردنه مرصاد مستقر بودیم. آن‌جا بعد از این‌که منافقین به عقب رانده شدند و منطقه تقریباً پاکسازی شد، روز سوم بود و ایشان یک لباس کره‌ای تنش بود؛ از این لباس‌های خاکی معمولی. با یک ماشین آمد از آن‌جا عبور کند، فرد دژبانی که آن‌جا بود جلویش را گرفت؛ نمی‌شناختندش. تقریباً تمام ماشین‌های مسئولین به راحتی کارت نشان می‌دادند و از آن‌جا عبور می‌کردند اما آن روز ایشان یا کارت همراهش نبود یا نمی‌خواست کارتش را نشان بدهد. خلاصه نگاهش داشتند و نمی‌گذاشتند عبور کند. به دژبان گفتیم آقا، چرا جلوی حاج آقا را گرفته‌اید؟ گفتند ما ایشان را نمی‌شناسیم. گفتیم ای بابا، ایشان آقای شوشتری است؛ فرمانده قرارگاه نجف و فرمانده همه نیروهای این منطقه است...

یعنی تا این حد افتاده حال و متواضع بودند.

بله، این قدر آدم افتاده و متبنی بودند که حاضر نشدند آن‌جا داد و بیداد و سر و صدایی بکنند که آقا، من چی هستم و چی هستم؛ خیلی ساده بودند. چون لباس ایشان هم لباس خاکی و بسیجی بود. خیلی قیافه ساده‌ای داشتند. ما گفتیم ایشان فرمانده کل این منطقه

● شهید شوشتری با روحیاتی
● بسیار عاطفی، پدران و بامحبت
● با متخلفین برخورد می‌کرد و من
● لذت می‌بردم از این‌که می‌دیدم یک
● چنین آدمی در مسند فرماندهی
● و جانشین نیرو قرار می‌گیرد و در
● موضع قدرت است ولی به یک
● درجه‌دار و افسر جزء که شاید
● تخلفی کرده این چنین با رأفت
● اسلامی نگاه می‌کند

کردم. چون آقای شوشتری جانشین نیرو بود، رفته بود آن‌جا را سر و سامانی بدهد و طرح‌های خوبی هم داشت برای برقراری امنیت در منطقه جنوب شرق؛ خصوصاً استان سیستان و بلوچستان.

در بین دو نماز من به این شهید عزیز گفتیم آقای شوشتری، نمی‌خواهید برگردید نیروی زمینی؟ گفتند: چرا، این‌جا یک مقدار کار دارم، این‌ها که انجام شود، ان شاء الله برمی‌گردم. واقعا نبود ایشان در «نیرو» برای ما مقداری هضمش سخت بود، به جهت این‌که به آقای شوشتری بسیار عادت کرده بودیم. در تمام جلساتی که می‌رفتیم؛ جلسات کارشناسی، جلسات توان رزمی، در مسائلی که احساس می‌کردیم به نوعی آمادگی رزم را در سطح نیرو تقویت می‌کند، حضور آقای شوشتری کاملاً شاخص بود و به چشم می‌آمد. درباره حسن برخوردشان که می‌شود کتاب‌ها نوشت. نه این‌که خدای نکرده ما بخواهیم شهید پروری کنیم، زمانی هم که زنده بود این‌ها را خدمت‌شان می‌گفتیم. برخوردشان خیلی جذب کننده بود. آن شیوه معروفی را که شهید بهشتی فرمودند که جذب در حد اعلای درجه و دفع در حد ضرورت، ایشان کاملاً رعایت می‌کرد. خدا را شکر که ما یک توفیق سه، چهار ساله خدمت مستقیم در کنار ایشان را داشتیم، برای خود من که یک درس کامل بود. الحمدلله در این مدت کسب فیض زیادی کردم و از ایشان آموختم ولی خب، خسران نبود ایشان در نیرو را کسی نمی‌تواند جبران کند.

شما ۴ سال مستمر با سردار شوشتری همکار بودید؟

بله، در زمینه‌های مختلف، مثل آمادگی رزمی با ایشان می‌رفتیم، در یگان‌ها می‌رفتیم، که برای بررسی آمادگی رزمی در کنارشان بودم. در جلسات داخلی ستاد؛ رسیدگی به مسائل داخل ستاد؛ نظم، انضباط، ورزش، کنارشان بودم. یک زمانی ایشان فرمانده قرارگاه نجف بود. عملیات مرصاد در قرارگاه نجف شروع شده بود.

دآدم

آقای شوشتری وقتی وارد یگانی می‌شد، هم قاطعیت داشت و بسیار سخت‌گیر بود و هم مهربانی و ملاحظت داشت. و برعکس، بسیار هم آدم منطقی‌ای بود، یعنی اگر یک جاهایی از ایشان ایرادهای منطقی می‌گرفتی، به راحتی می‌پذیرفت. با هم بخش‌هایی از زندگی کاری شهید شوشتری در گفت و گو با سردار سرتیپ دوم پاسدار علی جبرائیل، یکی از هم‌رزمان شهید را (به کوشش علی عبد) مرور می‌کنیم:

حضرت عالی، کلاً چه مدتی با شهید شوشتری آشنایی و ارتباط داشتید؟

بنده حدوداً ۶ سال است که در نیروی زمینی هستم و به صورت مستقیم ۴ سال از این مدت را در خدمت سردار شهید شوشتری بودم.

یعنی تا زمان شهادت ایشان.

بله و بیشترین خاطرات من با توجه به بحث حضورم در کمیسیون بدوی است که ایشان رئیس این کمیسیون بود و من هم عضو آن کمیسیون بودم. کمیسیون ماهانه تشکیل می‌شد و شهید شوشتری در آن با روحیاتی بسیار عاطفی، پدران و بامحبت با متخلفین و کسانی که جرمی مرتکب شده بودند برخورد می‌کرد و من لذت می‌بردم از این‌که می‌دیدم یک چنین آدمی در مسند فرماندهی و جانشین نیرو قرار می‌گیرد و در موضع قدرت است ولی به یک درجه‌دار و افسر جزء که شاید تخلفی کرده است این چنین با دیده رأفت اسلامی نگاه می‌کند.

از بقیه خصوصیات شهید شوشتری برای ما بگویید.
آقای شوشتری مردی بسیار منعطف، منطقی، خوش برخورد و همچنین بسیار دوست‌داشتنی بود. یک هفته قبل از شهادتش من پیش ایشان بودم. فرمانده تیپ‌مان را برده بودم زاهدان تا در حضور ایشان معرفی‌اش

ایشان می‌خواستند در نجف به حرم مطهر حضرت امیر(ع) بروند، در خیابان اجازه نمی‌دادند همراهان‌شان پشت سر ایشان حرکت کنند یا مثلاً جلوتر از آن‌ها بروند و راه را باز کنند. حضرت امام همواره می‌گفتند: بگذارید مردم زندگی‌شان را بکنند، من هم مثل مردم هستم؛ یعنی راحت، ساده، بی‌غل و غش و خیلی آرام زندگی می‌کردند. از آن طرف گاهی آدم‌های سطح پایینی را می‌بینیم که بعضاً تا یک مسئولیت جزئی می‌گیرند و دو، سه نفر محافظ به‌شان می‌دهند، برای تردد خود تشریفات خاصی را پیش‌بینی می‌کنند. در صورتی که مسئولین رده بالای مملکت ما این رفتارها را ندارند. یک بار شهید شوشتری برای من خاطره‌ای را از حضرت آیت الله مشکینی(ره) نقل کردند که ایشان خدمت امام رفتند و گفتند آقا، ما تا قبل از این‌که محافظ برای‌مان بگذارند، به راحتی می‌رفتیم حرم و زیارت‌مان را می‌کردیم. به راحتی می‌رفتیم و درس می‌دادیم، به خانه فامیل می‌رفتیم و دیدن می‌کردیم و آن‌ها هم می‌آمدند ولی الان، بودن این محافظ‌ها مانع کار ما شده است و در واقع داریم اذیت می‌شویم؛ تکلیف ما چیست؟ امام(ره) فرمودند که از شما باید محافظت بشود؛ آقای مشکینی هم گفتند چشم و قبول کردند. در واقع می‌بینیم که هیچ کدام از این‌ها علاقه ندارند به این‌که یک اسکورتی راه بیفتد و ۲ نفر از عقب ۲ نفر جلوی آن‌ها بیایند یا در کنارشان حرکت کنند. همین الان هم اگر بر مقام معظم رهبری تکلیف نباشد که وجود مبارک ایشان باید برای امت اسلامی حفظ شود، از این تشریفات و تجملات پرهیز می‌کنند. یکی از دوستان محافظ می‌گفت: ما افتخار می‌کنیم که امام خمینی(ره) در بستر بیماری به رحمت خدا رفتند و توسط دشمن شهید نشدند. چون اگر شهید می‌شدند یعنی ما کارمان را دقیق و کامل انجام نداده و گذاشته بودیم دشمن به ایشان نزدیک شود. خوشبختانه ما کارمان را درست انجام دادیم و امام خمینی(ره) را دشمن نتوانست از ما بگیرد و اگر دشمن ایشان را از ما می‌گرفت یعنی بی‌لیاقتی، کوتاهی و بی‌تدبیری ما. ماجرای مسعود کشمیری را هم که همه می‌دانیم. وی آن زمان به عنوان دبیر امنیت ملی به همراه شهید رجایی به همه جا می‌رفت. القوه، کشمیری با شهید رجایی



زیستی حضرت امیر(ع) باعث شده بود که ابن ملجم نقشه بکشد و حضرت امیر(ع) را در محراب ترور کند و چنین بزرگ‌مردی را به شهادت برساند. البته این طور نبود که این بزرگان نسبت به جامعه بی تفاوت باشند، آن‌ها می‌خواستند همپای عامه مردم یعنی پایین‌ترین قشر جامعه حرکت کنند. حضرت امیر اجازه نمی‌دادند کسی جلو یا پشت سرشان حرکت کند. حتماً بارها شنیده‌اید که حضرت امام خمینی(ره) نیز چنین بودند و زمانی که

می‌کند. آقا ضمن اشاره به راننده اتومبیل خودشان فرمودند: نخیر، ایشان این کار را کرده، خودش هم باید برود عذرخواهی کند. خلاصه، راننده پیاده شد، جلو رفت و به آن‌ها گفت: ببخشید، مقام معظم رهبری توی ماشین هستند و من هم موقع رانندگی حواسم نبود، افتادم در یک چاله و آب باران به شما پاشید، حالا آمده‌ام تا عذرخواهی کنم که مرا ببخشید و حلالم کنید. شخصی که این ماجرا را برای بنده تعریف می‌کرد، می‌گفت آن خانم و آقا بلافاصله زدند، زیر گریه و گفتند شما دیگر چه انسان‌های بزرگ‌منشی هستید که به خاطر این مسئله جزئی و با وجود این‌که رهبر یک مملکت همراه شما هستید، ایستاده‌اید تا از ما معذرت خواهی بکنید. می‌خواهم بگویم که بعضی وقت‌ها بعضی اتفاقات سنگین‌تر از این نیز توسط برخی از ما می‌افتد ولی متأسفانه کوچک‌ترین اهمیتی برای‌مان ندارد که اشتباه خود را جبران کنیم. در صورتی که همین منش و بزرگواری باعث می‌شود که محبت مقام معظم رهبری بر دل مردم می‌نشیند و نشان می‌دهد که معظم له مثل مردم هستند و دارند با مردم زندگی می‌کنند. شهید شوشتری نیز مطیع و پا در رکاب چنین مقتدا و مولایی بود...

اساساً شهید شوشتری در مسیر همین ساده زیستی خود به شهادت رسید، چون ایشان قاعدتا به عنوان جانشین نیروی زمینی سپاه و همچنین به عنوان فرمانده قرارگاه قدس در جنوب شرق کشور، می‌بایست دو، سه دستگاه ماشین اسکورت و چندین محافظ همراه داشته باشد و محافظانش نیز می‌بایست راه به راه، بریزند پایین و همه را بگردند، گیت بگذارند و مسیر را کنترل کنند که یک وقت تروریست یا منافقی نزدیک سردار نیاید. ولی از بس که ایشان ساده و رها در بین مردم می‌گشت؛ همین ساده زیستی باعث شهادت‌شان شد. بلا تشبیه، مگر حضرت امیرالمؤمنین(ع) در محراب به چه صورتی شهید شد؟ ایشان - مولا امیرالمؤمنین(ع) - که الگوی بارز ساده زیستی بودند و هیچ محافظی همراهش نبود، اگر محافظ و نگهبان با خود به همراه داشتند و آن‌ها می‌آمدند و در صف اول نماز می‌نشستند و دور مولا را می‌گرفتند، ابن ملجم ملعون جرأت نمی‌کرد که با شمشیر به حضرت علی(ع) ضربه بزند. همین ساده

است؛ شما جلوی ایشان را گرفته‌اید؟ خلاصه، از آقای شوشتری عذرخواهی کردیم و ایشان هم روانه شد. آدمی نبود که عصبانی شود و برخورد کند که آقا، من چی هستم و چی هستم و چه جور هستم، که یک وقت خدای ناکرده، سرباز یا بسیجی یا پاسداری که ایشان را آن‌جا نمی‌شناسد، خجالت بکشد بعداً پیش خودش بگوید که ای بابا، من جلوی چه کسی را گرفته بودم. آقای شوشتری آن‌قدر ساده برخورد می‌کردند که اگر شرحش را برای شما تعریف کنند، می‌گویید آقا، این‌ها باور کردنی نیست، چطور ممکن است فرمانده قرارگاه نجف را در منطقه‌ای که ۳ تا استان تحت پوشش آن است نشانند؟!

از روی سادگی، آرام بودن، نجابتش، هیچ اسکورتی که برو جلو و بیا عقب و هیچ نگهبان و محافظی در کار نبود. حتی اگر یک شخص عادی را هم که هیچ مسئولیتی نداشته باشد، در ماشین بنز نشانند، با آن چراغ‌های روشن، شیشه‌های دودی، ۲ تا اسکورت جلو، ۲ تا اسکورت عقب، هیچ‌یک از آن‌هایی که داخل خیابان ایستاده‌اند، نمی‌فهمند که داخل این ماشین کی هست، فقط فکر می‌کنند که آدمی رده بالاست. حالا یک مسئولی را که سوار پیکانش می‌کنی، حتی اگر اسکورت هم به همراه نداشته باشد، وقتی دارد

آقای شوشتری مردی بسیار منعطف، منطقی، خوش برخورد و دوست داشتنی بود. یک هفته قبل از شهادتش من پیش ایشان بودم. فرمانده تیپ‌مان را برده بودم زاهدان تا در حضور ایشان معرفی‌اش کردم. چون آقای شوشتری جانشین نیرو بود، رفته بود آن‌جا را سر و سامانی بدهد

از سوی خیابان رد می‌شود، مردمی که می‌بینند، او را نمی‌شناسند و ممکن است هیچ احترام خاصی هم به او نگذارند، چون احساس می‌کنند که یک آدم ساده و معمولی است که دارد از آن‌جا رد می‌شود، اما جدای از همه این تعبیر و تفاسیر، مسئولان نظام ما از بالاترین رده‌ها تا پایین، رفتار و منشی دارند که همگان را با دیدگاهی تازه مواجه می‌کند و شهید شوشتری نیز این چنین بود.

در همین زمینه من یک داستانی را شنیدم از حضرت آقا که برایم خیلی جالب بود. یک بار محافظ ایشان تعریف می‌کرد که ما روزی در تهران با راننده و اکیپ حفاظت از معظم له و در معیت حضرت ایشان، داشتیم به جایی می‌رفتیم، باران آمده بود و سر چهارراه که می‌خواستیم برویم ماشین ما در چاله‌ای افتاد و به سمت یک خانم و آقایایی که در خیابان بودند قدری آب پاشیده شد. همان لحظه مقام معظم رهبری فرمودند که نگه دارید و به راننده دستور دادند که برود و از این خانواده‌ای که آب به‌شان پاشیده شده، عذرخواهی کند. همراهان گفتند آقا، اجازه بفرمایید ما به راه خود ادامه بدهیم و ماشین عقبی متوقف شود و از آن‌ها عذرخواهی

■ شهید شوشتری در حال عبادت از یکی از پاسداران.



هم دارد اجرا می‌شود. الان تعداد چهار، پنج هزار نفر از بومی‌های منطقه دارند از خطه خودشان حفاظت می‌کنند. اصلاً چرا اشرف و گروه‌های ضد انقلاب دیگر نمی‌توانند در منطقه کسی را ترور کنند؟ ما طی ۲ سال گذشته در ایام محرم، ترورها و بمب‌گذاری‌هایی داشتیم ولی چرا امسال این اتفاق نیفتاد؟ با طرحی که ایشان پیشنهاد و اجرا کرد افراد بومی منطقه شناسایی شدند و آموزش دیدند و حالا خودشان دارند از خودشان حمایت و حفاظت می‌کنند.

این طرح بومی‌سازی امنیت در منطقه بسیار کارساز بود منتها آقای شوشتری را از ما گرفت، یعنی خیلی راحت آن تروریست ملعون از گروهک «جند الشیطان» آمد به سردار شوشتری نزدیک شد و توانست هدف شومش را عملی کند. ببینید، ما اگر بخواهیم یک بذری را بپاشیم، قطعاً باید زحمات زیادی بکشیم. امام خمینی (ره) در مورد مرحوم حاج آقا سید مصطفی خمینی می‌فرمایند که ایشان امید آینده اسلام بود ولی همین مرد بزرگ امید و آینده اسلام را به این انقلاب اهدا می‌کند. بعد هم هیچ غصه‌ای نمی‌خورد و کمر خم نمی‌کند. حالا شاید در خفا در غم آقا مصطفی گریه می‌کرد ولی در ظاهر مثل یک کوه ایستاد. منی که پسر من را از دست داده‌ام، منی که نوه‌ام را از دست داده‌ام، منی که در انقلاب برادرم را از دست دادم، نگاه می‌کردم و می‌دیدم که حضرت امام، یک آیت‌اللهی را که امید و آینده اسلام بوده است از دست داده است و خیلی قرص و محکم ایستاده است. برای بقا و رونق اسلام و انقلاب اسلامی لازم است خرج بکنیم. یک کشاورز در سرما بلند می‌شود و می‌رود و زمینش را آبیاری می‌کند، شخم می‌زند، بذر می‌پاشد. در گرما نیز همین‌طور. اگر کشاورزی بخواهد سودی ببرد، باید سختی شخم زدن و آماده نگه داشتن زمین و شب بیداری و آبیاری و درو را بکشد و بتواند محصولش را برداشت کند. امام خمینی (ره) می‌خواست زمینی را آماده انقلاب کند، این زمین باید آبیاری می‌شد... در واقع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شروع نشد، بلکه از سال ۱۳۴۲ شروع شد و در سال ۱۳۵۷ به ثمر رسید، از سال ۱۳۵۷ به بعد تازه دارد میوه می‌دهد و حالا دارد به تدریج در شمال آفریقا، خاورمیانه، ثمر می‌دهد. امثال شهید شوشتری باید در این راه سرمایه می‌گذاشتند. وقتی خواستیم در جنوب شرق یک امنیت پایدار ایجاد کنیم، باید امثال آقای شوشتری می‌رفتند و آنجا سرمایه گذاری می‌کردند؛ که رفتند. در این سرمایه‌گذاری‌ها این عزیزان بهترین سرمایه خود را که همانا جان‌شان بود از دست می‌دادند ولی نه تنها مغبون نشدند؛ که به مقامی رفیع و شوق انگیز دست پیدا کردند.

شهید شوشتری در عمل آمادگی رزمی خودش را

نشان می‌داد، تا الگویی برای همه باشد.

دقیقاً. مثلاً یک وقت هست که شما به سرباز تحت امر خود می‌گویید آقا، بیا از این دیوار بپر، اما زمانی هست که شما خودت می‌پری و بعد به شاگردانت هم می‌گویی که بپرند. یا مثلاً یک مربی کاراته پای خود را ۹۰ درجه بالا می‌آورد و بعد به شاگردانش هم می‌گوید شما هم پای‌تان را بالا بیاورید ولی اگر همین مربی خودش روی زمین بنشیند و به بقیه بگوید چنین و چنان کنید که این شیوه کار نمی‌شود! اصلاً ممکن است یکی از شاگردان بگوید بیخشید، این کاری را که می‌گویید، خودتان بلدید انجام بدهید؟! شهید شوشتری از گروه نخست بود، آن‌هایی که خود در هر امری پیش قدم می‌شوند...

یعنی شهید شوشتری هم عالم بود و هم عامل.

بله، دقیقاً آن‌چه را که می‌گفت، سعی می‌کرد خودش اجرا کند؛ یعنی اگر آن لباس‌های رزمی سخت را می‌پوشید، می‌خواست ببیند آیا می‌شود از کوه بالا رفت؟ بعداً می‌آمد و از شما ایراد می‌گرفت که چرا کلاه کلاسکت بر سرت نگذاشته‌ای؟ چرا کوله‌پشتی نداری؟ چرا جلیقه تنت نمی‌کنی؟ در غیر این صورت اگر به طرف بگویی چرا جلیقه تنت نمی‌کنی، می‌گوید: حاج آقا، بیخشید شما تا به حال خودتان جلیقه تن‌تان کرده‌اید؟! شهید شوشتری با رفتارش به همه درس می‌داد. این رویه نشان می‌داد که ایشان آن‌چه را که در برنامه‌های توان رزمی ترسیم می‌کند، خودش هم

● **خدا را شکر که ما یک توفیق سه،**
● **چهار ساله خدمت مستقیم در کنار**
● **ایشان را داشتیم، برای خود من**
● **که یک درس کامل بود. الحمدلله**
● **در این مدت بُرد زیادی کردم و از**
● **ایشان آموختم ولی خب، خسران**
● **نبود ایشان در نیرو را کسی نمی‌تواند**
● **جبران کند**

بدان‌ها عمل می‌کند و در واقع عالمی است که هم می‌گوید و هم عمل می‌کند و این خیلی مهم است. به دلیل این که امام (ره) فرمودند که معلم اخلاق، که فقط کتاب ندارد! اخلاق یعنی اجرا، عمل، کردار. اگر دیدید که شرایط یک معلم اخلاق به این صورت است، این را بدانید که او معلم واقعی اخلاق است. اگر مرحوم آیت‌الله مشکینی -رحمت الله علیه- به عنوان یک اسطوره اخلاق مطرح بود، چون عمل اخلاقی را در رفتار، کردار و اعمالش می‌دیدید و چون می‌دیدید لذت می‌بردی که در کنارش قرار بگیری و افتخار کنی که من شاگرد ایشان هستم. امام (ره) آن‌چه را که به مردم گفت خودش اجرا کرد و حضرت آقا هم آن‌چه را که می‌گویند خودشان اجرا می‌کنند. آقای شوشتری هم همین‌طور بود یعنی اگر در برنامه آمادگی رزمی می‌گفت که ۳۲۰۰ متر باید بدوید، خودش آن را در ۱۷ دقیقه می‌دوید. شما حساب بکنید که ۳۲۰۰ متر دویدن برای یک آدم ۶۰ ساله خب، خیلی سخت است دیگر!

بسیار اخت می‌شود و تنها فرد مسلحی بوده که همراه شهید رجایی به این طرف و آن طرف می‌رفته است. کشمیری زمانی که بعد از انفجار ریاست جمهوری فرار می‌کند و به آلمان می‌رود، با رادیو کلن صحبت می‌کند و می‌گوید: من یک روز با آقای رجایی به دیدن امام خمینی (ره) رفتم که برای این امر از چند گیت گذشتیم. دم گیت آخر که پاسدارهای سپاه مسئول آن بودند ما را حسابی گشتند، من یک اسلحه کلت همراه داشتم. آن‌ها گفتند باید اسلحه‌ها را تحویل بدهی. عاقبت با آنکه کشمیری همراه شهید رجایی بوده ولی پاسداران بردن اسلحه به داخل را قبول نکرده و به شهید رجایی گفته بودند کسی نمی‌تواند مسلح داخل این جا شود. کشمیری در همان مصاحبه با رادیو کلن می‌گوید که اگر من آن روز، مسلح به دیدن امام خمینی (ره) می‌رفتم، مسأله وجود فردی به نام (امام) خمینی را حل کرده بودم. در واقع خواست خدا بود که آن روز این ملعون به هدفش نرسد. منظور اینکه می‌خواهم بگویم که ما نیز مانند آن دوست محافظان خوشحالیم که امام خمینی (ره) ترور نشد و سوء قصدی به جان مبارک ایشان نشد، چون همه ما به وظیفه‌مان عمل کردیم و الا امام خمینی (ره) کسی نبودند که بخواهند گاردی برای خود درست کنند و اصلاً دنبال این قضایا نبودند. فارغ از این مسائل، ساده زندگی کردن خیلی خوب است، چون این‌ها درد مردم را بهتر می‌فهمند. شهید شوشتری انسانی ساده بود. خب، آدمی که خیلی راحت در بین مردم مورد ترور قرار می‌گیرد، معلوم است که چقدر خاکی و خودمانی است. شهید شوشتری الگویی را از بزرگانی گرفته بود که حاضر نمی‌شوند خودشان را در قید و بند یک حفاظت بسته قرار دهند. شهید شوشتری می‌خواست به عنوان یک مسئول، خیلی راحت زندگی کند و با مردم ارتباط برقرار کند.

در مراسم تشییع و آیین‌های بعدی که در طی این دو سال اندی برای بزرگداشت شهید شوشتری و یارانش برگزار شد نیز به خوبی دیدیم که ایشان در بین مردم خوب آن مناطق چه جایگاه رفیعی دارند.

به خاطر این که شهید شوشتری طرح‌های خوبی را در مناطق محروم به اجرا گذاشت، مثلاً در شرق کشور در بحث بومی‌سازی طرح خیلی خوبی داد که الان



در کنارش قرار بگیرد.

سطح تجربه و روحیه‌اش عالی بود، در حالی که سواد کلاسیک خیلی بالایی هم نداشت که دکتر یا مهندس باشد ولی علم برخورد با همه بستریهای پیش روی خویش را در مسائل کاری به خوبی یاد گرفته بود، چون خیلی پیگیر بود و خیلی دقت داشت، ریزترین موضوع از نگاهش مخفی نمی‌ماند. خوشبختانه ما از این افراد کم نداریم و هنوز هم از این عزیزان زیاد داریم.

اما شهید شوشتری شخصیت دیگری بود، با آن لطافتی که در برخوردش داشت، ریش سفید و بزرگ‌تر این مجموعه بود و به عنوان یک پدر یا برادر بزرگ‌تر در مجموعه به ایشان نگاه می‌کردند.

حیف شد که از دست ما رفت. امثال من باید بیشتر از این بزرگوار استفاده می‌کردند؛ که البته بنده بیشتر، خودم را می‌گویم. اخلاقش، برخوردش روز به روز جا افتاده‌تر و ارزشمندتر و با اعتبارتر می‌شد. آن همه تجربه را راحت به دست نیاورده بود و زحمت زیادی را متحمل شده بود. در مجموع می‌خواهم بگویم که شهید شوشتری در خیلی جاها نمونه نداشت؛ گوه‌ری کیمیا، بلکه نایاب بود. ضمن این که خیلی افتاده حال و متین و باگذشت و رئوف و خوش برخورد بود، دید سیاسی بسیار خوبی داشت، اعتقادات مذهبی بسیار خوبی داشت، یعنی اگر بنده در زندگی‌ام اصلاً شهید شوشتری را ندیده بودم، شاید دیدم نسبت به خیلی از مسائل دید امروز نبود.

آقای شوشتری در رفتارش، کردارش، برخوردش، پاسدار خوبی بود. پاسداری بود که مورد رضایت مقام معظم رهبری بود. اگر دیگر عزیزان ما نیز به همین صورت عمل کنند و همه ما سعی کنیم همان طوری رفتار کنیم که شهید شوشتری می‌کرد، یعنی رفتار، کردار و اخلاق‌مان مورد قبول شخص حضرت آقا - مد ظله العالی - باشد، ما نیز حتماً به مقام غبطه برانگیز آن سردار بزرگ و آن شهید سعید خواهیم رسید. آقای شوشتری عمل و رفتارش را طوری انجام می‌داد که مقبول ولایت باشد. یادش به خیر و روحش شاد؛ **إن شاء الله.**

کارگیری و مهارت‌های فردی و تخصصی‌اش چقدر است، این‌جا دیگر وضع فرق می‌کند. واقعاً فرماندهان وقتی که می‌دیدند آقای شوشتری تا این حد پا به کار است، آن‌ها هم نهایت دقت نظر خود را به کار می‌بستند، شهید شوشتری هم خیلی هوشیار بود و هم در مسائل تخصصی خیلی صاحب نظر بود؛ یعنی وقتی که شما می‌آمدی و موضوع بُرد یک سلاح را عنوان می‌کردی، می‌گفت: نه، بُرد نهایی این سلاح این قدر است، ضعف این سلاح در این جاهاست، قوتش در این جاهاست. این‌ها باعث می‌شد که ما به هر یگان رزمی که می‌رفتیم، آن یگان از این سردار بزرگ درس می‌گرفت، یعنی اگر بار دوم شهید شوشتری به آن یگان می‌رفت، نسبت به دور قبیلش حتماً چند پله ارتقاء پیدا کرده بود. به خاطر این که ایراداتی که ایشان می‌گرفت، از نوع بنی اسرائیلی نبود، بلکه از نوع ایرادهای فنی بود و دوم این که شهید در رفع این ایرادات نیز کمک می‌کرد؛ یعنی اگر ایرادات این‌جا را گرفته و تاکید کرده که مثلاً این مشکل وجود دارد، متذکر می‌شد که برای رفع این مشکل نیز باید این کارها صورت بگیرد.

اصولاً شما اگر یک فرد کارشناسی را یک جا داشته باشید، دقت‌تان خود به خود بیشتر می‌شود. ببینید، حتی وقتی کسی گواهینامه دارد و موقع رانندگی کنار دست یک افسر راهنمایی و رانندگی می‌نشیند، خیلی خوف دارد، چون طرف یک راهنمایی و رانندگی است. ولی اگر موقع رانندگی یک افسر نیروی انتظامی کنار شما باشد، دیگر آن خوف را نداری! آقای شوشتری توی همه یگان‌ها این دید را داشت، وقتی که وارد می‌شد، واقعاً افراد از نظرش استفاده می‌کردند.

آقای شوشتری وقتی وارد یگانی می‌شد، هم قاطعیت داشت و بسیار سخت‌گیر بود و هم مهربانی و ملاحظت داشت. و برعکس، بسیار هم آدم منطقی‌ای بود، یعنی اگر یک جاهایی از ایشان ایرادهای منطقی می‌گرفتی، به راحتی می‌پذیرفت. می‌دانیم که جمع شدن این‌ها با همدیگر خیلی مشکل است، یعنی طرف هم خیلی عاطفی باشد و دوست داشتنی؛ و هم فردی کاملاً جدی باشد. شهید شوشتری به خوبی این جمع‌اضداد را در وجود خود حل کرده بود و آدم دوست داشت همیشه

ولی ایشان چون آمادگی جسمانی داشت، اگر می‌گفت بروید کوه، می‌توانست برود، اگر می‌گفت بروید شنا، می‌توانست برود شنا، اگر می‌گفت در راهپیمایی اردو هیچ جا متوقف نشوید و نایستید، تا شعاع ۳۰ - ۴۰ کیلومتر، خودش پیش‌قدم بود. جلو می‌افتاد و حرکت می‌کرد. این اقدام او باعث می‌شد که دیگران هم الگو بگیرند، دیگران هم درس بگیرند، دیگران هم تشویق شوند و انگیزه بگیرند. خود ما زمانی که به کوه می‌رویم، بچه‌ها می‌گویند که فلانی که با ۱۲۰ کیلو وزن و ۵۶ سال سن دارد از کوه بالا می‌آید، پس ما خجالت می‌کشیم که نتوانیم بالا برویم. من اصلاً به بچه‌ها نمی‌گویم بیایید یا نیایید، می‌گویند وقتی که می‌بینیم او می‌رود، ما هم خود به خود می‌رویم. خود ما نیز همه این خصوصیت‌ها را در شهید شوشتری، به صورت جامع‌تری می‌دیدیم...

چه حُسن‌های دیگری در ایشان دیدید؟

شهید شوشتری خیلی قاطع بود. اهل مشورت بود. واقعاً همه فرماندهان بزرگ ما، یکی از ویژگی‌های‌شان این بود که مشورت را سرلوحه کارشان قرار می‌دادند، یعنی برای یک موضوع، نظر و تصمیمات شخصی خود را لحاظ نمی‌کردند. هر موضوعی که مطرح می‌شد کارشناسان را جمع می‌کردند و نظر همه را جویا می‌شدند. البته فقط مشورت کافی نیست و هر کاری، موقع اجرا قاطعیت هم می‌خواهد و آن‌جاست که قاطعیت خیلی لازم است.

داشتید از قاطعیت بالای شهید شوشتری می‌گفتید...

ایشان در بحث اجرای یک موضوع که بررسی می‌کرد، مشاوره می‌گرفت و به نتیجه می‌رسید، آن وقت موارد را به همه واحدها ابلاغ می‌کرد و به شدت پای کار می‌ایستاد، یعنی آدمی بود که در کارها خیلی پشتکار و ایستادگی داشت. هر وقت که شهید شوشتری برای سنجش میزان آمادگی رزمی به یگان فرماندهان‌مان می‌رفت واقعاً همه نهایت دقت‌شان را می‌کردند، چون ایشان خودش در اوج آمادگی بود و نمی‌بایست از

- در عملیات مرصاد، ایشان فرمانده
- قرارگاه نجف بود. ما در گردنه مرصاد
- مستقر بودیم. منافقین که به عقب رانده شدند، ایشان یک لباس کره‌ای تنش بود؛ از این لباس‌های خاکی معمولی. با یک ماشین آمد از آن‌جا عبور کند، دژبانی جلوی‌ش را گرفت؛ نمی‌شناختندش...

او کم بیاورند. حالا یک موقع است که شما می‌روی بازدید یا بازرسی می‌کنی، جاهایی را نشانت می‌دهند یا اگر قصد کمک داشته باشی، جاهای ناهنجار را نشانت می‌دهد ولی وقتی شما رأساً و صاف و مستقیم می‌روی بازرسی، نظارت و کنترل می‌کنی، یک‌راست به آن‌جاهایی می‌روی که خودت می‌دانی نیاز هست، می‌روی و دقیقاً می‌بینی که این واحد آمادگی زرهی، آمادگی تیراندازی، آمادگی نگهداری تجهیزات و امکانات و مهمات، آمادگی جسمانی، آمادگی به



فرمانده بصیر...

نگاهی به یادگارهای شهید شوشتری در گفت و شنود شاهد باران با
سرهنگ پاسدار ابوالقاسم منصوری، هم‌رزم شهید

درآمد

همه ما می‌دانستیم که دلیل آن همه اثرگذاری، توانایی‌های ایشان است و اصلاً به همین دلیل هم بود که در تمامی زمینه‌ها، حرفی برای گفتن داشت، به هر حال شهید شوشتری آدمی نبود که از پشت میز مدرسه یا خانه به میدان بیاید و یک‌شبه، پاسدار شود، بلکه از مدت‌ها قبل کار میدانی و عملی کرده بود.

این، بخشی است از صحبت‌های سرهنگ پاسدار ابوالقاسم منصوری که خود اهل خراسان و همشهری شوشتری هستند، در خصوص شهید عزیزمان، که در گفت و شنود با شاهد باران (به کوشش فاطمه شیرازی) بیان شده است. این گفت و گو را بخوانید:

برای گفتن دارد. بعضی اوقات هم شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم آقای شوشتری ما بالاخره کدام حرف شما را قبول کنیم؟ اگر بحث مهندسی شود، می‌گویید من فلان سال که فلان جاده را درست می‌کردند، تیم و دستگاه جاده سازی را اداره می‌کردم. اگر درباره کشاورزی حرف بزنیم، می‌گویید در زمین فلان جا، این‌گونه عمل کردم، محصولات خوبی پرورش پیدا کرد. اگر بحث برخورد با اداره و پرسنل و کارکنان مطرح شود، شما می‌گویید من فلان زمان، یک تیم داشتم که با فلان روش آن‌ها را اداره می‌کردم؛ بالاخره شما چه کاره بوده‌اید؟ البته همه این‌ها را با هم شوخی می‌کردیم، و گرنه خودمان هم می‌دانستیم که دلیل همه این‌ها توانایی‌های ایشان است به همین دلیل هم در تمام زمینه‌ها، حرفی برای گفتن داشت، به هر حال شهید شوشتری آدمی نبود که از پشت میز مدرسه یا خانه بیاید و یک‌شبه پاسدار شود، بلکه از مدت‌ها قبل کار میدانی و عملی کرده بود.

در واقع ایشان با منبعی از تجربه، میدان وسیع‌تری را خلق کرد. فکر می‌کنم شهید شوشتری درده سال آخر عمر باپرکتش، گاه، هم‌زمان دو یا سه مسئولیت داشت؛ مثلاً جانشین نیروی زمینی سپاه

که تازه به جبهه اعزام شده بود وجود نداشت، اما سردار شوشتری در همه مقاطع، احترام خاصی برای بچه‌های ارتش و فرماندهان داشت و همیشه سعی می‌کرد این ارتباط محترمانه را در معاشرتش با همکاران ارتشی در صحبت‌هایش بروز دهد.

یعنی آدم عاطفی و برون‌گرایی بود.

دقیقاً. سردار شوشتری قائل به این بودند که همه ما باید به دوستان و همکاران ارتشی احترام بگذاریم، بنابراین چون خودشان در ارتباط برقرار کردن با بقیه این‌گونه عمل می‌کردند، طبیعی است که همکاران ایشان هم با همین شیوه برخورد می‌کردند.

خوب است کمی بیشتر به خدمات شهید شوشتری در دفاع مقدس بپردازیم.

سردار شوشتری یکی از معدود فرماندهانی بود که در زمانی که همه تفکرات و اذهان، گرفتار صحنه جنگ و نبرد یا بهتر بگوییم روزمرگی‌های جنگ بود، هم‌زمان به عقبه بچه‌ها هم فکر می‌کرد.

شهید شوشتری که به تصدیق شما و همه دوستان، مظهر دوراندیشی و خستگی‌ناپذیری در بین نیروهای لشکری نظام بود، چگونه به این جایگاه رسید؟

از آن جایی که شهید شوشتری اعتقادات والایی داشت و با اعتقاداتش زندگی می‌کرد، همچنین از آن جایی که بنیادهای روحی خوبی در ایشان وجود داشت، هیچ‌گاه خسته نمی‌شد. ضمن این‌که از همان ابتدا هم سخت‌کوش بود. بنده خودم از پشت میز مدرسه مستقیماً به سپاه آمدم. شهید شوشتری هم قبل از این‌که به سپاه بیاید، در شرکت‌های بزرگ، پیمانکار پروژه‌های عمرانی بودند، قبل از انقلاب هم کار میدانی می‌کردند. در زمان جنگ، ایشان فرمانده لشکر پنج نصر بودند و من هم در یک مقطع زمانی، معاون طرح و برنامه‌شان بودم. وقتی در جلسات بحث می‌کردیم، می‌دیدیم که ایشان همیشه حرفی

اگر بخواهید درباره شهید شوشتری صحبت کنید، نخستین خصوصیتی که به نظرتان می‌رسد، چیست؟

یک فرمانده بصیر. آقای شوشتری از همان ابتدا یک فرمانده دوراندیش و جامع‌نگر بود و دید کلان و بزرگی داشت.

از کی با هم آشنا شدید؟

البته پیش از آشنایی و همکاری نزدیک با شهید شوشتری، وصف خصوصیات و خلیقات و توانایی‌های ایشان را دیده و شنیده بودم ولی از عملیات والفجر سه بود که دوستی و همکاری نزدیک ما آغاز شد. ایشان در فرارگاه نجف بود و من، معاون تبلیغات تیپ ۲۱ امام رضا(ع) بودم.

به نظرتان فعالیت‌های شهید شوشتری چه تأثیری بر دفاع مقدس داشت و ایشان چه تلاش‌ها و خدماتی در این مسیر انجام داد؟

شهید شوشتری معمولاً در منطقه در محور تمرکز و تجمع بچه‌های خراسان بود و به دلیل شناختی که از بچه‌ها داشت، بستر بهره‌برداری بهینه از ظرفیت بچه‌های خراسان را در جبهه فراهم می‌کرد.

شما خودتان خراسانی هستید؟ همه ما خاطرات خوبی از جان‌فشانی‌های کادر غیور لشکر ۷۷ خراسان داریم نوع رابطه شهید شوشتری را - به عنوان یک سپاهی و پاسدار - با این عزیزان بگویید.

بله. آقای شوشتری به عنوان یک پاسدار عالی‌رتبه در زمان جنگ که آن موقع هیچ درجه و مقامی وجود نداشت و همه با لباس ساده برای خدمت می‌رفتند، در عملیات‌ها ظاهر می‌شد و از سال‌ها قبل مورد حمایت مقام معظم رهبری بود. ایشان همچنین با ارتشی‌ها و به خصوص لشکر ۷۷ خراسان، کارهای عظیمی را در جنگ صورت داد. نکته جالب این‌که اگر چه در آن زمان فرقی بین یک فرمانده و بسیجی‌ای

● آقای شوشتری به عنوان یک
● پاسدار عالی‌رتبه در زمان جنگ که
● آن موقع هیچ درجه و مقامی وجود
● نداشت و همه با لباس ساده برای
● خدمت می‌رفتند، در عملیات‌ها
● ظاهر می‌شد و از سال‌ها قبل مورد
● حمایت مقام معظم رهبری بود.
● ایشان همچنین با ارتشی‌ها و به
● خصوص لشکر ۷۷ خراسان، کارهای
● عظیمی را در جنگ صورت داد.

آمده و گفته که فلان کار باید انجام شود، می‌خواستند کار مملکت و نظام و ملت پیش برود، امروز هم آقای شوشتری آمده که باز دوباره در این فضا تحت فرماندهی معظم کل قوا انجام وظیفه بکند.

در واقع منظور سردار رضایی این بود که شهید شوشتری این قدر انعطاف و شخصیت دارند که در یک زمان خاص - مثل دوران جنگ - محدود نشوند. ایشان هم در فضای جنگی که به هر حال آمیخته با بی‌نظمی‌های ناشی از عدم امنیت متمرکز که ناشی از حملات مداوم دشمن است مفید بودند و هم در فضایی آرام و منضبط برآمده از زمان صلح.

البته در خصوص فضای زمان جنگ نمی‌توان توصیف بی‌نظمی را به کار برد و بهتر است بگوییم در فضای مدیریت بحران، که نانوشته‌های بسیار زیادی برای عمل کردن در آن محیط وجود دارد. اما وقتی بحران نیست، اگر من ظرفیت نداشته باشم تا در یک فضای بحرانی مدیریت کنم قطعاً در فضای آرام هم نخواهم توانست؛ چرا؟ چون در فضای بحرانی، تمام نیروها برای قرار گرفتن تحت امر یک مدیر بسیج می‌شوند اما این اوضاع در شرایط عادی برقرار نیست و شهید شوشتری، هنگام شهادت چندین برابر ۲۱ سال قبل از آن - که جنگ به پایان رسیده بود - تجربه و منش داشت و این خصوصیت، روز به روز در ایشان عمیق‌تر می‌شد. نمی‌دانم شما این نکته را شنیده‌اید یا نه، اما جالب است بدانید که در جلسه معارفه‌ای که طی آن سردار پاکپور به عنوان فرمانده جدید نیروی زمینی معرفی شدند...

بله، شهید شوشتری در آن جلسه معارفه، جمله‌ای گفتند که خیلی جالب بود. بعد از این که فرمانده کل سپاه، فرمانده نیروی زمینی را معرفی کردند، سردار شوشتری به نمایندگی از بچه‌های نیروی زمینی که مدعو مستقبل هستند، گفتند: بعد از گذشت چند روزی که سردار کاظمی به عنوان فرمانده نیروی زمینی معرفی شدند، سردار کاظمی مرا در راهرو دید و گفت آقای شوشتری، شما من را به عنوان فرمانده

در بین فرماندهان عالی سپاه، بستر بهره‌برداری و به کارگیری بهینه از ظرفیت بچه‌های خراسان در دفاع مقدس و یگان‌های خراسان به خوبی و با سهولت بیشتری انجام شد.

شهید شوشتری بعد از جنگ چه کردند؟

با مشاهده این ظرفیت‌ها در شهید شوشتری، بعد از این که جنگ تمام شد و از جبهه برگشتیم، سردار محسن رضایی، فرماندهی وقت سپاه، آقای شوشتری را به عنوان فرمانده قرارگاه ثامن الائمه (ع) و لشکر پنج نصر در خراسان معرفی کرد. آن جلسه در حضور حاج آقای واعظ طبسی نماینده ولی فقیه در استان و سردار رضایی برگزار شد. آقای رضایی چند جمله گفتند که من این تکه از حرف‌های‌شان را به یاد دارم؛ ایشان در هنگام معرفی آقای شوشتری گفتند که من بعد از جنگ خدمت حضرت امام (ره) رسیدم و عرض کردم که ما در طول جنگ برای پیشرفت امور دفاعی کارهای زیادی کردیم، هر کجا احساس کردیم اشکالی در کار است، سینه‌مان را سپر کردیم و مشکلات را برطرف کردیم و حتی این اتفاق هم - البته به ندرت - افتاده که با سازمان‌هایی بحث و دعوا کردیم، اگر لازم شده به زور پادگان، مقر، زمین، خودرو یا مجموعه‌ای از ماشین آلات مهندسی را تصاحب کردیم، اما همه این‌ها به این دلیل بوده که فکر می‌کردیم در پیشرفت مسئولیت سنگین جنگ - که آن روز اولویت اول نظام بود - باید این کارها را انجام دهیم ولی این‌طور نیست که ما آدم‌های قانون‌گریزی باشیم. اصلاً به همین علت است که حالا که جنگی در میان نیست، همان آدم‌های فعال زمان جنگ آمده‌اند و در فضای سازندگی و اداره امور، انجام وظیفه می‌کنند لذا اگر آقای شوشتری به عنوان یکی از فرماندهان جنگی در صحنه حاضر است، دلیلش این است که در عقبه نیز چنین فضایی برای تحرک ایشان وجود دارد. سردار رضایی ادامه دادند: حالا امروز می‌خواهم همان حرفی را که خدمت حضرت امام (ره) عرض کردم بزنم و بگویم که آقای شوشتری همان آدمی است که اگر در زمان جنگ

بود و سمت‌هایی نیز در مناطق شمال غرب و جنوب شرق کشور بر عهده داشت.

بله، این اواخر به طور هم‌زمان هم جانشین نیروی زمینی بود و هم فرمانده قرارگاه قدس در جنوب شرق.

مسئولیت ایشان در شمال غرب کشور متعلق به چه دوره‌ای بود؟

قبل از این که سردار شوشتری، جانشین نیروی زمینی شوند، فرمانده قرارگاه حمزه در شمال غرب بودند. قبل از آن هم فرمانده قرارگاه ثامن الائمه (ع) در استان خراسان بود ولی فقط در این اواخر بود که هم‌زمان جانشین نیروی زمینی و فرمانده قرارگاه قدس بودند. در واقع مسئولان سپاه تصمیم گرفتند با

- نکته جالب این که اگر چه در آن زمان
- فرقی بین یک فرمانده و بسیجی‌ای
- که تازه به جبهه اعزام شده بود وجود نداشت، اما سردار شوشتری در همه
- مقاطع، احترام خاصی برای بچه‌های ارتش و فرماندهان داشت و همیشه سعی می‌کرد این ارتباط محترمانه را در معاشرت‌ش با همکاران ارتشی در صحبت‌هایش بروز دهد

بیشتر شدن تجربه‌ها و اندوخته‌های کاری و حرفه‌ای شهید شوشتری، هم‌زمان دو یا سه پست را به ایشان بسپارند. تنها کسی که آن روز می‌توانست مأموریت سخت و سنگین جنوب شرق سپاه را بپذیرد و آن را به خوبی انجام دهد، آقای شوشتری بود. البته دوستان می‌گویند تا خدای ناکرده، خدشه‌ای به حیثیت سال‌های دفاع مقدس و کارنامه پراعتباری که سپاه در اجرای مأموریت‌ها در زمان مقام معظم رهبری و زمان رهبری حضرت امام (ره) داشت، وارد نشود و به همین دلیل، تدبیر فرماندهی کل سپاه در آن زمان، این بود که این مأموریت را یک به فرمانده نظامی، همچون حاج آقای شوشتری محول کند. از آن طرف هم اگر پای کسی جز آقای شوشتری جانشین نیروی زمینی در میان بود، کسی جرأت نمی‌کرد به او بگوید برو فرمانده قرارگاه قدس هم باش.

چرا؟

چون پست دومی، از نظر مرتبت، پایین‌تر بود اما سردار شوشتری ظرفیتی داشت که اصلاً به ایشان بر نمی‌خورد که هم جانشین نیروی زمینی باشد و هم فرمانده یکی از قرارگاه‌های نیروی زمینی؛ در واقع کمتر کسی چنین ظرفیتی را دارد، اما شهید شوشتری هر چه پرتیتر می‌شد، سر به زیرتر نشان می‌داد.

دوست داریم درباره خدمات ایشان در بین رزمندگان خوب خراسانی در دوران دفاع مقدس هم برای ما بگویید.

طبعاً خراسان نیز مثل بقیه نقاط میهن اسلامی ما یکی از مناطقی بود که خودش در تجمع و تمرکز بچه‌های این خطه در دفاع مقدس نقش مؤثری داشت، اما به دلیل شناخت بهتر شهید شوشتری از دفاع مقدس



ما به یادگار گذاشتند، تصاویری که امروز و در واقع بعد از شهادت این دو سردار بزرگ، برای همه ما معنای دیگری پیدا کرده است...

بله، به نکته مهمی اشاره کردید، اگر به سابقه سال‌های جنگ برگردیم و درباره مسئولیت‌های شهید شوشتری و شهید احمد کاظمی تحقیق کنیم، به نتایج جالبی می‌رسیم. شهید احمد کاظمی در پایان جنگ، فرمانده لشکر بود ولی شهید شوشتری مدت‌ها بود فرمانده قرارگاه بودند و چندین لشکر را اداره می‌کردند. با آنکه آقای شوشتری بارها از وجود آقای کاظمی در عملیات استفاده کرده بود ولی - همچنان که عرض کردم - همه ما رابطه خوب آن دو را در زمانی که شهید کاظمی فرمانده نیرو و شهید شوشتری جانشین ایشان شدند کماکان می‌دیدیم، چون این عزیزان فقط و فقط برای رضای خدا کار می‌کردند...

مثل صحابه حضرت رسول الله (ص) که برای خدا کار می‌کرد و برای‌شان مهم نبود که چه کسی فرمانده است.

بله، در زمان صدر اسلام نیز مهم نبود که چرا جوانی مثل اسامه، فرمانده لشکر است، درحالی که افرادی مثل مقداد و سلمان در لشکر بودند. اگر هم کسی جوان است، به تشخیص ولایت است که در آن نقطه می‌ایستند و می‌جنگد. وقتی شهید شوشتری آن جمله را در جلسه‌ای معارفه فرمانده نیروی زمینی گفتند، من بعد از چند دقیقه به اتاق سردار شوشتری رفتم و به ایشان گفتم تا حالا بنده فکر می‌کردم که شما را می‌شناسم ولی الان فهمیدم که شما را به طور کامل نمی‌شناسم. سردار خندیدند و گفتند: بیا سیاسی صحبت نکنیم! گفتم سردار، خدا خیلی

● از آن جایی که شهید شوشتری
● اعتقادات والایی داشت و با
● اعتقاداتش زندگی می‌کرد، همچنین
● از آن جایی که بنیادهای روحی خوبی
● در ایشان وجود داشت، هیچ گاه
● خسته نمی‌شد. ضمن این که از همان
● ابتدا هم سخت کوش بود.

دوست‌تان دارد. گفت چرا؟ گفتم حرف‌هایی که زدید از خودتان نبود، این لطف خدا است و باید خدا را شاکر باشید، ما هم باید خدا را شکر کنیم که چنین فرماندهی داریم. به این ترتیب، شخصاً به عنوان یک سرباز در آن مجموعه از ایشان تشکر کردم.
و باید هم ارزش چنین گوهرها و انسان‌های شاخصی را دانست...

البته باید صحنه‌هایی مثل آن صحنه هم پیش بیاید و گرنه تا وقتی صدف هست، مروارید دیده نمی‌شود. تا عواملی دست به دست هم ندهند و یک صیاد پایین نرود و صدف‌های زیر دریا را باز نکند، مروارید صید نخواهد کرد. از هر هزار صدف، فقط یکی‌شان مروارید در خود دارد. وقتی این مرواریدها کشف می‌شوند که فعل و انفعالاتی طبیعی صورت بگیرد، لذا ممکن است افراد زیادی همانند شهید شوشتری

برقرار می‌کردند. یعنی همان سردار شوشتری‌ای را که ما به عنوان یک فرمانده صریح، مقتدر و بدون رودربایستی در کار می‌شناختیم، در عمل می‌دیدیم که با بچه‌ها رفیق هم هستند. این کار - برقراری تعادل در روابط - البته خیلی سخت بود ولی ایشان به خوبی این کار را انجام می‌داد و این خصوصیت را داشت. به نظر شما شهید شوشتری چه یادگارهایی از خودش باقی گذاشت؟

رفتار، منش و عملکرد ایشان بهترین یادگارهایی است که برای ما باقی گذاشت، تا اگر ما لایق باشیم به آن‌ها عمل کنیم. ما هم ان‌شاءالله امانتداران خوبی هستیم؛ و گرنه هم به خودمان کم لطفی کرده‌ایم، هم به سردار شوشتری.

به عنوان یک سپاهی که اهل خراسان و همشهری شوشتری هستید، از مبارزات انقلابی ایشان چه چیزهایی به یاد دارید؟ احیاناً اگر از دوستان و همشهری‌های ایشان هم چیزی در این باره شنیده‌اید برای ما بیان کنید.

شهید شوشتری معمولاً اگر فرصتی بود در صحبت‌هایش، خاطراتی را از زمان خدمت سربازی خود تعریف می‌کرد. ایشان در گارد جاویدان تهران خدمت کرده بود و در آن جمع به عنوان یک آدم مذهبی، خاطرات خیلی خوبی داشت و بر سربازهایی که هم‌دوره‌اش بودند، تأثیر مثبتی گذاشته بود. قبل از انقلاب هم به دلیل این که آن منطقه، مذهبی بود و هم به دلیل این که آبا و اجداد ایشان ریشه مذهبی داشتند، شهید شوشتری را خیلی خوب می‌شناختند و ایشان به خوبی در آن منطقه جا افتاده بودند. به علاوه آن اواخر مبارزات انقلابی هم میدانی‌تر، عمومی‌تر و مردمی‌تر شده بود و وجود محوریت شخصیت ایشان و خاندانش در آن منطقه، مؤثر بود که البته نفوذ شهید شوشتری در آن مقطع، بیشتر در شهرستان نیشابور بود، بعد از پیروزی انقلاب هم که ماهیت نفوذشان استانی شد و به کل استان گسترش پیدا کرد.

کمی درباره ولایت‌پذیری شهید شوشتری صحبت کنید.

مطیع ولایت بود و ولایت و مقام معظم رهبری برای سردار شوشتری، همچون خورشید به شمار می‌رفت. از طرفی به محض این که احساس می‌کرد فرد یا گروهی مسیرش دارد از مسیر رهبری و ولایت جدا می‌شود، به راحتی آن شخص یا گروه را کنار می‌گذاشت.

آن طور که گفتید، نوع رابطه شهید شوشتری و شهید کاظمی خیلی قشنگ بوده است. از طرفی هر دو این شهیدان بزرگوار از نمادهای دفاع مقدس هستند و عکس‌های زیادی نیز با شهیدانی همچون همت و باکری و بقیه آن کبوتران خونین بال برای



نیروی زمینی قبول دارید؟ من هم به سردار کاظمی گفتم تا قبل از این که شما به عنوان فرمانده نیروی زمینی معرفی شوید، بنده خیلی با خودم حساب و کتاب کردم و گفتم حاج احمد کاظمی، حاج احمد کاظمی است و شوشتری هم شوشتری است (در این جا خوب است برگردیم به سابقه جنگی این دو شهید بزرگوار و اینکه هر یک از این دو عزیز جایگاه خودش را داشته) ولی از روزی که شما حکم فرماندهی نیروی زمینی را گرفته‌اید، فرمانده نیروی زمینی هستید و من هم سربازتان هستم. شهید شوشتری، سپس ادامه دادند: سردار پاکپور، بعدش به بچه‌ها گفتم که حالا هم در جلسه معارفه آقای پاکپور به عنوان فرمانده نیروی زمینی، همان پاسخی را که به شهید احمد کاظمی دادیم، به ایشان می‌گوییم... به نظر من این ماجرا فقط میزان ظرفیت بالا و آرامش فراوان شهید شوشتری را می‌رساند که وقتی فرمانده نیرو عوض شده اما جانشین قبلی هنوز همان جانشین است، نسبت به فرمانده جدیدش هیچ موضعی ندارد؛ بی‌ریا، ساده و بی‌تکلف؛ فقط و فقط به خدمت فکر می‌کند و از سوی دیگر، به فرماندهی که امروز آمده و می‌خواهد زیر بار مسئولیت برود، آرامش می‌دهد.

سیره و منش ایشان همانند شهید بهشتی بود که همیشه می‌گفتند ما شیفتگان خدمت هستیم...

ایشان دقیقاً همان انعطاف را داشتند. البته سردار شوشتری در هنگام کار، بسیار رک، صریح و سخت‌گیر بودند اما در ارتباطات خود، بسیار مهربان، با معرفت و با همه رفیق بودند. شاید خیلی از بچه‌هایی که الان درباره این شهید بزرگوار صحبت می‌کنند، احتمالاً قبلاً در هنگام کار، مورد عتاب سردار شوشتری قرار گرفته باشند اما وقتی از ایشان حرف می‌زنند، اشک در چشم‌های‌شان جمع می‌شود؛ همه این‌ها به دلیل ارتباط رفاقت گونه‌ای بود که شهید شوشتری با آن‌ها برقرار کرده بودند. حتی کسی را سراغ ندارم که زبردست سردار شوشتری بوده و احیاناً خطایی کرده باشد ولی احساسی به غیر از احساس پدر و فرزندی نسبت به رابطه‌اش با این فرمانده عزیز داشته باشد. این احساس به دو دلیل ایجاد شده بود: یکی به علت سن سردار شوشتری که از همه ما بزرگ‌تر بودند و دوم به دلیل ارتباط عاطفی‌ای که خود ایشان با بچه‌ها



هم هر روزی که احساس کرد که ما باید در جایی بایستیم، حتی اگر ابلاغ هم نداشت، می ایستاد و اگر ایشان می خواست، سپاه با هر ظرفیتی که در منطقه داشت، به محل مورد نظر وی می آمد؛ چون نکته مهم برای آن‌ها تبعیت پذیری و شناختی بود که نسبت به شوشتری داشتند. همه می دانستند شهید شوشتری فرماندهی جا افتاده در طول دفاع مقدس است. البته من شخصاً شاهد این صحنه‌ها نبودم و دوستان دیگر بیشتر می توانستند کمک کنند ولی شنیده‌های ما حاکی از آن

است که سردار شوشتری، بچه‌ها را جمع کرد و هر پیشنهادی که ارائه کرد، مهم و مؤثر بود.

به آخر این گفت و گو رسیده‌ایم، وقت آن است که موضوعات را جمع‌بندی کنیم و به جایگاه شهید شوشتری در بین شهدای سپاه و سرداران دفاع مقدس بپردازیم.

شاید بیست روز یا یک ماه قبل از شهادت سردار شوشتری بود که با همدیگر به مأموریتی در زاهدان رفته بودیم. شب که شد با هم تنها بودیم و من روی زمین نشسته بودم، خیلی تعجب کردم که سردار شوشتری بر خلاف خیلی وقت‌ها روی مبل نشسته بودند. همین طور که دوستانه صحبت می کردیم، دست‌شان را به پاهای خود گرفتند و گفتند: پاهایم خیلی درد می‌کند. با تعجب گفتم پای شما درد گرفته؟ شما که ورزشکارید... گفتند: گاهی پاهایم درد می‌گیرد. به شوخی گفتم از بس که کار می‌کنید از این پاها. حالا به ما رحم نمی‌کنید، به خودتان رحم کنید و بگذارید این پاها چند سال دیگر کار کنند! شما نه شب دارید، نه روز، نه جوانی، نه میان‌سالی. به خودتان رحم نمی‌کنید! بالاخره آدم، فولاد آبدیده



داشته باشیم، ولی این فضا فراهم نشده باشد که آن‌ها را بشناسیم.

شما که خود یک رزمنده و سپاهی اهل خراسان هستید، آیا از رابطه شهید شوشتری با شهید عبدالحسین برونسی چیزی می‌دانید؟

آن‌ها خیلی با هم رفیق بودند، روحیات‌شان به شدت به هم نزدیک بود، ضمن این که عبدالحسین برونسی، آقای شوشتری را قبول داشت و برای ایشان احترام

میزان ظرفیت بالا و آرامش فراوان شهید شوشتری این را می‌رساند که وقتی فرمانده نیرو و عوض شده اما جانشین قبلی هنوز همان جانشین است، نسبت به فرمانده جدیدش هیچ موضعی ندارد؛ بی‌ریا، ساده و بی‌تکلف؛ فقط و فقط به خدمت فکر می‌کند و از سوی دیگر، می‌خواهد به فرماندهی که امروز آمده آرامش می‌دهد

زیادی قائل بود. از طرف دیگر سردار شوشتری هم در هر شرایطی، همواره از خصوصیات و روحیات شهید برونسی تعریف و تمجید می‌کرد و همیشه می‌گفت که باید از شهید برونسی الگو بگیریم.

شهید شوشتری ساده زیست و بی‌ادعا بودند و خلق و خویی بسیار مؤمنانه داشتند، به همین دلیل حتی بعد از شهادت‌شان نیز مردم عادی از فعالیت‌های ایشان در دفاع مقدس چندان اطلاعی ندارند و دقیقاً هم به همین دلیل که ایشان اهل هیاهو نبودند، به کسانی که از خودشان جوان‌تر بودند، می‌گفتند من از امروز سرباز شما هستم. اما نکته‌ای که افراد اکثراً می‌دانند کاری است که شهید شوشتری در عملیات مرصاد کردند و در واقع نگین درخشان کارنامه ایشان بوده است؛ کمی درباره فعالیت‌های شهید شوشتری و فرماندهی بخش سپاه در این عملیات در کنار شهید صیاد شیرازی که از ارتش آمده و فرماندهی بخش دیگر نیروها را بر عهده گرفته بود صحبت کنید.

ما در گردنه پاتاق یعنی دقیقاً همان نقطه‌ای که منافقین متوقف شدند، یک قرارگاه داشتیم که در واقع مقر قرارگاه نجف بود. از آن‌جا که شهید شوشتری آن منطقه را خوب می‌شناخت، فرمانده آن قرارگاه بود. اما از این‌ها مهم‌تر، تجربه فرماندهی بود که ایشان در ارتباط و به کارگیری یگان‌های سپاه در طول جنگ داشت، چراکه اگر سردار شوشتری رأساً به فرمانده یک لشکر می‌گفت با فلان ظرفیت بیاید و در فلان جا بایستید، برای او سؤال ایجاد نمی‌شد که بر اساس کدام ابلاغ و طرح باید این کار را بکنم، چون همه به سردار شوشتری اعتماد کامل داشتند، خود سردار شوشتری

هم که باشد، یک روز خسته می‌شود... البته ایشان بسیار مهربان و رؤوف بود و ما به خودمان اجازه می‌دادیم با آن سردار بزرگ این قدر راحت صحبت کنیم ولی واقعاً تنها تعبیری که از سردار شوشتری دارم، این است که او انسانی بود که تا آخر خط رفت و به جایی که باید برسد، رسید و به عقیده من این مسأله خیلی مهم است که شما چه نقشی را ایفا می‌کنید، چون گاهی می‌گوییم اگر فلانی شهید نمی‌شد، می‌توانست فلان کار را هم انجام دهد ولی شهید شوشتری هر آن‌چه را که باید انجام دهد، انجام داد.

این اواخر، سردار شوشتری گاهی مردد بود بین این‌که بازنشسته شود و از سپاه و بیرون برود، یا آن‌که بماند و عاقبت تصمیم گرفت که در سپاه ماند. حتی به اعتقاد من، سپاه هم مردد بود که آیا سردار شوشتری را بازنشسته کند یا نه. خود من به عنوان یک همکار به ایشان گفتم کافی است، تا کی می‌خواهید بمانید؟ خسته شده‌اید، زحمت خود را هم کشیده‌اید، بهتر است بروید و به زندگی‌تان برسید. خانواده‌تان هم دل دارند، مدتی را هم به آن‌ها رسیدگی کنید و ببینید در دنیا چه خبر است، استراحت کنید. اما می‌بینیم که در این شرایط، ناگهان اتفاقاتی می‌افتد که تکلیف ایشان را روشن می‌کند، اتفاقاتی که سردار شوشتری را به ته خط می‌برد.

در واقع ایشان کارنامه‌اش را به خوبی تکمیل کرد، نمره ۲۰ را گرفت و در نهایت هم با معدل خیلی خوب که «شهادت» است، شهید شد.

داستان ایشان همانند قهرمانی نیست که توی گود بماند و یک‌دفعه افت کند، یا مثلاً چهار تا رکورد جهانی را رقم بزند و تا آخر عمر از میادین مسابقه بیرون برود. عکس این قضیه هم هست، شهید شوشتری قهرمانی نبود که مثلاً در ۶۰ کیلو کشتی بگیرد، می‌توانست حالا حالاها بماند و به اصطلاح در وزن ۷۰ کیلو هم کشتی بگیرد اما ایشان تا آخر کار آمد همه رکوردهایش را شکست و همه امتیازهای ممکن را گرفت و عاقبت به خیر شد؛ عاش سعیداً و مات سعیداً. ■

درآمد

نحوه نگاه کردن شهید شوشتری به داوطلبانی که می‌خواستند جذب سپاه شوند، صد در صد پدرا نه بود. هر وقت سردار شهید شوشتری داشتند خاطرات‌شان را از جنگ و دفاع مقدس تعریف می‌کردند، همه ما می‌دیدیم که چهره افراد، مدام شادتر و بشاش‌تر می‌شود...

نگاه سرهنگ پاسدار یونس آل خمیس یکی از هم‌زمان آن شهید به آن عزیز سفر کرده و خونین بال، نگاهی است تازه که خواندن ریز حرف‌هایش خالی از لطف نیست (این گفت و گو به کوشش زینت ملایری سامان یافته است).

از چه زمانی با شهید شوشتری آشنا شدید؟
بنده از زمانی که سردار شهید کاظمی فرمانده نیروی زمینی و هم‌زمان با ایشان سردار شهید شوشتری جانشین نیروی زمینی بودند، با شهید شوشتری آشنا شدم و کنارشان کار می‌کردم.

امروز و با گذشت بیش از دو سال از شهادت شهید شوشتری، وقتی به سال‌هایی که در کنار آن بزرگوار بودید نگاه می‌کنید، به نظرتان کدام یک از وجوه شخصیتی و خصوصیات ایشان برای شما جالب‌تر بود؟

همواره متانت، ارادت و اقتدار شهید شوشتری در انجام کارها و برخوردهای مثبت‌شان نسبت به قومیت‌ها برای من اهمیت بسیار زیادی داشته است. وقتی در سال ۱۳۸۶ که بحث اعزام نیروهای جذبی را به دانشگاه امام حسین(ع) در پیش داشتیم، شهید شوشتری به عنوان مسئول و سخنران در آنجا حاضر شدند. من آن روز را هرگز از یاد نمی‌برم، ایشان در آن روز ابهت خاصی داشتند، نحوه نگاه کردن‌شان به مراسم و همچنین نسبت

به داوطلب‌هایی که می‌خواستند جذب سپاه شوند، نگاهی صد در صد پدرا نه بود. وقتی شهید شوشتری داشتند خاطرات‌شان را از جنگ و دفاع مقدس تعریف می‌کردند، من که به عنوان دست‌اندرکار و مجری برنامه آن‌جا بودم، می‌دیدم چهره افراد، مدام شادتر و بشاش‌تر می‌شود. با این‌که بهمن ماه بود و هوا هم سرد و برفی، اما ایشان به موقع و با انرژی فراوان در مراسم حاضر شدند و تا پایان مراسم هم در سالن بودند و خیلی راحت با دوستان حاضر در مراسم، برخورد کردند.

به طور کلی شهید شوشتری همواره نسبت به کسانی که تازه می‌خواستند وارد سپاه شده و پاسدار شوند، اهمیت می‌دادند. آن مراسم یکی از خاطره‌انگیزترین برنامه‌های جمعی سپاه بود، به خصوص که ایشان در آن روز، الگوی خوبی از یک سپاهی را به حضاران نشان دادند. شهید شوشتری چون جانشین نیروی زمینی بودند، برای آن برنامه وقت مناسبی گذاشتند و از خاطرات جنگ گفتند و انتظاراتی را که از یک پاسدار می‌رود، برای همه تشریح کردند و آن‌ها را تشویق کردند که در آینده پاسدارهای موفق و خوبی برای مجموعه باشند.

در واقع خصوصیات یک پاسدار ایده‌آل در سپاه را تشریح کردند.

دقیقاً. شهید شوشتری یکی از افراد شاخصی بودند که با سن و سالی تقریباً بالا و یک تجربه طولانی در تمامی بحران‌های زمان جنگ حضور داشتند. در حالی که معمولاً همه از کسی که بالای ۶۰ سال سن دارد، انتظار دارند خانه نشین شود و روزهای بازنشستگی را بگذرانند اما نه تنها حضور ایشان کم‌رنگ نشده بود؛ که حضور و فعالیت‌شان بیشتر هم شده بود. بنده خودم به شخصه خیلی احساس غرور می‌کردم که این شهید بزرگوار جانشین فرمانده نیروی زمینی است و ما در کنار ایشان به

عنوان نیرو خدمت می‌کنیم.
حتماً به خاطر همین حضور پررنگ هم بوده که همیشه ورزش می‌کردند، به کوه می‌رفتند و خودشان را آماده و شاداب نگه می‌داشتند.

اساساً تمامی نشانه‌ها و شواهد دال بر دیسپلین یک فرد نظامی در رفتار، حرکات، سکنتات، برخورد، راه رفتن و ایستادن ایشان مشخص بود، همیشه سرحال، قیباق و محکم بودند. به قول معروف اوقات فراغت سازنده و مثبتی داشتند که صرف رسیدگی به ورزش و امور معنوی می‌شد و به همین سبب همیشه وجهه نظامی‌شان با بهت می‌نمود.

شهید شوشتری چه یادگارهایی از خود بر جای گذاشتند؟

ایشان در طول عمر پربرکت‌شان کارهای سازنده زیادی کردند. اواخر خدمت‌شان در منطقه جنوب شرق، مسئولیت قرارگاه قدس را بر عهده داشتند و هم‌زمان جانشین فرمانده نیروی زمینی هم بودند. به علاوه در کنار مسئولیت‌های کاری‌شان، تأثیرات معنوی زیادی بر امر وحدت میان شیعه و سنی گذاشتند، به طوری که همواره همه ما می‌بینیم که اقوام مختلف در مجموعه مراسم سالگرد و

وقتی شهید شوشتری داشتند
خاطرات‌شان را از جنگ و دفاع
مقدس تعریف می‌کردند، من که
به عنوان دست‌اندرکار و مجری
برنامه آن‌جا بودم، با این‌که
بهمن ماه بود و هوا هم سرد و
برفی می‌دیدم چهره افراد، مدام
شادتر و بشاش‌تر می‌شود



شوشتری، نماد وحدت، شهید وحدت...

■ ناگفته‌هایی از زندگی و شخصیت شهید شوشتری

در گفت و شنود شاهد یاران با سرهنگ پاسدار

یونس آل خمیس، هم‌رزم شهید



یادواره‌های ایشان شرکت می‌کنند، چون این عزیزان به نظر خودشان هم مدت کوتاهی را کنار شهید شوشتری گذرانده و نتوانسته‌اند آنچنان که باید و شاید از نعمت وجود ایشان استفاده کنند. به نکته جالبی اشاره فرمودید. اگر ممکن است بیشتر در این باره صحبت بفرمایید. اصولاً حاج آقای شوشتری تأثیرات زیادی بر زندگی مردم آن مناطق داشتند و بخش عمده‌ای از مشکلات و مسائل اقتصادی و اجتماعی مردم

- شهید بزرگوار نورعلی شوشتری
- از فرماندهان بارز زمان جنگ
- بودند که کار خود را از گردان شروع کردند و با تیپ و لشکر ادامه دادند و به سهم خود تأثیرات زیادی بر روند جنگ گذاشتند.

باشند، در مراسم شهید شوشتری شرکت می‌کنند و خیلی عادی با این موضوع روبرو می‌شوند و این نشان از آن دارد که شهادت حاج آقای شوشتری به وحدت شیعه و سنی استحکام بخشیده و موجب شده تا اختلافات جزئی هم کنار رود و اقوام شیعه و سنی در کنار همدیگر زندگی کنند و ایشان را به عنوان «شهید وحدت» بشناسند. نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دهه ۸۰ دو شهید شاخص را به نظام و انقلاب تقدیم کرد: شهید کاظمی و شهید شوشتری، البته به همراه تعدادی از عزیزانی که در رده‌های پایین‌تر از این دو بزرگوار مشغول خدمت بودند و حدود ده نفر با شهید کاظمی و چهل نفر با شهید شوشتری به شهادت رسیدند که فراتر از آن تعدادی از مردم عادی هم با سردار شوشتری

باشند. به نظر شما شهادت ایشان چه تأثیری بر مجموعه افراد نیروی زمینی گذاشت؟ شهادت این عزیزان باعث تقویت روحیه شهادت‌طلبی، ایثار، دفاع از انقلاب و نظام و از همه مهم‌تر دین مبین اسلام شد. اساساً بروز این اتفاقات، حال و هوای دیگری ایجاد کرد که در زمان درگیری‌های نظامی وجود نداشته است. وقتی بحث جنگ در میان است، کفر و اسلام با هم در تقابل قرار می‌گیرند؛ در حالی که ما هر روز در حال دفاع از نظام جمهوری اسلامی و اسلام عزیز هستیم. این دفاع، ابعاد مختلفی همچون بعدهای نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دارد و هیچ فرقی نمی‌کند که چه کسی در کدام جبهه در حال خدمت رسانی است، مهم این است که ما تکالیفمان را در هر زمانی با توجه به رهنمودهای ولی فقیه زمان، مقام معظم رهبری، انجام می‌دهیم.

را حل و فصل کرده بودند؛ به خصوص که بحث وحدت بین شیعه و سنی و ایجاد فاصله بین این دو مذهب، خیلی برای دشمنان مهم بود و دشمنان می‌کوشیدند از این فاصله استفاده کنند، بلکه بتوانند بین مردم تفرقه بیندازند ولی شهید شوشتری با فراسمت و کیاست، تمامی این فتنه‌ها را خنثی می‌کردند و با برخورد خوب و راحتی که داشتند، همیشه بین مردم حضور پیدا می‌کردند.

در واقع همه کارهای شهید شوشتری در جهت تحبیب قلوب انسان‌ها انجام می‌شد. بله، ایشان به شدت مورد عزت، احترام و اعتماد اهالی آن مناطق بودند. مردم ایشان را خیلی دوست می‌داشتند، به خصوص که شهید شوشتری ثوری وحدت بین شیعه و سنی و وحدت کلمه را عملاً پیاده کرده بودند و با عمل کردن به آیه «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا» سرمشقاً خیرات و برکات زیادی بودند، به طوری که خوشبختانه منطقه جنوب شرق، دیگر آن حالت ناامنی سابق را ندارد و وضعیت بحران و تهدید در آن خطه توسط شهید شوشتری به فرصت تبدیل شد.

به نظر شما نقش شهید شوشتری در سال‌های دفاع مقدس چگونه بود؟

من البته در هشت سال دفاع مقدس به صورت مستقیم در رکاب ایشان نبودم ولی آن شهید بزرگوار از فرماندهان بارز زمان جنگ بودند که کار خود را از گردان شروع کردند و با تیپ و لشکر ادامه دادند و به سهم خود تأثیرات زیادی بر روند جنگ گذاشتند.

فکر می‌کنید شهادت ایشان چه تأثیری بر مردم منطقه سیستان و بلوچستان گذاشت؟

اتفاقاً جالب است بدانید که پس از شهادت شهید شوشتری در استان، مشخص شد که مردم آنجا اهل عمل هستند و این‌گونه نیست که فقط حرفی بزنند و خودشان کنار گود بنشینند. مردم بدون این که انتظار تعریف و تمجید از کسی یا نهادی داشته

- پس از شهادت شهید شوشتری
- در استان سیستان و بلوچستان،
- مشخص شد که مردم آنجا اهل
- عمل هستند و این‌گونه نیست که
- فقط حرفی بزنند و خودشان کنار
- گود بنشینند. مردم بدون این که
- انتظار تعریف و تمجید از کسی یا
- نهادی داشته باشند، در مراسم
- شهید شوشتری شرکت کردند

درواقع نباید اینگونه تصور کنیم که تنها وقتی تهدید یا درگیری نظامی رخ می‌دهد باید بگوییم وظیفه جهاد داریم، بلکه هر لحظه باید این را بدانیم که هر روز برای ما روز جهاد است، جهاد علمی، اقتصادی، نظامی، مکتبی و فرهنگی، همه این‌ها هم در راستای پیاده‌سازی قوانین متعالی اسلام در سطح جهان و در نظام خودمان است.

ممنون. موفق باشید. ■



به او قول دادم «زینبی» باشم

■ شهید شوشتری در قامت یک همسر در گفت و شنود
شاهد یاران با خانم طیبه دُری همسر مکره شهید

داادم

«به محض این که گفت می‌خواهم بروم جبهه، اشک از چشم‌هایم سرازیر شد. گفت این که نشد! مگر تو از حضرت زینب(س) بالاتری؟ گفتم من خاک پای زینب(س) هم نمی‌شوم. گفت از این به بعد باید مثل ایشان باشی، باید پشت جبهه را حفظ کنی، حتی باید پشتیبان خود من هم باشی، چون اگر تو نتوانی، من هم نمی‌توانم ادامه دهم. گفتم به روی چشم.»
این‌ها بخش‌هایی است از سخنان خانم طیبه دُری. شاید این حرف تکراری به نظر برسد، اما همیشه بخش‌هایی از زیباترین صفحات زندگی شهدا در کلام همسران معزز ایشان رقم می‌خورد و روایت می‌شود. ضمن این که مرور این گفت و شنودها نشان می‌دهد که بی‌حضور همسرانی فداکار، مؤمن و باگذشت، انجام آن همه ایثار غیور مردان ما در عرصه‌های مختلف، میسر نبوده و نیست. این شماره نیز در ویژه نامه شهید شوشتری پای صحبت‌های همسر مکره این شهید بزرگوار نشستیم، که حاصل را (به کوشش زهرا عبد) می‌خوانید:

زمینه آشنایی شما با شهید شوشتری که به پیوند مقدس ازدواج منجر شد چه بود؟

بنده متولد ۱۳۳۱ هستم و چهار سال از شهید شوشتری کوچک‌تر بودم. ما از موقعی که خودمان را شناختیم، با یکدیگر آشنا بودیم، چون پدر ایشان مرحوم حاجت الاسلام آقا فرج الله شوشتری و پدر من حاجت الاسلام آقا یدالله دُری، سال‌ها با همدیگر دوست بودند. هر دوی این بزرگواران، روحانیان ده ینگجه بودند، با هم در قم درس خوانده بودند و رابطه دوستانه عمیقی با یکدیگر داشتند. پدر من محضر دار روستای ینگجه بود، پدر شهید شوشتری نیز کلدخای همین ده بودند.

جالب است، بنده به شخصه تا به حال کمتر شنیده‌ام که یک فرد روحانی کلدخای ده باشد...

خب، معمولاً بزرگ‌ترهای ده را به سمت کلدخایی منصوب می‌کردند. امروز به این سمت «نماینده روستا» می‌گویند آن روز می‌گفتند کلدخا.

حالا که فرمودید از ابتدا با شهید شوشتری آشنا بودید دوست داریم بدانیم اولین باری که این شهید عزیز را به یاد می‌آورید، کی و چگونه بود؟

البته من خیلی کوچک بودم، چون اهل یک روستا بودیم، در روستا نیز از دیرباز همه خانواده‌ها یا فامیل دور و نزدیک بودند، یا این که دست‌کم با همدیگر معاشرت و مراد داشتند، طبیعی است آن‌ها - خانواده شهید شوشتری - نیز به خانه ما می‌آمدند. این ارتباط خانوادگی ادامه داشت، تا این که پدرم در سال ۱۳۳۸ که من هفت ساله بودم فوت کرد. بعداً برادرم که مدیر دفتر دادگستری کل قوچان بود، ما را به نزد خودش برد و مادرم نیز مجدداً ازدواج کرد. جالب است بدانید که خواهر سردار حاج

آقا نورعلی شوشتری، همسر همین برادرم بود که در قوچان زندگی و کار می‌کرد. یعنی ما با این طریق نیز با هم رفت و آمد داشتیم و چون این ارتباط خانوادگی مداوم بود، بین دو خاندان علاقه‌ای به وجود آمد. وقتی آقا نورعلی رفتند خدمت سربازی، خواهرشان که از اخلاق و رفتار من خوشش می‌آمد، به برادرم گفت از این پنج دختری که من بزرگ کرده‌ام یکی از آن‌ها به خودمان می‌رسد که من جزو آن پنج خواهر بودم و سرانجام به همسری شهید شوشتری درآمدم.

مراسم ازدواج‌تان چگونه برگزار شد؟

وقتی حاج آقا رفتند سربازی، برادرم به شهرستان درگز منتقل شد. آن‌جا حاج آقا زنگ زدند و تقاضای برگزاری مراسم خواستگاری کرده بودند، همچنین در همان تماس، حاج آقا گفته بودند که در مسابقات تیراندازی در ارتش به مقام اول نائل شده و به عنوان «گماشته» پسر خاله شاه منصوب شده‌اند. البته شهید شوشتری به این کار راضی نبودند ولی گویا به زور ایشان را مجبور به پذیرش این کار کرده بودند.

با وجود آن وضعیت و نارضایتی شهید شوشتری، ایشان چگونه با این موضوع کنار می‌آمدند؟

برای‌شان خیلی سخت بود، چون وضعیت حجاب آن خانواده مناسب نبود، حاج آقا نورعلی از غصه بیمار شده و گفته بودند: «این‌جا جای من نیست» و چون خیلی تلاش کرده بودند که از آن‌جا بیرون بیایند، چند روزی هم ایشان را بازداشت کرده بودند. بعد از اتمام دوره

● وقتی حاج آقا رفتند سربازی،
● برادرم به شهرستان درگز
● منتقل شد. آن‌جا حاج آقا زنگ
● زدند و تقاضای برگزاری مراسم
● خواستگاری کرده بودند.

بازداشت، شهید شوشتری بقیه خدمت خود را در محل پادگان گذراند. آن‌جا هم چون اندام ورزیده و قد بلندی داشت و از هر نظر سرباز شایسته‌ای بود، گفته بودند اگر این‌جا بمانی، شما را در گارد شهنشاهی استخدام می‌کنیم



شهید نورعلی شوشتری در کنار سه فرزند پسر خود.

ولی شهید قبول نکرده بود، چون از همان ابتدا با رژیم ستمشاهی مخالف بود. می‌گفت: «دین و ایمان را به هیچ قیمتی نمی‌دهم» و دیگر نرفت و دو سال تمام حتی به مرخصی هم نمی‌آمد، فقط به وسیله نامه حال و احوال خود را به خانواده و فامیل اطلاع می‌داد. باری، سربازی شهید شوشتری که تمام شد، به تنهایی و مستقیماً به منطقه درگز پیش برادرم آمد و خواستگاری انجام شد. برادرم که گفته بود این ازدواج اشکالی ندارد و شما می‌توانید داماد ما باشید، فقط برگردید و همراه با بزرگ‌ترهای روستا یک بار دیگر رسماً به خواستگاری بیایید.

از مراسم خواستگاری برای ما بگویید.

آن روز برادر بزرگ‌تر شهید، مرحوم حاج غلامحسین شوشتری به همراه حدود ده نفر از بزرگان روستا به خواستگاری آمدند و صحبت‌ها را کردند. پسر عمه ما نیز محضر دار بود و صیغه عقد جاری شد. در حالی که من اصلاً خبر نداشتم این‌ها برای خواستگاری آمده‌اند!

مراسم عروسی چگونه برگزار شد؟

مسا بعد از یک سال و نیم که در عقد همدیگر بودیم، رفتیم شهرستان کاشمر، حاج آقا نورعلی آمدند و زندگی مشترک‌مان را شروع کردیم. پنج شش ماهی در کاشمر

شهید نورعلی شوشتری به همراه چند تن از دوستان.



مکرمه شهید، درباره نوع و میزان رابطه آن عزیزان با فرزندان شان است. به جز آن، دوست داریم بدانیم که سردار شهید شوشتری که در بین بچه‌های دفاع مقدس و همچنین در بین کادر محترم سپاه آنچنان با جذب و بانفوذ و در عین حال دوست داشتنی بود، در خانه با فرزندان چگونه برخورد و رفتار می‌کرد و چگونه پدری بود؟

همیشه گفته‌ام که حاج آقا نورعلی خیلی انسان مهربان و رؤیوی بود. با وجود آن همه گرفتاری و مشغله کاری که ایشان داشت، به محض

این که پایش به خانه می‌رسید، به همه بچه‌ها محبت می‌کرد و سر تک آن‌ها را به سینه خود می‌فشارد. ما چند تا نوه هم داریم که آن‌ها نیز وقتی یک کم راه افتاده بودند، از سر و کول پدر بزرگشان بالا می‌رفتند. هر وقت که به حاج آقا نورعلی می‌گفتم شما خسته‌اید، درست نیست که این‌طور اذیت شوید، می‌گفتند: «بگذارید این بچه‌ها آزاد باشند، خود من وقتی بچه بودم، به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگم خیلی علاقه‌مند بودم و دوست داشتم که آن‌جا آزاد باشم و بتوانم با بقیه بازی کنم.»

حاج آقا نورعلی هر وقت که به خانه می‌آمدند، با وجود خستگی زیاد و مسیریایی که از راه‌های دور تا این‌جا طی می‌کردند، از من دلجویی می‌کردند و می‌گفتند: «طیبه خانم، من مدیون شما هستم.» وقتی اعتراض می‌کردم و می‌گفتم چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟ می‌گفتند: «من شما را خیلی تنها گذاشته و رفته‌ام. هر چه فکر می‌کنم به ذهن نمی‌رسد که یک سال تمام را کنار هم زندگی کرده باشیم.» البته من پیشاپیش می‌دانستم که هدف والای ایشان عظمت اسلام و مسلمین و نظام مقدس جمهوری اسلامی است ولی می‌خواهم بگویم که حاج آقا نورعلی تا این حد بزرگوار بودند که آن‌جایی که فکر می‌کردند بار فراق و دوری بر من و بچه‌ها گران آمده، این‌گونه متواضعانه می‌کوشیدند تا بلکه این بار را سبک کنند.

کلا برای خود شما چگونه همسری بودند؟

یک فرد بسیار مفید، یک همسر مهربان و دلسوز. هر چه بگویم کم گفته‌ام. بعد از درگذشت پدر مرحومم، وقتی به خانه آمدم، از فرط دلتنگی گریه می‌کردم و می‌گفتم من مدت‌هاست که پدرم را ندیده‌ام؛ مانند یک بچه یتیم دو ساله دست نوازش بر سرم می‌کشید. به خوبی خلا وجود پدرم را جبران می‌کرد، کلا اخلاقش در خانه عالی بود. بعضی از خانم‌های در و همسایه وقتی بیرون ما را با هم می‌دیدند، بعداً به من می‌گفتند حتماً خیلی از حاج آقا حساب می‌برید؛ می‌گفتم چرا؟ می‌گفتند ایشان خیلی ابهت دارد. من در پاسخ آن‌ها فقط ته دلم می‌خندیدم. درست است که حاج آقا نورعلی قایلند بود و هیبت خاصی داشت ولی چشمان او را که نگاه می‌کردی، دارای مهربانی و جذبه خاصی بود و خیلی هم رؤف بود. اگر در بیرون از خانه یک نظامی تمام‌عیار و مقتدر بود، در خانه همسری عادی و بسیار هم دلسوز و مهربان بود.

از دیگر خصوصیات شهید شوشتری این بود که کلاً اگر یک نفر، کوچک‌ترین محبتی به ایشان می‌کرد، به سرعت درصدد جبران آن برمی‌آمدند. بارها و بارها، وقتی در

بودیم. بعد برگشتیم روستای ینگجه و ماندگار شدیم. یادش به خیر، عروسی‌ها آن وقت‌ها صلواتی بود و تجملات الان را نداشت، من و حاج آقا نورعلی نیز خریدی جزئی کردیم و مراسم عروسی برگزار شد؛ همه افراد مذهبی و معنوی و روحانی بودند.

چه مدت در روستای ینگجه ماندید و حاج آقا در این مدت برای ارتزاق چه کاری می‌کردند؟

ما به مدت هشت سال در ینگجه ماندیم. حاج آقا نورعلی مشغول کشاورزی شدند. زمین‌ها متعلق به خودشان بود و حاج آقا یک دستگاه تراکتور که آن زمان تازه به بازار آمده و تعدادش در محیط‌های کشاورزی خیلی کم بود، خرید و به وسیله آن زمین را شخم می‌زد. متأسفانه بعد از هشت سال، آن‌جا خشکسالی پیش آمد و حاج آقا رفتند سمت اهواز و خوزستان و پیمانکار یک شرکت در آن‌جا شدند. زمان جنگ که از جاده‌های اهواز عبور می‌کردیم، حاج آقا نورعلی راه‌ها را نشان ما می‌دادند و می‌گفت این‌ها را خود من ساختم.

در سال ۱۳۵۶ اهالی ینگجه و فامیل، به ما خبر دادند که پدر شهید فوت کرده است. حاج آقا نورعلی بعد از پایان مراسم سوگواری پدرشان برگشتند اهواز و بعد از یک سال نیز متأسفانه مادرشان فوت کرد. البته این بار حاج آقا نورعلی قبل از فوت، از وخامت حال مادر بزرگوارشان خبردار شده و بر بالین ایشان که قدرت تکلم نداشت حاضر شده بود. وقتی حاج آقا نورعلی نشسته بودند بالای سر ایشان، قطره قطره آب در دهان مادرشان می‌ریختند. همه می‌دیدند که حاج آقا نورعلی کف پای مادرشان را

- **سربازی شهید شوشتری که تمام شد، به تنهایی و مستقیماً به منطقه در گز پیش برادرم آمد و خواستگاری انجام شد. برادرم که گفته بود این از دواج اشکالی ندارد و شما می‌توانید داماد ما باشید.**

به سر و صورت خود می‌کشیدند و آن را سرمه چشم خویش می‌کردند.

یعنی به مصداق آیه شریفه «و بالوالدین احساناً» و به تاسی از سیره بزرگان دین مبین اسلام، نسبت به تکریم و احترام به پدر و مادر تا این حد اهمیت قائل می‌شدند.

دقیقاً. آن‌قدر به پدر و مادرشان ارج و قرب می‌گذاشتند و احترام قائل می‌شدند که از این حیث، زبنازد همگان بودند. باری، بعد از فوت مادر شهید، ما دیگر در روستا تنها شده بودیم و وقتی و حاج آقا نورعلی دیدند که ما تنهای تنها شده‌ایم، آمدند پیش ما و در روستا ماندند.

یعنی تا آن زمان جدا از ایشان زندگی می‌کردید؟

بله، ما هشت سال با بچه‌ها تنها بودیم و حاج آقا نورعلی هر پنج، شش ماه یا حتی گاهی نه ماه یک بار، به ما سر می‌زدند، چون آن زمان مثل حالا وسایط نقلیه زیاد نبود که ایشان زود به زود به ما سر بزنند.

شما و حاج آقای شوشتری کلا چند فرزند دارید؟

شش فرزند داریم، سه دختر و سه پسر که به ترتیب تولد عبارتند از: مهناز خانم، آقا فرج الله، آقا روح الله، حسین آقا، زهرا خانم و فاطمه خانم.

اتفاقاً یکی از پرسش‌های همیشگی ما از همسران

راهی با هم می‌آمدیم، می‌دیدم از ماشینی پیاده می‌شود و به افراد مختلفی کمک می‌کند. می‌گفت مثلاً فلان روز این شخص در فلان جا به من کمک کرده و من هیچ وقت محبت آن روز او را فراموش نمی‌کنم و تا زنده هستم کمکش می‌کنم. حالا شاید کمکی که آن فرد به خصوص کرده بود، فقط یک بار و در مدت‌ها قبل انجام شده بود ولی حاج آقا محبت هیچ کس را فراموش نمی‌کرد و می‌گفت حالا که این شخص به ما احتیاج دارد، باید دستش را بگیریم. و بارها به او کمک می‌کرد.

شما چگونه با دیر آمدن‌های ایشان به خانه و گاهی نبودن‌شان به مدت‌هایی نسبتاً طولانی کنار می‌آمدید؟

همان روزهای اول جنگ که آمدند محافظی کند، ابتدا اسلحه‌اش را گذاشت جلوی من و گفت این اسلحه را باز و بسته کن، گفتم بلد نیستم. همان‌جا این کار را به من یاد داد. آخر سر وقتی اسلحه را به من داد و توانستم آن را باز و بسته کنم، گفت خوب، حالا خاطر جمع شد که اگر اتفاقی برایت بیفتد، می‌توانی از خودت و بچه‌ها دفاع کنی، من دیگر می‌خواهم بروم. به محض این که گفت می‌خواهم بروم اشک از چشم‌هایم سرازیر شد، گفت این که نشد! مگر تو از حضرت زینب (س) بالاتری؟ گفتم من خاک پای زینب (س) هم نمی‌شوم، گفت از این به بعد باید مثل ایشان باشی، باید پشت جبهه را حفظ کنی، حتی باید پشتیبان خود من هم باشی. اگر تو نتوانی، من هم نمی‌توانم ادامه دهم. گفتم به روی چشم.

همان روز از ما خلاص‌حافظی کرد و رفت. وقتی هم رفت، وضعیت این‌گونه نبود که بگویم هر ماه به ما نامه می‌داد یا تلفن می‌زد یا به مرخصی می‌آمد؛ فقط گاهی می‌آمد. هر سه یا چهار ماه، دو یا سه روزی می‌آمد مرخصی و من به خوبی با این شرایط کنار آمدم. چون قول داده بودم «زینبی» باشم.

از خاطرات خود در خصوص مبارزات انقلابی شهید شوشتری برای ما بگویید.

زمانی که ایشان در شهرستان اهواز شاغل بودند، همراه با مردم غیور و خونگرم این خطه با عوامل شاه مبارزه می‌کردند. وقتی هم که مادر بزرگوارشان فوت کردند و بعدها حضرت امام به کشورمان بازگشتند، همچنان که عرض کردم حاج آقا یک سال بعد از فوت مادرشان آمده بودند پیش ما و در روستا مانده بودند. تقریباً همان اوایل دوران بعد از پیروزی انقلاب بود که برای پاسداری از انقلاب اسلامی رفتند و در سپاه ثبت نام کردند. سال ۱۳۵۸ روند پیش آمدها و سرعت حوادث به قدری تند بود که ایشان به محض این‌که از دوره آموزشی در سپاه

■ شهید شوشتری در مراسم جشن تولد نوازش، یک سال بزرگتر شدن او.



هلی کوپتر می‌نشیند و می‌رود تا به این مأموریت بسیار مهم برسد.

خاطره این عملیات به صورت یکی از ایام بسیار پرخطر هنوز در ذهن مانده است. شهید شوشتری از ما خواستند که از کرمانشاه خارج شویم. تقریباً امکان هر نوع ارتباطی با خارج از منطقه قطع غیرممکن شده بود، همه تلفن‌ها قطع بود. حسب الامر حاج و آقا تصمیم گرفتیم اگر وسیله‌ای مهیا شد، به نیشابور برگردیم. شب بود. یادم است که من زیر یک درخت کاج ایستاده و دست دخترم زهرا را گرفته بودم، فاطمه هم کنارم بود. دشمن انبار مهمات را هدف گرفته بود، جعبه‌های مهمات یکی یکی

● ما به مدت هشت سال در ینگجه
● ماندیم. حاج آقا نورعلی مشغول
● کشاورزی شدند. زمین‌ها متعلق به
خودشان بود و حاج آقا یک دستگاه
تراکتور که آن زمان تازه به بازار آمده
و تعدادش در محیط‌های کشاورزی
خیلی کم بود، خرید و به وسیله آن
زمین را شخم می‌زد.

داشتند منفجر می‌شدند که با انفجار هر کدام، ما به هوا بلند می‌شدیم و به زمین می‌خوردیم. یک‌دفعه دیدم از فرج الله و روح الله که خیلی کوچک بودند، خبری نیست. دنبال‌شان گشتم، از نگهبان که پرسیدم، گفت من آن دو را به زور به داخل یک سنگر فرستاده‌ام. سریعاً رفتم سمت سنگری که آن نزدیکی بود، هر دو را با سر و روی خاکی و رنگ‌های پریده پیدا کردم. بچه‌ها سراسیمه به طرف من دویدند. خیلی دردناک بود.

دشمن اعلامیه داده بود که تا ظهر شهر را محاصره می‌کنند، حاج آقا نگران بود که یک وقت خانواده‌اش دست دشمن نیفتند و خدای ناکرده زجرکش نشوند. می‌خواستیم راه بیفتیم اما بچه‌ها می‌گفتند ما نمی‌آیم. گفتم اگر نرویم و اتفاق بدی بیفتد، بابا ناراحت می‌شود. خلاصه، صبح زود حرکت کردیم، بیرون که آمدیم، دیدم شهر خالی شده است.

پس از این‌که جنگ تمام شد و حضرت امام قطعنامه ۵۹۸ را قبول کردند، حاج آقا شوشتری گریه می‌کرد. تا آن روز من گریه‌اش را ندیده بودم.

ایران و اسلام بایستد و بجنگد. شش‌هفته‌ایم که در طول هشت سال دفاع مقدس، زمان‌هایی را همراه با فرزندان‌تان به نزدیکی‌های منطقه و نزد ایشان می‌رفتید.

در زمان جنگ، فقط در بعضی مواقع، مثلاً ایام تعطیلات تابستان به اهواز می‌رفتیم و حاج آقا را می‌دیدیم. وقتی شهید شوشتری به باختران آن روز و کرمانشاه امروز منتقل شدند، دخترمان زهرا نوزاد بود و ما در این شهر در آپارتمان‌هایی که متعلق به سپاه بود، سکنی گزیدیم. طبیعی است که این منطقه در نزدیکی

مرز ایران و عراق قرار دارد و تقریباً روزی نبود که شهر مورد حملات یا تهدیدهای دشمن از دور و نزدیک قرار گیرد. گاهی اوقات شدت صدای انفجار به قدری زیاد بود که حاج آقا سری به خانه زدن و گفتند: اگر زیر پله‌های خانه پناه بگیرید، امنیتش بیشتر است. شرایط سختی بر شهر حکمفرما بود، همه جا را دود گرفته بود. وقتی اوضاع آرام‌تر شد، داخل شهر شدیم. تعداد شهدای آن حادثه خیلی زیاد بود. آدم‌های بی‌گناه زیادی شهید شده بودند. خیلی‌ها گریه می‌کردند. حاج آقا نورعلی مثل یک کوه به همه ما روحیه می‌داد.

تعطیلات که تمام می‌شد از منطقه بیرون می‌آمدیم و به شهر خودمان برمی‌گشتیم. معمولاً حاج آقا با ما نمی‌آمد و در جبهه می‌ماند. خلاصه، هر بار - هر طور که بود - به سختی و با مشقت، خودمان را به نیشابور می‌رساندیم. شهید شوشتری می‌گفت: وقتی در نیشابور نیستید و این‌جا در منطقه‌اید، بیشتر نگران‌تان می‌شوم. خب، ایشان حق داشت ولی من و بچه‌ها همه جور سختی‌ای را به جان می‌خریدیم تا از نعمت همراهی و کنار حاج آقا نورعلی بودن بهره‌مند شویم. واقعاً یاد آن روزها به خیر...

شاید نگین کارنامه شهید شوشتری در دفاع مقدس، فرماندهی نیروهای سپاهی - در کنار شهید صیاد شیرازی که فرمانده نیروهای ارتشی بود - در عملیات مرصاد باشد. خوشبختانه این دو شهید عزیز و این دو سردار بزرگ جنگ، با وحدت، همدلی و هماهنگی خوبی که داشتند توانستند این آخرین عملیات در طول هشت سال دفاع جانانه ملت ایران را به پیروزی برسانند. از خاطرات خود درباره

این عملیات برای ما بگویید.
زمان انجام این عملیات، تابستان بود و من و بچه‌ها در قرارگاه نجف اشرف در کرمانشاه به سر می‌بردیم. حاج آقا شوشتری قبلش رفته بودند اهواز. وقتی با هلی‌کوپتر به کرمانشاه آمدند تا نقشه‌ای مهم را بردارند، بچه‌ها او را می‌بینند و دنبالش می‌دوند که با پدرشان دیداری تازه کنند اما حاج آقا نورعلی از آن‌ها می‌خواهد چون وقت تنگ است از آن‌جا بروند و خودش نیز داخل

برگشتند، بلافاصله رفتند به منطقه کردستان، تادر خاموش کردن غائله کردستان، یار و یاور انقلاب باشند. در زمان بروز رخدادهای کردستان چه مدتی در آن‌جا ماندند؟

مدت چهارده ماه. شرایط آن‌جا بسیار سخت بود، به طوری که خود شهید شوشتری می‌گفتند: «ما در قالب یک گروه سیصد نفره رفتیم کردستان و فقط ۲۰ نفرمان زنده برگشتیم.» چون اکثراً شهید شده بودند. از آن پس نیز حاج آقا نورعلی منتقل شدند نیشابور و ما هم با ایشان رفتیم به این شهرستان. بعد از پانزده روز، جنگ ایران و عراق شروع شد.

همیشه فکر می‌کنم که ۸ سال دفاع مقدس برای من و این بچه‌ها، حین جنگ و بعد از آن، معنای دیگری داشت. این جنگی که حاج آقا شوشتری اولین بار که داشت به جبهه می‌رفت، حین خداحافظی پیش‌بینی کرد ۶-۵ ماهه تمام می‌شود، هشت سال تمام طول کشید و من که قول داده بودم زبنی عمل کنم، وظیفه خود و بچه‌های دانستم که همراه و پشتیبان سردار شوشتری باشیم.

سال‌های اول که حاج آقا برای مرخصی به منزل می‌آمد می‌گفت: «همه می‌گویند این آقای شوشتری حتماً با همسرش اختلاف دارد که مدام به جبهه می‌آید، این قدر در منطقه می‌ماند و هر بار تا به مرخصی می‌رود، به سرعت برمی‌گردد. دوستانم می‌پرسند مگر شما چه کار می‌کنید که خانواده‌تان به خاطر این دوری‌ها و دیر به دیر خانه رفتن‌تان اعتراض نمی‌کنند؟» آن‌ها دیده بودند که شهید شوشتری زمان‌هایی را که در جبهه به سر می‌برند، مثل این‌که هیچ دغدغه‌ای در خصوص دوری از خانه و زندگی خانواده‌شان ندارند. شاید آن‌ها نمی‌دانستند که حاج آقا نورعلی وظیفه اداره کردن این قسمت از زندگی خود - پشت جبهه - را به بنده سپرده است.

و شما و فرزندان شهید نیز به خوبی از پس این کار مهم برآمدید.

البته این را دیگران باید قضاوت کنند و بگویند ولی در زمان جنگ من به سهم خودم می‌کوشیدم دست‌کم مشکلات زندگی را با ایشان در میان نگذارم...

چه مشکلاتی؟

مثلاً اگر گاهی خودم یا بچه‌هایم بیمار می‌شدیم یا اگر سختی‌هایی از انواع دیگر در زندگی ما پیش می‌آمد، که همواره نیز چنین مسائلی در هر خانه‌ای پیش می‌آید، ایشان فقط بعد از برطرف شدن آن مشکلات از کل ماجرا باخبر می‌شدند. دلیلش هم این بود که می‌خواستیم حاج آقا نورعلی با فراغ بال و با خیال آسوده در مقابل دشمنان



■ سجده شهید شوشتری همچنان در منزل ایشان گشوده است



سردار نورعلی شوشتری با عبا و در حیاط خانقاه در حال تماشای نوههایش

حالا هر جا که می‌روم، انگار او حضور دارد. همیشه آخرین خداحافظی‌اش جلوی چشمانم است... هیچ وقت فکر نمی‌کنم که ایشان کنار ما نیست. بعضی اوقات صدای نماز خواندنش را در خانه می‌شنوم، لایذ شنیده‌اید که سجاده شهید شوشتری هنوز در این محراب، در خانه پهن است، چون هر وقت که از راه می‌رسید، ابتدا دو رکعت نماز می‌خواند. دوست دارم این سجاده همیشه پهن باشد. معمولاً همه آشنایان و فامیل‌هایی که به خانه ما می‌آیند، در همین سجاده نماز می‌خوانند. در کنار بچه‌ها، این، باارزش‌ترین یادگاری است که از همسر شهیدم برای من مانده است...

برای تحقق راه و تفکر شهید شوشتری خانواده ما و حاج شیخ ابراهیم شوشتری که برادر دو شهید هم هستند - در روستای زادگاه آقای شوشتری - ینگجه - دارالقرآنی راه‌اندازی کردیم که اساتید و مربیان آن از دارالقرآن قم و فاروج برای آموزش در رفت و آمد هستند. تأسیس این دارالقرآن با هدف ترویج فرهنگ قرآنی و مکتبی ائمه اطهار است که شهدا و همچنین شهید شوشتری به آن

خیلی تأکید داشت. تمام هزینه‌های این دارالقرآن از طرف خانواده و شخصی است و برای فعالیت‌های گسترده‌تری مثل تأسیس بنیاد شهید شوشتری اقدامات و کارهای اولیه آن از طریق فرزندانمان فرج الله و روح الله شوشتری صورت گرفته است اما بودجه کافی را نداریم.

شنیده‌ایم فرزندان برومند شما مشغول جمع آوری مجموعه اسناد، دست نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و عکس‌های شهید شوشتری و تدوین زندگی‌نامه ایشان هستند. راستی از این شهید عزیز، آیا وصیت‌نامه‌ای بر جا مانده است؟

یادم است سال ۱۳۵۸، زمانی که غائله کردستان شروع شده بود، از یکی از دوستان نزدیک حاج آقای شوشتری که از پاسداران محافظ مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز بود، شنیدم که همسر من موقع اعزام به کردستان وصیت‌نامه کوتاه خود را به این دوست خود داده بود. شهید شوشتری در این وصیت‌نامه به برادر بزرگش حاج غلامحسین تأکید کرده بود که اگر شهید شد، با خانواده‌اش به نیکی رفتار شود و اسم فرزندم را هم که باردار بودم اگر پسر باشد روح الله و اگر دختر باشد زهرا بگذارم...

با شهادت و بار فرازش چگونه کنار آمدید؟

همان طور که جنگ می‌شد و دنبالش می‌رفتم با شهادتش هم کنار آمدم. نبودش خیلی سخت است ولی خوشحالم چون مدام زمزمه می‌کرد که همه دوستانم رفتند و من از قافله عقب ماندم، من لیاقت شهید شدن را نداشتم. می‌گفتم

همان روزها در مشهد مقدس، مسئولیت فرماندهی سپاه را به ایشان دادند. ما مدتی در نیشابور بودیم و حاج آقا نورعلی بین مشهد و نیشابور در رفت و آمد بودند تا این که خانه ما نیز به مشهد منتقل شد. مدتی بعد به حاج آقای شوشتری دستور رسید که به تهران بروند. به این ترتیب سه روز از هفته را در تهران و سه روز را هم در مشهد شاغل بودند، این رفت و آمدها تقریباً تا روزهای آخر عمرشان ادامه داشت. ایشان هم خیلی پرکار بودند و هم به هیچ عنوان خسته نمی‌شدند؛ با خستگی به کل بیگانه بودند.

از آخرین دیدارهای تان با این شهید عزیز بگوئید.

در آخرین چهارشنبه عمرش به خانه آمد و همه را جمع کرد. آن روز با بچه‌ها دور هم بودیم. بعد از صرف غذا حاج آقا گفتند: جلسه‌ای در پیش دارم، می‌روم و برمی‌گردم. آن جلسه مربوط به برگزاری کنگره شهدای خراسان بود...

و عجیب این که شهید شوشتری در آخرین روزهای حیات دنیوی‌شان، برای پاسداشت مقام شامخ شهید، داشتند مقدمات کنگره‌ای را فراهم می‌کردند که خودشان هم در آخرین روزها به کاروان این افلاکیان پیوستند و این کنگره تقریباً به صورت بزرگداشت این شهید و شهید محمدزاده نیز در آمد.

بله. خلاصه، بعد از چند ساعت، حاج آقای شوشتری از جلسه برگشتند و در کنار بچه‌ها شام خوردیم. این، آخرین غذایی بود که با هم خوردیم.

فردا صبح زود، با صدای نماز خواندن حاج آقا از خواب بیدار شدم. نمازش را که خواند، کنارم ایستاد. مثل همیشه، مرتب و منظم، لباس‌هایش را پوشیده بود. پرسیدم: من هم می‌توانم با شما بیایم؟ گفت: آن‌جا جای شما نیست، پیش بچه‌ها بمان. کمی بعد، راننده رسید و صدای در آمد، شهید شوشتری، دستم را مردانه فشرد و تکانی داد. هیچ وقت دستم را این طور فشار نداده بود. وقتی خداحافظی کرد و رفت. پشت سرش سوره مبارکه قدر را خواندم. بعد از

- وقتی خداحافظی کرد و رفت.
- پشت سرش سوره مبارکه قدر را خواندم.
- بعد از رفتنش وقتی به اتاق برگشتم، حالت عجیبی به من دست داد.
- دلم گواهی می‌داد که این خداحافظی با همیشه فرق دارد.
- انگار می‌دانستم که خداحافظی همیشه است.

رفتنش وقتی به اتاق برگشتم، حالت عجیبی به من دست داد. دلم گواهی می‌داد که این خداحافظی با همیشه فرق دارد. انگار می‌دانستم که خداحافظی همیشه است.

خیلی بی‌قرار و بی‌طاقت شده بودم. حال خودم را نمی‌دانستم. مقداری قرآن خواندم و استغفار کردم ولی باز هم آرام نشدم. برای آرامش روحی به جلسه قرآن رفتم، ولی نتوانستم تا پایان جلسه بمانم و سریعاً به خانه برگشتم. آن‌جا که رسیدم، دیدم یکی از خواهران پاسدار جلو آمد و به من دل‌داری داد. عده‌ای جلوی در خانه جمع شده بودند. پرسیدم چی شده است؟ فهمیدم که چرا از دیشب بی‌قرارم، حاج آقا شهید شده بود. خلاصه، با رسیدنم غوغایی در خانه به پا شد...

انگار پدرم احرام بسته بودند...

شهید شوشتری در قامت یک پدر در گفت و شنود شاهد یاران
با فرج الله شوشتری، فرزند شهید



می آمد که کاری با تأخیر
مواجه می شد، پدرم آن قدر
با تسبیحش ذکر می گفت
و صلوات می فرستاد که
مشکل حل شود و در موقع
مقرر به فرودگاه، حرم،
محل کار، قرار یا نشست
مورد نظر برسیم.

شما فعالیت های
انقلابی پدرتان را به یاد
می آورید؟

از آنجا که پدرم کلاً درگیر
این اتفاقات بودند، خانواده
پدری ما هم به ایشان
متصل بودند. قسمت عمده
مبارزات پدر هم در همین

روستا گذشت. دوستانش

می گفتند آوردن عکس مبارک حضرت امام (ره) به
روستا یا نگهداری مخفیانه رساله امام (ره) یا کتاب
«صلح امام حسن (ع)» نوشته حضرت آقا (مقام معظم
رهبری) که از مبارزان شاخص منطقه بودند، کار
مهمی بوده، که تنها شهید شوشتری آن را انجام داده
است. به طور کلی بخش عمده ای از خانواده پدری

**نخستین خاطراتی که از پدرم دارم،
این است که همیشه سخت کوش
بود، یعنی با اینکه ما شرایط سختی
در روستا داشتیم و همه آدم های
روستایی سخت کوش و پرکار هستند
ولی باز هم پدرم با بقیه متفاوت
به نظر می آمد. پدرم در همان ایام
آن قدر تلاش می کردند که همه از
توان شان متعجب بودند**

و مادری ما روحانی بودند و چنین ارتباط هایی - از
نوع مذهبی و مبارزاتی - داشتند و به همین دلیل هم
این مبارزات در فامیل ما خیلی عجیب و غریب نبود.
از جمله، پسرعموها و پسرعمه های پدرم در مشهد
طلبه بودند و عموی ایشان در مشهد روحانی بوده
و هستند.

**ارتباط شهید شوشتری با حضرت آیت الله خامنه ای
از کجا شکل گرفت؟**

این ارتباط از پیش از انقلاب برقرار بود، البته نه

درآمد

چون خیلی از دوستان آقای شوشتری
شهید شده بودند، ما فکر می کردیم
سرانجام ایشان نیز شهادت است، اما جالب
این جاست که بعد از شهادت پدرم، وقتی
پیکر پاک ایشان را در کفن دیدم، اصلاً
احساس نکردم که آن پارچه، کفن است،
بلکه فکر می کردم پدرم احرام بسته اند و
آماده طوافند...

فرج الله شوشتری، پسر ارشد شهید
شوشتری، نگاه جالبی به شخصیت و
زندگی آن عزیز پرکشیده دارد، که
به تفصیل آن را در گفت و شنود ذیل
می خوانید:

خوب است صحبت های مان را از نخستین روزهایی
که پدر را به یاد می آورید، شروع کنیم.

بنده متولد ۱۳۵۵ هستم. نخستین خاطراتی که از
پدرم دارم، این است که همیشه سخت کوش بود،
یعنی با اینکه ما شرایط سختی در روستا داشتیم و
همه آدم های روستایی سخت کوش و پرکار هستند
ولی باز هم پدرم با بقیه متفاوت به نظر می آمد.

چه تفاوت هایی داشت؟

پدرم در همان ایام آن قدر تلاش می کردند که همه از
توان شان متعجب بودند. به هر حال پدر ایشان فوت
کرده بود و بار مسئولیت خانواده پدری خود را هم
برعهده داشت. قبل از فوت پدرش هم در جاهای
مختلفی مثل چاه بهار، خوزستان و شمال کار می کرد
ولی چون بعد از فوت پدر بزرگم، مادر بزرگم تنها
شده بود، شهید شوشتری با ماشین در بین جاده های
قوچان و روستای خودمان و شهر نیشابور تردد و
مسافرکشی می کرد، به دلیل رانندگی زیاد هم دست
فرمان آقا جان حرف نداشت، خیلی هم دوست
داشت که خودش هدایت ماشین را برعهده بگیرد
اما وقتی من به سن قانونی رسیدم، این فرصت را
پیدا می کردم تا راننده پدرم باشم و اغلب ایشان را
به محل کارش در پادگان لشکر پنج نصر یا حرم امام
رضاع (ع) برای کشیک برسانم.

خاطره ای هم از این هم مسیر شدن ها دارید؟

کنارم که می نشستند، مدام می گفتند با احتیاط و
حواس جمع بران. من می گفتم آقا جان! مگر عجله
ندارید؟ می گفت تو مراقب باش، خدا ما را به موقع
می رساند. اگر در ترافیک بودیم یا ضرورتی پیش

به صورت مستقیم و خیلی نزدیک. در رفت و
آمدهای شهید شوشتری به مشهد که برای دیدار
اقوام روحانی شان صورت می گرفت، طبعاً مقام
معظم رهبری را که در مشهد ساکن بودند، در
مسجد کرامت می دیدند؛ به خصوص که حضرت
آیت الله خامنه ای در آنجا به طور مداوم بعد از نماز
سخنرانی داشتند و پدر و اقوام روحانی ایشان هم در
آن جلسات شرکت می کردند.

**آیا بعد از شهادت پدرتان با مقام معظم رهبری
دیدار داشتید؟**

بله، البته بعد از شهادت پدر در شرایطی خاصی
بودیم ولی برای دیدار حضرت آقا هم رفتیم. اصل
کلام ایشان این بود که افرادی همانند حاج آقای
شوشتری، اگر غیر از این، سرنوشتی داشته باشند،
دور از ذهن است لذا بهترین سرنوشت، که همانا
شهادت باشد، برای آن ها رقم خورده است. به علاوه،
مقام معظم رهبری، خیلی کوتاه درباره سال های
آشنایی شان با شهید صحبت فرمودند و گفتند که پدر
را از گذشته و سال های دفاع مقدس می شناخته اند.
درباره محل سکونت شهید هم آنچنان با جزئیات
صحبت کردند که همه ما متعجب شدیم.

**اگر بخواهید پدر و خصوصیات ایشان را توصیف
کنید، چه می گوئید؟**

نمی شود به این سادگی تعریف کرد، قطعاً برای ما
پدر خیلی خوبی بودند ولی خوب بودن شان در
روابط کوتاهی تعریف می شد که با هم داشتیم. ایشان
یک رزمنده همیشگی بود که در لحظات کوتاه دیدار
هم نیازهای عاطفی و احساسی فرزندان را برآورده

پدر نبود، با جرأت می‌توانم بگویم که اگر لحظاتی را در کنار هم بودیم و می‌توانستیم صحبت کنیم جمع بزنیم، به چند ماه نمی‌رسد اما همه ما به خدا توکل داشتیم و فقط به خاطر رضای خدا تحمل می‌کردیم. امیدوارم خدا این صبر را از ما قبول کند. من احساس می‌کنم ما همه چیزمان را در طبق اخلاص گذاشتیم و به خدا هدیه کردیم. ان شاء الله خدا از بابت این قضیه، به ما توفیق بدهد که ما هم عاقبت به خیر شویم.

دیگر افراد خانواده تا چه اندازه به پدرتان مراجعه می‌کردند و از ایشان راهنمایی می‌خواستند؟

اتفاقاً پدر در جمع فامیل و دوستان همیشه این احساس خوب را در مورد خودشان منتقل می‌کردند که برای همه به منزله یک پشتیبان محکم هستند، به همین دلیل هم بود که معمولاً اگر کسی می‌خواست کاری انجام بدهد، از ایشان مشورت می‌خواست. هر وقت پدرم می‌خواست به خانه بیاید، آشنایان مدام تماس می‌گرفتند و می‌پرسیدند حاج آقا هستند یا نه؟ کسی می‌آیند؟ بعد زمانی را تعیین می‌کردیم که آن‌ها بتوانند بیایند و پدر را ببینند، اصولاً اوقات شهید شوشتری متعلق به همه بود. خودم بارها شاهد بودم که گوشی حاج آقا در فرودگاه، زنگ می‌زد و در همان فرودگاه قرار می‌گذاشتند تا بتوانند با ایشان صحبت کنند. تا آخرین لحظه افراد سعی می‌کردند از مشورت پدرم استفاده کنند.

از وصیت‌نامه پدرتان چه چیزهایی را به یاد دارید؟

مطالبی که نوشته بودند، بیشتر شامل سفارش‌های شخصی‌شان بود اما به نظر من رفتار و سکنات‌شان بزرگ‌ترین و بهترین وصیت ایشان بوده است. فردی که در ۶۱ سالگی با ریش و موی سفید به یک منطقه محروم می‌رود و در آنجا خدمت می‌کند، نه به خاطر ثروت اندوزی بوده، نه برایش آسایشی در بر داشته و نه حقوق ویژه‌ای دریافت می‌کرده، بلکه تنها هدفش این بوده که به نظام مقدس جمهوری اسلامی خدمت کند.

یکی از دلگرمی‌های بزرگم این است که شهادت ایشان برای خیلی‌ها به درس تبدیل شده است. من در همان زمان کودکی هم این حس را داشتم که وقتی جنازه شهدا را می‌آوردند، جامعه متحول می‌شد. امروز هم همین حالت را دارم، با این تفاوت که تشنگی مردم نسبت به این قضیه بیشتر شده است، چون این طور نیست که هر هفته یک شهید داشته باشیم.

در هر صورت، به عقیده من، بزرگ‌ترین وصیت ایشان، در شهادت‌شان نهفته بود، خدا کند ما هم بتوانیم این مسیر را ادامه دهیم. گناه کردن برای ما تا دیروز یک معنا داشت، امروز معنای دیگری دارد، امروز اگر خطا کنیم، پا روی ارزش‌ها گذاشته‌ایم، تاوان آن هم خون پدرمان است. این، موضوع ساده‌ای نیست و امیدوارم ما هم در مسیری که شهدا رفتند قرار بگیریم و حرکت بکنیم. رسالت بازماندگان شهدا همواره سنگین‌تر از آدم‌های دیگر است.

اساساً چیزهایی هست که برای بعضی از افراد به یقین تبدیل می‌شود. مثلاً حرف زدن درباره شهدا برای پدرم یا همزمان‌شان که شهدا را دیده‌اند و

اگر این جمله تا دیروز فقط در کلام وجود داشت، اما امروز با گوشت و پوست و استخوان خود آن را حس می‌کنیم.

از زمانی که شما کودک بودید و پدر می‌خواست به جبهه برود، صحبت کنید.

من کلاس پنجم بودم که جنگ به آخرین سال خود رسیده بود، هنوز سن و سالم آنچنان نبود که بخواهم درک درستی از جنگ داشته باشم. وقتی در سال سوم

هنوز سن و سالم آنچنان نبود که بخواهم درک درستی از جنگ داشته باشم. وقتی در سال سوم ابتدایی بودم و با خواهرم صحبت می‌کردم، هر دو به این نتیجه رسیدیم که نقطه پایانی جنگ، شهادت است...

ابتدایی بودم و با خواهرم صحبت می‌کردم، هر دو به این نتیجه رسیدیم که نقطه پایانی جنگ، شهادت است، هیچ وقت فکر نمی‌کردیم که یک روزی جنگ تمام شود. فقط وقتی «حاج آقا» بعد از ماه‌ها می‌آمد، فکر می‌کردیم جنگ تمام شده است، چون خیلی از دوستان آقا جان شهید شده بودند، ما فکر می‌کردیم سرانجام او شهادت است، اما جالب این جاست که وقتی پیکر پاک ایشان را در کفن دیدم، اصلاً احساس نکردم که آن پارچه، کفن است، بلکه فکر می‌کردم پدرم احرام بسته‌اند و آماده طوافند.

در آن سنین فکر می‌کردیم این اتفاق حتماً باید بیفتد. شاید هزاران بار از پدرمان دل بریدیم و دوباره وقتی بازمی‌گشت، به او دل بستیم چون هر وقت حاجی می‌رفت، به دلیل شرایط کاری‌اش و مکان‌های خاصی که در آن‌ها خدمت می‌کرد، این حس را داشتیم که دیگر بر نمی‌گردد بنابراین چاره‌ای نداشتیم جز دل نکنند. همه این‌ها باعث می‌شد خودمان را به نوعی درگیر چیزهای دیگری کنیم. البته در سال‌های اخیر

همه‌مان احتمال وقوع شهادت را احساس می‌کردیم. خودشان هم آن اواخر، خیلی تحت تأثیر شهادت سردار کاظمی قرار گرفته و حالت‌های عارفانه و عجیبی پیدا کرده بودند، مدام ذکر می‌گفتند و تسبیح از دست‌شان نمی‌افتاد. مدام استغفار می‌کردند، انگار خودشان را برای یک کار بزرگ معنوی آماده می‌کردند، کاری که لازمه‌اش چندین سال خودسازی و لیاقت برای شهادت باشد. واقعاً پس از شهادت شهید کاظمی، خیلی منتظر شهادت بودند.

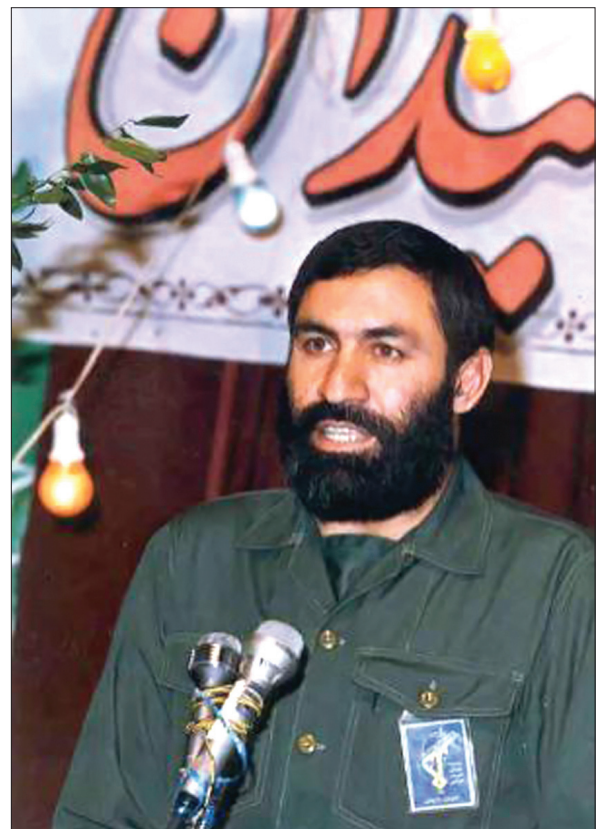
می‌دانیم که سردار شهید شوشتری، حتی در زمان اندکی که قرار بود در مشهد، کنار خانواده‌اش باشد هم، وقت آزاد نداشت. اساساً چقدر پدر را می‌دیدید؟

راستش شهید شوشتری، برای ما فقط

می‌کرد. تفاوت زندگی ایشان با زندگی دیگران شاید در این نکته نهفته باشد که غلظت عواطف‌شان به دلیل کوتاه بودن آن لحظات بیشتر از حد معمول بود و حالا که شهید شده‌اند، همان آمیدی را که هر چند روز یا دو هفته یک بار برای دیدن‌شان داشتیم، از دست داده‌ایم. البته قطعاً امید بزرگ‌تری، این دلنگی را هموار می‌کند و آن، جایگاه معنوی پدر است و به طور کلی روزی نیست که به یاد پدر نباشیم، همیشه به یادشان هستیم و خاطرات‌شان را مرور می‌کنیم. قبلاً امید ما به همان دیدارهای کوتاه مدت بود اما از دو سال قبل تا به حال، به صورت مداوم ایشان را می‌بینیم و هر لحظه به یادشان هستیم.

ولی به هر حال از دست دادن پدر باید سخت باشد.

به هر حال هیچ کسی نمی‌تواند منکر شود که دوری پدر سخت نیست ولی اتفاقات دیگری این دوری و سختی را برای ما قابل تحمل می‌کند، چیزهایی مثل اینکه می‌دانیم روح پدر شهیدمان در جوار رحمت الهی و حضرت اباعبدالله (ع) آرام گرفته است. این ذهنیت آن قدر برای ما خوشایند است که درد فقدان پدر را برایمان سبک می‌کند، به طوری که شاید اغراق نباشد اگر بگویم نبود پدر را احساس نکرده‌ایم، چراکه حضورشان را به نوع دیگری حس می‌کنیم. شاید صبح‌ها که بیدار می‌شویم، متوجه نبود حاج آقا در اطرافمان بشویم و جای خالی فیزیکی ایشان را درک کنیم اما حقیقت این است که ایشان را بیشتر از گذشته احساس می‌کنیم. درواقع شاید بهتر باشد این طور بگوییم که داریم از نبودش در رفتار و کردارمان الهام می‌گیریم. حالا داریم معنای جمله‌ای را که می‌گوید شهیدان زنده‌اند، می‌فهمیم.





درخواست حریف و مبارز می‌کند. پدر من هم پا پیش می‌گذارد و می‌گوید من حاضرم با شما کشتی بگیرم. شهید بابانظر اصلاً تعجب نمی‌کند و با پدر روی تشک می‌رود و در نهایت هم با همان قامت کوتاهی که داشته، آقاچانم را شکست می‌دهد. پدر می‌گفت این نخستین برخورد من با شهید بابانظر بود آن‌ها سال‌ها بعد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سپاه یا منطقه جنگی، چشم‌شان به یکدیگر می‌افتد و خاطره آن روز را برای همدیگر زنده می‌کنند. آقاچانم خیلی با این شهید انس و الفت و رابطه داشت. آن دو شهید بزرگوار هر وقت که به هم می‌رسیدند، ماجرای کشتی آن روز را با خنده و آب و تاب برای خود و اطرافیان‌شان تعریف می‌کردند.

جاهای دیگر این را گفته‌ام که رانندگی آقاچان بسیار خوب بود. خیلی هم دوست داشت که همیشه خودش هدایت ماشین را برعهده بگیرد. حتی پیش از انقلاب مدتی در شمال، چاه‌بهار و کارخانه قند و شکر خوزستان راننده لودر و کامیون بوده و با پیروزی انقلاب و تعطیل شدن کارخانه برای مدتی آقاچان به خانه برگشت. آن زمان ما در روستای خودمان و در همان خانه آب‌آب و اجدادی زندگی می‌کردیم.

خاطره‌ای از پدرتان برای ما بگویید.

آقاچان تا زمانی که در مشهد سمتی برعهده داشت، یعنی تا سال ۱۳۷۹، اصلاً جای نمی‌خورد. آقای رحمتی هم که در دفتر آقاچان کار می‌کرد، این موضوع را کاملاً می‌دانست. بنابراین، اغلب یک داروی گیاهی به نام «آندوخ» که تهرانی‌ها به آن کاکوتی می‌گویند، به صورت جوشانده در استکان می‌ریخت و برای ایشان می‌برد. جالب این‌که از زمانی که پای آقاچان به قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) و شهر ارومیه باز شد، به خاطر نشست و برخاست با برادران آذری‌زبان که بیشتر از بقیه اهل جای هستند، چای نخوردن را کنار گذاشت، گاهی هم به شوخی می‌گفت: بالاخره آذری‌زبان‌ها ما را «چایی خور» کردند! ■

● در آن سنین فکر می‌کردیم این اتفاق - شهادت پدر - حتماً باید بیفتد. شاید هزاران بار از پدرمان دل بریدیم و دوباره وقتی بازمی‌گشت، به او دل بستیم چون هر وقت حاجی می‌رفت، به دلیل شرایط کاری‌اش و مکان‌های خاصی که در آن‌ها خدمت می‌کرد، این حس را داشتیم که دیگر برنمی‌گردد...

درنگ نکن. پدرم می‌گفت که این خواب را به شتاب برای پیوستن به سپاه و لیبیک به شیخ علی شوشتری که زمانی فرمانده سپاه نیشابور بوده و از پدرم انتظار داشته به عضویت سپاه درآید، تعبیر کرده است. به همین دلیل هم همیشه وجود مبارک حضرت امام خمینی(ره) را هدیه‌ای الهی می‌دانست که خداوند از روی لطفش بر سر راه او قرار داده است.

جایی به داستان کشتی گرفتن شهید شوشتری با شهید بابانظر برخوردیم. شما از این ماجرا چه اطلاعاتی دارید؟

پدرم برایم تعریف کرده بود که سال‌های پیش از انقلاب، یک بار گذرش به مشهد یا قوچان می‌افتد و می‌بیند که در یک خیابان، مسابقه کشتی محله‌ای برپاست. او هم بر حسب علاقه و مهارتی که داشته، نزدیک می‌رود و مسابقه را تماشا می‌کند. یک‌دفعه می‌بیند که یک نفر دارد همه را مغلوب می‌کند و کسی هم با او روبرو نمی‌شود. آخر مسابقه، رسم است که قهرمان چرخ می‌زند و حریف بطلبد. شهید بابانظر هم که پهلوانی نامدار در سطح استان و کشور در ورزش‌های کشتی و جودو بوده، از تماشاچی‌ها

لحظه شهادت با آن‌ها بوده‌اند یا خانواده‌های‌شان را دیده‌اند، معنای دیگری داشته است. طبیعتاً این معنا برای خود من که امروز فرزند شهید هستم، درونی‌تر شده است. اگر تا قبل از شهادت آقاچان یک نفر به من درباره شهیدها و فرزندان و آرمان‌های آن‌ها حرف می‌زد، شاید نمی‌توانستم درک کنم اما امروز که آن حرف‌ها را می‌زنند، معنایش را درک می‌کنم.

به علاوه، این وظیفه هم بر دوش ماست تلاش کنیم تا جایی که امکان دارد، حس درونی‌مان را به جامعه منتقل کنیم تا افراد جامعه هم دقیقاً این احساس را نسبت به شهید، شهادت، خانواده شهید، ایثارگران، جانبازان، نظام و ولایت فقیه داشته باشند. البته از مجموعه‌هایی که در این زمینه نقش مؤثری داشته‌اند - مثل سپاه - باید قدردانی کرد که حداکثر تلاش خودشان را در ترویج فرهنگ ایثار و شهادت انجام داده‌اند ولی فکر می‌کنم دولت‌های پیشین نتوانستند این موضوع را به خوبی در جامعه ترویج کنند. بنابراین به مجموعه‌هایی نیاز داریم که با یک فکر باز و منسجم، طراحی و برنامه‌ریزی کنند و این موضوع را از قالب‌های رسمی خارج سازند.

اساساً همگی ما باید تلاش کنیم که اگر شده یک روزنه کوچک پیدا کنیم تا روی دیگر تفکر و رفتار شهیدها را بفهمیم، در احوالات شهیدها جستجو کنیم و دلالی را که این شرایط به وجود آورده، درک و احساس کنیم.

شما خودتان به عنوان فرزند یک شهید، چقدر این احوالات را شناخته‌اید؟

آقاچان در همان مسیری بود که کار می‌کرد. ایشان کارهای فرهنگی انجام می‌داد و به فکر ترویج فرهنگ عاشورایی بود. مثلاً تشکیل هیأت رزمندگان و جامعه الحسین(ع) قطعاً هدفی غیر از ترویج فرهنگ ایثار و شهادت نداشته و ندارد. اگر بزرگداشتی برای شهیدها چه به صورت خانوادگی و چه کنگره برگزار شده، این، هدفی جز ارج نهادن به شهیدها و فرهنگ شهادت در بر نداشته است.

نگاه پدر بزرگوارتان به حضرت امام خمینی(ره) چگونه بود؟

یادم هست پدرم یک بار تعریف می‌کرد اوایل انقلاب که برای رفتن به سپاه مردد بوده، خواب می‌بیند یک روحانی مسن و نورانی، با چهره و سیمایی شبیه به حضرت امام خمینی(ره)، از یک دهلیز وارد می‌شود و رو به پدرم می‌گوید برای یاری رساندن به انقلاب



مبدع، مبتکر و مجری بسیاری از طرح‌ها بود

■ شهید شوشتری در قامت یک پدر در گفت و شنود
شاهد یاران با روح الله شوشتری، فرزند شهید

عملیات و مسئولیت‌شان قرار داشتند و در مقطعی به دلیل حساسیت شرایط و سمت‌شان در وضعیت نبودند به این موضوع که خانواده ایشان هم در وضعیت جنگی هستند رسیدگی کنند. البته بعداً که کمی فرصت کردند، به یکباره فرستادند دنبال ما؛ در شرایطی که مردم عادی داشتند می‌گریختند؛ کل شهر خالی بود و تقریباً کسی از مردم در شهر نبود و ما نیز از آن‌جا دور شدیم و آمدیم نیشابور. حاج آقا یکی از دو فرمانده این عملیات بود و بالطبع مسئولیت سنگینی بر عهده داشت. یادم است که بعد از پایان عملیات مرصاد - و در واقع پایان واقعی جنگ - ما برگشتیم باختران.

چه مدت آن‌جا ماندید؟

بعد از انقلاب، ابتدا محل اصلی اقامت ما در نیشابور بود، روستای ینگجه از توابع بخش سرولایت شهرستان نیشابور، که گاهی به اشتباه می‌نویسند: «روستای سرولایت» و ما چنین روستایی نداریم؛ چون آن‌جا بخش است. بعد هم که جنگ شد، به ترتیب و گاه به گاه، در شهرهای باختران و اهواز و غیره ساکن می‌شدیم.

در واقع حاج آقا به هر جا که برای مأموریت و

● یادم است در سیال‌های دفاع
● مقدس، معمولاً ما به اتفاق کل
● خانواده می‌رفتیم به نزدیکی
جبهه باختران آن روز و کرمانشاه
امروز و همچنین شهر اهواز،
پیش پدرمان می‌ماندیم. حاج
آقای شوشتری در قرارگاه نجف
در باختران فرمانده بودند.

رزم می‌رفتند، شما را هم با خود می‌بردند. بله، البته هر وقت آن‌جا بودیم، در آن شرایط جنگی، ایشان که پیش ما نبود، فقط حسن کار در این بود که ما و آقاجان به همدیگر نزدیک‌تر بودیم. بعد از جنگ هم مدت کوتاهی در نیشابور بودیم و سپس آمدیم مشهد مقدس. در مشهد حاج آقا مدت‌ها مسئول لشکر پنج و قرارگاه ثامن الائمه (ع) بودند، ولی در مناطق جنگی به سر می‌بردند. وقتی جنگ تمام شد، حدود یک سال بعد، کل لشکر، همراه با سازماندهی همه لشکرها، منتقل شد به مشهد و فرمانده لشکر پنج نصر و همچنین فرمانده قرارگاه ثامن الائمه

مقارن با زمان جنگ بود. یادم است در سال‌های دفاع مقدس، معمولاً ما به اتفاق کل خانواده می‌رفتیم به نزدیکی جبهه باختران آن روز و کرمانشاه امروز و همچنین شهر اهواز، پیش پدرمان می‌ماندیم. حاج آقای شوشتری در قرارگاه نجف در باختران فرمانده بودند.

در اهواز چگونه؟

در اهواز هم مجموعه‌ای متعلق به سپاه بود که ایشان آن‌جا مسئولیت داشتند. بر طبق رسم آن زمان - اوایل انقلاب - جاهایی مصادره شده و بعضاً به قرارگاه یا پادگان تبدیل شده بود؛ در محله کیان پارس اهواز.

اولین جذابیت‌های پدر عزیزتان که به چشم شما آمد و متوجه شدید که ایشان انسان ویژه‌ای است، در چه چیزهایی بود؟

شاید اولین چیزهایی که جذب کرد، بحث اخلاص حاج آقا بود؛ البته ما فرزند ایشان هستیم و بالطبع بهتر است که این مباحث را دیگران مطرح کنند. حاج آقا به کشاورزی علاقه داشت و ابتدا در این زمینه فعالیت می‌کرد. همچنین در خصوص نوع دوستی، برای انسان‌های دور و برمان کارهای خیر فراوانی می‌کرد اما نمی‌خواست دیگران متوجه این کارها شوند و این ویژگی حاج آقا برای من خیلی جالب بود. کارهایی مثل کمک‌های مادی و دستگیری کردن از دیگران و سر زدن مداوم به آن‌ها. همیشه هم تأکیدشان این بود که شناخته نشوند و به طریقی کمک می‌کردند که کسی - حتی خود طرف هم - متوجه نشود.

با تأسی به سیره مولایمان حضرت علی (ع) رفتار می‌کردند.

اساساً اتکای ایشان همواره به مولایمان (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) بود.

برای ما جالب است که خانواده شما جنگ را از نزدیک تجربه کرده‌اند. به ویژه آن‌که خود شما این تجربه را در سنین خیلی پایین از سر گذرانده‌اید. ما حول و حوش سال‌های ۱۳۶۴ آن حادثه معروف انفجار زاغه مهمات باختران را در این شهر بودیم. ما تمام عملیات مرصاد را نیز در پادگان بودیم. چون حاج آقا آن‌جا بودند، ما هم با ایشان بودیم و در واقع محل اقامت‌مان باختران بود. حاج آقا در بحبوحه



درآمد

شهید شوشتری در خصوص نوع دوستی، برای انسان‌های دور و برمان، کارهای خیر فراوانی می‌کرد اما نمی‌خواست دیگران متوجه این کارها شوند و این ویژگی حاج آقا برای من خیلی جالب بود، کارهایی مثل کمک‌های مادی و دستگیری کردن از دیگران و سر زدن مداوم به آن‌ها و همیشه هم تأکیدشان این بود که شناخته نشوند.

آن‌چه می‌خوانید متن گفت و شنود شاهد یاران با روح الله شوشتری، فرزند این شهید عزیز و بزرگوار است که به کوشش زهرا عبد به سامان رسیده است:

شما چند سال دارید و چندمین فرزند شهید شوشتری هستید؟

بنده متولد ۱۳۵۸ و حدوداً ۳۲ ساله هستم. من فرزند سوم خانواده و در واقع در بین پسران شهید، دومین پسر ایشان به شمار می‌آیم.

برای ما از اولین روزهایی بگوئید که پدر بزرگوارتان را به خاطر می‌آورید.

طبعاً از زمان کودکی‌ام است که آقاجان را به یاد می‌آورم، دوره قبل از شروع تحصیل در دبستان که



حتماً می‌دانید که پدرم این اواخر، حدوداً به مدت پنج سال، از زمان قبل از انتصاب شهید احمد کاظمی به فرماندهی نیروی زمینی، جانشین نیرو بودند و بعد هم تا زمان شهادت خود در این سمت ماندند، ضمن این‌که فرمانده قرارگاه قدس در جنوب شرق کشور نیز بودند.

حرف آخر؟

حاج آقای شوشتری بعد از شهادت حاج احمد آقای کاظمی، کلاً روحیاتش عوض شد، یعنی هر وقت که آقای اصغر نیکخو راننده ایشان را می‌دیدیم، می‌گفت حاج آقا مدام دیوان حافظ می‌خواند و گریه می‌کند؛ البته ما هم متوجه تغییر رفتار و بروز روزافزون آن حالات عرفانی در حاج آقا شده بودیم. هفته‌ای یک بار هم که ایشان را در جمع خانواده می‌دیدیم، متوجه می‌شدیم کیفیت نماز خواندنشان روز به روز بیشتر ارتقاء می‌یابد - بلکه از ارتقاء هم بالاتر - فقط باید می‌دیدید و خودتان آن نمازهای عارفانه و آن سجده‌های طولانی را توصیف می‌کردید. بعضی وقت‌ها هم که من می‌رفتم تهران و ایشان را می‌دیدم، تقریباً می‌شود گفت که خواب دیگر برایش معنی نداشت. آقا جان در تهران شب‌ها در همان پادگان نیروی زمینی می‌خوابید. در دفتر نیروی زمینی، اتاقی کنار اتاق کارش بود و دوستان آن‌جا تختی زده بودند و همان‌جا استراحت می‌کرد؛ البته بیشتر وقتش به سرکشی به پادگان‌ها و قرارگاه‌های کشور می‌گذشت. خوب، سپاه هم مهم‌ترین نیرویش نیروی زمینی است و وظیفه سرکشی نیرو معمولاً با جانشین فرمانده است. به ویژه با طرح‌های مبتکرانه‌ای که خود حاج آقا در همه سال‌ها ارائه می‌کرد، طبعاً مسئولیت خودش نیز روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شد، آن هم در مانورها که شامل تجهیز نیرو در چند ساعت می‌شود که در دنیا بی‌نظیر است. بی‌نظیر از نظر این‌که در طی چند ساعت شما بتوانید چندین لشکر را به صورت هم‌زمان تجهیز کنید و آقا جان خود مبدع، مبتکر و مجری بسیاری از این طرح‌ها بود. ■

دیگری آن‌ها را نگفته‌اید.

خب، می‌دانیم که تربیت پسر، بیشتر زیر نظر پدر است - چون خیلی از مسائل را به مادر نمی‌توان گفت - ولی مادر ما کلاً این وظیفه را به دوش کشید و الحمدلله و به تصدیق همگان، ما فرزندان شهید شوشتری، بچه‌هایی ولایی و حزب‌اللهی هستیم. حالا که پدرتان شهید شده‌اند، شخصیت ایشان را - خارج از این‌که فرزندان شما هستید - چگونه می‌بینید؟

الان همه مسائل به صورت ۱۸۰ درجه برای ما فرق کرده است. تازه بعد از شهادت پدرمان ما خیلی از مسائل را متوجه شدیم؛ مثل کارهای مهمی که حاج آقا این طرف و آن طرف انجام داده بودند. تازه سختی‌های کار ایشان را متوجه شدیم، این‌که ایامی که پیش ما نبودند کجاها بوده‌اند. این‌که اهل پشت میز نشستن و دستور دادن نبودند و خود به شخصه می‌رفتند در قلب کوه و بیابان و زحمات طاقت فرسایی می‌کشیدند. ما همه این‌ها را بعداً فهمیدیم.



(قرارگاه شمال شرق کشور) کماکان حاج آقا بود که در واقع فرمانده ارشد سپاه و ارتش در استان خراسان آن روز محسوب می‌شد.

شهید شوشتری برای شما چگونه پدری بود؟

مثل بقیه پدرها بود، با این تفاوت که ما ایشان را کمتر می‌دیدیم. بعد از جنگ، حدوداً آن ده سالی را که آقا جان مشهد بود، تقریباً هر روز ایشان را می‌دیدیم. هر چند که هر روز ساعت پنج صبح از خانه می‌رفت و آخر شب می‌آمد و به ندرت ناهار و شام را با ایشان می‌خوردیم. اکثراً وقت شهید شوشتری در آن زمان به سرکشی می‌گذشت، چون تشکیلات و مجموعه سپاه تازه داشت بازسازی می‌شد و نیروها داشتند متمرکز می‌شدند. رسیدگی به خانواده شهید، آزادگان، جانبازان و ایثارگران همه وقت ایشان را می‌گرفت و تقریباً نمی‌رسیدند به خانه بیایند. همچنین اوقات‌شان به رسیدگی به مسائل رفاهی سپاهیان و آینده‌نگری در همه موارد می‌گذشت، که همه دوستان ایشان نیز بر این ویژگی شهید تأکید دارند. همین حالت دیدارهای گاه و بیگاه ما هم، وقتی که حاج آقا از مشهد به قرارگاه حمزه (ع) منتقل شدند از بین رفت. مقر قرارگاه حمزه (ع) در ارومیه است و کل آذربایجان غربی و شرقی و بخشی از کردستان را دربرمی‌گیرد و به همین دلیل به آن، قرارگاه شمال غرب کشور می‌گویند. از آن پس ما دیگر هفته به هفته یا حتی دو هفته یک بار و سه هفته یک بار ایشان را می‌دیدیم. اگر هم می‌توانست بیاید

- حاج آقا در بجا بودن عملیات و
- مسئولیت‌شان قرار داشتند و در
- مقطعی به دلیل حساسیت شرایط
- و سمت‌شان در وضعیتی نبودند
- به این موضوع که خانواده ایشان
- هم در وضعیت جنگی هستند
- رسیدگی کنند

اکثراً پنج‌شنبه‌ها را نزد خانواده می‌آمد و جمعه آخر شب، یا شنبه ساعت ۴ صبح برمی‌گشت.

با این وضعیت سختی رفت و آمد و همچنین تنگی وقت به سبب تراکم مسئولیت‌ها و دوری راه، شهید شوشتری چگونه وقت می‌کردند به خانواده‌شان رسیدگی کنند؟

نکته مهم این است که پدر ما در چهار نقطه مهم کشور و چهار سوی میهن عزیزمان فرماندهی کرده است. جنوب غرب در زمان جنگ، و همچنین شمال شرق و شمال غرب و جنوب شرق، از دوران بعد از جنگ، تا زمان شهادت.

خب، مادرم درک درستی از شرایط حساس نظام و انقلاب و جنگ داشتند و در همه حال، می‌کوشیدند برای ما خلأ دوری پدر را جبران کنند. در تمامی آن شرایط، مادرم بار همه مسائل خانواده را به دوش می‌کشیدند. گذشته از این‌ها بنده جایی گفته‌ام ما را خدا بزرگ کرده است.

از نکاتی برای ما بگویند که تا کنون در جای

با چشم‌هایش با ما حرف می‌زد

■ شهید شوشتری در قامت یک پدر در گفت و شنود
شاهد یاران با خانم مهناز شوشتری، فرزند ارشد شهید



ابوی شهیدتان به عنوان یکی از فرماندهان و سرداران شاخص جنگ در این عرصه بگوئید. حتماً می‌دانید که زمان جنگ، آقا جان تقریباً در تمام عملیات‌ها حاضر بودند. یادم است هر بار که ایشان برای حضور در عملیات‌ها می‌رفتند، حداقل سه تا چهار ماه زمان می‌برد و در تمام این مدت، ما آقا جان را نمی‌دیدیم، تا وقتی که دوباره برگردند. آن زمان یادم است که معمولاً دوشنبه و شاید پنج‌شنبه هر هفته، پیکرهای پاک شهدا را برای تشییع و تدفین می‌آوردند. یادم است زمان عملیات بدر بود و ما خیلی وقت بود که از آقا جان خبری نداشتیم. یادش به خیر، در همان زمان آقای احمد عابدی که از دوستان خیلی صمیمی آقا جان بود به شهادت رسید. ما را از طرف مدرسه برای حضور در تشییع برده بودند و وقتی از دور عکس شهید عابدی را آوردند، یک لحظه فکر کردم که عکس آقا جان است، چون شبیه هم بودند، خوب، آن زمان همه دور و بری‌های ما حزب اللهی بودند و هیأت ظاهری‌شان نزدیک به

البته خودم آن زمان نبوده‌ام که چیز خاصی را دیده باشم ولی تا به حال به صورت جسته و گریخته از اقوام‌مان شنیده‌ام که شهید شوشتری قبل از تولد من به هنگام سربازی در تهران، فعالیت‌هایی مثل شرکت در شعارنویسی، پخش اعلامیه و ارتباطات با روحانیون و دیگر مبارزین سیاسی داشته‌اند. خوب، این‌ها ادامه داشته و زمانی که به روستا برگشتند نیز ارتباط‌های ایشان قطع نشده تا این که انقلاب پیروز شد و طولی نکشید که به سپاه رفتند. آقا جان تقریباً جز نخستین افرادی بودند که وارد سپاه شدند و بعداً در کردستان نیز حضور مؤثری داشتند. از زمانی که آقا جان وارد سپاه شدند، ما از روستای ینگجه به شهر نیشابور منتقل شدیم. در آن‌جا بنده چون دیگر بزرگ‌تر شده بودم، گرفتاری‌های پدرمان را بیشتر درک می‌کردم.

شمه‌ای از این مشغله‌ها یا به قول خودتان گرفتاری‌ها را بازگو کنید.

مثلاً آن زمان یکی از کارهایی که منافقین می‌کردند، این بود که برای کسانی که در امور انقلابی فعال بودند، شب‌نامه صادر می‌کردند. شب‌ها تا صبح روی در خانه‌های افراد حزب اللهی علیه امام و مسئولین مکتبی همچون شهید بهشتی، چیزهای نامربوطی می‌نوشتند و تهدیدهایی هم می‌کردند که کار ما همیشه صبح‌ها پاک کردن این شعارها از روی در منزل‌مان بود. گاهی اوقات هم - به خصوص زمانی که آقا جان در کردستان بودند - چون می‌دانستند که مادرمان با بچه‌ها تنهاست، نیمه شب‌ها حول و حوش ساعت ۲ و ۳ می‌آمدند و به شدت به در حیاط ضربه می‌زدند - در واقع در را می‌کوبیدند - و بلافاصله نیز فرار می‌کردند؛ یعنی همیشه این حالت ناامنی برای ما وجود داشت. تقریباً همه ما، از دختر و پسر خانواده، درگیر این مسائل بودیم و ترس و ناامنی را نسبت به بچه‌های کوچک‌تر از خودمان، بیشتر حس می‌کردیم.

از سال‌های شکوهمند دفاع مقدس و فعالیت‌های

درآمد

زمان جنگ، شهید شوشتری تقریباً در تمام عملیات‌ها حاضر بودند. یادم است هر بار که ایشان برای حضور در عملیات‌ها می‌رفتند، حداقل سه تا چهار ماه زمان می‌برد و در تمام این مدت، ما آقا جان را نمی‌دیدیم، تا وقتی که دوباره برگردند.

خانم مهناز شوشتری فرزند ارشد و دختر بزرگ شهید، متولد ۱۳۵۲ در روستای ینگجه است و امروز احساس خود را درباره پدر و الامقامش در گفت و گوی ذیل (به کوشش زینت ملایری) این گونه بیان می‌کند:

از اولین روزهایی که پدر بزرگوار و شهیدتان را به یاد می‌آوردید برای ما بگوئید.

البته آن موقع پدر به صورت پراکنده در راه‌سازی در خوزستان و بندرعباس و چاه‌بهار کار می‌کرد و ما کمتر ایشان را می‌دیدیم. وقتی من پنج ساله بودم، مادر بزرگ پدری‌ام فوت کرد و آقا جان آمدند روستا و از آن پس ایشان را بیشتر می‌دیدیم ولی باز هم شغل‌شان طوری نبود که مدام بتوانیم پدر را ببینیم. یادم است که بین سنین پنج تا شش سالگی من، آقا جان خیلی درگیر مسائل انقلاب و مبارزه شده بودند.

اتفاقاً خوب است که به همین بهانه هم که شده، از مبارزات شهید شوشتری بگوئید.

- یکی از کارهایی که منافقین می‌کردند، این بود که برای کسانی که در امور انقلابی فعال بودند، شب‌نامه صادر می‌کردند.
- شب‌ها تا صبح روی در خانه‌های افراد حزب اللهی علیه امام و مسئولین مکتبی همچون شهید بهشتی، چیزهای نامربوطی می‌نوشتند و مدام تهدید می‌کردند

هم بود. همان‌جا از حال رفتیم. تحمل این وضعیت برایم خیلی سخت بود و دیگر برایم قابل باور نبود که پدرم هم از پیش ما برود. وقتی به هوش آمدم، مرا به مدرسه رسانده بودند. خلاصه استراحتی کردم و وقتی پدرم از منطقه عملیاتی به خانه برگشتند، مصادف شده بود با روز پدر. حالا یادم نیست که چه فاصله زمانی‌ای طی شد ولی مطمئنم که زمانی



یک مقدار از تربت کرب و بلا، به همراه یک عدد سکه بهار آزادی و تعدادی پارچه سبزرنگ و متبرک. آقا جان این‌ها را برای ما به منزل فرستادند و نامه‌ای نیز همراه آن نوشته بودند.

آن نامه را هنوز دارید؟

بله، ولسی نمی‌دانم در این جا به جایی‌ها چه شده و کجاست. آن نامه شبیه وصیت‌نامه بود، آقا جان ضمن احوالپرسی توصیه کرده بودند که اگر شهید

آقا جان خیلی فرد صبور و آرامی بود، تحمل درد در ایشان بسیار بالا بود و تقریباً به جز یک بار که بیماری سنگ کلیه‌اش شدت گرفته بود، هیچ وقت را به یاد نداریم که از درد ناله کند. البته این عود کردن بیماری سنگ کلیه آقا جان نیز در دوران بعد از جنگ بود

شدند، مادرمان به بچه‌ها بیشتر رسیدگی کنند و آن یک سکه را هم به بنده بخشیده بودند. جدای از آن، یک نامه اختصاصی نیز برای من نوشته و توصیه فرموده بودند که حجاب و نماز را تحت هر شرایطی حفظ کن. حتماً مطیع اوامر رهبر و امام بزرگوار باش. یک جورهایی هم سعی کرده بودند مرا آرام کنند که بالاخره این شرایط تمام می‌شود، جنگ به پایان می‌رسد و دوباره همه ما کنار هم جمع می‌شویم. در واقع می‌خواستند به من بفهمانند و بگویند که آن روز فهمیدم تو چه می‌خواستی بگویی و احساست چه بوده است.

شنیده‌ایم که ابوی شهید و بزرگوارتان گاهی شما و بقیه افراد خانواده را نیز به همراه خود به مناطق جنگی می‌برداند.

بله، درست یادم می‌آید که از حدود سه سال بعد از شروع جنگ تحمیلی، در ایام تعطیل و نوروز ما به

مناطق، پیش آقا جان می‌رفتیم، زمان‌هایی که جنوب بودند به اهواز می‌رفتیم یا در باختران آن وقت و کرمانشاه امروز در آپارتمان‌هایی که اختصاص به امثال ما داشت می‌رفتیم یا در خانه‌های ویلایی در خود قرارگاه پناه می‌گرفتیم. یاد آن دوران به خیر، خانواده‌های شهیدان همت، کاظمی و سایرین هم آن‌جا بودند. این زمان‌ها فرصتی بود برای این‌که بیشتر آقا جان را ببینیم، چون ایشان که نمی‌توانست همیشه پیش ما بیاید و آن‌جا هر وقت فرصت پیدا می‌کرد تا به پشت جبهه بیاید، حداقل یک شبی را نیز پیش ما می‌آمد.

دوست داریم به عنوان فرزند ارشد شهید شوشتری، یک جمع‌بندی از شخصیت ایشان برای ما بفرمایید.

آقا جان خیلی فرد صبور و آرامی بود، تحمل درد در ایشان بسیار بالا بود و تقریباً به جز یک بار که بیماری سنگ

طولانی سپری شده بود. وقتی ایشان آمدند، آن قدر آن شرایط سخت بود و نگرانی بر من چیره شده بود که فقط دلم می‌خواست به او بگویم که خیلی دوستش دارم و دیگر تحمل چنین صحنه‌هایی را ندارم. یادم است رفتم یک جلد کتاب گلستان سعدی و یک جفت جوراب پشمی برای آقا جان هدیه آوردم. جوراب پشمی را به این دلیل به ایشان هدیه دادم که شنیده بودم زمستان‌ها آن‌جا سرد است. این‌ها را کادو کردم ولی فقط می‌خواستم بهانه‌ای برای حرف زدن با آقا جان داشته باشم. خلاصه، کادو را جلوی ایشان بردم. درست یادم است که همیشه خیلی بیشتر از این‌که با ما حرف بزند، عادت داشت که در چشمان ما نگاه می‌کرد و همه چیز را از توی نگاه ما می‌خواند. آن روز هم طوری به من نگاه کرد که من همین طور درجا ماندم و دیگر نتوانستم به او اعتراض کنم که بس است و دیگر نمی‌خواهد بروی و از ما دور شوی، چون آن طور که ایشان به من نگاه می‌کرد، فهمیده بودم که دارد با چشمانش می‌گوید: «من خیلی مسئولیت دارم و مسئولیت من مهم است و باید آن را به سامان برسانم» با دیدن این حرف‌ها در چشم‌های آقا جان، دیگر آثار شرم بر چهره‌ام نشست ولی به خوبی توانستم به او بگویم که خیلی دوستش دارم. او چنین رفتار بزرگوارانه‌ای داشت و با یک نگاه، عمیق‌ترین حرف‌ها را منتقل می‌کرد، به طوری که دیگر نیازی به بیان حرف‌ها به وسیله زبان باقی نمی‌ماند.

یادم است که آن روز فقط بغض کردم و دیگر چیزی نگفتم، چشمانم پر از اشک شد و آقا جان نیز نگاهش را برگرداند. دقیقاً لحظه‌ای بود که من داشتم می‌رفتم مدرسه و آقا جان می‌خواست به خط مقدم جبهه برگردد. وقتی از پیش ما رفتند، در همان سفر خدمت حضرت امام (ره) رسیدند، آن هم بعد از اتمام موفقیت آمیز عملیاتی - که اگر اشتباه نکنم و الفجره بود - و حضرت امام خمینی به ایشان هدیه‌ای مرحمت فرموده بودند که عبارت بود از

کلیه‌اش شدت گرفته بود، هیچ وقت را به یاد نداریم که از درد ناله کند. البته این عود کردن بیماری سنگ کلیه آقا جان نیز در دوران بعد از جنگ بود.

از زمان شهادت ابوی چه خاطراتی دارید؟

یادم است همان سال ۱۳۸۸ که ایشان به جز سمت جانشینی فرماندهی نیروی زمینی سپاه، مسئولیت قرارگاه قدس در سیستان و بلوچستان را نیز به صورت توأمان برعهده گرفتند، نوروز آن سال من به مکه مکرمه مشرف شده بودم. اصلاً خیلی عجیب بود که آن سال وقتی داشتم خانه خدا را طواف می‌کردم، حین طواف، ناخودآگاه به زبانم آمد که خدایا، شهادت را نصیب پدرم کن. البته همان جا مدام از خدا می‌خواستم که آقا جان طول عمر با عزت، همراه با سلامتی داشته باشد، منتها در نهایت زندگی برایش با شهادت، ختم به خیر شود. بعداً وقتی که از زیارت خانه خدا برگشتم و متوجه برعهده گرفتن مسئولیت قرارگاه قدس توسط آقا جان شدم، خیلی ناراحت شدم و به یکباره ته دلم خالی شد، به همین دلیل از همه آشنایان خواهش می‌کردم که برای آقا جان دعا کنند. از آن زمان تا شهادت ایشان زمان زیادی طول نکشید و هفت ماه بعد شهید شوشتری با آن وضعیتی که همه می‌دانند به آرزوی دیرینه خود رسید.

بله، همه ما می‌دانیم که پدر بزرگوارتان سردار سرلشکر نورعلی شوشتری در شرایطی کاملاً مظلومانه به فوز عظمی رسیدند. روح‌شان شاد و راه‌شان پررهرو باد.

إن شاء الله. ■





فرمانده عزیز...

بررسی سیره کاری شهید شوشتری در گفت و شنود شاهد باران با سرهنگ پاسدار امیر مسعودیان مسئول دفتر شهید

درآمد

بودند؟
بله.

شهید شوشتری کلاً چند سال جانشین فرماندهی این نیرو بودند؟

دقیقاً یادم نیست ولی شاید در مجموع، هفت یا هشت سال می‌شد، چون از زمان فرماندهی سردار

جعفری و سردار شهید کاظمی بر نیروی زمینی، جانشین آنان بودند. به علاوه، در زمان فرماندهی سردار زاهدی و همچنین سردار اسدی هم ایشان جانشین بودند. سرانجام این که در زمان سردار پاکپور هم آقای شوشتری جانشین نیرو بودند و کلاً سابقه‌ای طولانی در نیروی زمینی داشتند. قبل از این‌ها نیز فرماندهی قرارگاه حمزه(ع) را در شمال غرب بر عهده داشتند که خدمات ایشان بر کسی پوشیده نیست و از مدت‌ها قبل هم در مناطق قرارگاه ثامن الائمه(ع) و مناطق جنوب در زمان جنگ خدمت می‌کردند. همیشه هم در پست فرماندهی بودند؛ یعنی فرماندهی محورهای عملیاتی.

از نظر شما که چند سال با این شهید بزرگوار از نزدیک همکار بودید، شخصیت سردار شوشتری،

● شهید شوشتری یک فرد به تمام
● معنا نظامی و واقعاً نظامی تمام
● عیاری بودند. ایشان با کارنامه
● نظامی گری خیلی خوب و ایده‌های
● عملیاتی سطح بالا به اسلام،
● نظام و انقلاب خدمت کردند. این
● شهید بزرگوار یک سلسله کارهای
● عملیاتی انجام داده‌اند که بهتر است
● شرح آن را بزرگان بگویند...

بیشتر، از چه منظرهایی قابل بررسی است؟

خب، صحبت کردن درباره شخصیت شهید شوشتری ابعاد و جنبه‌های مختلف دارد. به نظر بنده ایشان یک فرد چند وجهی بودند و بالطبع از ابعاد زیادی می‌توان درباره آن بزرگوار سخن گفت.

شهید شوشتری یک فرد به تمام معنا نظامی و واقعاً

نظامی تمام عیاری بودند. ایشان با کارنامه نظامی گری خیلی خوب و ایده‌های عملیاتی سطح بالا به اسلام، نظام و انقلاب خدمت کردند. این شهید بزرگوار یک سلسله کارهای عملیاتی انجام داده‌اند که بهتر است شرح آن را بزرگان بگویند...
مثلاً چه کسانی؟

امثال کسانی چون سردار اسدی از ایشان شناخت خوبی دارند و به تفصیل می‌دانند که شهید شوشتری در زمان جنگ چه خدماتی داشتند ولی در مدتی که من با این شهید عزیز آشنا بودم، همین قدر می‌دیدم که انسانی بسیار شریف، منطقی، ساده زیست، مهربان و در عین حال یک فرمانده خیلی مقتدر و قوی هستند و به اصطلاح در کارهای‌شان به هیچ عنوان کوتاهی نمی‌کنند. البته در مورد کارهای عملیاتی و خدمات ارزنده ایشان در زمان جنگ و سال‌های دفاع مقدس زیاد صحبت شده اما آن بحثی که بنده این‌جا حیفم می‌آید که مطرح نکنم این است که در طی زمان‌هایی که خدمت شهید شوشتری بودم، با وجود آنکه حدوداً سی سال از دوران خدمت ایشان می‌گذشت - این اواخر در آستانه گذشتن از مرز سی و دو سال خدمت بودند که به شهادت رسیدند - اما هیچ وقت حفظ آمادگی خودشان را از یاد نمی‌بردند و در آن کوتاهی نمی‌کردند. جالب این که می‌گویند که حفظ آمادگی‌شان در راستای نظامی‌گری‌شان باشد و این دو حیطة لطمه‌ای به همدیگر وارد نکند.

در این راه چه کارهایی می‌کردند؟

یکی از آن‌ها اهمیت دادن به ورزش صبحگاهی بود که البته عمدتاً بجهت‌های نظامی همین رویه را دارند ولی شهید شوشتری با حالت خاص و جدیت بیشتری ورزش می‌کرد. ایشان سحرخیز بود و خیلی زود نماز صبحش را می‌خواند بعد از آن راهی می‌شد به طرف کوه‌های اطراف همین پادگان نیروی زمینی، چون به کوه پیمایی و کوهنوردی خیلی علاقه داشتند

وقتی من نقطه نظرات ایشان را درباره قرارگاه قدس می‌پرسیدم، می‌گفت آن منطقه محروم است، باید به کار آن‌جا رسیدگی شود. خودش هم با عشق و علاقه خاصی به مردم آن‌جا خدمت می‌کرد. نهایتاً هم در همین راه شهید شد. انصافاً تمام مردم ایران و به خصوص مردم مظلوم و محروم منطقه سیستان و بلوچستان با شهادت ایشان یک خادم واقعی را از دست دادند...
این‌ها بخش‌هایی است از سخنان سرهنگ پاسدار امیر مسعودیان مسئول دفتر شهید شوشتری. متن کامل این حرف‌ها را در گفت و شنود با این هم‌رزم شهید (به کوشش علی عبد) می‌خوانید:

از نحوه آشنایی‌تان با شهید شوشتری بگویید.

ضمن تشکر از زحماتی که شما نسبت به جمع کردن خاطرات اشخاص از شهدا و زنده نگهداشتن یاد آن عزیزان پرکشیده می‌کشید، البته آن‌ها هیچ وقت از یاد نمی‌روند ولی چون ما انسان‌ها فراموشکاریم این کار، کار بسیار خوبی است. به قول رهبر معظم انقلاب - حفظه الله تعالی - ثواب زنده داشتن یاد و نام شهدا، کمتر از اجر شهیدان نیست (نقل به مضمون). به واقع، صحبت کردن در مورد شهدا خیلی مشکل است، آن‌ها کسانی هستند که خودشان را به خدا وصل کردند. به قول معروف این عزیزان «آن طرفی» و افلاکی و آسمانی هستند و ما زمینی و سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری در زمره این کبوتران سبکبال قرار دارد. اما آغازگر سخن در بین مجموعه نکاتی که ما از شهید شوشتری به یاد داریم، این است که بنده از سال ۱۳۸۴ به طور مستقیم با ایشان شروع به همکاری کردم. قبل از آن نیز سردار شوشتری فرمانده بزرگی بودند و بالطبع ما ایشان را تا حدی می‌شناختیم ولی آن بزرگوار چندان ما را به خاطر نداشتند. باری، از سال ۱۳۸۴ به بعد ما به صورت مستقیم در خدمت‌شان بودیم و بنده مسئول دفتر شهید شوشتری محسوب می‌شدم.

در دورانی که شما مسئول دفتر شهید بودید، ایشان کماکان جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه

و با کوه پیمایی بسیار مأنوس بودند. حتی یادم است بنده یک بار با خودم قرار گذاشتم که صبح زود به پادگان بیایم و با حاج آقای شوشتری به کوه پیمایی بروم و ایشان نیز از این موضوع استقبال کرد. - آن موقع تابستان بود و من یک روز صبح زود حدوداً نیم ساعت بعد از اذان این جا بودم ولی دیدم ایشان نیستند. ابتدا فکر کردم حاج آقا خواب مانده و همان طور که لباس مخصوص کوه پوشیده بودم، جلوی در پادگان منتظرشان بودم اما به یکباره دیدم ایشان دارند از کوه برمی گردند.

چطور مگر؟

در واقع سردار شوشتری مسیر کوه را رفته و برگشته بودند. در همان حال با روحیه‌ای عالی به من گفتند شما خیلی دیر بلند می‌شوید. همیشه می‌گفتند هوا که روشن بشود، دیگر وقت ورزش و کوهنوردی نیست، بلکه وقت کار است. می‌گفتند صبح زود بعد از اذان، سریعاً باید نمازتان را بخوانیم و به سمت بالا راه بیفتیم.

کلا از پشتکار داشتن و پرکار بودن شهید شوشتری زیاد شنیده‌ایم. شما نیز در این باره شمه‌هایی را بیان کنید.

ایشان به واقع آدم سخت کوشی بود و در کارهایش خیلی جدیت داشت. همیشه ساعتی قبل از اذان صبح بیدار می‌شد و تا رسیدن به وقت ادای نماز صبح، با یک حالت خاصی نماز شب می‌خواند. خود بنده چند دفعه‌ای از دم در اتاق ایشان سرک کشیدم و دیدم که مشغول عبادت با خداست. همیشه به عبادت و نماز شب مشغول بود، به خصوص در آن نیمه‌های شب که خیلی‌ها خواب هستند. بعد از خواندن نماز صبح نیز شهید شوشتری بلافاصله به ورزش و کوه پیمایی مشغول می‌شد و قبل از این که هوا روشن شود نیز سر کارش حاضر بود. هنگام ظهر هم زمان استراحت‌شان خیلی کوتاه و فقط در حدی بود که بتواند نمازش را بخواند و ناهارش را بخورد. بعد مجدداً به کارهایش می‌پرداخت و شب‌ها هم تا به دیروقت کار کردن ادامه می‌داد.

گویا شهید شوشتری معمولاً از خانواده‌شان دور بودند...

بله، خانواده حاج آقا در مشهد ساکن بودند. اصلیت ایشان سرولایتی است، در اطراف شهرستان نیشابور، بخشی به نام سرولایت هست که از توابع نیشابور و مشهد محسوب می‌شود.

روستای ینگجه اطراف بخش سرولایت است، حاج آقا اصالتاً اهل آن روستا بودند ولی خانواده ایشان ساکن مشهد بودند. در هفته فقط پنج‌شنبه و جمعه‌ها آن‌جا بودند و تا آن جایی که بنده اطلاع دارم، در آن دو روز نیز دوستان این‌قدر کار برای سردار شهید شوشتری می‌تراشیدند که حتی وقت سر خاراندان هم نداشتند. از آن طرف حاج آقا مجدداً شنبه‌ها این‌جا سرکارشان حاضر بودند. با وجود این همه سختی و ضیق وقت، اگر به مأموریتی می‌رفتیم یا در ستاد، کارهای جاری را انجام می‌دادیم، شهید شوشتری در برخوردهای کاری به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کردند و اصلاً کم نمی‌گذاشتند. اگر جایی نیاز به تذکری بود، خیلی جدی تذکر می‌دادند. در کل شخص پا به کاری بودند و به دقت همه امور را پیگیری می‌کردند.

برخورد شهید شوشتری با زیردستانش چگونه

در مدتی که من با این شهید عزیز آشنا بودم، همین قدر می‌دیدم که انسانی بسیار شریف، منطقی، ساده زیست، مهربان و در عین حال یک فرمانده خیلی مقتدر و قوی هستند و به اصطلاح در کارهای‌شان به هیچ عنوان کوتاهی نمی‌کنند.

بود؟

مثلاً در موقع سرکشیدن‌ها روحیه‌اش این‌گونه نبود که به اصطلاح بخواد از کسی می‌گیری کند یا بحث تله انداختن طرف در کار باشد یا طوری باشد که بخواد فردی را در مخمصه قرار بدهد، هیچ‌گاه از موضع بالا به افراد نگاه نمی‌کرد. بنده معمولاً در بازدیدها با ایشان همراه می‌شدم، زمان بازدیدهای ما هم غالباً در روز نبود، بلکه در دل شب در پادگان می‌گشتیم. همراه با سردار قبل از این که بچه‌ها برای اذان صبح بیدار شوند به نمازخانه می‌رفتیم و نماز می‌خواندیم. بعد از نماز ایشان به صورت ناشناس چغیه‌ای روی دوشش می‌انداخت تا درجه‌اش مشخص نباشد و در سالن غذاخوری به میان سربازها و نیروهای مرکز آموزش می‌رفتیم تا حاج آقا کاملاً در جریان قرار بگیرند که جو پادگان و مرکز آموزش به چه صورت است...

شما تا روزهای آخر با شهید شوشتری بودید؟

آن اواخر که قرار شده بود ایشان به زاهدان بروند، قسمت این بود که ما در تهران باشیم. البته قرار شد بنده هم بعد از حاج آقا به زاهدان بروم، ایشان هم قبول کرده بودند ولی متأسفانه بخت یار نشد، سردار شوشتری شهید و در یادها ماندگار شد و ما جا ماندیم. آقای علی عربی هم که همراه ایشان بود، به شهادت رسید. شهید عربی بچه بسیار سر به زیر و سخت کوشی بود. این اواخر به سردار شوشتری می‌گفتم حاج آقا، نظرتان درباره

آقای عربی چیست؟ می‌گفت بچه بسیار نجیب و زحمتکشی است، از ابتدا که همراه من می‌آمد فکرش را نمی‌کردم بتواند این‌جا طاقت بیسورد، چون کار کردن در کنار من ساده نیست ولی بعداً متوجه شدم که ایشان خیلی خوب پا به پای من می‌آید، ان‌شاءالله خداوند کمکش کند... که البته خداوند هم به هر دوی آن‌ها کمک کرد، هر دو عزیز به آرزوی‌شان رسیدند و شهید شدند.

یادم هست یک بار با شهید شوشتری در هواپیما بودیم، به ایشان گفتم حاج آقا، با هواپیما این‌قدر از این طرف به آن طرف می‌رویم که آخر، ما هم شهید شویم. ایشان گفت نه، من این جور به شهادت رسیدن را دوست ندارم. گفتم چطور؟ مگر شهید و شهادت بد است؟! ایشان گفت نه، شهادت بد نیست ولی شهادتی خوبی است که در جبهه نبرد باشد، آدم با دشمن رو در رو شود و با او مبارزه کند. من گفتم زمان جنگ که گذشته و امکان آن‌گونه شهید شدن دیگر وجود ندارد، شهید شوشتری گفتند درست است ولی در حال حاضر، جنگ به شیوه دیگری ادامه دارد، من هم دوست دارم وقتی رودررو با دشمن می‌جنگم، به صورت تمام عیار از خودم مایه بگذارم حتی اگر دستم قطع شود، با دست دیگرم به سر دشمن بکوبم.

مثل آقا و مولایش حضرت ابوالفضل(ع)...

بله، همیشه می‌گفت دوست دارم در جبهه نبرد و رودرروی دشمن کشته و شهید شوم، در نهایت هم به همین شکل شهید شد. شهید شوشتری علاقه زیادی به خدمت به مردم داشت، به خصوص در مناطق محروم. بعد از این که در کنار جانشینی فرماندهی نیروی زمینی، فرماندهی قرارگاه قدس در جنوب شرق را هم قبول کرد، تصمیم گرفت هر طور شده به مردم آن مناطق خدمت کند. از آن‌جا که در زمان شاه معیوم، نسبت به مردم این مناطق ظلم شده بود، از طرف دیگر اشرار هم به این‌ها تسلط داشتند، شهید شوشتری قبول کرد به زاهدان برود و فرماندهی قرارگاه قدس را به عهده بگیرد.

وقتی من نقطه نظرات ایشان را درباره قرارگاه قدس می‌پرسیدم، می‌گفت آن منطقه محروم است، باید به کار آن‌جا رسیدگی شود. خودش هم با عشق و علاقه خاصی به مردم آن‌جا خدمت می‌کرد. نهایتاً هم در همین راه شهید شد. انصافاً تمام مردم ایران و به خصوص مردم مظلوم و محروم منطقه سیستان و بلوچستان با شهادت ایشان یک خادم واقعی را از دست دادند، چراکه شهید شوشتری دلسوزانه کار می‌کرد و متأسفانه توسط اشرار کج فهم به شهادت رسید و این موهبت و لطف را از مردم آن منطقه گرفتند.

هیچ وقت اتفاق افتاد که در طول مسیر مأموریت با شهید شوشتری درباره خاطرات‌شان صحبت کنید؟

وقتی با شهید شوشتری به مأموریت می‌رفتیم، ایشان به ما هیچ وقت از بالا نگاه و صحبت نمی‌کرد. من همیشه احساس می‌کردم که با هم رفیق هستیم. **با این‌که از نظر سنی و رتبه و درجه از شما بزرگ‌تر و بالاتر بودند.**





هستند. شهید شوشتری می‌گفتند که در آن زمان، آقای محسن رضایی، فرمانده وقت کل سپاه، در جنوب مستقر بودند و باید از ایشان اجازه می‌گرفتیم. خلاصه شهید شوشتری می‌گفت می‌خواستیم بروم و ببینم قضیه چیست تا کاری انجام دهم، چون آن‌جا که مستقر بودیم خبری نبود... آقا محسن اول مخالفت کرد و گفت نه این‌جا به شما احتیاج داریم اما حضرت آقا هم که در آن زمان آن‌جا بودند، به آقای شوشتری گفتند اگر شما می‌توانید کاری انجام دهید، معطل نکنید و به آن نقطه دیگر بروید. سرانجام حاج آقای شوشتری هم قول می‌دهد که هر کاری از دستش بر می‌آید، انجام دهد. آن زمان بهترین تحلیل از اوضاع را در بین نظامی‌ها و جمع سیاسیون خود حضرت آقا داشتند و گفتند این کار نه کار آمریکایی‌هاست، نه عراقی‌ها، این‌ها نیروهای دیگری هستند، بعد هم به شهید شوشتری گفته بودند معطل نکنید، به غرب

کشور و کرمانشاه بروید و اوضاع و احوال را بررسی کنید و به قول معروف عنان کار را به دست بگیرید. آقای شوشتری می‌گوید آقا گفتند که هر هواپیمایی بود با آن بروید و بگویید که رییس جمهور مرا فرستاده‌اند تا به کرمانشاه بروم. شهید شوشتری هم به فرودگاه می‌رود اما هواپیما را نمی‌بیند، داستان از این قرار بوده که بنده خدای دیگری که از همراهان آقا بوده، می‌خواست به تهران برگردد و آن‌ها فکر می‌کنند آن فرد، حاج آقای شوشتری است و او را اشتباهی با خود برده بودند. چون آن زمان درجه، ملاک نبود، همه بسیجی‌وار خدمت می‌کردند، شهید شوشتری هم تا هلی‌کوپتر را در آن‌جا می‌بیند، به خلبان آن می‌گوید که من قرار است به کرمانشاه بروم، خلبان هلی‌کوپتر می‌گوید منتظر کسی هستم ولی فکر نمی‌کنم شما باشید، قرار است یکی از

● با وجود آنکه حدوداً سی سال از دوران خدمت ایشان می‌گذشت اما هیچ وقت حفظ آمادگی خودشان را از یاد نمی‌بردند و در آن کوتاهی نمی‌کردند. جالب این‌که می‌کوشیدند که حفظ آمادگی‌شان در راستای نظامی‌گری‌شان باشد و این دو حیطه لطمه‌ای به همدیگر وارد نکند.

فرماندهان جنگ را سوار کنم. شهید می‌گوید من همان فرمانده هستم برویم. ایشان آن قدر ظاهر ساده‌ای داشت که کلی طول می‌کشید تا خلبان را

بله ایشان ۱۳ سال از بنده بزرگ‌تر بودند و خیلی هم خوش رو و خوش خلق بودند، شوخی می‌کردند و همچنان که عرض کردم صحبت‌های‌شان از منظر بالا نبود. ما مثل دو رفیق با هم سفر می‌کردیم و ایشان حتی با راننده‌شان آقای نیکخو هم بسیار خودمانی و صمیمی بودند. هر کسی که با سردار شوشتری همراه می‌شد، حس می‌کرد با پدرش به مسافرت می‌رود چون ایشان نه تنها عبوس نبودند، بلکه با همه می‌گفتند، شوخی می‌کردند، می‌خندیدند و علاقه زیادی به اشعار حافظ و مولوی داشتند.

خودشان هم طبع شعر داشتند؟

بیشتر دوست داشتند شعر بخوانند. در ماشین و مخصوصاً سفرهای زمینی، کتاب می‌خواندند و لذت می‌بردند. همیشه می‌گفتند که حافظ و مولوی شعرهای عرفانی زیادی دارند، به همین دلیل، علاقه زیادی به آن‌ها داشتند و می‌گفتند این‌ها وجود خداوند متعال را طور دیگری دیده‌اند، نه آن‌طور که مردم دیگر شناخته‌اند. شعرهای این شاعران می‌گوید که عشق خاصی به خدا و امام زمان (عج) دارند. علی‌رغم این‌که کار شهید شوشتری زیاد و طاقت‌فرسا بود و کار هر کسی نبود که مثل ایشان بتواند فعالیت کند ولی به هیچ وجه از مطالعه غافل نبودند و هیچ وقت مطالعه را فراموش نمی‌کردند. اواخر شب غیرممکن بود که بدون مطالعه بخوابند البته به غیر از کتاب‌های شعر، کتاب‌های دیگری هم برای مطالعه با خودشان می‌آوردند، کتاب‌هایی که تازه منتشر شده بود و به مباحث نظامی و تخصصی می‌پرداخت. یک بار با شوخی به بنده گفت مطالعه دارید؟ گفتم بله، روزنامه می‌خوانم. ایشان گفت خواندن روزنامه چون اطلاعات عمومی است مطالعه محسوب نمی‌شود، خودتان را گول زنید...

هیچ وقت از دوران انقلاب و مبارزات‌شان با شما صحبت کردند؟

البته درباره دوران قبل از انقلاب برای ما خیلی صحبت نمی‌کردند اما یادم هست از زمانی که حضرت آقا در مشهد ساکن بودند خاطراتی داشتند و می‌گفتند که حضرت آقا مدتی مهمان ما بوده‌اند. شهید شوشتری با مقام معظم رهبری از دیرباز و از دوران ستمشاهی ارتباط داشتند، البته بنده در این خصوص خیلی اطلاعات ندارم اما این را می‌دانم که حضرت آقا درباره شهید شوشتری فرموده بودند ایشان فردی زحمتکش، فرمانبر و سخت‌کوش است.

در واقع می‌فرمایید که حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی - شناختی حدوداً سه و نیم دهه‌ای از شهید شوشتری داشتند؟

بله. شهید شوشتری قبل از انقلاب کاملاً مقام معظم رهبری را می‌شناختند. خود شهید شوشتری می‌گفت آخرین روزهای جنگ، قبل از زمان عملیات مرصاد که در واحد عملیات قرارگاه کربلا در منطقه جنوب مشغول به خدمت بودم، یک بار بحث منافقان پیش آمد و هر کس تحلیلی داشت، یک نفر می‌گفت این‌ها که دارند از غرب کشور می‌آیند عراقی هستند. دیگری می‌گفت این‌ها غربی یا آمریکایی هستند. در روزهای اول مشخص نبود که آن‌ها چه کسانی

متقاعد کند و به کرمانشاه بروند، در همین زمان، رئیس وقت مجلس هم برای بحث مرصاد در کرمانشاه بود و داشت تحقیق می‌کرد که قضیه چیست. وقتی شهید شوشتری به کرمانشاه می‌رسد، فرماندهی عملیات را آغاز می‌کند و از همان‌جا هم به حضرت آقا گزارش می‌دهد. روز دوم یا سوم بوده که حضرت امام (ره) با ایشان تماس می‌گیرند حاج احمد آقا، پسر حضرت امام (ره) - خدا رحمتش کند - پشت تلفن به آقای شوشتری می‌گوید الان حضرت امام (ره) کنار من نشسته و به طور مستقیم نظارت می‌کنند. حالا هم می‌خواهند چگونگی اوضاع و احوال را از زبان شما بشنوند. وقتی شهید شوشتری، گزارش کامل را به حضرت امام (ره) می‌دهد و می‌گوید که وضعیت خوب است و دشمن قلع و قمع شده و ما سوار بر کار شده‌ایم، حضرت امام (ره) هم خیال‌شان راحت می‌شود. بعد از طریق حاج احمد آقا به شهید شوشتری پیغام می‌دهند که در این دنیا نمی‌توانم کاری برای شما بکنم ولی اگر آبرویی نزد خدا داشته باشم حتماً آن دنیا شفاعت شما را خواهم کرد. بعد از این‌که شهید شوشتری این خاطره را تعریف کردند، به من گفتند آقای مسعودیان! من بلیت بهشت را دارم! حضرت امام (ره) به من قول داده و شفاعت ایشان را در پرونده خودم دارم. خوشا به سعادت‌شان که با این نیت و خوش قلبی به دیدار معبود رفتند. حاج آقا شوشتری همیشه نسبت به این خاطره، حال خاصی داشتند، وقتی درباره‌اش حرف می‌زدند، اشک در چشم‌های‌شان جمع می‌شد، لذت می‌بردند و می‌گفتند همین یک جمله حضرت امام (ره) برای افتخار من در جنگ کافی است.

ایشان کل هشت سال را در جنگ بودند؟

بله، از ابتدای تشکیل سپاه، با پست فرماندهی وارد

بپردازیم. شهید بزرگوار دیگری که با فاصله کمی - حدوداً چهار سال - زودتر از شهید شوشتری شهید شد و این دو نفر با همدیگر همکار بودند. گویا حاج احمد کاظمی به سبب شهادتش فقط مدت کوتاهی فرمانده نیروی زمینی بود...

بله، ایشان تقریباً شش ماه فرمانده نیروی زمینی بودند.

جالب این که شهید شوشتری در همان شش ماه جانشین ایشان هم بود، از رابطه این دو شهید بزرگوار برای ما بگویید.

یک بار من به شهید شوشتری گفتم در بین فرماندهان چه کسی را از همه بیشتر دوست داشتید؟ ایشان گفت من بعد از حاج احمد آقا تنها شدم؛ یعنی این قدر شهید کاظمی را دوست داشت. قطعاً این دوستی متقابل بوده است، چون خاطرات دیرینه‌شان از زمان جنگ، صمیمیت و صف ناپذیری برایشان ایجاد کرده بود. کسی که قلباً از خدا چیزی بخواهد، کسی که قلباً از خدا شهادت بخواهد، قطعاً کینه و کدورتی در دلش نیست. حتماً قلب‌های این دو شهید بزرگوار به هم خیلی نزدیک بوده که شهید شوشتری درباره شهید کاظمی می‌گفت بعد از شهادت حاج احمد کاظمی تنها شدم و ایشان را فرماندهی به تمام معنا می‌دانست. شهید شوشتری چنان ولایت پذیر بود که فرمان ولایت را روی چشمش می‌گذاشت و دستوراتش را سمعاً و طاعتاً قبول می‌کرد. این گونه نبود که مثلاً بگوید چرا فرمانده بعدی که آمده از من جوان‌تر است؟ اصلاً در کارش، چرا نبود. حتی اگر فرماندهی می‌آمد که از خودش پایین‌تر بود، بنا بر سلسله مراتب، فرمان ولایتی قبول می‌کرد.

می‌گفت فرمان، فرمان حضرت آقا است، فلان فرد منصوب آقا است و من هم سرباز ولایت هستم، پس باید قبول کرد. خودش را سرباز ولایت می‌دانست. این گونه نبود که بگوید چرا در یک نفر کم سابقه‌تر از من سر کار آمده؛ این مسائل اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرد، می‌گفت هر چه فرمانده کل و سلسله مراتب فرماندهی تشخیص دهند، من همان را قبول می‌کنم. از هر جا که دستور می‌رسید، برای خدمت می‌رفت. لذا می‌بینیم که وقتی جانشین نیروی زمینی بودند و هم‌زمان پیشنهاد فرماندهی قرارگاه قدس را به ایشان دادند، شهید هم وقتی که دید می‌تواند آن‌جا کار کند، گفت اشکالی ندارد. در عین حال که جانشین فرمانده نیروی زمینی بود، به آن‌جا رفت و کار را ادامه داد. در قرارگاه قدس هم شهید رجبعلی محمدزاده، فرمانده سپاه استان سیستان و بلوچستان بودند و قرارگاه‌هایی را که زیرمجموعه بازتری داشتند، زیر نظر گرفتند.

شهید محمدزاده که همراه با شهید شوشتری به شهادت رسید.

بله. به علاوه این‌ها اگر هم نیروهای دیگری اعم از ارتش و نیروی انتظامی آن‌جا می‌بود، تحت کنترل فرماندهی ارشد منطقه یعنی شهید شوشتری درمی‌آمدند. شهید محمدزاده، عشق و علاقه خاصی به شهید شوشتری داشتند. پادم نمی‌رود هر وقت به مأموریت به سیستان و بلوچستان می‌رفتم شهید محمدزاده شخصاً بلند می‌شد و به آقای شوشتری خدمت می‌کرد. در حالی که سردار محمدزاده جانباز

می‌گفت خوشا به سعادت که چنین کاری کردی، خوشا به سعادت ملتی که شما رهبرش بودی، شهید شوشتری واقعاً در خط ولایت و امام بود.

شهید شوشتری در منطقه‌ای ساکن بود که از نظر جغرافیایی به شهید برونسی نزدیک بود. درباره خاطراتش با شهید برونسی چیزی برای شما تعریف کرده بود؟

نه چندان. این اواخر چندین مصاحبه کامل داشتند که طی آن در مورد شهید برونسی صحبت کردند، همچنین به احتمال زیاد در کتابی که درباره زندگی شهید برونسی نوشته شده، با حاج آقای شوشتری هم گفت و گو شده چون ایشان را کاملاً می‌شناخت. به ما درباره شهید برونسی فقط گفته بود که ایشان شخصیتی بسیار ولایی، ساده زیست و فرمانده‌ای مقتدر بوده. می‌گفتند شهید برونسی با خوش قلبی‌اش به جنگ آمد و نهایتاً شهید شد، ان شاءالله روح همه‌شان شاد باشد.

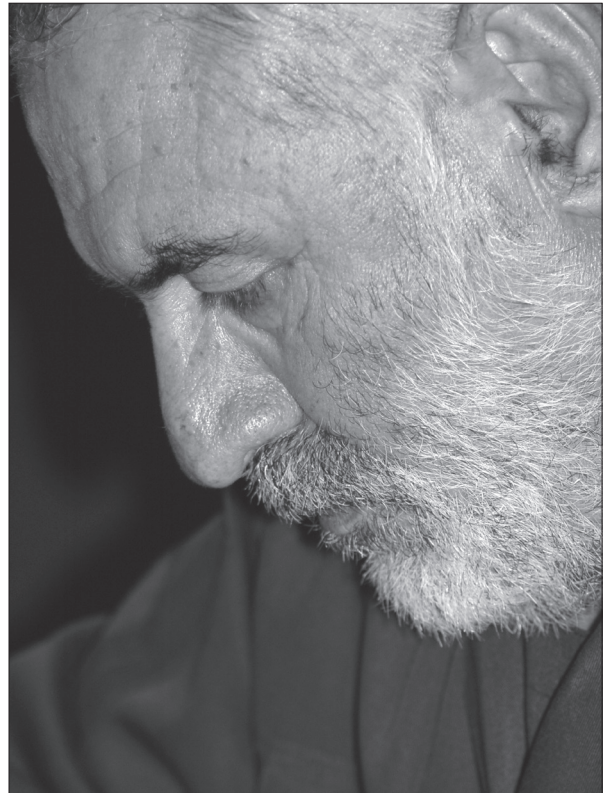
امروز جایگاه شهید شوشتری در بین شهدای سپاه چگونه است؟

ما در سپاه، شهدای زیادی داشته ایم که البته بعضی از آن‌ها شاخص‌تر بودند، از جمله شهیدانی همچون باکری، همت، خرازی و در نیروی زمینی سپاه هم شهیدانی بوده‌اند همانند شهید باقری، شهید کاظمی و نهایتاً شهید شوشتری که این، نشانگر آن است که تاکنون پست‌های فرماندهی در نیروی زمینی سپاه در میان چه بزرگوارانی دست به دست شده است. این شهیدان بزرگوار با نیت خالصی که داشتند، خدمت

شهید شوشتری با حالت خاص و جدیت زیادی ورزش می‌کرد. ایشان سحر خیز بود و خیلی زود نماز صبحش را می‌خواند بعد از آن راهی می‌شد به طرف کوه‌های اطراف همین پادگان نیروی زمینی، چون به کوه پیمایی و کوهنوردی خیلی علاقه داشتند و با کوه پیمایی بسیار مأنوس بودند.

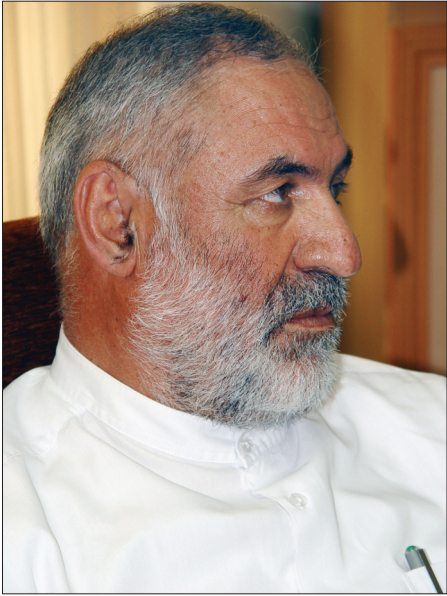
کردند و در شهادت نیز به روی‌شان باز بود؛ حالا هم همین‌طور است، هر کسی که با نیت خالص جلو بیاید، به چیزی که خالصانه از خدا می‌خواسته نیز می‌رسد. آن‌ها خالصانه خدمت کردند، از خدا شهادت خواستند و شهید شدند. جایگاه این‌ها در نیروی زمینی و سپاه، بالاست اما همین خلوص و سادگی‌شان و از همه مهم‌تر برخوردشان با دیگران، برخوردی فراموش‌ناشدنی است و خودشان هم فراموش نمی‌شوند.

حالا که از شهیدان برونسی و صیاد شیرازی یاد کردیم، خوب است به شهید احمد کاظمی نیز



جنگ و سپاه شدند و همه جا «عملیاتی» محسوب می‌شدند. این گونه نبود که پشت میز نشین باشند، همیشه در عملیات‌ها، اسلحه به دست می‌گرفتند، یعنی به طور مستقیم وارد منطقه جنگی می‌شدند. می‌دانید که ایشان توسط کدام شخصیت بزرگوار برای فرماندهی عملیات مرصاد از طرف سپاه - در کنار شهید صیاد شیرازی از طرف ارتش - انتخاب شده بود؟

حقیقت این است که من راجع به این مساله خیلی کنجکاوی نکرده و نپرسیده‌ام اما می‌دانم مقام معظم رهبری که آن زمان رئیس جمهور بودند و برای کنترل و بازدید منطقه عملیاتی جنوب می‌رفتند در انتخاب حاج آقای شوشتری به این سمت نقش داشتند. شهید شوشتری نسبت به شهید صیاد شیرازی ارادت خاصی داشتند و ایشان را از بزرگان نظام می‌دانستند، همین گونه هم هست، هر شهیدی برای جامعه ما بزرگ است. شهید صیاد شیرازی فردی حزب‌اللهی و در خط ولایت بودند و به همین خاطر هم شهید شوشتری به ایشان عشقی و علاقه خاصی داشتند. شهید صیاد شیرازی شهید بزرگوار هستند که در خط ولایت و اسلام بودند و در همین راه نیز به شهادت رسیدند. ارادتی که شهید شوشتری نسبت به حضرت امام(ره) و حضرت آقا داشتند به این صورت بود که هر بار که از تهران خارج می‌شدیم و به مرقد حضرت امام(ره) می‌رسیدیم، از همان دور، به حالت احترام، شهید شوشتری تمام سرش را پایین می‌آورد، دستش را روی سینه خود می‌گذاشت و در مقابل حرم حضرت امام(ره) تعظیم می‌کرد و می‌گفت درود بر تو ای مرد بزرگ، روح شاد که یک ملت و مملکت را نجات دادی، که اگر نبود، معلوم نبود مردم چه کار باید می‌کردند. خلاصه با عشق تمام در مقابل حرم حضرت امام(ره) تعظیم می‌کرد و



تشخیص می‌داد، روی چشم می‌گذاشت و پا قلب سلیم و آرامش کامل آن را قبول می‌کرد. اصلاً برای شهید شوشتری سخت نبود که با وجود سن بیشترشان نسبت به فرماندهان، در پست جانشینی باشند. حتی به نظر من اگر ستمی پایین‌تر از این‌ها هم به ایشان می‌دادند، پذیرش آن برایش سخت نبود. هضم قضیه جایگاه والای ولی و حاکم و نیز ولایت‌پذیری و تبعیت برای شهید شوشتری بسیار راحت بود. در مدتی که خدمت حاج آقای شوشتری بودم، برای من پدر بودند، وقتی با ایشان مشورت می‌کردم نحوه صحبت و راهنمایی کردن ایشان همان طوری بود که پدرم با من رفتار می‌کرد. با وجود این که فقط ۱۳ سال از من بزرگ‌تر بودند، ولی حق پدری به گردن من داشتند و برای بچه‌هایم پدربزرگی می‌کردند. وقتی فرزندم برای دیدن ایشان می‌آمد، تمام قد بلند می‌شدند و به او احترام می‌گذاشتند. این مسائل شاید به ظاهر کوچک باشد اما ارزشمند است و می‌ماند و بچه‌ها هیچ وقت آن را از یاد نمی‌برند. پسرم دانشجو است و در سه سالی که بحث‌های جهادی را در یکی از مناطق محروم کرمان به صورت اردو برگزار می‌کند، نام شهید شوشتری را فراموش نکرده و به عشق ایشان، اسم آن شهید را برای اردوهای جهادی خود انتخاب می‌کند.

اگر حرف ناگفته‌ای باقی مانده، بفرمایید.

به نظرم جمع‌بندی یک گفت و گو پیرامون شهید شوشتری، کار بسیار سختی است، بنده تمام ابعاد شخصیتی شهید شوشتری را قبول داشتم، از نقش پدرگونه و رفتار بزرگ منشانه ایشان تا کار در کنارشان، برای همه ما لذت بخش و قابل تعمق بود. این تنها حرف من نیست، همه افرادی که با ایشان کار می‌کردند، شهید را کاملاً از نظر ایده‌های عملیاتی قبول داشتند، چون از همه جهات، به اصطلاح سوار بر کار بود. فرماندهی عزیز بود که پست ریاست، مقهورش نکرد و نسبت به این چیزها روحیاتش عوض نشد، اگر هم ورزش می‌کرد، برای این بود که بدن سالمی داشته باشد تا بهتر و سالم‌تر فکر کند و خدمات بهتری انجام دهد. ■

شوخی‌ها نکن. بعد گفت نه، جدی می‌گویم، بعد یادم آمد آدم شوخی هم نیست که فکر کنم شوخی کرده، سراسیمه بیرون آمدم و گفتم قضیه چیست؟ وقتی خبر ترور را تصدیق کردند، تا یک ساعت گیج بودم و نمی‌دانستم چه کار می‌کنم. نمی‌خواستم قبول کنم که آقای شوشتری شهید شده است. نمی‌فهمیدم چه کسی به خودش جرأت داده که آدم به این عزیزی و مهربانی را به شهادت برساند؟ کاری از دست‌مان بر نمی‌آمد، عزیزی را از دست داده بودیم و ماتم گرفته بودیم.

از تشییع جنازه ایشان بگویید.

چند روز بعد به صورت خانوادگی برای تشییع جنازه به مشهد رفتیم و اگر چه با هم رفت و آمد آنجانی نداشتیم ولی خانواده‌شان را به خوبی می‌شناختیم. البته خود حاج آقا چند باری به خانه ما آمده بود و خانواده‌ام ایشان را دیده بودند و نسبت به وی ارادت داشتند. اگر بگویم افراد خانواده‌ام بیشتر از اشخاص دیگر ناراحت شده بودند، اغراق نکرده‌ام، چون شهید شوشتری را خیلی دوست داشتند و برخوردهای شان را در دیدار با آن شهید عزیز از یاد نمی‌برند. بچه‌های من مدام می‌گفتند سردار شوشتری حکم پدر بزرگ ما را دارد. البته ایشان هم با احترام بسیار زیادی با ما صحبت می‌کرد و برای بچه‌ها شخصیت بالایی قابل بود، این مسئله باعث شده بود که همه دوستش داشته باشند و برای‌شان سخت باشد که خبر شهادت این شهید بزرگوار را بپذیرند. به هر حال وقتی برای تشییع جنازه به مشهد رفتیم، دیدم که تشییع جنازه باشکوه، با عظمت و پرشکوهی برگزار شد، جمعیت زیادی از شهرهای مختلف به مشهد آمده بودند، به طوری که غیر از تشییع جنازه حضرت امام (ره) پیش از این، چنین تشییع جنازه‌ای ندیده بودم. جالب آن‌که همراه تشییع جنازه شهید شوشتری و شهید محمدزاده، تشییع یک شهید بسیجی هم بود.

ایشان به واقع آدم سخت کوشی بود و در کارهایش خیلی جدیت داشت. همیشه ساعتی قبل از اذان صبح برای بیدار می‌شد و تا رسیدن به وقت ادای نماز صبح، با یک حالت خاصی نماز شب می‌خواند. خود بنده چند دفعه‌ای از دم در اتاق ایشان و دیدم که مشغول عبادت با خداست.

وقتی داستان آن را پرسیدیم، گفتند حدود ۲۶ سال پیش این بسیجی عزیز شهید شده اما جسد پاکش به تازگی در منطقه جنوب پیدا شده و حالا همزمان با فرمانده‌اش که همانا شهید شوشتری باشد، تشییع می‌شود، در حال حاضر هم مزارشان در کنار یکدیگر قرار دارد.

این هم نشانه دیگری از وفا و همچنین روحیه پدران شهید شوشتری است.

بله، واقعاً از کسی که در رکاب رهبری باشد و رهبری را تمام و کمال قبول داشته باشد، غیر از این هم انتظار نمی‌رود. شهید شوشتری هر چه ولایت

بود و پایش مشکل داشت، می‌گفت با علاقه‌ای که به شهید شوشتری دارم، هیچ وقت به خودم اجازه نمی‌دهم بنشینم. شهید محمدزاده، شهید شوشتری را به عنوان یک فرد عملیاتی قوی، کارکشته و باتجربه قبول داشت و همان طور که اشاره کردید، در رکاب ایشان هم شهید شد، روح‌شان شاد، عشق این‌گونه می‌طلبد که یک نفر با دیگری اخت شود و این دو یک لحظه هم یکدیگر را تنها نگذارند، بعد هم به این شکل با هم به شهادت برسند.

شما چگونه از شهادت شهید شوشتری مطلع شدید؟

شهید شوشتری روز قبل از حادثه تهران بود، ایشان حول و حوش ساعت سه بعد از ظهر راهی فرودگاه بودند که بروند. آن روز، شنبه بود و ایشان شنبه‌ها از پیش خانواده سر کار می‌آمدند، تازه از مشهد رسیده بودند و قرار بود بعد از شرکت در جلسات تهران، راهی سیستان و بلوچستان شوند و مجدداً روز دوشنبه برای دیدار با مقام معظم رهبری به تهران برگردند، برای همین هم تعجب کردم که چرا شنبه می‌روند و چون قرار بود بعد از ظهر شنبه همدیگر را ببینیم، در راه به ایشان زنگ زدم، راننده‌شان گوشی را برداشت و گفت ما فردا با حاج آقا می‌آیم. بعد حاج آقای شوشتری گوشی را گرفت و با هم احوالپرسی کردیم و ایشان هم گفت ان‌شاءالله فردا می‌آیم. این آخرین مکالمه ما بود. روز یکشنبه در سیستان و بلوچستان بازدید داشتند، همایشی برای عشایر گذاشته بودند تحت عنوان «همبستگی و تقریب مذاهب» که خیلی برایشان ارزش داشت و دوست داشتند عشایر را دور هم جمع کنند و بین آن‌ها اتحاد برقرار کنند. ما یکشنبه صبح سر کار بودیم که یکی از بچه‌ها گفت شنیدی چه شده؟ کمی ترسید که به من بگوید چه اتفاقی افتاده است، گفتم چه شده؟ گفت آقای شوشتری شهید شده، اول فکر نمی‌کردم حرفش جدی باشد، کمی ناراحت شدم، گفتم با من از این



باشهادت‌شان معنای پدر و فرزندى را حس کردم...

■ سرهنگ پاسدار محمد وارسته، افسر همراه و
مسئول دفتر شهید نورعلی شوشتری در مشهد مقدس



من هم داخل نمی‌روم...» آن‌جا بود که عمق آن عبارات و الفاظ را درک کردم و برای همیشه به خاطر سپردم و فهمیدم که شهید شوشتری خودش دعوت کرده، تا ارتباط متفاوت ما را نه فقط در حرف بلکه در عمل، ثابت کند. از آن لحظه به بعد نسبت به گذشته مصمم‌تر شدم تا در حق خانواده‌شان بیشتر احساس وظیفه و خدمت کنم و واقعا خودم را یکی از اعضای خانواده شوشتری‌ها می‌دانستم.

شهید شوشتری چه خصوصیات و اخلاقی داشتند که شما را تا این حد به خود جذب کردند؟

حاج آقا روحیه قوی و مسلطی بر تمامی امور کاری و شخصی‌شان داشتند. به علاوه شجاعت شهید شوشتری از ایشان یک فرمانده لایق، مدیر و مدبر ساخته بود.

ایشان در هر مأموریت و منطقه‌ای که وارد می‌شد، تسلط بر آن منطقه را در اولویت کارهایش خود قرار می‌داد، تا جایی که حتی خودش برای کنترل بیشتر، پشت فرمان می‌نشست و رانندگی می‌کرد. این رویه صبح، شب و نیمه شب نمی‌شناخت. شهید شوشتری به هر طریقی که ممکن بود، تلاش می‌کرد تا تنها پس از گذشت مدت زمان کوتاهی، هر منطقه‌ای را مثل کف دست بشناسد و به همین دلیل هم بود که سردار شوشتری، بر تمام مناطق کشور، مخصوصا حواشی مرزی اشراف کامل داشت.

یادم هست گاهی در جلساتی که همراه حاجی بودم، وقتی یک نفر گزارش می‌داد که مثلاً از فلان جا خبر آورده‌اند که فلان مسأله اتفاق افتاده، ایشان با صراحت، متانت و صلابت می‌گفت: «نه، اشتباه است، امکان ندارد... یا چنین نیست یا به کلی کذب است...» بیشتر بررسی کنید. انگار می‌دانست اگر قرار است حادثه‌ای اتفاق بیفتد، کدام مناطق با تهدید بیشتری روبرو هستند.

جالب است که ایشان کم سن و سال نبود و حتی می‌توان گفت که باید در این سال‌های آخر، دوران بازنشستگی را طی می‌کرد اما چنین اتفاقی نیفتاد.

درست است. اگرچه حاجی سن و سالی داشت و در سراسر کشور به مأموریت‌های فراوانی هم می‌رفت ولی واقعا سرحال بود. انگار وقتی بیشتر کار می‌کرد، خوشحال‌تر و سرحال‌تر می‌شد. این در حالی بود که گاهی در یک روز، مسافت از جنوب غرب کشور تا شمال غرب کشور را با وسایل نقلیه مختلفی مثل خودروی سواری، هلی کوپتر و

و قرارگاه ثامن الائمه(ع) را تحویل داد و در زمستان سال ۱۳۷۹ به قرارگاه حمزه رفت. در این مدت به عنوان افسر همراه همه جا در رکابش بودم؛ طوری که دیگر دل‌کندن نبود و انتظار داشتم بی‌درنگ من را هم با خودش به سپاه غرب کشور ببرد اما حاج آقا ملاحظات خاص خودش را داشت.

چه ملاحظاتی؟

ملاحظاتى که بیشتر عاطفی بود و نمی‌خواست ما به مانند خودش، از خانواده و جوار امام رضا(ع) دور شویم اما اگر من مجبور به انتخاب هم بودم، با دل و جان به غربت تن می‌دادم تا حتی یک روز هم از حاج آقا شوشتری دور نباشم.

ارتباط سردار شوشتری با من، ارتباط متفاوتی بود که فقط در قالب واژه‌ها و الفاظ ایشان قابل لمس است، به کار بردن همین الفاظ توسط ایشان برای من افتخار بزرگی بود و ما را از یک رابطه کاری به یک رابطه لطیف پدر و فرزندى سوق می‌داد، عباراتی مانند: «شما مانند فرزندان من هستید؛ مثل فرج الله و روح الله».

این جمله حاجی هنوز در گوشم زنگ می‌زند و به عنوان یک سند افتخار در دلم حک شده است. به خصوص که شهید شوشتری از همان دوران کودکی این بچه‌ها به من سفارش می‌کردند که در درس به آن‌ها کمک کنم. حالا گوشه گوشه ذهنم از یاد و خاطره آن روزها لبریز است. سردار آن قدر به ما لطف و محبت داشت که هر وقت مرا به نام کوچکم صدا می‌کرد، کیف می‌کردم. یا وقتی ایشان به منطقه غرب رفت و ارتباط سازمانی ما با حاج آقا قطع شد، حس عاطفی پدر و فرزندى میان مان همچنان برقرار بود و حتی می‌توانم بگویم قوی‌تر هم شد. به مشهد هم که می‌آمد، وقتی من و آقای مبارکی ایشان را همراهی می‌کردیم، جدا از انجام تکلیف، بیشتر برای رفع دلتنگی و با اشتیاق به فرودگاه می‌رفتیم.

البته معنای پدر و فرزندى را بعد از شهادت ایشان لمس کردم. زمانی که خانواده این بزرگوار برای ملاقات با رهبر معظم انقلاب عازم تهران بودند، بنده اصلاً نه در لیست ملاقات کنندگان بودم و نه دعوت شده بودم و تنها به رسم وظیفه و احترام و برای پیگیری امور خانواده معظم‌شان تا فرودگاه همراه آن‌ها رفتم، اما هنگام سوار شدن به هواپیما با اصرار همسر مکره‌شان، سوار هواپیما شدم. وقتی به بیت رهبر معظم انقلاب رسیدیم، افسراد را تنها از روی لیست و آن هم یکی یکی به داخل راه می‌دادند، بنابراین وقتی می‌خواستم وارد شوم، طبیعی بود که بنده را نگه دارند - و نگه داشتند - اما پسر آن شهید عزیز برگشت، بازویم را گرفت و خطاب به محافظان آقا گفت: «ایشان پسر شهید شوشتری و برادر ماست، اگر اجازه ورود ندهید

درآمد

وقتی ایشان به منطقه غرب رفت و ارتباط سازمانی ما با حاج آقا قطع شد، حس عاطفی پدر و فرزندى میان مان همچنان برقرار بود و حتی می‌توانم بگویم قوی‌تر هم شد. به مشهد هم که می‌آمد، وقتی من و دوستی ایشان را همراهی می‌کردیم، جدا از انجام تکلیف، بیشتر برای رفع دلتنگی و با اشتیاق به فرودگاه می‌رفتیم. البته معنای پدر و فرزندى را بعد از شهادت ایشان لمس کردم...

این‌ها فقط بخشی است از سخنان پراحساس سرهنگ پاسدار محمد وارسته، افسر همراه و مسئول دفتر شهید نورعلی شوشتری در مشهد مقدس، که ترجیح می‌دهد خود را «سرباز و همراه ۲۰ ساله این سردار عالی قدر» بنامد.

از نحوه آشنایی‌تان با شهید شوشتری بگویید.

پس از اتمام جنگ و گذشت چند ماه از آن، یگان‌های رزم به مکان‌های مأموریت جدید تعریف شده اعزام و مستقر شدند. من را هم که به سپاه هشتم منتقل کرده بودند، به دفتر فرماندهی معرفی کردند. چند ماهی کار اداری انجام می‌دادم، تا این‌که دوستان یک روز صدایم کردند و درباره اهمیت کار، رازداری و حفظ اسرار صحبت کردند. بعد هم گفتند شما گزینه پیشنهادی برای کار در دفتر سردار شوشتری هستی و باید از فردا در دفتر ایشان کار کنی.

اما نخستین برخورد من با حاج آقا به زمانی برمی‌گردد که چند ماهی در دبیرخانه محرمانه دفتر فرماندهی لشکر پنج نصر کار می‌کردم، تا این‌که یک روز دیدم یک مرد بلندقامت و رشید، وارد شد، سلام کرد و خودش با کلید، در اتاقش را باز کرد. ایشان ۱۲ سال بعد، فرماندهی لشکر

● حاج آقا روحیه قوی و مسلطی بر
● تمامی امور کاری و شخصی‌شان
● داشتند. به علاوه شجاعت شهید
● شوشتری از ایشان یک فرمانده
● لایق، مدیر و مدبر ساخته بود. ایشان
● در هر مأموریت و منطقه‌ای که وارد
● می‌شد، تسلط بر آن منطقه را در
● اولویت کارهایش خود قرار می‌داد



باید برنامه‌ها مردمی اجرا شوند، به صورت معنوی در کنارشان باشیم و از آن‌ها پشتیبانی کنیم؛ مسائلی که پیرامون امنیت جنوب شرق کشور به خوبی قابل لمس و مشاهده است. اساساً اخلاق حاج آقای شوشتری این‌طور بود که مشکلات را مثل سنگ‌ریزه به کنار پرت می‌کرد! به محض بروز هر مشکلی، دستش را در جیبش می‌کرد و یک راه‌حل را مثل آب‌نبات درمی‌آورد و به آدم پیشنهاد می‌داد. برای کار، خواب و خوراک نداشت و با این‌که از آغاز زندگی‌اش با سختی‌های فراوانی دست و پنجه نرم کرده بود، به موفقیت‌های چشم‌گیری دست یافت. در حالی که برای ما، آدم‌های عادی تا یک دوره سختی پیش می‌آید، سریعاً می‌رویم گوشه‌های می‌نشینیم و زانوی غم بغل می‌گیریم!

شاید اثرات همین نگاه بود که ایشان را در مسائل نظامی و فرهنگی آن‌طور موفق می‌کرد.



بله. نگاه شهید شوشتری به مسائل مختلف، سطحی نبود. عمق نگاه، برد فکر و تدبیر ایشان حتی به جزئیات موضوعات مختلف هم معطوف می‌شد. من شاهد بودم که ایشان تا چه حد به جزئیات و تبعات آن در تصمیم‌گیری‌های نظامی دقت داشتند؛ حتی به مسائلی مثل این‌که اگر فلان ابزار در دست یک سرباز در کوهستان

مشکل حل شود. یک بار در همین ماجرا رو کرد به بنده و گفت من خطا و ترمز این شخص را نمی‌بینم، بلکه دارم چهره غبارآلود و خون‌آلود او را پشت خاکریز در روزهای سخت جنگ می‌بینم.

معیار سنجش ولایت‌پذیری شهید شوشتری را در چه موضوع‌هایی می‌بینید؟

ولایت‌پذیری حاجی بر کسی پوشیده نبود. همه می‌دانستند حاجی سرباز ولایت و آفاست. شهید شوشتری با تمام وجودش سرباز بود. از آن گروهی بود که سمعا و طاعتا هستند...

یادم هست یکی از بچه‌های امنیت پرواز برایم نقل می‌کرد که یک‌بار که حاجی وارد هواپیما شد، بین دو نفر از آقایان به اصطلاح روشنفکر نشسته بود. یکی از آن‌ها تا سردار را می‌بینند رو به دیگری می‌کند و می‌گوید «فلانی را دیدی؟ کشته و مرده حضرت آقااست. مطیع و سراپا، گوش به فرمان رهبری است و برایش فرقی نمی‌کند منافع چه کسی مطرح است، او فقط به اوامر رهبری می‌اندیشد و کارش را به دقت انجام می‌دهد».

درباره چند نمونه از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید شوشتری صحبت کنید.

سردار به کارش ایمان داشت، در کارهایش بسیار جدی و مصمم بود، اگر دست خالی هم بود ولی به واسطه ایمان به کارش موفق می‌شد، همیشه می‌گفت شما شروع کنید، خدا کمک می‌کند.

یا صحرا باشد، چه می‌شود. شهید شوشتری در مسائل فرهنگی هم صاحب نظر و کارشناس بودند. خاطرم هست وقتی صحبت از برگزاری کنگره سرداران شهید و ورزش و برگزاری مسابقات شد، شهید شوشتری دستور داد از اشعار روان و پرشور استفاده کنند.

از دیگر مصادیق بارز ذوق فرهنگی شهید شوشتری، این بود که پیشنهاد دادند تمثال مبارک شهیدان را در میدان شهدای مشهد نصب کنند، تا تزئینی مناسب برای معابر اصلی شهر به مناسبت فرارسیدن نوروز باشند. دستور ایشان درست مثل برگزاری یک عملیات، تنها یک شب تا صبح طول کشید. تا تمام سطح شهر از تمثال شهیدان پر شود؛ حالا هم این کار به صورت یک رسم مبارک، هر ساله توسط شهرداری اجرا می‌شود.

هیچ وقت اتفاق می‌افتاد که شهید شوشتری از دست کارمندان‌شان ناراحت و عصبانی شوند؟

البته به واسطه رابطه کاری طولانی مدتی که با ایشان داشتم، گاهی دیده بودم که حاجی از برخی از رفتارهای اطرافیان و زیردستان خود ناراحت شود یا از عملکرد آن‌ها رضایت نداشته باشد، ولی وقتی برای همان فرد مشکلی پیش می‌آمد، این حاج آقای شوشتری بود که با تمام وجود کمک آن شخص می‌کرد، نه این‌که صرفاً دستور بدهد و تمام شود، بلکه سفارش می‌کرد و با تمام قدرت، نفوذ و توانش به آن فرد کمک می‌کرد تا بالاخره

هواپیما طی می‌کرد. درست یادم است فردای شب دامادی فرزندش آقا روح الله، ایشان علی‌رغم خستگی ناشی از میهمان‌داری و حضور در مجلس شب گذشته، صبح زود، ساعت ۵:۳۰ طبق روال معمول به مأموریت رفت، در حالی که می‌توانست دست کم آن یک روز را مرخصی بگیرد یا مأموریت را چند ساعت به تاخیر بیندازد.

از حالات معنوی شهید شوشتری بگویید.

ایشان بعد از سال ۱۳۷۹ که به عنوان فرمانده ارشد غرب کشور معرفی شدند، پنج‌شنبه هر هفته، یا هر دو هفته یک بار، برای دیدار با خانواده و استراحت به مشهد می‌رفتند، البته در این میان به کارهای دیگری مثل جلسات متعدد با فرماندهان و رزمندگان استان هم می‌پرداختند که وقت زیادی از اوقات استراحت‌شان به این کار اختصاص

شهید شوشتری برای کنترل بیشتر اوضاع، حتی خودش پشت فرمان می‌نشست و رانندگی می‌کرد. این رویه صبح، شب و نیمه شب نمی‌شناخت. شهید شوشتری به هر طریقی که ممکن بود، تلاش می‌کرد تا تنها پس از گذشت مدت زمان کوتاهی، هر منطقه‌ای را مثل کف دست بشناسد

می‌یافت. اما کاری که ایشان هرگز ترک نکرد، این بود که حتماً می‌بایست یک شب را به کشیک در آستان مقدس رضوی (ع) مشغول باشد.

به یاد می‌آورم یکی از بچه‌های جنگ درباره موضوعی می‌خواست با حاجی مشورت و صحبت کند. وقتی با او به حرم مطهر رسیدیم، زمان مراسم خطبه خوانی و جارو کشی بود. حاجی را دیدیم که با آن ابهت و صلابت، مثل غلامی خاضع و خائس در مقابل اربابش جارو به دست گرفته بود و به پهنای صورت اشک می‌ریخت، حال عجیب آن شب شهید شوشتری را هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم.

از تهجد ایشان هم خاطرات زیادی تعریف می‌کنند.

سردار شوشتری همیشه اهل نماز شب و راز و نیاز بود و قبل از نماز صبح بیدار می‌شد. هر وقت حاجی را بعد از نماز صبح می‌دیدم، خیلی خوب می‌توانستم آثار شب زنده‌داری را در چهره‌اش ببینم. گاهی هم بعضی از ذکرها را با صدای بلندتر و به صورتی خاص تکرار می‌کرد، یا بعضی از اشعار عارفانه حافظ را با خودش زمزمه می‌کرد.

در برخورد با مسائل اجتماعی چگونه رفتار می‌کرد؟

سردار شوشتری نسبت به مردم واقعا مسئولیت‌پذیر بود. شاید دیگران فکر می‌کردند که ایشان صرفاً یک فرمانده نظامی است اما فکر و ذهنش در خصوص اقتصاد، معیشت و فرهنگ مردم ایران، موضوعی فراتر از ابعاد نظامی بود. اعتقاد و رفتار ایشان، زمانی که در غرب و جنوب شرق کشور مسئولیت داشتند، بسیار ملموس بود و واقعا نیازی به توضیح ندارد.

با این‌که سبب شهید شوشتری بالا بود ولی به مردم اهمیت بسیار زیادی می‌داد؛ حتی در بُعد اجرایی طرح‌های نظامی، بحث‌هایی همانند انسداد مرز یا معیشت مردم در اولویت قرار داشت. سردار همیشه اعتقاد داشت باید در هر برنامه و طرحی خود را در کنار مردم و با ایشان ببینیم،

دیگر خصوصیت جالب ایشان این بود که مرد دفتر و یک‌جا نشستن نبود. همیشه وسط میدان بود و هیچ‌وقت از دفترش برای گردان‌ها و تیپ‌ها تصمیم نمی‌گرفت، به همین دلیل هم بیشتر وقت ایشان در این بازدیدها می‌گذشت.

یا مثلاً برایش فرقی نداشت کجا خدمت می‌کند. هر جا پا می‌گذاشت، آن‌جا «شرف‌المکان بالمکین» می‌شد، چون علی‌رغم سن و سالش، هر مسئولیتی را که دیگران نمی‌پذیرفتند، ایشان قبول می‌کرد. در نهایت این که عبادات و حالات معنوی خاص، کار و تلاش بی‌وقفه و بی‌کم و کاست شهید شوشتری، از او چهره‌های مثال‌زدنی و قابل احترام آفریده بود، به طوری که در مجالس و محافل مختلف، یا حتی در مکان‌های عمومی تر مثل فرودگاه، متوجه می‌شدم که افرادی با جایگاه‌های مختلف، از هر جناح و گروهی به ایشان احترام می‌گذارند.

به یادماندنی‌ترین خاطره‌ای که از شهید شوشتری دارید، چیست؟

یادم هست یک روز به همراه سردار شهید قهاری در ارومیه، در خدمت شهید شوشتری نشسته بودیم که دیدیم چند نفر از پاسداران خدمت حاج آقا رسیدند و گفتند: سردار، ما خیلی سال است که مشهد نرفته‌ایم و مرقد امام (رضاع) را زیارت نکرده‌ایم. شهید شوشتری از شنیدن این حرف متأثر شد و انگار که به رگ غیرتش برخورد کرده باشد، دستور داد برای این کار، یک برنامه‌ریزی دقیق انجام شود، چون دوست داشت آن‌ها هم امام (رضاع) را زیارت کنند. به این ترتیب، وقتی به مشهد رفتیم، ما را به یک هتل مناسب برای اقامت برد، جایی که هم پذیرایی آبرومندان‌های داشته باشد و هم این‌که آب در دل خانواده‌هایی که از غرب، مهمان مشهد مقدس بودند، تکان نخورد.

از آن به بعد، کار من و آقای مبارکی، این شده بود که به زائرانی که از غرب کشور می‌آمدند، رسیدگی کنیم و برای این که هزینه‌ای به این خانواده‌ها تحمیل نشود، هر کمکی که از دست‌مان برمی‌آمد، انجام می‌دادیم، این کار ما، برای آن‌ها خیلی تازگی داشت؛ چون حتی برای فرزندان زائران، سوغاتی و کادوهای متناسب با سن و جنسیت‌شان هم تهیه می‌کردیم.

به هر حال تابستان سال ۱۳۷۹ تمام شد و کاروان‌هایی که با اتوبوس از غرب به مشهد راهی می‌شدند، کارشان به پایان رسید. این اتفاق در منطقه سپاه غرب و در شهرستان بوکان سر و صدای زیادی به راه انداخت و روحیه نیروها را تقویت کرد؛ به ویژه در میان ائمه جمعه شهرهای کرد نشین و اهل تسنن؛ چون یکی دو مورد از زائران سنی از امام (رضاع) شفا گرفتند. ما هم با شنیدن رضایت و خوشحالی آن‌ها خیلی خوشحال شدیم، به همین دلیل گفتیم مدتی را به استراحت و حساب و کتاب کرایه هتل‌ها و هزینه‌ها بگذرانیم اما حاج آقا دست بردار نبود و می‌گفت نیروها باید یک جای دائمی داشته باشند.

در نهایت هم یک روز که داشتم حاج آقا را به فرودگاه مشهد می‌رساندم، گفت محمد، من را که رساندی، برو پیش آقای اعظمی و بگو ما یک زمین برای ساخت هتل نیاز داریم. خوشبختانه سپاه خراسان شرکتی را برای مشاوره ساختمانی داشت و حاج آقا به همین واسطه، می‌خواست با تحمیل کم‌ترین هزینه به بیت‌المال، مکان ثابتی را برای نیروهای سپاه غرب بسازد. شهید شوشتری مدام سفارش می‌کرد این هتل باید امکانات خوب، فضای عمومی و سالن جلسات داشته باشد ولی من پیش خودم فکر می‌کردم این کار به آن راحتی‌ای که ایشان می‌گوید،

نیست اما به هر حال من برحسب وظیفه و به دستور حاج آقا با شرکت ساختمانی سپاه وارد مذاکره شدم. آن‌ها می‌گفتند نمی‌شود که این طور و با یک جمله شفاهی کار به این بزرگی را انجام داد، باید خود سردار شوشتری بیایند و رسماً مذاکره کنند. گفتم مگر شما سردار شوشتری را نمی‌شناسید؛ وقتی ما را که برای کاری می‌فرستند، درست مثل این است که خودشان دنبال آن کار باشند. به این ترتیب آن‌قدر برای پیدا کردن یک قطعه زمین مناسب و نزدیک به حرم جستجو کردیم تا زمین مورد نظرمان پیدا شد.

البته مشکلاتی هم سر راه ما بود، چون آستان قدس رضوی روی آن زمین دست گذاشته بود. وقتی ماجرا را برای شهید شوشتری تعریف کردیم، گفت: سلام مرا به مسئول این کار در آستان قدس، برسانید و بگویید وقتی را تعیین کنند تا در این باره گفت و گو کنیم.

با همه این حرف‌ها سردار توانست نظرشان را جلب کند و مجوز ساخت یک هتل را بگیرد.

خودشان هم در زمان ساخت و ساز هتل زنده بودند؟

اگرچه ایشان سن و سالی داشت و در سراسر کشور به مأموریت‌های فراوانی هم می‌رفت ولی واقعا سر حال بود. انگار وقتی بیشتر کار می‌کرد، خوشحال‌تر و سر حال‌تر می‌شد. گاهی در یک روز، مسافت از جنوب غرب کشور تا شمال غرب کشور را با وسایل نقلیه مختلف طی می‌کرد

این هم داستانی دارد. بعد از این که کار ساخت هتل به یک مرحله تقریباً رضایت بخش رسید، از نظر اعتبارات با مشکل مواجه شدیم و کل پروژه به نیروی زمینی واگذار شد اما در زمان فرماندهی سردار شهید احمد کاظمی و به دستور ایشان، کارهای تکمیلی ساخت هتل سریع‌تر انجام شد و به برکت قدم شهید کاظمی و مهلت زمانی که تعیین کرد، کار ساخت و ساز پی گرفته شد. قرار بود کار، تا انتها، در حوزه نیروی زمینی بماند ولی حاج آقای شوشتری به شهید کاظمی گفت که دوست دارد این هتل برای نیروهای زحمتکش قرارگاه حمزه (ع) در نظر گرفته شود، چون این کار از روز اول به نیت آن‌ها شروع شده بود. به همین دلیل در تقسیمات امکانات رفاهی، هتل، دوباره به قرارگاه حمزه (ع) و نیروهای سپاه غرب رسید و همین امروز هم به عنوان یادگاری از شهید شوشتری، مثل یک نگین از آن یاد می‌شود.

در واقع این هتل یادگار دو عزیز شهید است که سنگ بنای آن را شهید شوشتری گذاشت و کارهای پایانی‌اش به برکت شهید کاظمی به سرانجام رسید؛ جالب این که روزی که من رفته بودم تهران تا آخرین هزینه‌ها را تسویه کنم و پول بگیرم، با تشییع پیکر شهید کاظمی مصادف شده بود.

جالب این که این دو شهید عزیز که به فاصله چند سال از همدیگر شهید شدند، همواره به

عنوان دو بازوی توانمند سپاه - و به ویژه نیروی زمینی - مطرح بودند و پس از شهادت‌شان هم معمولاً به صورت توأمان از آن‌ها یاد می‌شود.

یادم است یک روز که موقع تمیزکاری هتل بود و سردار زاهدی برای بازدید آمده بود، گفتم خدا رحمت کند شهید کاظمی را. فوراً گفت بله، خدا بر درجات و مقام ایشان بیفزاید... بعد سردار زاهدی اضافه کرد: خدا رحمت کند پدر و مادر آقای شوشتری را که به اسکان خانواده‌های سپاه تا این حد اهمیت می‌دهند...

در واقع ایشان کار بسیار سنگین و سختی را انجام داده بودند.

بله. هر کس با شهید شوشتری کار می‌کرد، درکش از زمان و فضا و سنگینی کار تغییر می‌کرد. شهید شوشتری، آدم صبور و با حوصله‌ای بود ولی دوست داشت خواسته‌هایش هم به سرعت برآورده شود. البته از گزند تهمت، کارشکنی، بداندیشی و زخم زبان هم درامان نبود. برای به سرانجام رساندن بعضی از کارها، جانش به لب می‌رسید ولی با پشتکار و سخت‌کوشی، آن‌ها را به نتیجه می‌رساند؛ دست کم، طی ۲۰ سالی که در خدمت ایشان بودم، می‌توانم به جرات بگویم که هیچ وقت از طعنه ناهلان و سختی‌کار، نه تنها اخم نکرد، بلکه در عوض، به افرادی که سنگ‌اندازی می‌کردند، با مهربانی و با احساس پدری و برادری پاسخ می‌داد.

شما که تا این اندازه به شهید شوشتری نزدیک بودید، به ایشان نمی‌گفتید که منطقه کردستان یا مثلاً سیستان و بلوچستان خطرناک است و بهتر است کمتر به آن‌جا بروند؟

چرا، اتفاقاً یادم است یک بار که داشتم حاج آقا را در همان اواخر حیات دنیوی‌اش به فرودگاه شهید هاشمی نژاد می‌رساندم تا برای مأموریتی به بلوچستان برود، درباره اخبار تلخ آن منطقه و وجود اشترار و ضد انقلاب برایش صحبت کردم. شهید شوشتری گفت: «نگران نباش محمد، بلوچ‌ها ما را نمی‌کشند.» خود من امروز چنان به بلوچ‌ها وابسته شده‌ام که نمی‌توانم از آن‌ها دل بکنم. اصلاً از تصور روزی که مجبور باشم جمع مردم محروم بلوچ را ترک کنم، دلم می‌گیرد.

به یاد دارم که شهید شوشتری بارها از تهران یا زاهدان با ما تماس می‌گرفت و دستوری می‌داد لوازم‌التحریرها را تهیه و بسته‌بندی کنید و برای بچه‌های بلوچ بفرستید. ما هم سراغ عمده فروشی‌های آشنا و خوش سلیقه می‌رفتیم تا خواسته حاج آقا را در مدت زمان کوتاهی که معین کرده بود، برآورده کنیم.

از دیگر خاطرات خود با شهید شوشتری بگویید.

یادم است یکی از آخرین دستورات حاج آقا به ما، تهیه ۱۰





و طرفداران نظام کدام طرف است و تکلیفشان چیست؟ اما به محض ورود حاج آقا به بطن درگیری‌ها، مردم هم فهمیدند که کدام طرف، حق است. به علاوه، بیشتر آن‌هایی که به اشتباه با آشوب‌طلبان قاطی شده بودند هم حساب کار خود را کردند، برخی خودشان را کنار کشیدند و بقیه هم مقابل او باش ایستادند و از حزب الهی‌ها و بچه‌های سپاه دفاع کردند.

آن روز شهید شوشتری به این نتیجه رسیده بود که آن‌جا زمان برخورد نظامی صرف نیست و آن‌قدر به همه آدم‌ها علاقه داشت که با حتی او باش هم محکم ولی با متانت برخورد می‌کرد.

اگر بخواهید خاطره دیگر از منش بزرگوارانه شهید شوشتری تعریف کنید، چه می‌گویید؟

روزی را که به اتاق جانشین فرمانده نیروی زمینی رفته بودم و با او سرگرم خوردن ناهار شدم، هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم. آن روز به خاطر علاقه‌ام به سردار شوشتری با ایشان درباره خواص گیاهی و دارویی برخی مواد غذایی و این‌که بهتر است چه چیزهایی را بخورد و چه چیزهایی را نخورد، صحبت کردم. حاج آقا آرام بود و چیزی نمی‌گفت و با دقت به حرف‌هایم گوش می‌داد. وقتی غذا خوردن‌مان تمام شد و می‌خواستیم به فرودگاه تهران بروم، گفت: محمد آقا، آن کتاب را هم به عنوان یادگاری بردار و ببر بخوان، مفید است. رفتم کتاب را برداشتم و دیدم اسم آن «طب الرضا» است. خیلی شرمند شدم که حاج آقا خودش این کتاب را داشته، خوانده و بهتر از من از خواص گیاهان دارویی اطلاع دارد ولی یک بار هم حرف مرا قطع نکرده و گفته که این چیزها را خودم می‌دانم.

نمونه این بزرگواری‌ها حتی در مسأله شهادت ایشان هم دیده می‌شود، چون ریاست آستان قدس رضوی با یک اشاره خانواده شهید شوشتری می‌توانست پیکر ایشان را در یکی از رواق‌های حرم به خاک بسپارد، اما روح این شهید از چنین مکان‌هایی که از نظر مادی میلیون‌ها تومان ارزش دارد، چشم‌پوشی کرد و خودش خواسته بود که در کنار مزار دیگر شهیدان و یاران خویش، یعنی همان بسیجی‌های کم‌نام و نشان، آرام بگیرد. یادش به خیر و راهش پررهرو باد.

از شما ممنونیم.

خداوند شما را در راه پاسداشت یاد و نام شهدا موفق بدارد. ■

ورودی پادگان لشکر نزدیک پلیس راه مشهد و جایی که به آن باغچه می‌گویند، برادر جانبازی را معطل نگه داشته بودند. او می‌خواست فرمانده لشکر را ملاقات کند و بسا وجود این‌که از دژبانی به دفتر فرماندهی اطلاع داده بودند، حاج آقا گرفتار کار دیگری می‌شود و آن بنده خدا از یادش می‌رود اما به محض این‌که تماس می‌گیرند و موضوع را یادآوری می‌کنند، ایشان از فلک تلو‌یزون - جهاد - به راننده‌اش دستور می‌دهد که به پادگان برگردد تا مشکل آن جانباز را همراه با عذرخواهی، حل و فصل کند. شاید اگر فرمانده دیگری بود، کار آن برادر جانباز را به مسئولی دیگر یا یکی از معاونانش محول می‌کرد اما اهتمام شهید شوشتری به رفع مشکلات نیروها، حتی اگر بازنشسته هم بودند، منحصر به فرد بود.

اگر یکی از کارهای شهید شوشتری نیمه‌کاره‌ها می‌شد، طوری ناراحت و عصبانی می‌شد که انگاری نیاز ضروری از زندگی خودش برآورده نشده است، هر چند که در زندگی شخصی اصلاً به فکر خودش نبود و همه وجودش را وقف انقلاب و نظام کرده بود.

برای ما درباره عکس‌العمل و تدابیر مدیریتی شهید شوشتری در مواقع اضطراری هم صحبت کنید.

یادم است در خردادماه یکی از سال‌های اوایل دهه هفتاد، اتفاق تلخی در مشهد رخ داد که خیلی‌ها را در نظام نگران کرد. همان روز به محض شنیدن این خبرهای نگران‌کننده، خودم را با دو چرخه به پادگان سپاه ملک آباد رساندم و دهان به دهان شنیدم که از دفتر مقام معظم رهبری، فرمایش معظم له به گوش حاج آقا شوشتری رسیده که آقای شوشتری در مشهد هست و این اتفاق‌ها افتاده؟

همین کافی بود تا حاج آقا به کمک برادران نیروی انتظامی، سپاه را وارد عمل کند. به هر حال ساعت ۹ شب، فرمانده وقت نیروی انتظامی مشهد، با اضطراب از حاج آقا کمک خواست و درخواست کرد که ایشان برای مردم سخنرانی کند. حاج آقا در مقابل عده‌ای که با قمه و چوب و چماق، خیابان را بسته بودند، از هیچ چیز ترسید و همان‌جا به خوبی غائله را فیصله داد.

شهید شوشتری در آن برهه، با دو سخنرانی در میدان فجر، همه را آرام و صف مردم را از آشوب‌طلبان جدا کرد و آن‌ها را به خانه‌هایشان بازگرداند. قبل از این‌که سردار شوشتری وارد عمل شوند، بسیاری از مردم، سرگردان و کنجکاو مانده بودند و نمی‌دانستند صف حزب الهی‌ها

هزار کیف شکیلی و آبرومند به همراه مقداری لوازم التحریر برای هر یک از تعداد دانش‌آموزان بود. باید این تعداد کیف را در مشهد تهیه می‌کردیم و به زاهدان می‌فرستادیم تا بین خانواده‌های محروم شهر توزیع شود. ما دل‌مان نمی‌آمد برخلاف تصمیم حاج آقا حرفی بزنیم ولی تهیه و آماده‌سازی آن همه کیف کار آسانی نبود. اما حاج آقا شوشتری اصلاً نگران نبود، می‌گفت شما بسم الله‌تان را بگویید و به خدا توکل کنید، ان‌شاءالله همه کیف‌ها در اسرع وقت آماده می‌شود و به منطقه می‌رسد. ما نیز همین کار را کردیم و اصلاً نفهمیدیم که آن همه هدایا چگونه به سرعت فراهم شد و به زاهدان رسید. خود من وقتی به آن‌جا رفتم و دیدم کودکان با چهره‌های قهوه‌ای و زار، با پای برهنه، آمده‌اند تا هدیه‌هایشان را بگیرند، قلبم از فرط هیجان و شادی داشت می‌ترکید؛ انگار که دنیا را به آن بچه‌ها داده بودند.

برای همین هم هست که به نظر، باعث و بانی ترور شهید شوشتری، اصلاً انسان نبود، ما به هیچ وجه نمی‌توانیم این اتفاقات را به حساب قوم اصیل و با فرهنگ بلوچ بگذاریم.

درباره نقش شهید شوشتری در راه‌اندازی کنگره بزرگداشت ۲۳ هزار شهید استان خراسان هم صحبت کنید.

اساساً حاج آقا پایه‌گذار این بحث بود؛ آن‌هم در سال‌هایی که یاد شهیدان داشت کم‌رنگ می‌شد، پیش از شهادت هم برنامه‌ای داشتند که می‌خواستند به همراه دیگر مسئولان کنگره شهیدای خراسان خدمت مقام معظم رهبری برسند اما به سرعت به آن شکل به شهادت رسید و معظم له در

فردای شب دامادی فرزندش آقا روح الله، ایشان علی‌رغم خستگی ناشی از میهمان‌داری، صبح زود، ساعت ۵:۳۰ طبق روال معمول به مأموریت رفت، در حالی که می‌توانست دست کم آن یک روز را مرخصی بگیرد یا مأموریت را چند ساعت به تأخیر بیندازد

رئایش فرمودند که شهید شوشتری معطل این دیدار نماند و خودش را به شهیدان کنگره خراسان رساند.

کلا شهید شوشتری این روحیه کاری والا و ارزنده را چگونه کسب کرده و به این نگاه ویژه رسیده بود؟

ریشه این سیره کاری شهید شوشتری به این دلیل بود که تمام شهدا، فرزندان و خانواده‌های آن‌ها در چشم حاج آقا بلندمرتبه بودند. بد نیست در این‌باره خاطره‌ای را هم برای شما نقل کنم. شهید شوشتری یک‌بار شب عید به من مقداری پول داد و گفت این پول را همین امروز به عنوان عیدی به خانواده‌های شهدا تقدیم کن. بعد هم معین کرد که به هر خانواده، چه مقدار پول به عنوان هدیه از طرف سپاه بدهم. من هم راه افتادم در محلات مشهد و دستور ایشان را اجرا کردم. آخر شب به آخرین خانواده که رسیدیم، دیدم مجلس عروسی یکی از فرزندان شهدا برپاست. آن‌ها با دیدن ما و گرفتن هدیه از طرف حاج آقای شوشتری، خیلی خوشحال شدند و سپاه و مسئولان نظام را دعا کردند.

البته این را هم بگویم که شهید شوشتری به جانبازان هم عنایت خاصی داشتند. یادم است یک بار در ابتدای



در همه جا محبوب بود

سیمای شهید شوشتری در گفت و شنود

شاهد یاران با حسین ده‌شیری، هم‌رزم شهید

از ساعت‌ها کار، اصلاً احساس خستگی نمی‌کردند و حتی شب‌ها هم در محل کارشان می‌خوابیدند، اتفاقاً اتفاق من رو به روی اتاق استراحت ایشان بود. من معمولاً شب‌ها تا دیروقت در محل کارم می‌ماندم و حدود ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۱ به خانه می‌رفتم، اما در همان ساعت هم وقتی شهید شوشتری را همچنان در محل کارشان می‌دیدم، خجالت می‌کشیدم، چون ایشان با آن سن و سال و با وجود آن‌که عروس و داماد داشتند، بعد از آن ساعت هم کار می‌کردند و شاید هر ۱۵ روز یک بار موفق به دیدن خانواده‌شان می‌شدند؛ آن هم فقط در روزهای جمعه.

گویا خانواده‌شان ساکن مشهد بودند.

بله، خانواده سردار شهید شوشتری ساکن مشهد و خودشان خادم امام رضا(ع) بودند. هر بار وقتی بعد از ۱۵ روز موفق می‌شدند برای چند دقیقه به خانه بروند، برای گذراندن ساعات کشیک به حرم امام رضا(ع) می‌رفتند. خستگی ناپذیری و دلسوزی شهید و مجموع زمان‌هایی که به کار اختصاص می‌دادند، به اندازه‌ای بود که همه ما احساس غرور می‌کردیم؛ چراکه افراد بسیار زیادی هستند که کسی نمی‌تواند آن‌ها را بیرون از خانه نگاه دارد. کافی است شما یک شب به یک کارمند بگویید تا دیروقت سر کار بماند و بعد به خانه برود، ببینید چه عکس‌العملی نشان می‌دهد! اما سردار

شهید کاظمی همیشه تأکید می‌کردند که سردار شوشتری بسیار بزرگوار هستند و از تدابیر و نظرهای ایشان در کارهای خودشان استفاده می‌کردند. برای دیدگاه‌های ایشان ارزش زیادی قائل بودند و همیشه در حال تبادل نظر با شهید شوشتری بودند و تا آخر هم در همه برنامه‌ها از ایشان مشورت خواستند.

در حین خداحافظی، شهید شوشتری، شهید کاظمی را در آغوش گرفت و بعد به بیرون جلسه و محل نیروی زمینی آمدند. بنده بعدها، وقتی شهید شوشتری شهید شدند، متوجه فلسفه این کار شهید کاظمی شدم. اگر به کلیپ‌های ساخته شده درباره این دو شهید بزرگوار که با فاصله‌ای چهار ساله از یکدیگر به شهادت رسیدند دقت کرده باشید، صحنه‌های مشترکی از این دو شهید بزرگوار وجود دارد که خود گویای همه چیز هست. شهید کاظمی همیشه تأکید می‌کردند که سردار شوشتری بسیار بزرگوار هستند و از تدابیر و نظرهای ایشان در کارهای خودشان استفاده می‌کردند. برای دیدگاه‌های ایشان ارزش زیادی قائل بودند و همیشه در حال تبادل نظر با شهید شوشتری بودند و تا آخر هم در همه برنامه‌ها از ایشان مشورت خواستند.

و شما بعد از شهادت شهید کاظمی همچنان به مدت چهار سال کنار سردار شهید شوشتری بودید.

بله. در این خصوص باید بگویم که وقتی سردار کاظمی شهید شدند، مسئولیت سنگینی بر دوش سردار شوشتری گذاشته شد. از یک سو غم شهادت سردار کاظمی بر دل حاج آقای شوشتری نشسته بود و از سوی دیگر مسئولیت‌های متعددی بر گردن ایشان بود و باید این بار را به تنهایی به دوش می‌کشید، تا اوضاع سر و سامان بگیرد. یادم هست روزی که آن اتفاق برای سردار کاظمی و یاران شهیدش افتاد، داشتم برای پرواز به ارومیه به فرودگاه می‌رفتم، شهید شوشتری با من تماس گرفتند و گفتند کجایی؟ گفتم دارم به فرودگاه می‌روم. گفتند نیازی نیست بروی، بیا همین جا. ایشان از آن‌جا به همراه یکی دو نفر دیگر به خانه تک تک «شهادی عرفه» رفتند، آن شب، برف شدیدی می‌آمد اما سردار شوشتری شخصاً به تمام خانه‌های شهدا رفتند، شهید شوشتری نسبت به شهدا خیلی حساس و همیشه دلتنگ و به یاد آن‌ها بودند. یکی دیگر از خصوصیات جالب شهید شوشتری، علاقه فراوان ایشان به کار بود. با این‌که سن و سالی از ایشان گذشته بود، اما پس

درآمد

شهید شوشتری واقعاً فردی خاکی، بی‌ریا، پرکار و پرجنب و جوش، مهربان و در عین حال مقتدر بودند، با این تفاوت که اگر کسی بخواهد اقتدار داشته باشد، مهربانی‌اش تحت الشعاع قرار می‌گیرد اما ایشان، در عین حالی که اقتدار نظامی داشتند و فرمانده بودند، مهربان و باگذشت و فداکار هم بودند.

حسین ده‌شیری سال‌ها در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم‌رزم شهید شوشتری بوده و امروز در بنیاد شهید فعالیت می‌کند. گفت و شنود شاهد یاران با وی را (به کوشش علی عبد) بخوانید:

نخستین بار شهید شوشتری را کجا دیدید؟

من برای اولین بار شهید شوشتری را در قرارگاه حمزه(ع) در کردستان دیدم، سال ۱۳۸۲ بود. به اتفاق شهید حاج احمد کاظمی که آن زمان فرمانده نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند، برای انجام مأموریتی به این منطقه رفتیم و توفیق زیارت آقای شوشتری را پیدا کردیم و در خدمت ایشان بودیم، در آن زمان شهید شوشتری فرمانده جانشین نیروی زمینی بودند و تا زمان شهادت‌شان، جانشین فرماندهی نیروی زمینی ماندند. معمولاً هر بزرگواری که فرمانده نیروی زمینی می‌شد، شهید شوشتری جانشین ایشان بودند و فرمانده نیروی زمینی دلش گرم بود که بزرگمردی مثل شهید شوشتری آن‌جا آمده و پابرجاست.

تا آن زمان شهید کاظمی راجع به شهید شوشتری و ارتباط خود با ایشان به شما چیزی گفته بودند؟ منظورم این است که آیا شما نکته یا نکاتی را از شهید کاظمی درباره شهید شوشتری شنیده بودید؟

یادم هست زمانی که شهید کاظمی به عنوان فرمانده نیروی زمینی معرفی شدند و جلسه معارفه تمام شد،

هستی و جانش را می‌دهد. فکر می‌کنم وقتی یک شهید جانش را فدا می‌کند و در اختیار خداوند متعال قرار می‌دهد، خداوند هم سنگ تمام می‌گذارد و می‌گوید من هم هرچه دارم به تو می‌دهم، نمونه‌اش، حضرت اباعبدالله(ع) است. امام حسین(ع) هرچه داشت، یعنی جان و خانواده و مال و اموالش را در راه خدا فدا کرد، در عوض، خداوند متعال نه تنها خوردن تربت امام حسین(ع) - به نیت شفا - را حلال کرده، بلکه در آن شفا هم قرار داده است! لذا فلسفه این که شهدا جان‌شان را می‌دهند، برای ما زمینی‌ها کاملاً قابل درک نیست، یعنی من که خودم هرچه فکر می‌کنم نمی‌توانم بفهمم. میزان گذشت و فداکاری شهدا را اصلاً نمی‌شود اندازه گرفت.

دوست داریم بدانیم که یک روز کاری شهید شوشتری چگونه شروع می‌شد، چگونه ادامه پیدا می‌کرد و چگونه به پایان می‌رسید؟ برخوردها، معاشرت‌ها و رفتار آن بزرگوار با زبردستان و درواقع نوع پاسخگویی ایشان به مراجعان چگونه بود؟

شهید شوشتری معمولاً صبح زود یعنی از ساعت چهار صبح که بیدار می‌شدند، به عبادت و نماز می‌پرداختند و بعد هم به ورزش و پیاده روی می‌رفتند. ساعت ۶:۳۰، وقتی همه این کارها را انجام می‌دادند، برمی‌گشتند. اولین جلسات‌شان، صبح زود شروع می‌شد و تا پاسی از شب ادامه داشت. شهید شوشتری هیچ‌کس را رد نمی‌کردند هرکسی به هر شکلی که با ایشان کار داشت، سعی می‌کردند به نوعی کارش را انجام دهند و با دید باز، مثبت و سازنده، به کارهای بچه‌ها رسیدگی می‌کردند، چه مشکلات فردی و چه مشکلات سازمانی و مأموریتی. آن زمان‌هایی هم که فقط در تهران حضور داشتند و جان‌نشین بودند، دو سه

هماهنگ می‌کردند؟

ایشان توانمندی‌های زیادی داشتند. آن اواخر بیشتر وقت‌شان را در سیستان و بلوچستان می‌گذراندند، تا زمانی که من در سپاه بودم کمابیش گاهی این طرف - تهران - تشریف می‌آوردند و گاهی آن‌جا بودند؛ اما بیشتر در سیستان و بلوچستان و در منطقه حضور داشتند. با این رفتار، روی مردم منطقه تأثیر گذاشته بودند، زمانی که سردار شوشتری شهید شدند، بومی‌های منطقه بلوچستان واقعا متأثر شدند، همین حالت هم در کردستان وجود داشت و با این که ایشان خیلی سال قبل به کردستان رفته بود ولی در دل مردم جا باز کرده بود. این سردار بزرگ با آن روحیه و شخصیت مثال زدنی‌اش در همه جا محبوب بود، در حالی که معمولاً یک نظامی، چهره خشک و خشنی دارد و کار کردن در شهرهایی مثل کردستان، کمی مشکل است؛ چون مشکلات اشرا و ضد انقلاب در این مکان‌ها بیشتر خودنمایی می‌کند. شهید شوشتری در بخشی از نوشته‌ها و وصیت‌نامه‌شان به تفاوت‌های زمان جنگ و حال حاضر اشاره می‌کنند و می‌گویند که در آن زمان همه تلاش ما در این جهت بود که گمنام باشیم اما در حال حاضر تلاش ما بر این است که نام‌مان گم نشود؛ البته خودشان به هیچ وجه این‌گونه نبودند. همین یک جمله نشان می‌دهد که شهید شوشتری چقدر دلتنگ شهدا بوده و مدام آن زمان را می‌دیدند و هیچ وقت آن‌ها را فراموش نکردند، بلکه آن‌ها را جزو گم کرده‌های‌شان می‌دانستند. می‌دانیم که در معارف والای ما شهید همیشه شهید بوده است، شهید متولد می‌شود، شهید زندگی می‌کند و با شهادت از دنیا می‌رود. فقط وقتی که شهادت هر شهید اتفاق می‌افتد، به ما دنیایی‌ها ثابت می‌شود و نشان داده می‌شود که یک فرد به خصوص

«شهید» بوده است، درواقع شهید با شهادتش از آدم‌های عادی جدا می‌شود و من فکر می‌کنم این خود شهدا هستند که خودشان را معرفی می‌کنند و نیازی به مطالعه من و امثال من نیست. یعنی فقط اگر بخواهیم جملات شهدا را ارائه دهیم و به دیگران منتقل کنیم، هم شخصیت آنان بیشتر به دل مردم می‌نشیند و هم خودشان، خودشان را معرفی می‌کنند، بنابراین نیازی به تفسیر، تعریف و توضیح دیگری وجود ندارد. همین جمله‌ای را هم که من از شهید شوشتری نقل کردم، شهرت بسیار زیادی دارد اما شخصیت ایشان را باید از جملات‌شان شناخت. شهید شوشتری مزدش را گرفت و اگر اتفاقی غیر از شهادت برای‌شان می‌افتاد، حق‌شان ضایع می‌شد. شهید درحالی به شهادت می‌رسد و از هستی دنیوی خود می‌گذرد که ما، افراد عادی، حتی وقتی که در خیابان رانندگی می‌کنیم، اجازه نمی‌دهیم یک ماشین قبل از ما عبور کند! ولی شهید هرچه دارد، تمام

شهید شوشتری شبانه روز در سپاه مستقر بودند و بدون کوچک‌ترین گلايه‌ای کار می‌کردند. از سال ۱۳۸۲ که من در قرارگاه حمزه(ع) با سردار شوشتری آشنا شدم، حتی یک لحظه هم ندیدم که ایشان استراحت کنند. از جمله ویژگی‌های دیگر سردار شهید شوشتری، ساده زیستی‌شان بود، با این که اندامی ورزشکاری و جثه و هیكلی قوی داشتند، غذاهای بسیار ساده‌ای می‌خوردند، ساده زندگی می‌کردند و بسیار خاکی بودند. دلسوزی ایشان برای بیت‌المال زبانزد بود. در مأموریت‌ها به همراه بچه‌های سپاه، برای ما حکم یک پدر را داشتند. مخصوصاً بعد از شهادت شهید کاظمی

وقتی سردار کاظمی شهید شدند، مسئولیت سنگینی بر دوش سردار شوشتری گذاشته شد. از یک سو غم شهادت سردار کاظمی بر دل آقای شوشتری نشسته بود و از سوی دیگر مسئولیت‌های متعددی بر گردن ایشان بود و باید این بار را به تنهایی به دوش می‌کشید، تا اوضاع سر و سامان بگیرد.

با دیدن سردار شوشتری آرام می‌گرفتم و در نهایت هم خداوند مزدشان را داد. چنین توفیقی نصیب هر کسی نمی‌شود که سی سال خودش را وقف اسلام، نظام و انقلاب کند، جان‌فدا باشد و در جبهه و جنگ کم نگذاشته باشد و در آخر هم درست در زمانی که تقریباً خبری از شهادت نیست، با بدن خونین و قطعه قطعه شده و حسین‌وار به شهادت برسد.

البته شهید شوشتری ۶۱ سال داشتند، نمی‌توانیم بگوییم خیلی مسن بودند ولی داشتند اواخر میانسالی را می‌گذراندند. مجاهدات سردار شوشتری همیشه مرا به یاد چهارمین شهید محراب حضرت آیت الله اشرفی اصفهانی می‌اندازد که ۸۱ سالگی را پشت سر گذاشته بودند و همسن حضرت امام(ره) بودند، این شهید عزیز محراب از نظر سنی در شرایطی بودند که هر آن امکان داشت به سبب کهولت به مرگ طبیعی از دنیا بروند اما حتی یک آن هم از سرکشی به جبهه‌ها دست نمی‌کشیدند و خداوند آنچنان ایشان را دوست داشت که سرانجام در سن ۸۱ سالگی به مقام شهادت نائل شدند، شهید شوشتری هم مثل شهید اشرفی اصفهانی ناجوانمردانه ترور شدند اما همه ما می‌دانیم این شهادت‌ها همه از الطاف خداوند است که شامل هرکسی نمی‌شود.

با همه گرفتاری‌هایی که شهید شوشتری داشتند، هیچ‌گاه لبخند از لبان‌شان نمی‌افتاد، الان هر عکس و تصویری که از ایشان ببینید، مشاهده می‌کنید که لبخند بر لب دارد و با وجود حجم زیادی از کار و خستگی جسمی، باز هم پرکار و همیشه در همه کارها پیش‌قدم بودند، یک نمونه از آن همه کار، این بود که شهید شوشتری هم‌زمان، هم مسئولیت جان‌نیشینی نیروی زمینی را داشتند و به صورت شبانه روزی در حال رفت و آمد به آن‌جا بودند و هم در سیستان مسئولیت فرماندهی قرارگاه برعهده‌شان بود.

با این همه مشغله کارهای‌شان را به چه صورت



یک فرد عادی به مردم خدمت می‌کرد.

چطور متوجه شهادت سردار شوشتری شدید؟

زمانی که ایشان شهید شدند، من در بنیاد مشغول بودم. در اخبار، شرح انفجار را دیدم و شنیدم که چنین اتفاقی افتاده است. همان زمان هم یکی از دوستان با من تماس گرفت و خبر شهادت سردار شوشتری را داد. ناگهان عرق سردی روی صورت من نشست و دنیا روی سرم خراب شد. شهادت ایشان، خاطرات شهادت شهید کاظمی را برایم زنده می‌کرد. احساس می‌کردم تنها تر شده‌ام، حس می‌کردم پشتوانه‌ام را از دست داده‌ام. آن روز در این فکر بودم که شرایط سفر به چه صورت است و چگونه می‌توانم خودم را برای تشییع جنازه به مشهد برسانم. بالاخره طاقت نیاوردم و به مشهد رفتم و در تشییع جنازه ایشان شرکت کردم. وداع خوبی هم با مردم و جمعیتی که کنار حرم امام رضا(ع) آمده بودند انجام شد؛ تشییع جنازه مطهر شهید شوشتری برای من یک روز خاص و فراموش نشدنی بود، چون حس می‌کردم شهید شوشتری آن‌جا کنار ما دارد قدم می‌زند، حضورش به شدت احساس می‌شد و مردم آن‌جا هم واقعاً از مقام شهید قدردانی کردند. روح سردار شهید شوشتری شاد، انشاءالله که ایشان کنار آقا اباعبدالله حسین(ع) باشند.

پیکر پاک شهید شوشتری در مشهد به خاک سپرده شد؟

بله، در بهشت رضا(ع) در مشهد مقدس.

شخصیت شهید شوشتری چه تاثیری بر زندگی شما گذاشت؟

به نظر من هرکس زحمتی بکشد، خداوند خیلی زود اجرش را می‌دهد، عمر آدمی خیلی کوتاه‌تر از چیزی است که فکرش را می‌کنیم. درس شاخصی که ما از شهدای اخیر گرفتیم، صبر بود. آن‌ها در عین حال که از دوستانشان جا مانده بودند، دست از تلاش برنداشتند، پشتکار داشتند و راه خودشان را گم نکردند و در زمره خواص باقی ماندند، منحرف نشدند و در نهایت هم به مقصود رسیدند. هرکسی ممکن است وسط راه گلابیه کند یا راهش را در کوران سختی‌ها گم کند یا به راه اشتباهی برود ولی شهدا این درس را به ما می‌دهند که اگر انسان به خداوند متعال توکل کند و نقطه رسیدن به خدای متعال را که حق است ببیند، به مقصد و مقصودش می‌رسد. به قول شهید کاظمی، راه شهدا روشن است، نباید فانوس برداشت و در روشنایی به دنبال راه گشت. این کلام با شهادت شهید شوشتری نیز عیناً برای ما زنده شد. وقتی آدم چنین اتفاقاتی را می‌بیند، درس می‌گیرد و می‌فهمد که در امر شهادت، سن و زمان و مکان و روزگار مطرح نیست، بلکه صبر و پشتکار انسان‌هاست که خداوند به کسی مزد شهادت می‌دهد و شهادت را نصیبش می‌کند، آن هم در شرایطی که از شهادت چندان خبری نیست ولی اگر خدا بخواهد در شرایط صلح، بهترین شکل مرگ را نصیب آدم می‌کند. خداوند این قدر خاطر بعضی از بندها را می‌خواهد که دست‌شان را می‌گیرد و می‌برد و خودش خون‌بهای بندگانش می‌شود. بعضی خواص می‌گویند اگر بزرگ باشی و راه را گم نکنی، نخواهی خودت را مطرح کنی و خدا را در ابتدا و انتهای هر امری ببینی، خدا به تو کمک می‌کند... و شهدا این‌گونه بودند. ■



با ایشان به راحتی ارتباط برقرار کنیم. گاهی اوقات، افراد به گونه‌ای هستند یا رفتار می‌کنند که دیگران از آن‌ها فاصله می‌گیرند ولی ما با شهید شوشتری خیلی راحت بودیم و مسائل مان را با ایشان مطرح می‌کردیم. شهید شوشتری واقعاً فردی خاکی، بی‌ریا، پرکار و پرجنب و جوش، مهربان و در عین حال مقتدر بودند، با این تفاوت که اگر کسی بخواهد اقتدار داشته باشد، مهربانی‌اش تحت الشعاع قرار می‌گیرد اما ایشان، در عین حالی که اقتدار نظامی داشتند و فرمانده بودند، مهربان و با گذشت و فداکار هم بودند.

یعنی ایشان یک رزمنده دفاع مقدس بود با گذشت ۲۱ سال از پایان دوران دفاع مقدس هنوز همان روحیه را حفظ کرده بود و تا زمان شهادت نیز ادامه داد.

شما اگر خطبه هم‌ام حضرت علی(ع) را بخوانید، خیلی از آن ویژگی‌هایی را که حضرت(ع) در آن خطبه می‌گویند، در شهید شوشتری مشاهده می‌کنید. ایشان در راستای تقوی و فداکاری قدم برمی‌داشتند و تمامی آن صفات با روحیات ایشان مطابقت داشت. کسانی که عاشق هستند، افراد عادی را در اطراف‌شان نمی‌بینند و متوجه آن‌ها نمی‌شوند. شما نیز اگر محل شهادت شهید شوشتری را ببینید، به راحتی پی می‌برید که شهید شوشتری فردی است که با این خصوصیات در آن فضا به دنبال رفع محرومیت مردم و کمک به آن‌ها بوده است. ایشان حتی وقتی به بیمارستان صحرایی سپاه در منطقه کردستان یا سیستان و بلوچستان می‌رفت، مثل

روز در هفته را بیرون بودند. ایشان اصلاً آرام و قرار نداشتند، اساساً آدمی نبودند که از صبح بنشینند پشت میز و بعد از ظهر هم به خانه بروند، همیشه پرتحرک و همیشه در صحنه بودند و در جاهای مختلف کشور به دنبال اداره امور بودند.

چه رفتاری در مأموریت‌های‌شان داشتند؟ به هر حال مأموریت، انعطاف بیشتری را می‌طلبد و ایشان که در روزهای عادی این همه انعطاف داشتند، در شرایط خاص کاری رفتارشان چگونه بود؟

شهید شوشتری شدیداً ولایتی و ولایت مدار بود و کسی که ولایتی باشد، در هر پستی که قرار بگیرد، خصوصیات خودش را دارد، به عنوان مثال شهید کاظمی از لحاظ سنی از شهید شوشتری کوچک‌تر بود ولی چون فرمانده ایشان بود، خودش را آن عزیز مطیع می‌دانست. بچه‌های نیشابور نیز در عین حال که شهید شوشتری را قبول داشتند، احترام خاصی برای شهید کاظمی قائل بودند. شهید شوشتری برای شهید کاظمی، نقش همراه و مشاور را داشت، خیلی اوقات می‌دیدم یک نکته خاص را با رعایت ولایت‌مداری و مسائل ریز نظامی به حاج احمد گوشزد می‌کند. همان روزی که هواپیمای سسی ۱۳۰ که حامل عزیزانی بود در تهران سقوط کرد، ما در نیشابور مأموریت داشتیم، آن‌جا شنیدیم که ایشان خیلی متأثر شد و هم‌زمان با کاری که در نیشابور انجام می‌داد، در تهران هم پیگیری می‌کرد که ببیند آیا می‌تواند کمک کند یا نه.

شما با شهید شوشتری سال‌های سال برای انجام کارهای مختلف به این طرف و آن طرف می‌رفتید و شاهد سخنرانی‌های ایشان بودید. دوست داریم بدانیم سخنرانی‌های شهید شوشتری به چه صورت بود؟

البته برای بیان دقیق این مطلب باید نوشته‌هایم را ببینم ولی در کل، بخش مهمی از سخنرانی‌های‌شان درباره شهید و شهادت بود و از دفاع مقدس یاد می‌کردند. اگر کسی شهید شوشتری را می‌دید، فکر می‌کرد هنوز زمان جنگ است، چون ایشان همیشه با لباس نظامی دیده می‌شد و همین نکته باعث می‌شد که ما

درس شاخصی که ما از شهدای همسبستگی گرفتیم، صبر بود. آن‌ها در عین حال که از دوستانشان جا مانده بودند، دست از تلاش برنداشتند، پشتکار داشتند و راه خودشان را گم نکردند و در زمره خواص باقی ماندند، منحرف نشدند و در نهایت هم به مقصود رسیدند.



فرماندهی خستگی ناپذیر بود

بررسی ابعاد مدیریتی شهید شوشتری
در گفت و شنود شاهد یاران با مهندس علی خدای، پژوهشگر

درآمد

می‌خواهم شهید شوشتری را این‌طور معرفی کنم که ایشان مدیر میدان‌های سخت بود و فرماندهی و مدیریت را در کلاس‌های آکادمیک و کلاسیک یاد نگرفته بود، بلکه عمدتاً مدیریت را به صورت تجربی و حسی و در کشاکش میادین پر مخاطره نبرد و جنگ آموخته بود.

این، بخشی از مصاحبه با مهندس علی خدای، پژوهشگر دفاع مقدس (به کوشش نجمه آذرکمان) است که در زمینه مدیریت تولید کارهای هنری و فرهنگی نیز سال‌ها در بنیاد حفظ ارزش‌ها و نشر آثار دفاع مقدس فعالیت کرده و مجری چند برنامه‌رادیویی و تلویزیونی با موضوعات مشابه بوده و در این مصاحبه، ابعاد مدیریتی شهید شوشتری را بررسی کرده است:

دوست دارید صحبت‌های خود را در مورد شهید شوشتری چگونه آغاز کنید؟

امروز می‌خواهیم درباره شهید بزرگوار صحت کنیم، که کارنامه فعالیت‌های او در طول سال‌های دفاع مقدس و همچنین بعد از آن و تا زمان شهادت‌ایشان، خیلی قابل توجه و بررسی است. شخصیتی که ۶۱ سال حیات طیبه ایشان سراسر تلاش و کوشش و مجاهدت است.

در یک تقسیم بندی زمانی، حدود ۳۰ سال از این دوران ۶۱ ساله زندگی شهید شوشتری، برمی‌گردد به سال‌های پس از پیروزی انقلاب، که ۸ سال از آن شامل حضور وی در مناطق عملیاتی و مناطق پرخطر و پرکشاکش جنگ است. کارنامه این شهید بزرگوار را باید در صحنه‌های متعدد جنگ بررسی کرد، عملیات‌هایی چون؛ عملیات آزادسازی بستان، فتح المبین، عملیات آزادسازی خرمشهر، مجموعه عملیات‌های شرق بصره که همان عملیات رمضان است، عملیات بزرگ خیبر در جزایر مجنون و شمال شرق بصره، عملیات بدر در شرق دجله، عملیات فاو یا همان والفجر ۸، عملیات آزادسازی میمک در غرب کشور و آخرین عملیاتی که این شهید بزرگوار در آن مسئولیت فرماندهی را نیز بر عهده داشت، عملیات مرصاد بود. بنده بنای خودم را بر این گذشته‌ام که امروز در مورد ابعاد شخصیتی ایشان خیلی بحث نکنم و بررسی ابعاد شخصیتی این شهید را به فرماندهان و دوستان نزدیک و خانواده این شهید ارجمند، واگذار کنم که بیش از ما از ایشان شناخت دارند و می‌توانند خیلی دقیق‌تر، جامع‌تر و کامل‌تر برای مخاطبین عزیز صحبت بفرمایند. اما آن چیزی که امروز می‌خواهم در مورد شهید شوشتری مطرح بکنم بررسی ابعاد مدیریتی

این شهید است.

شاید یکی از مشکلات و معضلات جامعه امروز ایران اسلامی، علی‌رغم تمام سرمایه‌ها و توانمندی‌ها و ظرفیت‌هایی که دارد، برمی‌گردد به ضعف در حوزه مدیریت و فرماندهی. ما نفت فراوانی داریم، پول فراوانی داریم، ذخایر قابل توجه فراوانی داریم که شاید نمونه آن در سراسر جهان پیدا نشود، اما همچنان در بسیاری از مسائل با مشکلات و معضلات خاصی روبرو هستیم. این برمی‌گردد به این‌که سرمایه‌های مالی و اقتصادی خاصی در اختیار

در یک تقسیم بندی زمانی، حدود ۳۰ سال از این دوران ۶۱ ساله زندگی شهید شوشتری، برمی‌گردد به سال‌های پس از پیروزی انقلاب، که ۸ سال از آن شامل حضور وی در مناطق عملیاتی و مناطق پرخطر و پرکشاکش جنگ است.

ما هست اما شاید در حوزه مدیریت ما دچار مشکل هستیم. بررسی ابعاد مدیریتی مدیران توانمند و فرماندهان مؤثر و خدمتگزار نظام جمهوری اسلامی ایران در ۳۰ سال گذشته، می‌تواند راهگشایی باشد برای این‌که حتی به عنوان یک درس مدیریتی برای مدیران امروز ارائه بشود. من می‌خواهم شهید شوشتری را این‌طور معرفی کنم که ایشان مدیر میدان‌های سخت بود و فرماندهی و مدیریت را در کلاس‌های آکادمیک و کلاسیک یاد نگرفته بود، بلکه عمدتاً مدیریت را به صورت تجربی و حسی و در کشاکش میادین پر مخاطره نبرد و جنگ آموخته

بود.

شهید شوشتری در دوران حدوداً ۳۰ ساله مدیریتی و فرماندهی خویش چند ویژگی و اصل را مورد توجه قرار داده بود که شناخت آن ویژگی‌ها و اصول می‌تواند مؤثر واقع شود: یک؛ ایشان به هیچ وجه تا نسبت به موضوعی شناخت کافی پیدا نمی‌کرد، تصمیم جدی نمی‌گرفت؛ مثلاً زمانی که شهید شوشتری به عنوان فرمانده قرارگاه قدس در جنوب شرقی کشور معرفی شد، قبل از این‌که این مسئولیت را بپذیرد و بخواهد در حوزه این مسئولیت تصمیم بگیرد و کاری انجام دهد، به منطقه جنوب شرق کشور در سیستان و بلوچستان می‌رود و خیلی دقیق و عمیق مشکلات و معضلات مردم آن‌جا را بررسی می‌کند. از همه ظرفیت‌های موجود در منطقه برای شناخت دقیق آن مسئله استفاده می‌کند و در نهایت، شما می‌بینید که تصمیم‌گیری‌های ایشان به بهترین و ایده‌آل‌ترین وجه انجام می‌شود. به طوری کلی شهید شوشتری تا زمانی که نسبت به موضوعی شناخت کافی پیدا نمی‌کرد به هیچ وجه تصمیم نمی‌گرفت، اما وقتی هم تصمیمی می‌گرفت، هیچ تزلزل و تردیدی به خود راه نمی‌داد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ابعاد شخصیتی شهید شوشتری توجه به اصل مشاوره و مشورت با کارشناسان و صاحبان فکر و اندیشه بود. بسیار دیده می‌شد که شهید شوشتری در صحنه‌های مختلف فرماندهی و مدیریتی، تا زمانی که نسبت به موضوعی با خبرگان آن موضوع مشاوره نمی‌کرد، هیچ تصمیمی نمی‌گرفت. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایشان این بود که قبل از این‌که به فکر تثبیت جایگاه مدیریتی خود باشد، عمدتاً به فکر خدمت‌رسانی به مردم بود.

اگر بخواهیم شهید شوشتری را با هم‌نسلان خودش در سال‌های اول انقلاب و دفاع مقدس مقایسه کنیم، با کدام یک از این عزیزان قابل مقایسه است؟

به نظرم نمونه مشابه با شخصیت ایشان را می‌توانیم در ابعاد شخصیتی شهید بزرگوارمان، سردار محمد بروجردی ببینیم. شهید بروجردی زمانی که به منطقه غرب کشورمان، یعنی کردستان می‌رود، با اینکه در آن منطقه اقوام مختلف کرد و نحله‌های مختلف فکری، کار و فعالیت می‌کنند، آن شهید بزرگوار بنای خود را بر این استوار می‌کند که آنچه مورد توجه بیشترش قرار می‌گیرد، همانا خدمت رسانی به مردم باشد.

نباید فراموش کنیم که شهید شوشتری یک فرمانده نظامی بود. شاید شما از یک فرمانده نظامی انتظار داشته باشید رفتارش کمی خشک باشد و به هر حال

کارنامه این شهید بزرگوار را باید در صحنه‌های متعدد جنگ بررسی کرد، عملیات‌هایی چون؛ عملیات آزادسازی پستان، فتح المبین، عملیات آزادسازی خرمشهر، عملیات رمضان، عملیات بزرگ خیبر در جزایر معنون و شمال شرق بصره، عملیات بدر در شرق دجله، عملیات فاو و...

کمتر با مردم ارتباط داشته باشد و بیشتر با یگان‌های نظامی اجراکننده عملیات ارتباط داشته باشد؛ اما ویژگی‌ها و شاخصه‌های شهید شوشتری این نبود.

لطفاً تفاوت‌های ایشان را برشمرد.

یکی از تفاوت‌ها این بود که شهید شوشتری عمدتاً در دل مردم و با مردم زندگی می‌کرد و همراه مردم بود و همین، نقطه قوت او محسوب می‌شد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مدیریتی شهید شوشتری نیز این بود که حتی از پایین‌ترین رده‌های زیرمجموعه خودش هم اطلاعات دقیق داشت. اتفاقاً یکی از مشکلات ما این است که بسیاری از مدیران فقط در حوزه اتاق مدیریتی یا در حوزه کلان مدیریتی خود اطلاعاتی دارند، در حالی که بسیاری از تصمیم‌گیری‌های کلان، برگرفته از اتفاقات و مسائلی است که در رده‌های پایین مدیریتی رقم می‌خورد. از ویژگی‌های مهم شخصیت مدیریتی و فرماندهی شهید شوشتری این بود که ایشان فرماندهی خستگی‌ناپذیر بود. شهید شوشتری ۶۱ سال از خدا عمر گرفته بود و علی‌رغم داشتن ۶۱ سال سن، درست مانند یک جوان ۲۰ ساله کار می‌کرد. آن روزهای آخر بیش از ۳۰ سال از پیروزی انقلاب می‌گذشت و شهید شوشتری سال‌های سال فرماندهی و مدیریت کرده بود و گرد و غبار کهنوت و بالا بودن سن بر سر و روی ایشان نشسته بود اما همچنان شما شهید شوشتری را با همان انگیزه‌ها و نشاط سال‌های جوانی می‌توانستید ببینید. یکی از مهمترین

ویژگی‌های ابعاد فرماندهی و مدیریتی شهید را باید بر این نیت پاک و والا استوار بدانیم که همیشه و همواره آماده شهادت بود. حساب و کتاب زندگی خودش را در تمام لحظات زندگی پاک نگه داشته بود و به همین دلیل وقتی با دوستان و هم‌زمان شهید صحبت می‌کنیم، این نکته را عنوان می‌کنند که شهید شوشتری همیشه، همواره و هر زمان، برای شهادت آماده بود.

به جرأت می‌توانم عنوان کنم که شهید شوشتری در زمره آن دسته فرماندهان و مسئولان ما بود که حتی یک روز هم به سمت آلودگی و ناپاکی حرکت نکرد و اصلاً در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید که از مسیر خدمت واقعی و پاک و سالم دور باشد. دوران تلاش، مجاهدت و فرماندهی شهید شوشتری بسیار طولانی و ایشان از معدود فرماندهانی بود که دوره فرماندهی‌اش بیش از ۳۰ سال طول کشید؛ در حالی که بسیاری از فرماندهان و سرداران شهید ما در سال‌های جنگ در عنفوان جوانی به شهادت رسیدند. شهید محمد بروجردی، شهید حسن باقری که از او به عنوان فرمانده فرماندهان یاد می‌کنند، شهید حاج ابراهیم همت و دیگر عزیزان ما همگی در سنین حدود ۳۰ سالگی به شهادت می‌رسند، اما می‌بینیم که شهید شوشتری در سن ۶۱ سالگی به شهادت می‌رسد، در حالی که عرصه‌های مختلف مدیریت و فرماندهی را پشت سر گذاشته است.

درواقع شهید شوشتری یکی از همان رزمندگان و فرماندهانی بود که در طول جنگ جوان بودند و توانستند زنده بمانند و شرایط بعد از جنگ را درک کنند.

بله، در واقع شهید شوشتری هم در حوزه فرماندهی در عرصه جنگ مدیریت می‌کند و هم در حوزه سازندگی، به علاوه این‌که در حوزه مسائل ستادی نیز فعالیت می‌کند. ما کمتر سردار شهیدی را سراغ داریم که تمامی این ویژگی‌های خاص را بتوانیم در او جست و جو کنیم.

شهید شوشتری جزو نیروهای فعالی بود که آن‌قدر به خدمت کردن به نظام و انقلاب اهمیت می‌داد که شاید فرصت کمتری برای در کنار خانواده بودن داشت.

بله و در واقع این فرصت برای او هیچ‌گاه مهیا نشد که بتواند زمان بیشتری را بگذارد تا به صورت تام و تمام کنار خانواده‌اش باشد. ایشان تمام دوران بیش از ۳۰ ساله بعد از انقلاب را درگیر جنگ، مسائل انقلاب، نظام و مسائل سازندگی در حوزه فرماندهی در سپاه و همچنین درگیر با مسائل مربوط به مناطق شمال غرب و جنوب شرق کشور بود. با همه اینها ایشان در آن لحظاتی که فرصت پیدا می‌کردند در کنار خانواده خود باشند، انصافاً برای خانواده‌شان

پدیری اثربخش بودند.

شاید اگر بخواهیم به ابعاد مهم شخصیت خانوادگی شهید شوشتری بپردازیم، حتماً باید به خانواده، فرزندان و همسر ایشان مراجعه کنیم و ببینیم در آن ایام کوتاه‌حضورشان در خانواده، چه مشی و منش و روشی را در نظر داشتند. شهید شوشتری هنرآموز مکتب اهل بیت و مکتب امام حسین (علیهم السلام) بود. ایشان فرماندهی نبود که حجم گسترده کارهایش او را از تلمذ در مکتب‌خانه اهل بیت(ع) غافل کند. همیشه خود را اینطور تربیت کرده بود که در سخت‌ترین شرایط و پرکارترین لحظات هم به موضوع اهل بیت(ع) توجه داشته باشد که بنده بعدتر نمونه‌های خاصی را در مورد این موضوع ارائه خواهم داد.

در بررسی سوابق شهید شوشتری می‌بینیم که ایشان در اقصی نقاط کشور خدمت کردند.

اصولاً یکی از ویژگی‌های شخصیتی، مدیریتی و فرماندهی شهید شوشتری این بود که همه ایران وطن او بود و بالطبع همه مردم و اقوام ایرانی هم‌وطن او بودند. به همین دلیل شما می‌بینید که ایشان که یک رزمنده نیشابوری بود، از شمال شرق بلند می‌شود و به جنوب غرب کشور می‌رود و ۸ سال در سخت‌ترین شرایط، جنگ را تجربه می‌کند. حتی در سال‌های پرمخاطره جنگ، با خانواده خود در مناطق عملیاتی حضور پیدا می‌کند. در شهر اهوازی ساکن می‌شود که مدام زیر آتش هوایی و توپخانه عراق بود و خطر ماندن در این شهر به هیچ وجه خطر کمی نبود. بعد از جنگ نیز ایشان در شمال غرب کشور، کردستان، یا در منطقه جنوب شرقی کشور در قرارگاه قدس، در سیستان و بلوچستان حضور پیدا می‌کند. این نشان می‌دهد که شهید شوشتری به همه مردم ایران و همه اقوام ایرانی، به عنوان هم‌وطن و برادر دینی خویش نگاه می‌کرده است. از ویژگی‌های مهم دیگر مدیریت و فرماندهی شهید شوشتری باید در این نکته دقت کنیم که ایشان پست فرماندهی و مدیریت را به هر قیمتی قبول نداشت. او برای مدیریت و فرماندهی خودش یک بهایی را قائل شده بود که آن بها هم چیزی جز عمل صالح نبود. بسیاری از دوستان شهید شوشتری بر این نکته اتفاق نظر دارند که ایشان بنای





بگویید.

شهید شوشتری فرماندهی مؤدب، مؤمن، خوش اخلاق و بسیار منظم بود. از ویژگی‌های ایشان این بود که ظاهری بسیار آراسته داشت، البته ایشان به لحاظ جسمی خیلی تنومند بود اما وقتی که تنومندی ایشان را در قالب زیبای آراستگی لباس و پوشش مقدس سپاه پاسداران قرار می‌دادیم، یک هیبت دلنشین و البته قابل توجهی را از ایشان نشان می‌داد.

شهید شوشتری با آن قد و قامت رعنا بلند و رشید و با آن هیبت مردانه، زمان نماز و دعا، وقتی که در حالت خضوع و خشوع در برابر حق باری تعالی حاضر می‌شد یک مومن واقعی و در یک کلام

- شهید شوشتری در دوران حدوداً ۳۰ ساله مدیریتی و فرماندهی خویش
- چند ویژگی و اصل را مورد توجه قرار داده بود که شناخت آن ویژگی‌ها و اصول می‌تواند مؤثر واقع شود،
- مثلاً ایشان به هیچ وجه تا نسبت به موضوعی شناخت کافی پیدا نمی‌کرد، تصمیم جدی نمی‌گرفت

«فنا فی الله» بوده‌اند. این را تمامی کسانی که عبادات ایشان را دیده‌اند نقل می‌کنند.

ببینید، تمام این‌ها برگرفته از این بود که شهید شوشتری در یک مکتب خاص تربیت شده بود. مکتبی که ایشان در آن تربیت شدند، مکتب اهل بیت(ع) بود، مکتب سیاست و ورزش و بازی سیاسی نبود. مکتب غرق شدن در اخلاق و معرفت بود. این از ویژگی‌های خاص شهید شوشتری بود. من عرض کردم که ایشان سعی می‌کرد در تمام حوزه‌های مدیریتی خودش تا آنجایی که می‌تواند همه مؤلفه‌های دینی و اخلاقی را رعایت کند. می‌توانیم

تا جایی که با سربازان و و نیروهای رده پایین نیز ارتباط نزدیکی برقرار می‌کرد و حرف دل آن‌ها را می‌شنید و با آنها ارتباط داشت، که عکس‌های به یادگار مانده از این ایام به خوبی گواه این مدعاست و ایشان را در حال صرف غذا یا خواندن نماز و دعا ب همراه سربازان شهرستانی و روستایی کشورمان نشان می‌دهد.

در واقع ایشان یک فرد روستایی و زحمتکش بود که با وجود رسیدن به بالاترین شئون انسانی و اخلاقی و دینی و درجات نظامی، هیچ‌گاه اصالت خویش را به بوته فراموشی نمی‌سپرد.

شهید شوشتری انسانی درد آشنا بود که ریزترین مشکلات، مسائل و معضلات آدم‌های دور و برش را دسته‌بندی می‌کرد و در حد توان خودش نیز در رفع این مشکلات تلاش می‌کرد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که به انسان و کرامت انسان‌ها، بیش از جنسیت و قومیت آن‌ها توجه می‌کرد. شما ببینید، شهید شوشتری از سینه چاکان دفاع از اقوام بلوچ در منطقه سیستان و بلوچستان است. خیلی به آن‌ها احترام می‌گذارد، خیلی برای آن‌ها ارزش قائل می‌شود، نگاه نمی‌کند که خودش از کدام قوم است و آن‌ها از چه قومی هستند، بلکه همه ایرانیان را جزو اقوام برتر ایرانی می‌داند و به همه آن‌ها هم به یک چشم و با توجه خاصی نگاه می‌کند.

یکی از ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که به دکتین امنیت پایدار و متکی بر ظرفیت‌های مردم اعتقاد داشت. کار را باید به دست خود مردم بدهیم. همچنین می‌گوید تا زمانی که مشکلات کار و اشتغال و درآمد و اقتصاد و مشکلات فرهنگی این منطقه برطرف نشود نمی‌شود ایجاد امنیت کنیم. شهید شوشتری به این موضوع به عنوان یک اصل توجه داشت، به ظرفیت‌های مردم توجه می‌کرد و می‌کوشید که در کنار مردم باشد؛ به جای این که بالای سر مردم باشد.

از دیگر خصوصیات شهید شوشتری برای ما

خودش را بر این نگذاشته بود که با هر قیمتی، با هر سلاحی و با هر شیوه مدیریتی‌ای فرماندهی کند. همه کسانی که با شهید شوشتری از نزدیک آشنا بودند و با وی کار می‌کردند به این موضوع ایمان دارند که ایشان دست یازیدن به عمل صالح را به عنوان بهای ارزشمند مدیریت و فرماندهی خودش پذیرفته بود. با این که ایشان از فرماندهان رده بالای خودش تجربه بیشتری داشت، اما خیلی با احترام نسبت به آن‌ها برخورد می‌کرد. با این که سن، تجربه و حتی سابقه بیشتری نسبت به خیلی از فرماندهان بالاتر از خودش داشت، اما زمانی که قرار می‌شد یکی از آن‌ها فرمانده ایشان باشد، اصل تبعیت پذیری و اصل توجه به سلسله مراتب را به دقت در نظر داشت.

اساساً نکته جالب در مورد شهید شوشتری این است که ایشان به نوعی نماد نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. به طوری که در تمامی سال‌های آخر قبل از شهادتش، با ورود همه عزیزانی که فرمانده نیروی زمینی می‌شدند، ایشان کماکان عنوان جانشین فرماندهی نیرو را همچنان حفظ می‌کرد. از جمله در دوره فرماندهی شهید کاظمی و بعد هم سردار پاکپور و خلاصه تا روز شهادت، ایشان این عنوان را داشت.

شهید شوشتری نه تنها با نیروهای فرادست خویش، که با نیروهای فرودست نیز با احترام مواجه می‌شد. کلاً انسانی احترام برانگیز بود. در حقیقت نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که شهید شوشتری به کرامت انسانی توجه خاصی مبذول می‌داشت. در زمان هر تصمیم‌گیری در مورد نیروهای زیردست خودش آن‌چه در مرحله و وهله اول مورد توجه قرار می‌داد حفظ کرامت نیروهای زیرمجموعه خودش بود. شاید این را به عنوان یکی از شاخص‌ترین ابعاد مدیریتی شهید شوشتری باید مورد توجه قرار بدهیم که امروز علم مدیریت به این موضوع به عنوان یک اصل نگاه می‌کند. شما اگر به کشورهایی که در حوزه مدیریت، پیشرفت‌های خاصی کرده‌اند مراجعه کنید و اصول و مبانی مدیریت را در آن کشورها مورد توجه قرار دهید، می‌بینید که مدیران ارشد آنجا حداقل در حد زیرمجموعه خودشان به این نکته مهم، توجه و عنایت ویژه‌ای دارند. شهید شوشتری این نکته را در طول سال‌های فرماندهی و مدیریت خویش رعایت کرده بود، که البته این اصل، اصلی برگرفته از عالی‌ترین و زیباترین وجوه مدیریت اسلامی است.

شهید شوشتری به هیچ عنوان به نیروهای زیر مجموعه خودش به عنوان ابزار نگاه نمی‌کرد. به آن‌ها بیشتر به عنوان انسان‌هایی والا و به چشم برادران دینی خود نگاه می‌کرد. بیشتر هم‌زمان و دوستان شهید شوشتری تعریف می‌کنند در طی زمانی که ایشان جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه بود، هنگامی که به خیلی از پادگان‌ها و مراکز نظامی سر می‌زد، ارتباط بسیار عاطفی، دقیق، عمیق و جالبی را با مجموعه‌ای که در آن پادگان یا آن مرکز خاص مشغول به کار بودند برقرار می‌کرد،

و خدمت‌رسانی به مردم و اقوام معروف ایرانی را می‌توانستیم به خوبی ببینیم»

درباره فرماندهی ایشان بر عملیات مرصاد - در کنار شهید صیاد شیرازی - بگویید.

شاید هنوز هم کمتر کسی بداند که شهید شوشتری فرمانده بزرگ عملیات مرصاد بود. می‌دانید که در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ به فرمان امام پذیرفته می‌شود. خوب، خیلی از نیروهایی که در مناطق عملیاتی بودند ظاهراً با یک حالت خاصی مواجه می‌شوند. آن شعار معروف جنگ جنگ تا پیروزی حالا شکل و شمایل دیگری پیدا می‌کرد. توجیه کردن این نیروها کار ساده‌ای نبود، به هر حال شرایط خاصی بر ایران حاکم شده و مصلحت جامعه ایرانی، نظام و مردم در این تصمیم حضرت امام (ره) بود.

یک هفته بعد از پذیرش قطعنامه، منافقین در روز سوم مرداد ماه حمله خودشان را از جنوب غرب و منطقه غربی کشور ما آغاز می‌کنند. در این شرایط ویژه، بسیاری از نیروهای ما در شرایط روحی خاصی قرار گرفتند. شاید آن انسجام قبلی در بین نیروهای رزمنده وجود نداشت. تا اینکه به شهید شوشتری پیشنهاد شد که از طرف سپاه فرماندهی عملیات مورد نظر را که «عملیات مرصاد» بود به عهده بگیرند. از طرف ارتش شهید صیاد شیرازی فرمانده بود و از طرف سپاه هم بنا را بر این می‌گذارند که شهید شوشتری فرمانده ارشد این عملیات باشد.

این در شرایطی است که شهید شوشتری حدوداً در سن ۴۰ سالگی هستند، که در حقیقت برای انسان سن کمال محسوب می‌شود. برای من خیلی جالب است که از نظر شما با وجود دیگر بزرگانی که آن روز در بین نظامیان غیور ما بودند، چه ویژگی‌هایی در شهید شوشتری وجود داشت، که ایشان به عنوان یکی از ۲۰۰۰ بال حرکت رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد انتخاب شد؟

ببینید، تجربیاتی که شهید شوشتری در ۸ سال جنگ کسب کرده بود، مهم‌ترین عامل انتخاب ایشان به شمار می‌رفت. عملیات مرصاد آخرین عملیات دفاع مقدس است، با این تفاوت که رزمندگان ما ۸ سال جنگ را پشت سر گذاشته‌اند. تمام آن ۸ سال شهید شوشتری جزو معدود فرماندهانی است که در مناطق عملیاتی بوده و در تمام این سال‌ها جزو فرماندهان یگان‌های عملیاتی در مناطق بوده است. بچه‌های خراسان و مشهد به یک ویژگی در جنگ معروف هستند و آن هم این است که این عزیزان در پدافند، قدرت قابل توجهی دارند. شهید شوشتری یک سال‌هایی در بستان همراه اعضای تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و تیپ جواد الائمه (ع)، در تنگه چرابه انصافاً دفاعی کردند که هنوز که هنوز است و تا زمانی که تاریخ جامع و دقیق دفاع مقدس نوشته می‌شود آن دفاع و آن پدافند و آن ایستادگی و مقاومت زبانزد خاص و عام خواهد بود.

از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که تجربه بسیار خوبی داشت، عملیات‌های متعددی را پشت سر گذاشته بود و هم در مناطق جنوبی



بله، ایشان در طول سال‌های جنگ ۷ بار دچار مجروحیت شدند و حتی مجروحیت شیمیایی داشتند اما کمتر دیده می‌شد که دوره استراحت و نقاهت شهید شوشتری بیش از یک ماه به طول بینجامد. حتی کمتر کسی را سراغ داریم که در دوره مجروحیتش، زیر مدت یک ماه استراحت کرده باشد. این نشان می‌دهد که آن روحیه رزمنده بودن و پا به کار بودن ایشان، در تمام دوره‌های مدیریتی و فرماندهی، همیشه غالب بوده است. نه تنها شهید شوشتری به هیچ وجه مدیر تبل و تن پروری نبود، برعکس مدیر آماده و سر حالی بود. با وجود این که ۶۱ سال سن داشت اما روحیه یک فرد ۲۰ ساله را داشت. با این که ۶۱ سال سن داشت اما همچنان با همان انگیزه ۳۰ سال گذشته‌اش کار می‌کرد. زمان که می‌گذشت، چیزی از انگیزه و نشاط او کم نمی‌شد. از ویژگی‌های مهم شهید شوشتری، شاید بتوانیم به این نکته توجه کنیم که به کاری که می‌کرد ایمان داشت. ایشان به مدیریت و فرماندهی به عنوان یک وظیفه سازمانی نگاه نمی‌کرد، بلکه به عنوان یک وظیفه الهی، شرعی، ملی و میهنی نگاه می‌کرد. رمز موفقیت ایشان در همین امر نهفته بود. اتفاقاً از ویژگی‌های شهید مظلوم آیت الله بهشتی نیز این بود که ایشان مقام و مدیریت را فرصتی برای عبادت و خدمتگزاری در نظر گرفته بود. به همین دلیل شهید شوشتری نیز به حل مشکلات مردم و مجموعه سپاه، به خصوص نیروی زمینی سپاه، به حل مشکلات نواحی خاص جامعه ایرانی، به ویژه شمال غرب و جنوب شرق کشور توجه خاصی داشت و یکی از مهمترین دغدغه‌های همیشگی ایشان همین بود. همه کسانی که از نزدیک با شهید شوشتری کار می‌کردند و حتی - جایی دیدم - خانواده ایشان، می‌گفتند که: «هرگاه دور هم می‌نشستیم و حرف می‌زدیم، در چهره شهید شوشتری دغدغه خدمت

بگویم از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که مؤلفه‌های برتر مدیریتی از قبیل شجاعت، تدبیر، هوشمندی، اخلاق حسنه، دلسوزی، اتکاء عمل و البته آینده‌نگری را با مرام دینی و معرفتی خویش آمیخته بود. یکی از مشکلات و معضلات مدیریتی امروز ما این است که به مدیریت به عنوان یک علم محض نگاه می‌کنیم، در حالی که مدیریت اگر با برخی از وجوه اخلاقی آمیخته نباشد، متأسفانه به ناکجا آباد کشیده خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که در عین چالاکی و سرعت عمل و قدرت تصمیم‌گیری، بسیار صبور بود. در تمام برهه‌های زندگی، اصولاً صبر یکی از ویژگی‌های مهم ایشان است. در سخت‌ترین شرایط خاص در سال‌های دفاع مقدس، در عملیات‌های متعدد، همه کسانی که با شهید شوشتری بودند، می‌توانستند یک آرامش خاص که نشأت گرفته از صبر و صبوری بود، در ایشان پیدا کنند. در عملیات کربلای ۵ که البته عملیاتی بود که ویژگی‌های خاص خودش را داشت، در منطقه جنوبی کشور ما به سمت بصره، شرایط بسیار سختی حاکم بود. عزیزیانی که با شهید شوشتری بودند می‌گفتند ما یک آرامش خاصی را در ایشان می‌دیدیم؛ با این که فرمانده یکی از یگان‌های عمل کننده در منطقه بود. با این که هر آن یکی ممکن بود که از یگان‌های تحت پوشش ایشان دچار حادثه و ضایعه‌ای شود، اما شهید شوشتری ضمن چالاکی و با دقت نظری قابل توجه، برای یگان مورد نظر خود مسئولی بسیار صبور بودند و این از ویژگی‌های مهم مدیریتی ایشان بود.

یکی از ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که یک «رزمنده فرمانده» یا «فرمانده رزمنده» بود.

در این باره بیشتر توضیح دهید.

در واقع روحیات ایشان اینطور نبود که اصرار کند حالا چون من فرمانده یک یگان هستم، یا فرضاً جانشین نیروی زمینی سپاه یا فرمانده یک قرارگاه یا لشکر یا یک محور هستم، دیگران باید همه دست به سینه جلوی من بایستند و به من خدمت کنند. نه تنها این‌طور نبود، بلکه شهید شوشتری قبل از این که فرمانده باشد، یک رزمنده بود. آستین همت را بالا زده بود و در سخت‌ترین شرایط مدیریتی، خودش

از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید شوشتری این بود که تجربه بسیار خوبی داشت، عملیات‌های متعددی را پشت سر گذاشته بود و هم در مناطق جنوبی و هم در مناطق غربی در عملیات‌ها شرکت موثر کرده بود.

شخصاً پیش‌تاز بود. هیچ نیرویی نمی‌توانست بگوید من جلوتر از شهید شوشتری حرکت کرده‌ام. همه پشت سر او حرکت می‌کردند.

جالب این که در کنار همه این‌ها، شهید شوشتری جانباز دفاع مقدس هم بودند.

بعضی از فرماندهان ما فقط در مناطق جنوبی فعالیت کرده بودند و دشت‌ها را می‌شناختند، در حالی که عملیات مرصاد در مناطقی بود که معابر سخت کوهستانی داشت. شهید شوشتری هم در ۸ سال قبلش در دفاع مقدس تجربه خوبی داشت و با اصل پدافند هم آشنا بود

به آن‌ها اطمینان می‌کردند. شاید تنها نیروها و فرماندهانی که می‌توانستند اعتماد همه نیروهای آن روز را به سمت خودشان جلب بکنند، همین ۲ شهید بزرگوار بودند یا شاید این ۲ شهید عزیز بیش از فرماندهان دیگر می‌توانستند تأثیرگذار باشند. به همین دلیل بود که مسئولان نظام می‌دانستند که در آن عملیات، این ۲ شهید خوش می‌درخشند؛ یکی در حوزه حرکت نیروهای زمینی، یکی در حوزه فرماندهی یگان‌های هوانبروز، که واقعاً هم شهید صیاد شیرازی در حوزه هوانبروز خیلی خوب کار کرد و انصافاً بچه‌های هوانبروز ارتش، آن روزها توانستند گلوگاه‌های ورودی منافقین و ارتش بعث عراق را ببندند و کار را به سمتی ببرند که عملیات با پیروزی انجام شود.

از بزرگترین ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی شهید شوشتری می‌توانم به این نکته اشاره بکنم که شهید شوشتری از قدرت و توان بسیار بالایی در تحلیل مسائل نظامی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بود. شاید جزو معدود فرماندهانی بود که ۵ سال پیش از شهادت خودش نهضت بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه را پیش بینی کرده بود. من اخیراً کتابی دیدم که در مورد شخصیت شهید شوشتری چاپ شده است. بخشی از این کتاب شامل سخنرانی شهید شوشتری در یک جمع است، که یک بخش کوتاه و جالب از آن را برای شما نقل می‌کنم.

بفرمایید.

ایشان در جمعی از بچه‌های سپاه به نکته‌ای اشاره می‌کند که آن هم در این سخنان نهفته است: «برادران عزیز، امروز آمریکایی‌ها در عراق و افغانستان حضور دارند و خود شما بهتر می‌دانید که هدفشان نه صدام و نه طالبان است. قطعاً آمریکایی‌ها به شکل‌های دیگر می‌توانستند رژیم صدام را بردارند ولی خواستند اینگونه او را بردارند که وجودشان را در منطقه توجیه کنند. ما با پیروزی انقلاب اسلامی به تنها فرهنگ و استراتژی مقابل استکبار جهانی بدل شدیم. فرهنگی که امام(ره) زنده کرد، اسلامی که امام معرفی کرد، تنها تهدید است برای آمریکا و استکبار جهانی. آمریکایی‌ها در مقابل، تلاش می‌کنند که این تهدید را از سر راه خود بردارند، این تهدید نه در سیاست‌ها و استراتژی فرهنگ طالبان بود و نه در سیاست‌ها و استراتژی و فرهنگ صدام. همه دنیا می‌دانند که آمریکایی‌ها از آن‌ها تا موشکی که صدام داشت نمی‌ترسیدند، چون خود آن‌ها در موشک کمبودی نداشتند. تنها چیزی که آمریکایی‌ها می‌ترسند و نگران آن هستند، تفکر و خیزش و بیداری اسلامی است که در دنیا باید جستجو کرد.»

از دیگر نکات مهم این بود که ایشان در فرماندهی عملیات، فوق العاده قاطع بود و نکته قابل توجه این‌که آقای شوشتری بینش و تفکر خاصی برای پدافند و جلوگیری از حمله دشمن در مناطق خاص داشت. شاید این بینش را خیلی از فرماندهان آن روز ما با این شرایط نداشتند، اما شهید شوشتری این ویژگی خاص را دارا بود. این باعث شد که همه مسئولین متفق القول به این نتیجه برسند که فرماندهی عملیات را شهید شوشتری به عهده بگیرد. نکته جالب این‌که؛ زمانی که عملیات مرصاد تمام می‌شود، شهید شوشتری با بیت امام(ره) تماس می‌گیرد و از طریق مرحوم حاج احمد آقا گزارش عملیات را خدمت امام ارائه می‌دهد. در این‌جا امام(ره) جمله‌ای درباره شهید شوشتری می‌فرماید که: «در این دنیا نمی‌توانم کاری بکنم، اگر آبرویی در آن دنیا داشته باشم، قطعاً شما را شفاعت خواهم کرد.» این نشان می‌دهد که در آن برهه و شرایط خاص، که هم منافقین و هم ارتش عراق آمده بودند تا حجم وسیعی از غرب و جنوب کشور ما را تحت حملات خودشان قرار دادند، شهید شوشتری انصافاً به همراه شهید صیاد شیرازی کاری می‌کند کارستان! و می‌تواند دشمن را در مراحل خاص زمین گیر بکند و شد آن‌چه همه دوستان اطلاع دارند.

رابطه این دو شهید بزرگوار در آن عملیات چگونه بود؟

در میان تمام بچه‌های سپاه و ارتش، شهیدان صیاد شیرازی و شهید شوشتری یک وجه مشترکی داشتند، آن هم خلوص نیت و پاک‌دستی و پاکیزه بودن آن‌ها بود. البته به این معنا نیست که خدای ناکرده بقیه فرماندهان ما مشکل داشتند، نه! منظور این است که این دو شخص بزرگوار، از این لحاظ زبانشد همگان بودند. این زبانشد بودن آن‌ها باعث می‌شد که همه نیروهای، وقتی به ساختار شخصیتی، فکری و مدیریتی این ۲ شهید نگاه می‌کردند،

و هم در مناطق غربی در عملیات‌ها شرکت موثر کرده بود. به علاوه، بعضی از فرماندهان ما فقط در مناطق جنوبی فعالیت کرده بودند و دشت‌ها را می‌شناختند، در حالی که عملیات مرصاد در مناطقی بود که معابر سخت کوهستانی داشت.

شهید شوشتری هم در ۸ سال گذشته تجربه خوبی داشت و هم با اصل پدافند آشنا بود و هم این‌که منطقه دشت و کوهستان را می‌شناخت. عرض کردم که فرماندهان ما ۲ دسته بودند؛ بعضی کارهای عملیاتی در منطقه دشت در خوزستان را خیلی خوب می‌شناختند و بعضی از آن‌ها نیز فقط مناطق کوهستانی و غرب کشور را به خوبی می‌شناختند.

و شهید شوشتری بر هر دو حیطه مسلط بود.

بله، شهید شوشتری هم دشت و هم کوهستان را خوب می‌شناخت. مرصاد یک منطقه سخت و صعب العبور در منطقه غرب کشور بود. ایشان نسبت به آن منطقه آگاهی خوبی داشت.

منطقه عملیاتی مرصاد چه ویژگی‌های دیگری داشت؟

آن‌جا به لحاظ جغرافیایی یک منطقه کوهستانی بود. عملیات در مناطق کوهستانی با عملیات در مناطق دشت کاملاً با هم متفاوت هستند. نکته جالب این‌که شهید شوشتری تجربه گرد هم آوردن همه یگان‌ها و نیروها را در این عملیات - با وجود مشخصات ذهنی متفاوت هر یک از آن‌ها - را داشت. خیلی از بچه‌هایی که جمع شدند و آمدند، از جنوب کشور می‌آمدند، یعنی از مناطق عملیاتی خوزستان در غرب، مناطق عملیاتی کرمانشاه یا همان منطقه عملیاتی مرصاد می‌آمدند. کسی که بتواند هم بچه‌های اهواز و خوزستان و هم بچه‌های غرب را بشناسد و بتواند این‌ها را کنار هم بگذارد و فرماندهی کند، کسی نبود جز شهید شوشتری. این ویژگی خاصی است که به زعم من شهید شوشتری برای این مسئولیت داشت.





هست. نمی دانم چرا این دو شهید بزرگوار اینقدر به هم شبیه و نزدیک هستند و جالب اینکه شهادتشان هم در سالهایی که دیر به دیر شهادت اتفاق می افتد و سعادتش کمتر نصیب کسی می شود، در فاصله نسبتاً کوتاهی با هم قرار دارد. در روزگاری که یک جورهایی اکثر فکر می کنند که باب شهادت بسته شده، ولی شهید کاظمی اثبات کرد که باب شهادت همیشه باز است. البته شهید شوشتری هم به زیبایی به همین نکته اشاره کرد و آن را به ما نشان داد. شهیدان کاظمی و شوشتری نمونه های بسیار آدم خالصی از انسانیت و تقوی به شمار می آیند. اصلاً هم نمی شود این دو نفر را دور از هم متصور بود، در واقع اینها همیشه کنار هم بودند و زمان شهادتشان هم به هم نزدیک بود.

شهید کاظمی انسانی بسیار پرتلاش و با انگیزه های بالایی بود و شهید شوشتری نیز چنین بود. صداقت، مهمترین اصل در مدیریت و فرماندهی این دو شهید بزرگوار بود. آن‌ها هیچ گاه خسته نشدند و برعکس، آن دو، خستگی را خسته کردند! به اصل ولایت و ولایت پذیری به معنای دقیق و عمیق آن اعتقاد داشتند. عاشق مردم بودند. خودشان را خدمتگزار مردم می دانستند و مهمترین مدالی که آن‌ها خودشان به خود دادند، اصل خدمتگزاری به مردم بود. اتفاقاً هردوی این شهیدان در مسیر و در راه خدمتگزاری به مردم به شهادت رسیدند. آن‌ها همه ایران را وطن خودشان می دانستند و همه مردم و اقوام ایرانی را هم وطن و برادر و خواهر دینی خود برمی شمردند. به هر حال همه این‌ها نشان می دهد که نزدیکی و قرابت خاص فکری، اعتقادی، مدیریتی و فرهنگی بین این دو شهید بزرگوار وجود داشت. اتفاقاً من هر موقع به تصویر شهید شوشتری نگاه می کنم در واقع می توانم در پس زمینه آن، تصویر شهید کاظمی را تجسم کنم. چراکه این دو شهید را مکمل و همراه و ۲ شخصیت همگام و هم قدم با یکدیگر می دانم. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد؛ إن شاء الله.

متشکریم.

من هم از شما متشکرم. ■

پاک ماندن برای همه ماست.

دقیقاً یکی از مهمترین ویژگی های فرماندهی و مدیریتی شهید شوشتری را باید در امر توجه خاص ایشان به حوزه فعالیت های فرهنگی، به خصوص در حوزه تعلیم و تربیت بدانیم. من دو نمونه از فعالیت های ایشان را به عنوان مصداق عرض می کنم که دوستان اگر پی گیری کنند، به خوبی متوجه می شوند که نگاه ژرف و عمیق ایشان نسبت به آینده تعلیم و تربیت به چه شکل بوده است. وقتی در کارنامه شهید شوشتری نگاه می کنیم، می بینیم که ایشان تعداد دو مؤسسه و مجتمع را پایه گذاری می کند. یکی؛ موسسه فرهنگی هنری جامعه الحسین (ع) که بعداً به عنوان هیئت رزمندگان اسلام استان خراسان از آن نام می برند که در همان مجتمع فعالیت های فرهنگی بسیار خوبی انجام شده و دیگری تأسیس مؤسسه فرهنگی آموزشی امام حسین (ع) است که الان که من خدمت شما هستم، در همین مجموعه حدود ۱۵ هزار دانش آموز در استان خراسان دارند درس می خوانند و آموزش می بینند. این از مهم ترین شاخصه های نگاه فرهنگی شهید شوشتری به مقوله فرهنگ است.

یعنی با اینکه ایشان فردی نظامی بوده و با این که

اصولاً وجوه مشترک زیادی بین شهید کاظمی و شهید شوشتری هست. نمی دانم چرا این دو شهید بزرگوار اینقدر به هم شبیه و نزدیک هستند و جالب اینکه شهادتشان هم در سال هایی که دیر به دیر شهادت اتفاق می افتد و سعادتش کمتر نصیب کسی می شود، در فاصله نسبتاً کوتاهی با هم قرار دارد

در حوزه مسائل عملیاتی و نظامی کار می کرده، اما هیچ گاه از اهمیت دادن به امر تعلیم و تربیت و فرهنگ و آموزش غفلت نمی کرده است.

اصولاً یکی از شاخصه هایی که امروز مدیران جامعه ما باید داشته باشند و تمام تلاش خودشان را بدان معطوف کنند، توجه به مقوله های فرهنگی است و عناوینی را هم که بنده به عنوان مثال خدمت شما عرض کردم، مجموعه شاخصه های فکری و مدیریتی و فرماندهی شهید شوشتری بود. خوشبختانه این‌ها در جای خود می توانند به عنوان الگوهای جامع برای همه مسئولان و مردم عزیزمان ارائه شوند.

در پایان خوب است از رابطه شهیدان بزرگوار کاظمی و شوشتری برای ما بگویید.

اصولاً وجوه مشترک زیادی بین شهید کاظمی و شهید شوشتری

این عین جملاتی است که شهید شوشتری گفته و متعلق به ۵ سال قبل از شهادتشان - حدود سال ۱۳۸۳- است. این قابلیت تحلیل و پیش بینی اوضاع، از ویژگی های خاصی است که ایشان داشته است. در عین حال در بررسی زندگی ایشان می بینیم که شهید شوشتری انسانی بسیار متواضع است. شاید بتوانم بگویم که شهید شوشتری یکی از مصداق جالب و زیبای این آیه قرآن است که: «اشداء علی الکفار رحماء بینهم». شهید شوشتری انصافاً در مقابل نیروهای خودی و بچه های رزمنده و مردم و هرکسی که اطراف او زندگی می کند بسیار مهربان و عاطفی و متواضع است. با اینکه ایشان از نظر سنی و حتی از نظر تجربه از بسیاری از فرماندهان بالادست خود ارشدتر به نظر می رسد، اما زمانی که قرار می شود آن‌ها فرمانده ایشان باشند تبعیت پذیری او قابل توجه و قابل تحسین است؛ سبعا و طاعتاً. سلسله مراتب را رعایت می کند و این درسی کلاسیک برای جوانان امروز ماست.

یکی از نکاتی که باید به آن توجه کرد این است که شهید شوشتری از صداقت قابل توجهی برخوردار بود. صداقت از مهمترین و بارزترین ویژگی های ایشان بود. من با اطمینان این نکته را عرض می کنم که از ابتدای پذیرش فرماندهی و مدیریت از سوی شهید شوشتری، از آغاز جنگ تا زمان شهادتشان، حتی یکبار ایشان اطلاعات و گزارش و آمار غیر واقعی در سخنرانی هایش ن داده است. آن چه آقای شوشتری همیشه به آن می پرداخت و بدان اعتقاد داشت همانا صداقت در مدیریت است. شما نمی توانید زمان، جایگاه، یا نقشه و نموداری را پیدا کنید که شهید شوشتری در آن گزارش یا آماری غیر واقعی ارائه کرده باشد. ایشان سعی می کرد پاکیزه بنویسد و پاکیزه صحبت کند و پاکیزه بماند. اتفاقاً یکی از جملاتی که مقام معظم رهبری درباره شهید شوشتری فرمودند، اشاره به همین پاکیزه بودن ایشان است. مقام معظم رهبری این جمله را می فرمایند که: این شهید عزیزمان، شهید شوشتری، واقعا جزو عناصر پاکیزه سپاه بود. این یکی از ویژگی های خاص ایشان است.

یعنی شهید شوشتری یکی از الگوهای پاکیزگی و



به عنوان کسی که مدت‌ها تحت فرماندهی شهید شوشتری خدمت می‌کردید، سیره کاری را چگونه می‌بینید؟

شهید شوشتری با این‌که سن نسبتاً زیادی داشتند ولی یک نظامی واقعاً بزرگ بودند. ایشان همیشه صبح‌ها ساعت ۵:۳۰ به محل کارشان می‌آمدند، من و آقای مسعودیان هم ساعت پنج به دفتر می‌رفتیم. از آن‌جا که خانواده سردار شوشتری در شهرستان و خودشان در تهران ساکن بودند، حاج آقا در همان محل کارشان می‌ماندند و آن‌جا زندگی می‌کردند، فقط آخر هفته‌ها برای ملاقات با خانواده‌شان به شهرستان می‌رفتند. شهید شوشتری از صبح تا ساعت ۱۰ الی ۱۱ به کارهای‌شان می‌رسیدند و گاهی اوقات هم تا ساعت یک بامداد آن‌جا بودند.

● زمانی که به پادگان‌ها می‌رفتیم، شهید شوشتری با سربازها چنان گرم می‌گرفت که انگار با فرزندان‌ش در حال صحبت است. با تک تک آن‌ها درد دل می‌کرد و مشکلات‌شان را می‌پرسید.

زمان فرماندهی سردار کاظمی هم تا ساعت یک بامداد جلسه داشتند. ما بعضی اوقات برای مأموریت و دید و بازدیدها به یگان‌های شهرستان‌ها می‌رفتیم و شهید شوشتری خودشان شخصا به امور جاری و کارهای مربوط به فرماندهی می‌پرداختند.

برخورد شهید شوشتری با زیردستان‌شان چگونه بود؟

با وجود این‌که سردار، یک فرمانده بزرگ - و البته لایق - بودند اما در برخورد با زیردستان‌شان مثل یک پدر رفتار می‌کردند. آن رأفت اسلامی که

خدمت هستیم. حقیقتاً هیچ وقت احساس نمی‌کردم که خدمت فرمانده‌مان هستیم، همیشه احساس می‌کردم دارم به پدر خودم خدمت می‌کنم چون ایشان هم اسم پدر من یعنی نورعلی بودند... به همین دلیل حس پدر و فرزندی شدیدی نسبت به ایشان داشتم.

به هر حال بنده در آن‌جا مشغول به کار شدم و با ایشان به مأموریت رفتیم. تا سال ۱۳۸۷ با سردار شوشتری همکاری بودم و از آن‌جا به بعد به عنوان مسئول مراجعات حاج آقا کار می‌کردم. به این ترتیب، با تغییر سمت من، افراد دیگری راننده و محافظ ایشان بودند و مسئولیت مراجعات دفتر شهید شوشتری برعهده من گذاشته شد. یادم است یک بار، نزدیک ایام نوروز که مشکلی در زمینه بیماری‌ام داشتم، وقتی با حاج آقا صحبت کردم، ایشان گفتند چه کار کردی؟ کار درمانت را به کجا رساندی؟ گفتم حاج آقا شما که در جریان هستید، با این مأموریت‌هایی که داریم، نمی‌توانم به کارهایم برسیم و اگر به درمان پردازم، کار شما ناتمام می‌ماند.

خدا رحمت کند شهید علی عربی را، ایشان گفتند من جای شما را می‌گیرم و کارهای حاج آقا را راه می‌اندازم، شما برو و به کارهایت رسیدگی کن. من گفتم کار دشوار و سختی است اما هرچه حاج آقا بگویند مورد قبول من هم هست. سردار شوشتری به آقای عربی گفتند کار ما کمی سخت است، آقای عربی هم گفتند حاج آقا، اگر قسمت شود، بنده می‌خواهم کنار شما شهید شوم. به هر حال ایشان قبول کردند و از آن پس آقای عربی خدمت شهید شوشتری رسیدند. شهید عربی خدمت حاج آقا بودند، به مأموریت‌های زاهدان می‌رفتند و به صورت شبانه روزی کار می‌کردند، تا این‌که آن حادثه در منطقه پیشین برای ایشان رخ داد و آن سردار بزرگوار و بقیه دوستان‌مان به درجه رفیع شهادت نائل شدند و ما حقیقتاً از آن‌ها عقب افتادیم.

با وجود این‌که سردار، یک فرمانده بزرگ - و البته لایق - بودند اما در برخورد با زیردستان‌شان مثل یک پدر رفتار می‌کردند. آن رأفت اسلامی که می‌گویند، واقعاً در ایشان وجود داشت. من بارها به چشم خودم دیدم، زمانی که به پادگان‌ها می‌رفتیم، شهید شوشتری با سربازها چنان گرم می‌گرفت که انگار با فرزندان‌ش در حال صحبت است. با تک تک آن‌ها درد دل می‌کرد و مشکلات‌شان را می‌پرسید. اصغر نیکخو، ستوان سوم بازنشسته پاسدار، راننده و محافظ شهید شوشتری برای ما از سیره کاری آن بزرگوار می‌گوید:

از چه سالی با شهید شوشتری آشنا شدید؟

من سال ۱۳۸۴ برای اولین بار خدمت ایشان رسیدم. شهید شوشتری در آن زمان، جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه و سردار شهید حاج احمد آقای کاظمی هم فرمانده نیروی هوایی سپاه بودند. من به عنوان راننده و محافظ خدمت حاج آقا شوشتری رسیدم. ابتدا به آن صورت شناختی از ایشان نداشتم، البته می‌دانستم که حاج آقا، فرمانده قرارگاه‌های نجف و ثامن (ع) در مشهد بوده‌اند ولی حضوراً ایشان را ندیده بودم و فقط توصیف‌شان را شنیده بودم. سال ۱۳۸۴ که در نیروی زمینی خدمت‌شان رسیدم و همدیگر را دیدیم، حاج آقا به بنده دستور دادند من خدمت‌شان باشم. اولین بار که چهره‌شان را دیدم، حدس می‌زدم که ۶۰ سال سن را داشته باشند.

البته حاج آقای شوشتری چهار سال بعد، یعنی در زمان شهادت‌شان ۶۱ سال سن داشتند، لایق به خاطر جثه و اندام درشت‌شان کمی بیشتر نشان می‌دادند.

به هر صورت بنده خیلی خوشحال بودم که در خدمت سردار شوشتری هستم، چون می‌دانستم که در آن واحد هم برای ایشان و هم برای نظام مشغول



حقیقتاً از شهدای این حادثه جا ماندیم...

■ سیره کاری شهید شوشتری در گفت و شنود شاهد یاران
با ستوان سوم بازنشسته پاسدار اصغر نیکخو
محافظ و راننده شهید



و اطرافیان‌شان می‌گفتند که ورزش کنیم. می‌گفتند ورزش، انسان را سالم نگاه می‌دارد و به او انگیزه می‌دهد. اگر بدن سالم باشد، انسان بهتر و بیشتر کار می‌کند. البته ایشان به غیر از ورزش، بر کشاورزی هم تأکید می‌کرد. خودش هم در شهرستان کشاورزی می‌کرد. می‌گفت کسی که به زمین خدمت کند، خدا روزی‌اش را زیاد می‌کند، چون در کنار خدمت به زمین، به حشرات و حیواناتی که در زمین زندگی می‌کنند هم خدمت می‌کند. شهید شوشتری طبع بلندی داشت، به من می‌گفت اگر توانستی یک قطعه زمین تهیه کن و سعی کن کشاورزی کنی.

شیوه مطالعه کردن ایشان چگونه بود؟

ایشان همیشه مطالعه داشتند، حتی در وقت اداری. اکثر کتاب‌ها را می‌خواندند ولی تقریباً یکی دو سال بود که دیوان حافظ را بیشتر می‌خواندند. من هم یک بار با ایشان شوخی کردم و گفتم حاج آقا، زده‌اید توی خط عرفان‌ها! خندیدند و گفتند: بله، چون تنها هستم، دیوان حافظ در خلوت برایم جذابیت خاصی دارد و از آن استفاده می‌کنم. حقیقتاً هم دیوان حافظ را خیلی می‌خواندند، گاهی هم هنگام خواندن، گریه می‌کردند. من می‌گفتم حاج آقا، حالا چرا وقتی دیوان حافظ می‌خوانید، گریه می‌کنید؟ می‌گفتند: این، ارتباطی است بین من و

می‌گویند، واقعاً در ایشان وجود داشت. من بارها به چشم خود دیدم، زمانی که به پادگان‌ها می‌رفتیم، شهید شوشتری با سربازها چنان گرم می‌گرفت که انگار با فرزندان‌ش در حال صحبت است. با تک تک آن‌ها درد دل می‌کرد و مشکلات‌شان را می‌پرسید. به من می‌گفت شما از من جوان‌ترید، این‌ها شاید در حضور من معذب باشند و نتوانند حرف‌شان را به بنده بزنند، شما با سربازها صحبت کنید و مطمئن شوید که مشکلی ندارند و اذیت نمی‌شوند. ما هم بر حسب وظیفه با آنان صحبت می‌کردیم و نتیجه را به حاج آقا انعکاس می‌دادیم. بعداً خود حاج آقا با همه آن‌ها صحبت می‌کرد و اگر کسی مشکلی داشت، سعی می‌کرد تا جایی که توان داشت و در محدوده اختیاراتش بود، مشکل طرف را حل کند. یادم هست سربازی داشتیم که حدود دو سال در محل کار خودمان خدمت می‌کرد و تراشکار خیلی خوبی بود. یک بار که این سرباز با حاج آقا صحبت کرده و گفت تراشکار است و می‌خواهد در کارگاهی مشغول به کار شود، شهید شوشتری او را مشغول به کار کرد و به صاحب کار هم درباره او سفارش کرد، چون متوجه شده بود که او پسر بسیار زحمتکش و کاری‌ای است.

سردار شوشتری، آدم بسیار متدین و رثوفی بود و کار همه را راه می‌انداخت. گاهی افراد از شهرهای دیگر به محل کار ایشان می‌آمدند و مشکلات‌شان را به حاج آقا می‌گفتند، او هم واقعاً خدمت کرد، برایش فرقی نداشت که طرف، سنی مذهب است یا شیعه مذهب، با همه یک‌طور رفتار می‌کرد و می‌گفت اگر کاری از دست من برمی‌آید، چرا انجام ندهم؟ اگر فردا، این موقعیت یا مسئولیت را نداشته باشم، این توان را ندارم که به دیگران کمک کنم. درواقع اجازه نمی‌داد کسی از پیش ایشان ناراضی به خانه برود.

شما محافظ و راننده شهید شوشتری بودید؟

بله. عرض کردم بنده چهار سال محافظ و راننده ایشان بودم و یک سال هم به عنوان مسئول مراجعات ایشان خدمت می‌کردم. من در آن زمان در بخش حفاظت تنها بودم، آقای مقصودی چهار سال، سرهنگ شریفی هم دو سال به عنوان مسئول مراجعات و آقای مسعودیان هم دو سال در خدمت سردار شوشتری بودند.

شنیده‌ایم که ایشان اصلاً دوست نداشت محافظ داشته باشند.

بله، ولی چون به سردار تکلیف شده بود، مجبور بودند محافظ هم داشته باشد. به ایشان اجبار شده بود. خیلی با حاج آقا صحبت کردند تا راضی شده بودند و گرنه خود ایشان هیچ انگیزه‌ای برای این کار نداشتند. اصلاً موضوعی به نام محافظت را قبول نداشتند و می‌گفتند کسی که از بین مردم آمده و مردمی باشد، نیازی به محافظت ندارد.

دوستان شهید می‌گویند حاج آقا با آن سن و سال، خیلی اهل ورزش و کوهنوردی بودند و با تجهیزات سنگین، کوهنوردی می‌کردند.

هر وقت هوا خوب بود، دست کم یک ساعت، کوه‌پیمایی و پیاده‌روی می‌کردند. همیشه هم به ما

بله، دقیقاً. مرحوم پدرشان و همچنین افراد زیادی از خاندان ایشان روحانی بودند. خود سردار هم دروس حوزوی خوانده بودند و زمینه‌های علمی لازم را داشتند، هم مطالعه می‌کردند و هم فن بیان خوبی داشتند.

از سخنرانی‌های ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

سخنرانی‌های شهید شوشتری اکثراً خاطره است ولی سخنرانی‌های‌شان اکثراً در آموزشگاه‌ها و پادگان‌های نظامی برگزار می‌شد. یادم هست یک بار در سالگرد عملیات مرصاد بود که به پادگان ۱۲ قائم (عج) سمنان رفتند و آن‌جا درباره خاطرات این عملیات صحبت کردند چون شهید شوشتری، فرمانده عملیات مرصاد بودند. می‌گفتند در آن زمان، هدف اصلی منافقین که به خاک جمهوری اسلامی حمله کرده بودند تهران بود. حضرت آقا و رئیس مجلس وقت هم با تعدادی از فرماندهان دیگر آن زمان، آن‌جا بودند که بعداً از طرف حضرت امام خمینی (ره) به آن‌ها تفویض اختیار می‌شود تا عملیات را فرماندهی کنند. ایشان از جنوب به سمت غرب برای فرماندهی عملیات می‌روند و عملیات را با موفقیت به پایان می‌رسانند. این خبر توسط حاج سید احمد آقا اطلاع رسانی می‌شود، ایشان به خدمت حضرت امام می‌رسند و می‌گویند عملیات با موفقیت انجام شده است. شهید شوشتری می‌گفتند همان زمان امام خمینی (ره) فرمودند من در دنیا چیزی ندارم به تو عنایت کنم اما اگر آبرویی داشته باشم، قطعاً بدانید که در آن دنیا شما را شفاعت می‌کنم. شهید شوشتری این داستان را همیشه با شمع و لذت خاصی می‌گفت. می‌گفت من به همین کفایت می‌کنم و برای مدتی که خدمت کردم، هیچ چیز از خدا نمی‌خواهم. اگر امام خمینی (ره) مرا در آن دنیا شفاعت کنند، انگار همه این دنیا برای من بوده است.

به طور کلی دیدگاه و نظر ایشان در مورد حضرت امام خمینی (ره) چه بود؟

برای حضرت امام (ره) احترام بسیار زیادی قائل

- شهید شوشتری می‌گفتند همان
- زمان امام خمینی (ره) فرمودند
- من در دنیا چیزی ندارم به تو عنایت کنم اما اگر آبرویی داشته باشم، قطعاً بدانید که در آن دنیا شما را شفاعت می‌کنم.

حافظ...

تغافل هم می‌زدند؟

من ندیده بودم ولی همیشه دیوان‌های حافظ و شمس تبریزی را مطالعه می‌کردند، به خصوص در مسافرت‌ها. کتاب‌های دیگری را هم در زمینه زندگی‌نامه علماء مطالعه می‌کردند. کتاب‌ها را با خودشان به داخل ماشین یا هواپیما می‌آوردند و می‌خواندند. فرصت خالی که پیدا می‌کردند، کتاب می‌خواندند تا زمان کار برسد. در زمان کار هم فقط کار می‌کردند.

قطعاً سخنرانی‌های خوب و پرباری که از ایشان باقی مانده، حاصل همان مطالعات و نگاه ژرف ایشان است.

هر وقت به حرم حضرت امام (ره) می‌رفتیم، شهید شوشتری می‌ایستاد و به حضرت امام (ره) احترام نظامی می‌گذاشت و می‌گفت: سلام و درود خدا بر تو ای مرد بزرگ. این جمله را با خلوص نیت و با تمام وجود می‌گفت و واقعاً هم به امام خمینی (ره) و به مقام معظم رهبری ارادت داشت و ولایت‌مدار بود.

نشویم. درست فردای آن روز آن اتفاق برای شهید کاظمی اتفاق افتاد که حقیقتاً ضربه سنگینی برای همه ما بود.

گفته می‌شود که حاج آقا شوشتری همیشه به حال شهید کاظمی غمناک می‌خورند.

بله. اساساً بعد از شهادت حاج احمد آقا من این عبارت را از خود شهید شوشتری شنیدم که وقتی به ایشان اطلاع دادند که حاج احمد آقا شهید شدند، شهید شوشتری با گریه گفت حاج احمد آقا دیشب شهید شد؛ نه امروز صبح. صحبت ایشان به اتفاق‌هایی برمی‌گشت که شب قبل افتاده بود و موقع نمایش فیلم، همه آن‌ها برای شهادت گریه کرده بودند. به اعتقاد حاج آقای شوشتری آن اتفاق نشان می‌داد که موضوع شهادت به حاج احمد آقا الهام شده بوده است.

حرف‌های حاج آقای شوشتری در صحبت‌ها و سخنرانی‌های‌شان بیشتر چه مضمونی داشت؟

بیشتر نصیحت می‌کردند که پایبند به ولایت فقیه باشید. می‌گفتند اگر می‌خواهید این نظام و حکومت پابرجا باشد و خون شهیدان پایمال نشود، به ولایت فقیه وفادار باشید، چون ما برای حفظ این نظام شهیدان زیادی دادیم.

داخل شد، حاج احمد آقا گفتند: آقای جعفری این دیگر چیست؟ آقای جعفری جواب داد: حاج آقا، برای تان میوه آورده‌ام. ایشان گفت: به سربازی که نگهبان دم در است، میوه داده‌اید؟ ایشان گفت: نه، ولی می‌برم و به ایشان هم می‌دهم. حاج احمد آقا گفت: نه! این بشقاب را ببر بده به ایشان، بعد بیا بالا برای من هم میوه بیاور. شهید کاظمی انسان بسیار عجیبی بودند و به موضوعات کوچکی - همانند این - اهمیت بسیار زیادی می‌دادند، حتی به سربازی که کنار در ورودی نگهبانی می‌داد هم فکر می‌کردند. واقعاً آدم شریفی بودند، ان‌شاءالله خداوند روح‌شان را شاد کند. در واقع این دو شهید بزرگوار، دو بال پرواز نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند.

رابطه و جلسات این دو بزرگوار چگونه بود؟
رابطه کاری خیلی خوبی داشتند. آن‌ها از جمله یاران قدیمی‌ای بودند که از ابتدای جنگ با یکدیگر همراهی کرده بودند. هر دو از فرماندهان بزرگ سپاه و نظام بودند و برای این انقلاب زحمات زیادی کشیدند. از همان ابتدا با همدیگر دوست بودند و انس و الفت داشتند و بعد هم که به عنوان فرمانده و جانشین در کنار هم خدمت می‌کردند، رابطه دوستی‌شان بهتر از قبل برقرار بود. جالب این‌که یک شب قبل از شهادت حاج احمد آقا، در دفتر ایشان جلسه‌ای برقرار بود. ما در دفتر سردار شوشتری منتظر بودیم، چون دفترمان کنار هم بود. خلاصه، فرماندهان، آن‌جا جمع شده بودند و فیلمی درباره شهید زین الدین و شهید خرازی را نگاه می‌کردند. بعد از نمایش فیلم، آن‌ها به شدت به گریه می‌افتادند، حاج احمد آقا می‌گفت ما از یاران‌مان عقب افتادیم، ولی چه کار کردیم که از آن‌ها عقب افتادیم...؟ شهید شوشتری، شهید سعید معتمدی، شهید حنیف و شهید سلیمانی نیز با همدیگر گریه می‌کردند و می‌گفتند ما نیز از شهدا عقب افتادیم. ان‌شاءالله شفاعت ما را بکنند و زودتر به آن‌ها بپیوندیم و شرمندگی‌شان

بودند و من این را حس می‌کردم و چون جوان‌تر بودم، الگوی خودم هم شده بودند. هر وقت به حرم حضرت امام (ره) می‌رفتیم، شهید شوشتری می‌ایستاد و به حضرت امام (ره) احترام نظامی می‌گذاشت و می‌گفت: سلام و درود خدا بر تو ای مرد بزرگ. این جمله را با خلوص نیت و با تمام وجود می‌گفت و واقعاً هم به امام خمینی (ره) و به مقام معظم رهبری ارادت داشت و ولایت‌مدار بود.

زیاد خدمت مقام معظم رهبری می‌رفتید؟

بله. حضرت آقا ما را در جلسات عمومی فرماندهان و مسئولان نظام دعوت می‌کردند. معمولاً فردای آن جلسات، هم رئیس دفتر نظامی آقا زنگ می‌زدند و به شهید شوشتری می‌گفتند حضرت آقا شما را به تنهایی طلبیده‌اند. ما هم همراه شهید شوشتری می‌رفتیم ولی چون صحبت‌های خصوصی بود، اجازه نداشتیم داخل برویم؛ قطعاً سردار با حضرت آقا انس و الفت خاصی داشتند که حضرت آقا به تنهایی احضارشان می‌کردند. از شهید شوشتری شنیده بودم که می‌گفتند ارتباط‌شان با حضرت آیت الله خامنه‌ای از قبل از انقلاب در مشهد و نیشابور برقرار بوده است. یعنی از همان زمانی که حضرت آقا به مشهد تبعید شده بودند، خدمت ایشان می‌رسید و از این طریق، پیام‌های امام خمینی (ره) را دریافت می‌کرد.

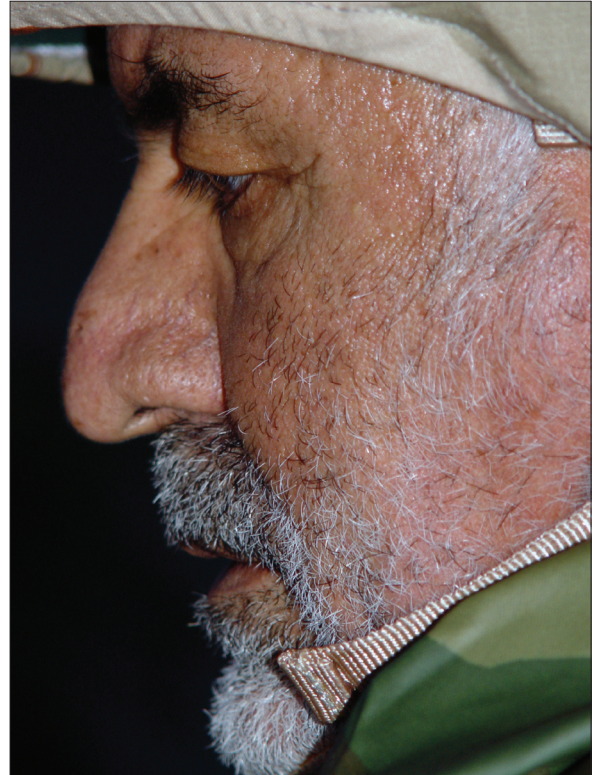
راجع به مبارزات انقلابی‌شان در سال ۱۳۵۷ و قبل از آن خاطره‌ای برای تان تعریف نکرده بودند؟

همیشه درباره مبارزات انقلابی‌شان می‌گفتند که ما هم مثل بقیه برای انقلاب کار کردیم تا تکلیف‌مان را ادا کنیم ولی در خصوص جزئیات، هیچ وقت حرف نمی‌زدند. فقط می‌گفتند که وقتی جوان و سرباز بودم، برای مدتی تصمیم گرفته بودم که در زمان شاه رسماً وارد نظام شوم و در ارتش خدمت کنند اما وقتی با پدرشان که روحانی بودند، مشورت می‌کنند، مخالفت می‌کنند و می‌گویند که اگر می‌خواهی نان دولت شاه را بخوری، من راضی نیستم و حلال نمی‌کنم. شهید شوشتری هم که پدرش را خیلی دوست داشته و برای ایشان احترام خاصی قائل بوده، حرف پدر را می‌پذیرد. بعد از انقلاب هم که از طریق حضرت آقا پیام‌های حضرت امام (ره) را می‌شنوند، حضورشان را در مسیر انقلاب و فعالیت‌های سیاسی پررنگ‌تر می‌کند. می‌گفتند بعد از جنگ که سردار سپاه شدند، فهمیده‌اند خواست خدا بوده که در ارتش شاهنشاهی نمانند. خدا می‌خواسته که شهید شوشتری آن‌طور صادقانه به نظام جمهوری اسلامی خدمت کند.

راستی شما هیچ وقت با شهید کاظمی هم رابطه کاری و آشنایی قبلی داشتید؟

در مدت کوتاهی که سردار بزرگوار، حاج احمد آقا فرمانده نیروی زمینی شدند، سردار شوشتری جانشین ایشان بودند. سردار کاظمی و شهید شوشتری به یکدیگر خیلی احترام می‌گذاشتند. حاج احمد آقا یک انسان بسیار رئوف و مردمی بودند. یادم است روزی یک نفر به نام آقای جعفری که در قسمت تشریفات دفتر حاج احمد آقا کار می‌کرد، برای ایشان میوه برد. در را که باز کرد و





بنیانگذار این نظام مقدس، حضرت امام خمینی (ره) هم فرمودند: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد.

شهید شوشتری هم به تأسی از امام (ره)، تمام هدف، گفتار و نتیجه صحبت‌هایش این بود که اگر می‌خواهید موفق بشوید و به هدف اصلی‌تان برسید و آن شرافت و اقتدار را در دنیا داشته باشید، باید پشتیبان ولایت فقیه باشید؛ تا آسیبی به مملکت نرسد. ایشان همیشه به دیگران این توصیه را می‌کردند و می‌گفتند پایبند باشید.

از رابطه شهید شوشتری با زیردستان و سربازان و مراجعین و مردم گفتید. حالا دوست داریم بدانیم که رابطه این شهید بزرگوار با بالادستی‌های‌شان چگونه بوده است؟

غالباً شاید سن ایشان از دیگر فرماندهان ما بیشتر بود ولی من به‌شخصه از ایشان الگوبرداری می‌کردم. می‌گفتند کلمه «نظامی» از نظم گرفته شده و نظم هم شامل سلسله‌مراتبی می‌شود. سن در نظامی‌گری ملاک نیست، اصل اطاعت‌پذیری است. وقتی کسی را به عنوان فرمانده به شما پیشنهاد کردند، باید تابع باشید و از او اطاعت کنید. خود شهید شوشتری هم واقعا تابع بودند و سلسله‌مراتب نظامی را درخصوص تمام فرماندهانی که نسبت به ایشان ارشاد بودند، رعایت می‌کردند، حالا اگر سن آن فرد ارشد، کمتر هم می‌بود، اهمیتی نداشت، چون فرمانده ارشد را مقام معظم رهبری انتخاب می‌کردند. به هر حال از آن‌جا که شهید شوشتری تابع بود، با شهید کاظمی و دیگران هیچ مشکلی نداشت و از نظر کاری هم رابطه‌شان عالی بود.

فکر می‌کنم عکسی که حاج احمد آقا و آقای شوشتری در آن ایستاده‌اند، مربوط به زمانی می‌شود که حاج احمد آقا، فرمانده و آقای

شوشتری هم جانشین ایشان هستند. جالب این‌که سر آقای شوشتری در این عکس، با احترام کامل، رو به پایین است و فروتنانه چشم‌های‌شان را پایین انداخته‌اند. در واقع این عکس گویای عمل کردن ایشان به همان حرف‌های معروفی است که در مراسم معارفه سردار کاظمی گفته بود.

ولایت‌پذیری ایشان بی‌نظیر بود، احترام نظامی و سلسله‌مراتب نظامی را هم همیشه رعایت می‌کردند. عکسی هم در دفتر کار حاج آقا بود که عده‌ای از فرماندهان ایستاده و عده‌ای هم نشسته بودند. همه آن‌هایی که نشسته بودند، شهید شدند و آن‌هایی هم که ایستاده بودند، زنده هستند و حالا دارند خدمت می‌کنند. سردار شوشتری کمی از جمع، دورتر ایستاده است. یک روز که صحبت می‌کردیم، گفتم حاج آقا، تا به حال در این عکس دقت کرده‌اید؟ همه آن‌هایی که ایستاده‌اند، زنده هستند ولی شما از آن‌ها که ایستاده‌اند، اندکی فاصله دارید. ایشان گفتند: من احتمالا

یا شهید می‌شوم یا زنده می‌مانم! خدا رحمت‌شان کند، آدم شوخ طبعی بودند، روح پاک و لطیف و دل رئوفی داشتند.

طی پنج سالی که در خدمت شهید شوشتری بودید، چه تأثیراتی از ایشان گرفتید؟

من چند نکته را از سردار الگوبرداری کردم. یکی این‌که همیشه با زیردست خودت باید رئوف باشی، به او رحم کنی تا خدا به تو رحم کند. دوم این‌که تابع ولایت فقیه و همچنین ارشاد خودت باشی و سوم این‌که ورزش کنی و سلامتی‌ات را هیچ وقت به خطر نیندازی.

شهید شوشتری زحمات زیادی کشیده و خودسازی موثر و عمیقی کرده بودند، مجموعه این تلاش‌ها از شهید شوشتری یک عارف بزرگ و یک انسان متدین ساخته بود که هیچ‌گاه نماز شبش را ترک نمی‌کرد.

شهید شوشتری در حضور شما صحبتی راجع به عملیات مرصاد کرده بودند؟

خیر، ولی شنیده بودم که ایشان فرمانده آن عملیات بودند و برای عقب راندن منافقین خیلی زحمت کشیدند. سردار شوشتری یکی از فرماندهان برجسته این عملیات بودند و اگر تدبیرهای ایشان و کمک رزمندگان نبود، شاید آن روزها دچار مخاطراتی می‌شدیم، که خوشبختانه بساط دشمن به سرعت در هم کوبیده شد. شهید شوشتری حقا یک سردار

منضبط، مؤمن و وفادار بودند.

از شهادت ایشان برای ما بگویید.

من در زمان شهادت حاج آقای شوشتری واقعا سعادت نداشتم که در خدمت‌شان باشم. آن روزها در ستاد فرماندهی نیروی زمینی و در دفتر فرماندهی، به عنوان مسئول پرسنلی خدمت می‌کردم. ما در حال تدارک یک اردوی رزمی در محل بودیم، قرار بود اردویی رزمی برای بچه‌های سپاه تدارک ببینیم که خبر شهادت ایشان را به ما دادند. می‌دانستم این اتفاق بالاخره دیر یا زود می‌افتد، حیف بود که این مرد در رختخواب از دنیا رود. لیاقت ایشان، شهادت بود و باید شهید می‌شدند. اگر شهید نمی‌شدند، باید تعجب می‌کردیم. به خصوص که زحمات زیادی کشیده و خودسازی موثر و عمیقی کرده بودند، مجموعه این تلاش‌ها از شهید شوشتری یک عارف بزرگ و یک انسان متدین ساخته بود که هیچ‌گاه نماز شبش را ترک نمی‌کرد. وقتی با هم به مأموریت می‌رفتیم، متوجه می‌شدم که ایشان ساعت ۱۰ شب می‌خوابد و دو ساعت بعد بیدار می‌شود تا نماز شب بخواند. بعد تا ساعت دو بامداد، استراحت می‌کرد و ساعت چهار صبح برای قرآن خواندن بلند می‌شد. بعد از نماز صبح هم در محل کارش حاضر می‌شد. در مأموریت‌ها بعد از نماز صبح می‌گفت برویم به کارهای مان برسیم. وقتی می‌گفتم حاج آقا، شش صبح برای شروع کار زود است، می‌گفت باید سحرخیز باشیم تا بتوانیم به کارهای مان برسیم. البته ایشان کلا فردی کم خواب بودند و به ما هم توصیه می‌کردند که زیاد نخوابیم، می‌گفتند خواب آدم مؤمن کم است، هر وقت کم خواب شدی، متوجه می‌شوی که مؤمن شده‌ای، اخلاق خاصی داشتند.

درباره شهادت‌شان هم باید بگویم که سردار، از آن‌جا که فرمانده سپاه جنوب شرق کشور بودند، مسئولیت تأمین امنیت آن منطقه را برای یک همایش بر عهده داشتند و در همان مأموریت بود که به شهادت رسیدند. هدف اصلی حاج آقا خدمت‌رسانی به مردم سیستان و بلوچستان بود. البته در کنار همه کارهای سازمانی‌شان، ایشان قصد محرومیت‌زدایی از منطقه را داشتند؛ با تحقیقات فراوان به این نتیجه رسیده بودند که مهم‌ترین معضل سیستان بلوچستان، محرومیت است و این محرومیت باید در آن‌جا از بین برود، تا سیستان و بلوچستان، برای زندگی محل امنی بشود. به همین دلیل هم شهید شوشتری با سران و طوایف منطقه صحبت کرده بودند و آن‌ها هم پذیرفته بودند و قصد همکاری داشتند. وقتی هم که سردار، شهید شد، خیلی از سران سیستان و بلوچستان می‌گفتند ما یتیم شدیم!

آن‌ها حاج آقا را با تمام وجودشان پذیرفته بودند، البته ایشان هم خدمات زیادی کرده بود و آن‌ها را از نظر کاری، کشاوری، کمک‌های دولتی و تشکیلاتی به این باور رسانده بودند که اگر خودشان بخوانند، می‌توانند روی پای خودشان بایستند. آن همایش هم اساساً به همین منظور برپا شده بود تا طوایف منطقه جمع شوند و حرف‌های‌شان را بزنند، اما متأسفانه گروهک عبدالمالک ریگی که خدا لعنت‌شان کند،

شهید شوشتری علاقه خاصی به شهید استاد عبدالحسین برونسی داشتند و چون ایشان اهل مشهد بود و از زمان جنگ همدیگر را می‌شناختند، سفارش کرده بودند که اگر شهید شدم یا به هر نوعی به رحمت خدا رفتم، جنازه من را کنار مزار نمادین شهید برونسی دفن کنید.

می‌گفتند این‌ها مردان بزرگی بودند و اگر شهید نمی‌شدند، در حق‌شان ظلمی شده بود، چون لیاقت شهادت را داشتند. یا مثلاً بحث که می‌شد، می‌گفتند اگر جوان‌هایی که آن زمان به جنگ رفتند کوتاهی می‌کردند و به جنگ نمی‌رفتند، ایران هم به همان وضعیتی دچار می‌شد که عراق و افغانستان به آن دچار شده است، یعنی بیگانگان خیلی راحت می‌آمدند و در مسائل کشور دخالت می‌کردند یا این‌که منافقین کنترل کشور را در دست می‌گرفتند. هیچ وقت کسی خاطرات حاج آقا را ضبط نکرد؟

چرا، خیلی‌ها از مجلات و روزنامه‌های مختلف می‌آمدند اما حاج آقا تمایل زیادی به مصاحبه کردن نداشت، چون وقتش را نداشت اما هر وقت بچه‌های معاونت فرهنگی خودمان می‌آمدند، انجام مصاحبه را می‌پذیرفتند و خاطرات‌شان را از شهید برونسی و دیگر شهدا تعریف می‌کردند. البته هرچه درباره این شهید بزرگوار و دیگر شهدا نوشته شود، باز هم حق مطلب ادا نمی‌شود و نمی‌توان ادای دین کرد. ما فقط می‌توانیم راوی باشیم، چون آن‌ها آدم‌های گمنامی بودند که گمنام هم از دنیا رفتند. افسوس که مردم بعد از شهادت‌شان، آن‌ها را شناختند اما باز هم مردم شهیدایی مثل شهید تهرانی مقدم را نمی‌شناسند، در حالی که آن‌ها با هم کار می‌کردند و در جلسات مختلف همدیگر را می‌دیدند. اگر مردم قدر و ارزش این‌ها را ندانند، در حق شهدا ظلم شده است.

یک بار هم شهید شوشتری تعریف می‌کرد که وقتی جنگ تمام می‌شود، شهید صادق گنجی، که یکی از مظلوم‌ترین شهدای ماست و ایشان را در اوج مظلومیت و نامردی در پاکستان ترور کردند، شهید آوینی را در مجله سوره می‌بینند. هردوی آن‌ها فرهنگی بوده‌اند و وقتی صحبت می‌کنند، می‌گویند جنگ، دیگر تمام شده است، یکی از این دو بزرگوار می‌گوید بله، جنگ تمام شده ولی باب شهادت هنوز باز است. بالاخره هم همان می‌شود که ابتدا صادق گنجی، بعد مرتضی آوینی، بعد صیاد شیرازی و در ادامه نیز شهیدان لاجوردی و شوشتری و حالا هم شهید تهرانی مقدم و احمدی روشن به شهادت می‌رسند و قطاری که شهدای همبستگی و دیگر شهیدان گرانقدر در آن نشسته بودند، همچنان در حال حرکت است. ■

را به طور مفصل - یعنی از دوره کودکی تا زمان نحوه شهادت - برای او توضیح می‌دهد.

راجع به رابطه شهید شوشتری با بقیه شهدای همبستگی، شهیدانی همچون محمدزاده و عربی برای ما صحبت کنید.

شهید محمدزاده فرمانده قرارگاه ۱۱۰ سیستان و بلوچستان بودند. ایشان نیز فرمانده‌ای بزرگ، پاک و خنده‌رو بودند. طوری که هر وقت شهید محمدزاده را می‌دیدیم، می‌خندیدند. هیچ وقت ندیدیم ایشان به کسی که زیر دستش کار می‌کند، اخم کند یا با کسی تندی کند. به سردار شوشتری هم خیلی ارادت داشت، حاج آقا شوشتری مسن بودند و محاسن سفیدی هم داشتند، با این حال خیلی سرحال، شاد، با حالتی عرفانی و روحانی، و یک نظامی واقعی بودند. سردار شوشتری با کسانی که کنار ایشان کار می‌کردند، افرادی مثل شهید فرشاد شفیع زاده، شهید علی عربی یا شهید روح الله نوزاد، کسانی که به عنوان محافظ حاج آقا انجام وظیفه می‌کردند، می‌گفت و می‌خندید و خیلی راحت با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. حاج آقا آن‌ها را خیلی دوست می‌داشت، آن‌ها هم واقعا با جان و دل خدمت می‌کردند، نه برای پول یا دستوری که به آن‌ها داده می‌شد، بلکه اساسا به شهید شوشتری ارادت داشتند و از خدمت کردن به ایشان لذت



می‌بردند، چون خود حاج آقا باعث تقویت انگیزه جوان‌ها می‌شد، جوان‌ترها نیز وقتی می‌دیدند که سردار با آن سن و سال دارد خدمت می‌کند، به خودشان می‌گفتند چرا ما قرص و محکم نایستیم و خدمت نکنیم؟

کلاً به غیر از عملیات مرصاد آیا حاج آقا برای شما چیزی از حال و هوای سال‌های دفاع مقدس، شهدا و عملیات‌ها چیزی تعریف می‌کردند؟

معمولاً در زمان‌های استراحت، درباره این مسائل صحبت می‌کردیم، چون ما که جوان‌تر بودیم، در جنگ حضور نداشتیم اما حاج آقا از فرماندهانی مثل شهیدان زین‌الدین، همت و کاوه خاطرات زیادی داشتند و از آن‌ها خیلی یاد می‌کردند.

فهمیده بودند که این همایش تا چه اندازه به نفع جمهوری اسلامی است و حاج آقا و یاران ایشان را به شهادت رساندند و همه ما را داغدار کردند.

شما در مراسم‌هایی که در تهران و شهرستان برگزار شد، حضور داشتید؟

بله. من در بیشتر مراسم بودم. در تشییع جنازه‌ای که ستاد نیروی زمینی ترتیب داده بود هم از ابتدای کار حضور داشتم. آن‌جا بودم و کار می‌کردم، اما خیلی ناراحت بودم. قرار بود هرکس کارهای مراسم یکی از شهدا را انجام دهد، کار مراسم شهید علی عربی هم برعهده من بود.

پیکر پاک حاج آقا را کجاها تشییع کردند؟

جنازه مطهر حاج آقا را از ستاد نیروی زمینی در تهران تشییع کردند و بعد به مهرآباد رفتند، از آن‌جا هم پیکر ایشان را با هواپیما به مشهد بردند و در آن‌جا هم تشییع کردند. شهید شوشتری علاقه خاصی به شهید استاد عبدالحسین برونسی داشتند و چون ایشان اهل مشهد بود و از زمان جنگ همدیگر را می‌شناختند، سفارش کرده بودند که اگر شهید شدم یا به هر نوعی به رحمت خدا رفتم، جنازه من را کنار مزار نمادین شهید برونسی دفن کنید. شهید برونسی، انسان بزرگوار و عارف مهمی بودند و آقای شوشتری هم به این شهید بزرگوار و خانواده ایشان ارادت داشتند.

حالا هم که پیکر پاک شهید برونسی رجعت کرده، در مشهد مقدس مدفون هستند؟

بله، در بهشت رضا(ع). شهید شوشتری از خادمین افتخاری حرم امام رضا(ع) بودند. محل خدمت‌شان هم همیشه بالای سر قبر مطهر آقا امام رضا(ع) بود. ابتدا آستان قدس رضوی پیشنهاد داده بود که چون شهید شوشتری خادم افتخاری بوده‌اند، می‌توانند ایشان را در حرم امام رضا(ع) میز دفن کنند ولی طبق وصیت خودشان، این شهید عزیز کنار مزار شهید برونسی دفن شدند. جالب این‌که مدتی بعد از تدفین حاج آقا، جنازه شهید برونسی پیدا شد. فکر می‌کنم که جنازه شهید برونسی سال ۱۳۸۹ آمد. حاج آقا طرحی را در خصوص یادمان شهدا در مشهد پیگیری می‌کردند که پروژه بسیار عظیمی بود. به این صورت که اسم و عکس تمام شهدای خراسان در یک جا جمع شود. کلاً چندین سال بود که داشتند این مسأله را پیگیری می‌کردند، تا آن را به نتیجه برسانند و فقط منتظر افتتاح پروژه بودند اما مشکلاتی ایجاد می‌شد که این اتفاق نمی‌افتاد، تا این‌که سردار شوشتری شهید شد و پروژه با این شهادت، افتتاح شد. به نظر من آن پروژه معطل شهید شوشتری بود و از آن‌جا که خود شهید شوشتری کلنگ این پروژه را زده بود، شهادتش هم باعث افتتاح آن شد.

اسم و عکس شهید شوشتری هم آن‌جا هست؟

اسم و عکس مبارک شهید شوشتری به عنوان بزرگ‌ترین سردار آن پروژه در آن‌جا موجود است. این طرح در منطقه‌ای در مشهد اجرا شده، به این صورت که فضای بسیار بزرگی به نمایشگاه شهدا تبدیل شده و مخاطب، اسم هر شهیدی را که بیاورد، بلافاصله، رایانه‌ای مشخصات و بیوگرافی آن شهید



مظلوم‌تر از ایشان ندیدم...

■ نگاهی به یادگارهای شهید شوشتری در گفت و شنود

شاهد یاران با سید علی انواری، راننده همراه و محافظ شهید

درآمد

حاج آقای شوشتری خیلی پرمشغله و پرکار بودند. معمولاً بین ساعات ۵/۵ تا ۶ صبح از خواب بلند می‌شدند و تا ۱۰-۱۱ شب، یکسره مشغول فعالیت بودند. به جز آن هم معمولاً در بیش از یک جا سمت‌هایی را برعهده داشتند. سید علی انواری، راننده همراه و محافظ شهید در زمان حضور ایشان در مشهد مقدس، که اساساً توسط شهید شوشتری وارد نهاد مقدس سپاه شده، در فرصت کوتاهی که دست داد، تنها توانست به گوشه‌ای از یادگارهای این شهید عزیز بپردازد:

متولد چه سالی هستید و از چه زمانی با سردار بزرگوار شوشتری آشنا شدید؟

بنده متولد سال ۱۳۵۷ هستم و از سال ۱۳۷۸ به عنوان سرباز در دفتر فرماندهی لشکر ۵ نصر خراسان راننده سردار قدرت الله منصوری - جانشین شهید شوشتری - در مشهد بودم، در واقع سردار منصوری بعد از شهادت سردار شوشتری در زاهدان به جای ایشان به عنوان فرمانده قرارگاه قدس معرفی شدند. ناگفته نماند که بعد از مدتی که در خدمت سردار منصوری بودم، این سعادت را هم داشتم که به تنایب، خدمت خود سردار بزرگوار شوشتری هم می‌رسیدم.

چه مدت سرباز بودید؟

تا سال ۱۳۷۹ سرباز بودم و بعد از اتمام خدمت مقدس سربازی بنده، آقای شوشتری به عنوان فرمانده قرارگاه حمزه(ع) رفتند ارومیه، به علاوه این که در مشهد نیز دفتری تشکیل شد که امورات قرارگاه حمزه(ع) در غرب کشور را در مشهد مقدس پیگیری می‌کردیم. در این زمان، آقای محمد وارسته مسئول دفتر شهید در مشهد بودند و من هم

می‌کردند؟

ایشان در طی این سال‌ها فقط گاهی پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها را در مشهد نزد خانواده خود بودند، تازه، در همین دو روز آخر هفته نیز ما حاج آقا را به جاهای مختلفی می‌بردیم، مثلاً صبح‌های پنج‌شنبه، بین ساعات ۵/۵ تا ۶، ابتدا ایشان را می‌بردیم به جلساتی که در شرکت سپاد برگزار می‌شد.

شرکت سپاد چیست؟

این شرکت فقط مختص منطقه خراسان است و از ابتدا به پیشنهاد خود شهید و نیز یک سری از بزرگان و سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خراسان تشکیل شد و هدفش تأمین معیشت رزمندگان خراسانی بود. یعنی تعدادی از اینارگران و رزمندگان را که در زمان دفاع مقدس کمتر رسیده بودند سر خانه و زندگی خود باشند و در

ایشان در طی این سال‌ها فقط گاهی پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها را در مشهد نزد خانواده خود بودند، تازه، در همین دو روز آخر هفته نیز ما حاج آقا را به جاهای مختلفی می‌بردیم.

زمینه فعالیت‌های اقتصادی کمتر کاری کرده بودند، تحت پوشش قرار می‌داد تا این عزیزان بتوانند با سرمایه‌گذاری مطمئن در شرکت سپاد، آینده خود و اهل و عیالشان را تأمین کنند. به ابتکار شهید شوشتری هدف اصلی تأسیس شرکت سپاد همین بود.

یادم است یک روز بنده خدایی از دوستان که در طول سفر داخل ماشین بود، از حاج آقا سؤال کرد که آیا برای شما سخت نیست که خودتان آن‌جا در

به عنوان یک نیروی بسیجی در همین دفتر مشغول به کار شدم. ضمن این که خود حاج آقای شوشتری پیشنهاد کردند و در واقع به من دستور دادند که جذب سپاه شوم.

در واقع شما افتخار سپاهی بودن خود را از شهید شوشتری دارید.

بله، منتها بنده از طریق قرارگاه حمزه(ع) در ارومیه وارد سپاه شدم، یعنی چون خود حاج آقا آن‌جا تشریف داشتند، به واحد گزینش سپاه آذربایجان غربی دستور جذب مرا دادند.

القصد، بنده تا فرودین سال ۱۳۸۱ به عنوان بسیجی در دفتر مشهد مشغول بودم که در این سال، به دوره‌های آموزشی رفتم و رسماً سپاهی شدم. یک سال آموزش ما طول کشید تا این که ۱۳۸۲ مجدداً برگشتم مشهد و در این‌جا به همراه آقای وارسته، در خدمت سردار سرلشکر شهید نورعلی شوشتری بودیم.

کلا سیره کاری شهید شوشتری، یک روز از صبح تا شب، چگونه بود؟

حاج آقای شوشتری خیلی پرمشغله و پرکار بودند. معمولاً بین ساعات ۵/۵ تا ۶ صبح از خواب بلند می‌شدند و تا ۱۰-۱۱ شب، یکسره مشغول فعالیت بودند. به جز آن هم معمولاً در بیش از یک جا سمت‌هایی را برعهده داشتند. به عنوان مثال آقای شوشتری دقیقاً از سال ۱۳۷۹ که از نظر کاری از مشهد مقدس تشریف بردند، به ترتیب به قرارگاه حمزه(ع) رفتند و بعد با حفظ سمت جانشینی فرمانده نیروی زمینی، در قرارگاه قدس زاهدان مشغول به کار شدند. البته تا زمان شهادتشان در ۱۳۸۸، خانه و زندگی این سردار شهید و بزرگوار در مشهد بود ولی مأموریت‌ها و محل کارشان در تهران، زاهدان و - آن اوایل هم - در ارومیه بود.

چگونه به زندگی خانوادگی خود رسیدگی



شهرهای دور هستید و خانواده‌تان در مشهد مقدس هستند؟
ایشان چه جوابی دادند؟
اتفاقاً بنده فکر می‌کنم که این پاسخ دادن به پرسش، جواب برخی پرسش‌های دیگر شما را نیز روشن سازد. در واقع چون تمام هم و غم حاج آقای شوشتری شامل همین چیزها بود، به آن بنده خدا جواب دادند: چون این شرکت‌ها در مشهد تشکیل شده و خود من پیگیر امورات همه آن‌ها هستم، اگر روزی خانواده‌ام را از مشهد مقدس با خودم ببرم، ممکن است کسانی از عزیزان رزمنده که در این شرکت‌ها سرمایه گذاری کرده‌اند، از آینده کاری این شرکت‌ها نومید و دلسرد شوند. در واقع شهید شوشتری می‌خواست به این ترتیب فداکاری کند و آن عزیزان ناامید نشوند.
در روایت‌تان از شرکت‌های دیگر سخن گفتید. این شرکت‌های دیگر،

شامل چه مجموعه‌ها و جاهای دیگری بود؟
نام یکی از آن‌ها شرکت امید سپاد بود و نام دیگری هم شرکت احیاء صنایع خراسان. همه این‌ها نیز وظیفه‌شان همانی بود که خدمت شما عرض کردم. داشتم می‌گفتم که روزهای پنج‌شنبه بعد از اتمام جلسه و رسیدگی به امور مربوط به شرکت سپاد، می‌رفتم جلسه کنگره سرداران شهید استان خراسان، که ماحصل تلاش‌های آن روز سردار شهید شوشتری الان به صورت «مجمع فرهنگی آیه‌ها» درآمده و قابل بازدید عموم است.
این مجمع چه چیزهایی دیدنی‌ای دارد؟

● شهید شوشتری معمولاً در پیش از یک جا سمیت‌هایی را برعهده داشتند. دقیقاً از سال ۱۳۷۹ که از نظر کاری از مشهد مقدس تشریف بردند، به ترتیب به قرارگاه حمزه (ع) رفتند و بعد با حفظ سمت جانشینی فرمانده نیروی زمینی، در قرارگاه قدس زاهدان مشغول به کار شدند

ورودی مجمع، دربرگیرنده ماکت وسیعی از عملیات کربلای پنج است. یعنی دقیقاً از قبل از عملیات، از پشت خط مقدم، سنگرهای انفرادی خودی تا عمق جبهه دشمن در منطقه وسیعی در این مجموعه به نمایش گذاشته شده است.
این کار هم به ابتکار شهید شوشتری انجام شد؟
بله، چون ایشان در عملیات کربلای پنج خیلی دخیل بودند و این عملیات یکی از عملیات‌های

● می‌گفت اگر روزی خانواده‌ام را از مشهد مقدس با خودم ببرم، ممکن است کسانی از عزیزان رزمنده که در این شرکت‌ها سرمایه گذاری کرده‌اند، از آینده کاری این شرکت‌ها نومید و دلسرد شوند. در واقع شهید شوشتری می‌خواست به این ترتیب فداکاری کند و آن عزیزان ناامید نشوند.

شاید صدها اثری است که آن بزرگوار از خود به یادگار گذاشت. در حالی که در طول یک دهه‌ای که بنده با سردار شهید شوشتری بودم، مظلوم‌تر از ایشان فرماندهی ندیدم. به همین دلیل به حاج آقای وارسته این پیشنهاد را مطرح کردم که بیایم خودمان حد اقل یک وبلاگ تهیه کنیم و این نکات و خاطرات مربوط به شهید را بنویسیم تا حفظ شود و به یادگار بماند...

البته فکر خوبی است ولی چرا خودتان می‌خواهید دست به کار شوید و صبر نمی‌کنید توسط نهادهای ذیربط و تخصصی انجام شود؟

چون معمولاً این نهادهای تخصصی می‌روند و با بزرگان مصاحبه می‌کنند و کسی سراغ کوچک‌ترهایی مثل بنده نمی‌آید. به هر حال این خاطرات فرار است و ما هم قرار گذاشته‌ایم که إن شاء الله این کار را به سامان برسانیم.

موفق باشید.
متشکرم. ■

مهم رزمندگان عزیز خراسانی بود که به پیروزی نیز منجر شده بود. حاج آقا به قدر زیادی نسبت به ساخت و نگهداری از ذره ذره این ماکت‌ها وسواس داشتند. البته ماکت‌های نشان دهنده منطقه عملیاتی فوق، در مقیاس کوچک‌تری نسبت به منطقه واقعی ساخته شده و مجتمع آیه‌ها در جاده سنتو یا همان بزرگراه شهید کلانتری امروزی، شروع می‌شود و تقریباً تا پای دامنه ارتفاعات مشرف بر این جاده امتداد می‌یابد.

مجمع آیه‌ها همچنین چند سوله بزرگ دارد. به عنوان مثال این سوله‌ها شامل یک سالن بزرگ مخصوص برگزاری همایش و نیز یک سالن خیلی بزرگ هستند که نمایشگاهی به نام «نمایشگاه آدم تا هبوط» در داخل آن احداث شده است. در طراحی و اجرای همه این بخش‌ها از نظرات مستقیم حاج آقا به خوبی استفاده شده است، به نحوی که شما وقتی وارد این نمایشگاه می‌شوید، ابتدا از پلکان ماکت کشتی نوح (ع) بالا می‌روید، بعد از آن سمت که از کشتی پیاده می‌شوید، با صحنه بت شکنی حضرت ابراهیم (ع) مواجه می‌شوید. سپس وارد فضای مسجدالحرام، یعنی ماکت کعبه در مقیاسی بزرگ می‌شوید. بعد وارد صحرای کربلا می‌شوید. سپس به مسجد شام می‌رسید که حضرت زینب (س) خطبه معروف خود را در آنجا ایراد فرمودند و در نهایت وارد کوچه‌های انقلاب نیز به سرزمین هشت سال دفاع مقدس می‌رسیم، که با ماکت‌ها و طرح‌های حجمی مختلف، ماهیتی از واقعیت‌های دفاع مقدس را به بیننده عرضه می‌کنند.

در واقع یکی از یادگارهای پرشمار شهید شوشتری، همین مجموعه است، که در نوع خود در کل کشور اسلامی‌مان بی‌نظیر است.
بله، به قول شما تازه این، فقط یکی از ده‌ها و



رویایی که به تحقق پیوست...

سیره شهید شوشتری در گفت و شنود شاهد یاران با
سرهنگ بازنشسته پاسدار حسین نصرالله زنجانی

درآمد

شهید شوشتری به خوبی توانسته بود محوریت فرهنگی سپاه را در سیستان و بلوچستان به اثبات برساند. همچنین توانسته بود یک مسیر بسیار خوب، درخشان و ماندگار را با یک وحدت بین نیروهای منطقه شکل دهد. حادثه‌ای هم که اتفاق افتاد و ایشان را شهید کرد، به گفته دوستان بسیار زیادی که آنجا شاهد این اتفاق بودند، رویداد بسیار بزرگ و بی نظیری در منطقه بوده است...

سرهنگ بازنشسته پاسدار حسین نصرالله زنجانی، مسئول سابق بخش ادبیات بنیاد حفظ و آثار دفاع مقدس سپاه، که همچنان به کار پژوهش در امر دفاع مقدس مشغول است، در این گفت و گو (که به کوشش فاطمه شیرازی به سامان رسیده) برای ما از شهید شوشتری می گوید:

شهید شوشتری را اولین بار کی شناختید و کجا دیدید؟

خداوند متعال در برپاداشتن خاطره و یاد شهدا لطف فراوانی به ما عطا فرموده و امیدوارم بتوانیم در شناخت آن عزیزان بیش از پیش کوشا باشیم. آشنایی من با شهید شوشتری به سال ۱۳۶۵ برمی گردد، زمانی که نوجوان بودم و به جبهه رفته بودم. من به منطقه فاو، قرارگاه تیپ الغدیر در قرارگاه قدس اعزام شده بودم. در مأموریت دوم و سومم از طریق تیپ الغدیر به غرب اعزام شدم و این داستان به عملیات بیت المقدس دو در زمستان سال ۱۳۶۶ منتهی شد، یعنی دقیقاً زمانی که تیپ الغدیر از قرارگاه قدس انتقال داده شده بود. من که آن زمان بیشتر از ۱۵ سال نداشتم، در واحد اطلاعات عملیات تیپ الغدیر مشغول بودم و به دلیل تعداد زیاد گردان‌ها، این موضوع که ما زیر نظر کدام قرارگاه هستیم، موضوعیت نداشت. از آنجا که بحث‌های هماهنگی اطلاعات عملیات معمولاً بین یگان‌ها و با همکاری آن‌ها صورت می گرفت، بنده متوجه شدم که قرارگاه تیپ الغدیر مأمور به قرارگاه نجف شده است و فرماندهی این قرارگاه را شخصی به نام حاج آقای نورعلی شوشتری بر عهده دارد. اسم سردار شوشتری از همان‌جا در خاطر من ماند، تا این که بعدها در روزنامه جمهوری

اسلامی مقاله‌ای نوشته شد به نام «از خرمشهر تا خرمشهر» که گفته می شد آن را همین حاج آقای شوشتری نوشته است. نامگذاری این مقاله به «از خرمشهر تا خرمشهر» چه علتی داشت؟

این مقاله به تفاوت برخورد رژیم عراق با پرسنل نظامی اش و رفتار فرماندهان دفاع مقدس با رزمندگان و نیروهای ایرانی‌ای که در جنگ حضور داشتند، می پرداخت. موضوعاتی از این قبیل که چه امکاناتی در اختیار فرماندهان عراقی قرار داشته، در حالی که اسباب و اثاثیه فرمانده یکی از لشکرها را به این دلیل که مدتی، اجاره خانه‌اش را پرداخت نکرده بود از خانه بیرون ریخته بودند، مورد بحث این مقاله بود. درست یادم هست که بچه‌ها در آن زمان می گفتند نوشتن این مقاله، کار سردار شوشتری بوده است.

این نوشته چه تأثیر خاصی بر شما گذاشته بود؟ این مقاله به موضوع جالبی پرداخته بود. کلاً بررسی تفاوت نگاه‌ها در دو سوی جنگ برای من خیلی جالب بود؛ این که ما هم قبل و هم بعد از جنگ با نیروهای مان تعامل کردیم و آن‌ها چه می کردند. به هر حال این علاقه به حاج آقای شوشتری کماکان در بنده حفظ شد و وقتی که در سال ۱۳۷۰، در دانشگاه مشهد قبول شدم، آن‌جا فهمیدم که سردار شوشتری، بنیانگذار یگان رزم سپاه پاسداران خراسان و فرمانده بسیاری از فرماندهان دفاع مقدس بوده است. به عنوان مثال ایشان در خراسان، بنیان‌گذار قرارگاه سلمان بودند، همان قرارگاه مشترکی که در عملیات بیت المقدس شکل گرفته بود. مدتی بعد، حاج آقای شوشتری قرارگاه نجف را نیز مدیریت کرد.

همواره شخصیت سردار شوشتری برای من قابل توجه بود تا این که شنیدم حضرت آقا ایشان را در سال‌های آخر، یعنی شش سال قبل از شهادت‌شان، به عنوان فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) مأمور کردند. از آنجا که خود من به نحوی یک «کردستانی» و اهل این خطه به حساب می‌آیم،

همیشه به موضوع کردستان علاقه‌مندم و تأثیرات و اصلاحاتی که ایشان با مدیریت‌شان در قرارگاه حمزه سیدالشهدای سپاه ایجاد کردند، در کنار فعالیت‌های نظامی، فرهنگی و عقیدتی ایشان را دنبال می‌کردم. به همین دلیل مرتباً اخبار و اتفاقاتی را که با حضور و مدیریت حاج آقای شوشتری در سپاه کردستان و آذربایجان غربی می‌افتاد، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادم. نحوه مدیریت و نگاه ایشان به موضوع اقوام کرد، برخوردشان با گروهک‌ها و اقوام کردستان و کلاً تعاملی که با مردم منطقه داشتند، برای من بسیار مهم بود. برایم جالب بود فردی به این منطقه آمده که مدیریتش در دفاع مقدس صرفاً نظامی بوده و پیش از این، لشکر پنج نصر خراسان، قرارگاه نجف و دیگر یگان‌های سپاه را فرماندهی می‌کرده است. البته آمدن ایشان به قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) با وجود آن حجم از تحرکات دشمن، منشأ حرکات خوبی شد. حتی

● در مقاله‌ای شهید شوشتری
● به تفاوت برخورد رژیم عراق
● با پرسنل نظامی اش و رفتار
● فرماندهان دفاع مقدس با
● رزمندگان و نیروهای ایرانی‌ای
● که در جنگ حضور داشتند،
● می‌پرداخت. موضوعاتی از این
● قبیل که چه امکاناتی در اختیار
● فرماندهان عراقی قرار داشته...

خدای ناکرده شما بعد از ۱۲۰ سال نباشید، این خاطرات ارزنده، زیر خاک می‌رود... بعد هم عرض کردم ما اصلاً دنبال این نیستیم که شما از خودتان حرف بزنید، بلکه می‌خواهیم شما مشاهدات‌تان را از دفاع مقدس و سپاه بگویید. به هر حال ایشان راضی شدند و به هم‌رمز و مسئول دفترشان گفتند که شماره من را یادداشت کند. متأسفانه با وجود اخذ رضایت ضمنی از سردار شوشتری، من بعد از آن روز، آن طور که باید و شاید، این مسأله را پیگیری نکردم. تا این که سال بعد که دبیر جشنواره «ربع قرن» دفاع مقدس بودم، یک روز صبح که داشتم برای شرکت در یک جلسه به محل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌رفتم، از اخبار رادیو شنیدم که سردار شوشتری و جمعی از همراهان ایشان در یک عملیات تروریستی در منطقه «پیشین» سیستان و بلوچستان به شهادت رسیده‌اند. من در آن روز احساس کردم جزو کسانی هستم که در حق حاج آقای شوشتری کوتاهی کرده‌ام؛ نه تنها من؛ بلکه همه آن‌هایی که بعضاً گاهی در حوزه جمع‌آوری خاطرات فرماندهان و رزمندگان دفاع مقدس و بازماندگان نهضت امام کبیر(ره) اهمال کرده و می‌کنیم.

شهید شوشتری، وظیفه‌اش را در تاریخ انقلاب به نحو احسن و اکمل و اتم ایفا کرد و متأسفانه امثال من بودیم که نخواستیم و نکردیم و شرح آن تجربیات بی‌ظنیر و بی‌بدیل در عرصه‌های مختلف را از زبان خود ایشان، در اختیار نسل بعدی کشور قرار ندادیم.

امروز و پس از شهادت ایشان، نگاه شما به این شهید عزیز چگونه است؟

شهید شوشتری که یک فرد روستایی زحمتکش از روستاهای حوالی بین سبزواری و نیشابور بود، آمد و در نهضت امام(ره) ایفای نقش کرد، با آن که ایشان به آن صورت، تحصیلات آکادمیک و منظم کلاسیک نداشت، اما خودش را در نهضت امام(ره) به خوبی نشان داد. شهید شوشتری همراه با شهید بابارستمی به شکل‌گیری سپاه در استان خراسان کمک کرد. شهید شوشتری با شروع دفاع مقدس و اتفاقات کردستان، به این استان آمدند و آن نقش بزرگ را ایفا کردند. تازه همه این‌ها به غیر از این است که شهید شوشتری در شکل‌گیری چندین یگان در دفاع مقدس نقش اساسی داشتند. به هر حال ما نتوانستیم خاطرات، مشاهدات و تجربیات گرانقدر ایشان را برای نسل بعد و به جا ماندگان این قوم به یادگار بگذاریم و هرچند که این کارهای معدود انجام شده هم چراغ راه ما خواهد بود، ولی به دلیل کم‌کاری‌های ما مسلماً شاهد پازل‌های خالی زیادی در تاریخ دفاع مقدس و انقلاب خواهیم بود. این فرصت خوبی است که جوان‌های کشور را به طرف همه آن‌هایی که از حماسه بزرگ دفاع مقدس، چیزی در سینه دارند، سمت و سو بدهیم، تا لا اقل بیش از این دچار خسران نباشیم و حسرت نخوریم. این حسرت را من به شدت بعد از شهادت شهید شوشتری احساس کردم و حالا



کردند، اما من چون از برگزارکنندگان جلسه بودم، متأسفانه به خوبی نمی‌توانستم در صحبت‌های‌شان دقت کنم. بعد از جلسه خدمت‌شان رسیدم و گفتم جناب حاج آقای شوشتری، آقای کاظمی شهید شدند، در حالی که ما خاطرات چندانی از ایشان در دسترس نداریم. تنها چیزی که از شهید کاظمی باقی مانده، نوار مصاحبه دو ساعته‌ای است که در آن هم با شرم و حیا و فروتنی صحبت کرده‌اند؛ اما مطلب خاصی از مشاهدات شخصی ایشان از جنگ برای نسل‌های بعدی به جا نمانده است. من از شما خواهش می‌کنم عنایت بفرمایید و وقتی تعیین بفرمایید که ما لاقبل به این نوع خاطرات شما بپردازیم. ایشان نگاهی به بنده کردند و چون تا پیش

شهید شوشتری که یک فرد روستایی زحمتکش از روستاهای حوالی بین سبزواری و نیشابور بود، آمد و در نهضت امام(ره) ایفای نقش کرد، با آن که ایشان به آن صورت، تحصیلات آکادمیک و منظم کلاسیک نداشت، اما خودش را در نهضت امام(ره) به خوبی نشان داد.

از آن، من را ندیده بودند، پرسیدند شما چه کاره هستید؟ گفتم من مسئول بخش ادبیات بنیاد حفظ و آثار دفاع مقدس سپاه هستم، اگر شما این مرحمت را به ما داشته باشید، خوشحال می‌شویم. ایشان گفتند من بنا ندارم چیزی بگویم و دوست هم ندارم تا زنده هستم از من حرفی زده شود. من مقداری جسارت به خرج دادم و گفتم جناب سردار، اگر

بعضی از گروه‌های ضد انقلاب رسماً اعلام کردند که دیگر حرکت مسلحانه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی نخواهند داشت و برخی دیگر، بحث تسلیم شدن را پیش کشیدند. مدیریت خوب حاج آقای شوشتری در برخورد با اشرار و ضد انقلاب نشان می‌داد که نظام جمهوری اسلامی، نظام قدرتمندی است و حرکت مسلحانه آن‌ها راه به جایی نخواهند برد. نحوه تعامل ایشان با گروه‌های ضد انقلاب و از طرف دیگر جایگاهی که حاج آقای شوشتری در قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) برای خودشان تبیین کرده بودند، برای من بسیار زیبا و حائز اهمیت بود؛ تا این که بعدها شنیدم ایشان جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه شده‌اند. ملاقات مهم من با سردار شوشتری در همین زمان اتفاق افتاد که تقریباً می‌توان گفت سال ۱۳۸۷ بود، زمانی که سه سالی می‌شد سردار حاج احمد کاظمی به شهادت رسیده بود و سردار شوشتری، کماکان جانشین فرمانده نیروی زمینی بودند، در همین سال بود که ایشان را در مشهد ملاقات کردم. آن جلسه به یادمانی، برای بزرگداشت شهید علیرضا عاصمی تشکیل شده بود که اهل کاشمر و مسئول تخریب قرارگاه خاتم الانبیا(ص) در دوران دفاع مقدس بود. معمولاً از ایشان به عنوان بنیانگذار تخریب نام برده می‌شود. به هر حال ما در مشهد یادواره‌ای برای شهید عاصمی زاده برگزار کردیم و آقای شوشتری به عنوان سخنران در آن یادواره صحبت کردند.

شهید شوشتری در آن سخنرانی چه گفتند؟

یادی از شهید عاصمی زاده کردند و به جایگاه شهدا و زمینه‌های زنده کردن یاد آن‌ها پرداختند. نکته جالب آن یادواره، این بود که در آن زمان، اولتیماتوم‌هایی به عنوان تهدید نسبت به جمهوری اسلامی مطرح می‌شد و ایشان بحث آمادگی دفاعی نیروهای نظامی را به خوبی مطرح و ۲۰ دقیقه در این باره سخنرانی

و سازه‌های عمرانی خوبی در منطقه شروع شود. به علاوه شهید شوشتری با نگاه اشتغال‌زایی از یک طرف، پروژه‌هایی را که مربوط به سپاه بود و از طرف دیگر، پروژه‌های ملی را، به آن منطقه سوق داده بود تا بحران بیکاری را در آن‌جا برطرف کند. فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی‌ای هم که شروع شده بود، اهمیت بسیار زیادی داشت و شهید شوشتری به خوبی توانسته بود محوریت فرهنگی سپاه را

● شهید شوشتری همراه با شهید ● بابرستمی به شکل‌گیری سپاه در ● استان خراسان کمک کرد. شهید شوشتری با شروع دفاع مقدس و اتفاقات کردستان، به این استان آمدند و آن نقش بزرگ را ایفا کردند.

در آن‌جا به اثبات برساند. شهید شوشتری همچنین توانسته بود یک مسیر بسیار خوب، درخشان و ماندگار را با یک وحدت بین نیروهای منطقه شکل دهد. حادثه‌ای هم که برای ایشان اتفاق افتاد و ایشان را شهید کرد، به گفته دوستان بسیار زیادی که آن‌جا شاهد این اتفاق بودند، رویداد بسیار بزرگ و بی‌نظیری در منطقه بوده است.

از چه نظر؟

به این دلیل که شهید شوشتری برگزاری و برپایی همایش‌های منطقه‌ای مشترک بین قبایل و مذاهب مختلفی را که در منطقه وجود دارد، شروع و این فضا را ایجاد کرده بود که این افراد کنار هم بنشینند و خود نیز با آن‌ها صحبت می‌کرد. می‌توان گفت که شهید شوشتری در آن روزها و در آن جلسات، انس و الفتی میان همه برقرار کرده بود و این موضوع، برای اشراک داخلی، فضای بسیار ناامنی را ایجاد کرده بود. دشمن در این فکر بود که اگر این مسیر ادامه پیدا کند، فرصت ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی را از دست می‌دهد و نهایتاً هم تصمیم به حذف فیزیکی شهید شوشتری گرفت. قصد دشمن این بود که نمی‌خواست آن همبستگی و وحدت و همدلی در کشور تداوم پیدا کند و برنامه، آرزو و استراتژی حضرت امام(ره) پیاده شود.

البته ایشان به آرزوی ۳۰ ساله‌شان رسیدند، چراکه همیشه می‌گفتند دوست دارم با شهادت از دنیا بروم. وقتی من با یکی از دوستان که از فرماندهان گردان لشکر خراسان است، مصاحبه می‌کردم، می‌گفتند: شهید شوشتری، دو سه هفته قبل از شهادت‌شان به ملاقات آقای دوستی که در بستر بودند، می‌رود و در آن ملاقات به آقای دوستی می‌گویند که دوری از دوستان شهیدم برای من خیلی سخت است و آرزو دارم به دوستانم پیوندم. در نهایت هم دیدیم که رؤیای این سردار بزرگوار، به تحقق پیوست و ایشان به بهترین وجهی به دیدار حضرت دوست شتافتند؛ خوش به سعادت‌شان... ■

در سفری به سیستان و بلوچستان رفتم. این سفر، اندکی طولانی‌تر از زمان پیش‌بینی شده، یک هفته طول کشید و خوشبختانه در طول آن یک هفته، توانستم درباره دفاع مقدس، خاطرات انقلاب و شاید مهمتر از همه نقش شهید شوشتری در سپاه با اقتشار مختلف مردم آن‌جا صحبت کنم. در این صحبت‌ها بود که فهمیدم چرا حضرت امام(ره) به دنبال این بودند که ما مشترکات اخلاقی و ملی‌مان را بیشتر مورد توجه قرار دهیم، آن‌ها را برجسته‌تر کنیم و بر اساس آن برجستگی‌هایی که در این حوزه وجود دارد، بتوانیم اختلافات خودمان را به حداقل برسانیم و بر دشمن مشترک‌مان فائق بیاییم. تدقیق در زمان و مکان و نیازسنجی‌ای که شهید شوشتری به تبع اخلاق‌شان در منطقه سیستان و بلوچستان داشتند، برای من بسیار جالب بود. احساس کردم این شهید، درحالی که یک سال و نیم در سیستان و بلوچستان بودند و هم‌زمان با آن هم جانشین نیروی زمینی سپاه بودند و آن مسئولیت بزرگ را داشتند، با این حال، خیلی خوب توانسته بود سرشاخه‌هایی را که مردم به آن‌ها اعتماد دارند، شناسایی کنند. شهید شوشتری سراغ «مولوی»های اهل تسنن رفته بود، آن‌ها را نسبت به مشترکات مذهبی و معنوی این دو مذهب آشنا کرده و در این باره با آن‌ها صحبت کرده بود، به همین دلیل نیازهای آن‌ها و فضای منطقه را کاملاً می‌دانست.

بنا بر این شهید شوشتری چهره‌ای است که در امر تقریب مذاهب فعال بوده است.

بله و جالب این که در این سفر ما افتخار داشتیم در همان اتاقی مستقر بودیم که شهید شوشتری در آن زندگی می‌کرد. به هر حال ایشان نسبت به خدمات رسانی به مردم محروم منطقه هم عنایت داشت و با این‌که این مسأله، وظیفه سپاه نیست ولی تلاش‌های سپاه و مدیریت ایشان، باعث شده بود که ساخت

امیدوارم آن کوتاهی، با زحماتی که شما در شاهد یاران و دوستان دیگر در جاهای دیگر می‌کشید، به نحوی و تا حدی جبران شود. هر چند که خاطرات خود شهید شوشتری؛ آن هم از زبان اول شخص؛ چیز دیگری از کار درمی‌آید...

از فعالیت‌های شهید شوشتری در کردستان گفتید، آیا از رابطه این بزرگوار با شهید ناصر کاظمی و شهید بروجردی چیزی می‌دانید؟

متأسفانه اطلاع آنچنانی ندارم. این هم جزو حسرت‌هایی است که بر دلم ماند، چون به طور قطع و یقین اگر آن موقع که شهید شوشتری تقریباً راضی به مصاحبه شده بودند، از کارهای دیگرم می‌زدم و خدمت‌شان می‌رسیدم، قطعاً دامنه بحث‌های ما به ذکر این دو شهید عزیز هم می‌کشید. خب، در کردستان ما نیروهایی جوان و حتی نوجوان بودیم و آقای شوشتری از نسل اول رزمندگان دفاع مقدس بودند. معمولاً نسل‌ها در دوران دفاع مقدس «سه سال به سه سال» تعریف می‌شود. ما تقریباً آخرین نسلی بودیم که به دلیل یک کنج‌کاو مفرط و لطف خدا وارد اطلاعات عملیات جبهه شدیم و با نام و رفتار فرماندهان دفاع مقدس آشنایی پیدا کردیم، خوشبختانه بعد از جنگ هم توانستیم در این باره مطالعه کنیم.

می‌دانیم که حضرت امام(ره) از همان روزهای اول انقلاب، بر امر مهم همبستگی و وحدت تأکید داشتند و نکته جالب هم این است که شهید شوشتری و شهدای همراه ایشان شهدای همبستگی نام گرفته‌اند. به نظر شما شهادت ایشان و شهدای همراه‌شان چه پیامی را برای همه ما در بردارد؟

اتفاقاً جالب است بدانید که بنده شش ماه بعد از شهادت شهید شوشتری، برای این‌که می‌خواستم خاطرات بعضی از رزمندگان را جمع‌آوری کنم،



شهادت؛ آرزوی دیرینه‌اش بود...

گفت و شنود شاهد یاران با محمد جعفر سعیدی

درآمد

شهید شوشتری آن روز هنگام قرائت زیارت عاشورا بسیار گریه کردند. نزد همه بچه‌ها می‌گفتند که خدایا، الان مدت‌هاست که خدمت من در سپاه تمام شده و یکی دو سال هم اضافه مانده‌ام، منتها هنوز به آرزوی اصلی خودم در سپاه نرسیده‌ام، آرزویم این است که شهید شوم و به یاران سفر کرده خود پیوندم...



شوند. همین چند روز پیش نیز یکی از دوستان به همه گفت بچه‌ها، اصلاً این حرف‌ها را نزنید، هیچ وقت نگویید می‌خواهیم بازنشسته شویم، ما بعد از شهادت سردار شوشتری به این نکته رسیدیم که هنوز جای خدمت در سپاه هست، هنوز جای خدمت برای ما هست، هر وقت هم که خدمت‌مان را تمام کنیم، ان‌شاءالله به آن درجه‌ای که دوست داریم - شهادت - می‌رسیم. به نظر بنده هم این درجاتی که الان روی دوش ما هست چیز خاصی نیست و نمادین است، درجه رفیعه، آن است که خداوند مرگ طبیعی را شامل حال‌مان نکند...

به یاد می‌آوردید که شهید شوشتری از خاطرات سال‌های دفاع مقدس خود چیزی برای شما گفته باشند؟

بنده اصلیتیم یاسوجی و بزرگ شده شیراز هستم. یادم است که یک بار خاطره‌ای از بچه‌های تیپ ۴۸ خط یاسوج در زمان جنگ گفتند. ایشان می‌گفتند آن‌ها خیلی بچه‌های

وقتی کسی را صدا می‌زد می‌گفت: «بیم» که اصطلاحی خراسانی است. آن روز موقع تحویل سال، صورت تک تک سربازها را بوسید، یعنی این قدر خاکی و صمیمی و واقعاً خودمانی بود.

حتماً وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید، سریعاً به یاد آن صحبت‌ها و آرزویی که برآورده شد، افتادید.

یقیناً. البته شهادت ایشان برای همه ما چندان دور از انتظار نبود، از جمله برای من یکی که می‌دانستم در چهره این آدم غیر از شهادت چیز دیگری نیست. همیشه تنها آرزویی که بیان می‌کرد شهادت بود. حتی یک بار یادم است در سخنرانی‌ای که در مجتمع فتح المبین داشت، این جمله را گفت که تنها چیزی که دوست دارم از طرف خداوند شامل حالم شود، فقط شهادت است و این آرزوی دیرینه من است و هیچ آرزوی دیگری غیر از این ندارم که البته هنوز هم دیر نشده است... جدای از این روحیه و این شهادت طلبی، یک رفتار عاطفی با بچه‌ها داشت و خیلی خاکی بود.

اساساً اگر بخواهیم از یک پاسدار شایسته الگو برداری کنیم، ایشان است. شهید شوشتری واقعاً یک پاسدار به تمام معنا بود.

در واقع بنده از مجموعه فرمایش‌های شما این‌گونه برداشت و استنباط می‌کنم که در حال حاضر و در این روزگار اگر بخواهیم راجع به شهیدانی صحبت کنیم که در نخستین سال‌های دفاع مقدس به شهادت رسیدند - مثل شهید جهان آرا و شهید بروجردی - و حدس بزنیم که اگر تا این سال‌ها زنده بودند، کجا بودند و چه جایگاهی داشتند؟ می‌توانیم تا حدی چهره آن عزیزان را در سیمای شهید شوشتری تجسم کنیم. ایشان در حقیقت یکی از سرداران بزرگ دفاع مقدس بودند که تا ۲۱ سال بعد همچنان ماندند و روزگار جدید و سال‌های پس از جنگ و دو دهه بعد را هم دیدند و ما توانستیم احوال یکی از همان جوان‌هایی که آن کارهای بزرگ را دادند درک کنیم؛ جوانانی که با کمترین تجربه و دانش و البته با بزرگ‌ترین از خود گذشتگی‌ها؛ چنان حماسه‌هایی را خلق کردند.

البته من خودم بچه جبهه و جنگ نبوده‌ام ولی برخی دوستانی را می‌بینم که می‌گویند دوست دارند بازنشسته

شهید شوشتری را چه مدت می‌شناختید؟

شهید بزرگوار شوشتری را حدوداً طی چهار سال آخر عمر بابرکتش که همچنان در نیروی زمینی جانشین فرمانده نیروی زمینی بود و گاه و بی‌گاه در صبحگاه مشترک، در جاهای دیگر و سایر مراسم‌ها، در اکثر برنامه‌هایی که در جریان بود و بنده خودم حضور مستقیم داشتم، می‌دیدم.

ارتباطاتی که با همدیگر داشتید چگونه بود؟

البته ما کجا و جایگاه رفیع ایشان کجا... ولی خاطره خوبی که از شهید بزرگوار شوشتری دارم، این است که یک بار دقیقاً ایام عید بود و ایشان زمان سال تحویل، تمام بچه‌ها را در میدان صبحگاه - در کنار مقبره شهدا - جمع کردند همه ما در کنار ایشان زیارت عاشورا خواندیم.

منظورتان مقبره شهدای گمنام دفاع مقدس است؟

بله، تعداد شش تن از شهیدان گمنام‌مان که بعد از جنگ پیکر پاک‌شان را آوردند. مقبره نورانی این عزیزان درست در کنار میدان صبحگاه واقع است و شهید شوشتری درست در زمان تحویل سال بچه‌ها را جمع کردند و زیارت عاشورا خواندند. و اگر اشتباه نکنم سال ۱۳۸۸ بود؛ یعنی آخرین نوروزی که ایشان در قید حیات دنیوی بودند. شهید شوشتری آن روز در مورد شهدای گمنام صحبت‌های خیلی خوبی داشتند؛ مبنی بر این‌که این‌ها همه چیزشان را برای انقلاب گذاشتند و رفتند و هیچ نام و نشانی هم از خودشان باقی نگذاشتند.

از خصوصیات شهید شوشتری برای ما بگویید.

ایشان خیلی عاطفی بودند و آن روز هنگام قرائت زیارت عاشورا بسیار گریه کردند. نزد همه بچه‌ها می‌گفتند که خدایا، الان مدت‌هاست که خدمت من در سپاه تمام شده و یکی دو سال هم اضافه مانده‌ام، منتها هنوز به آرزوی اصلی خودم در سپاه نرسیده‌ام، آرزویم این است که شهید شوم و به یاران سفر کرده خود پیوندم. همچنین گفتند که در طول این سی سال به همه اهدافی که داشتم رسیدم اما آرزوی دیرینه من شهادت بود که هنوز به آن نرسیده‌ام، الان هیچ‌گونه نیاز خاصی ندارم و فقط آرزویم این است که شهید شوم.

جالب است که ارتباط و رفتارش حتی با سربازها و نیروهای درجات پایین سپاه، خیلی خوب و گرم و صمیمانه بود. همیشه این اصطلاح را بر زبان داشت که

● ارتباط و رفتارش حتی با سربازها و نیروهای درجات پایین سپاه، خیلی خوب و گرم و صمیمانه بود. همیشه این اصطلاح را بر زبان داشت که وقتی کسی را صدا می‌زد می‌گفت: «بیم» که اصطلاحی خراسانی است. آن روز موقع تحویل سال، صورت تک تک سربازها را بوسید

بی‌ریایی بودند و در آن منطقه جنگی که برف زده بود، سرشان را پایین می‌انداختند و کارشان را می‌کردند.

همین طور که داشتیم می‌رفتیم، شهید شوشتری گریه می‌کرد و می‌گفت من می‌دانم که بچه‌های ما در زمان جنگ چه کشیدند... آن روز سال تحویل هم واقعاً روز خیلی جالبی بود، شاید در تمام عمرم و طی چند سالی که که از خدا عمر گرفته‌ام، هیچ یک از ایام عید به اندازه عید آن سال به بنده خوش نگذشته، چون هم در کنار این شهید بزرگوار زیارت عاشورا خواندیم و هم این‌که بچه‌ها را نصیحت می‌کرد که مثلاً زیاد به مادیات اهمیت ندهید.



برسیم. می گفت هیچ گاه ناامید نشوید، سی سال که چیزی نیست، زشت است که ما بگوییم فقط سی سال برای نظام خدمت می کنیم. می گفت سی سال که تمام می شد، در سی سال دوم را هم باید این راه را ادامه دهیم، تا زمانی که شهید شویم. یعنی می گفت زمینه ها را این قدر باید خوب و دقیق فراهم کنیم که شهید شویم.

فقط یک فرجام برای کارش می دید.

بله و آن هم شهادت بود.

همیشه در صبحگاهها برای شما سخنرانی می کرد؟

اکثراً به مراسم صبحگاه می آمد و هر مناسبتی که در پیش بود، درخور همان مناسبت برای بچه ها صحبت می کرد.

مضمون سخنرانی ها و صحبت های بیشتر شامل چه چیزهایی بود؟

مضمون سخنرانی های ایشان هم بیشتر بر محور معنویات دور می زد، همیشه بچه ها را نصیحت می کرد و می گفت صرف اینکه هر روز صبح بیایید این جا و بعد که ساعت کاری تان تمام شد بروید، فایده ای ندارد، بلکه رسالتی بر دوش ماست که باید آن را به صورت تمام و کمال به صاحبش تحویل دهیم.

نکته دیگری که شهید شوشتری زیاد به آن اهمیت می داد، نماز اول وقت بود. می گفت اگر نماز خود را اول وقت بخوانید، به مراتب عالی می رسید.

در سخنرانی ها، شیوه بیان و حالت های ایشان چگونه بود؟

ما در حال حاضر دو تا از برنامه های ایشان را داریم که هر وقت آن ها را نگاه می کنیم، بغض می کنیم. حتی بچه من که ایشان را ندیده و فقط یک بار در مراسم خانوادگی سپاه حضور داشته، امکان ندارد این فیلم را ببیند و گریه نکند، فکر کنید که یک پسر شش ساله که وقتی شهید شوشتری را از نزدیک دیده، فقط چهار ساله داشته، می گوید بابا! چقدر آدم خوبی بود! این سردار شهید تا این اندازه تأثیر گذار بود، وای به حال همزمان ایشان که کنارش بودند و از ایشان خاطره های فراوانی دارند. اگر می بینید گریه نمی کنند و بر سر خود نمی زنند، به دلیل اعتقادات معنوی شان است و گرنه همه ما از فقدان سردار، عقده بزرگی بر دل مان است. ما کم آدمی را از دست نداده ایم، آدم بزرگی را از دست دادیم؛ بی جایگزین و بی جانشین. ■

کار را انجام دهید، بی درنگ می پذیرفتند.

در واقع شهید شوشتری چون همه هشت سال دفاع مقدس را در جبهه ها مانده و جنگ را به طور کامل دیده بود، از افراد همه مناطق ایران خاطره و شناخت داشت.

خب، ایشان در زمان جنگ ظاهرآ تنها در یک نقطه نبوده، بلکه در تمامی نقاط جنگی کشور حاضر بوده...

روایت خود را از شهادت ایشان برای ما بگویید.

دقیقاً یادم است که یک روز قبل از این که به جنوب شرق بروند ایشان را دیدم. آن جا برنامه هایی داشتند و طی مدت کوتاهی که به منطقه رفته بودند، کارهای خیلی خوبی انجام داده بودند، به طوری که کارهای ایشان برای خود فرماندهان این جا هم خیلی به چشم می آمد. هر چیزی که می خواستند انصافاً شهید شوشتری در اختیارشان می گذاشت. یادم است روزی که فردا صبح آن سردار شوشتری شهید شد یا حتی یک روز قبلش، یکی از نیروهای دفتر ایشان آمدند و من - که تا یک سال پیش در معاونت دیگری بودم - به چشم خود دیدم که نامه این سردار بزرگوار را آورده و در آن درخواست هواپیما برای عزیمت به مأموریت کرده بودند.

یک یا دو روز بعد از آن نیز خبر شهادت ایشان را شنیدم. نکته مهم در بحث شهادت شهید شوشتری این است که ایشان از نظر تجملاتی - حتی در بحث نظامی - هم کسی نبود که بیاید و برای خودش اسکورت بگذارد.

گویا با داشتن چنان جایگاهی با همه افراد ملاقات می کرد...

بله، همیشه در اتاق ایشان به روی همه افراد باز بود. سردار این قدر بزرگوار بود که هر کسی هر کاری با ایشان داشت، به مشکلاتش به دقت گوش می داد و کارش را پیگیری می کرد.

در مورد جایگاه ایشان در کنار شهید کاظمی و سایر شهدای عزیز نیروی زمینی برای ما بگویید.

در همین نیروی زمینی ما شاید پانزده روز یک بار نیز شهید شوشتری را نمی دیدیم، خب، ایشان جانشین فرماندهی نیرو بود و مدام به جنوب شرق و نقاط دیگر می رفت. در عین حال که آن قدر گرفتار و در حال مأموریت بود، در تمام مدتی که این سردار بزرگوار را می دیدیم نیز در بحث نظامی و ورزشی در نیروی زمینی خیلی فعال بود. مدام به کوهنوردی می رفت. واقعا درس بزرگی که از شهید شوشتری گرفتم و تکیه کلام همیشگی اش این بود که می گفت ما هنوز جا داریم تا به اهدافی که می خواهیم،

شاید الان هم اگر از خانواده آقای شوشتری بپرسید ایشان را به اندازه یارانش نشاناسند؛ باور کنید این گونه است؛ آقای شوشتری را همزمانش بهتر می شناسند؛ از هر کسی حتی با درجات پایین تر سؤال کنید؛ اشک در چشمانش جمع می شود...

ایشان کسی بود که ارزشی به تجملات نمی داد، می گفت ماها این خانه هایی که داریم، مثل کپرهایی می ماند که در مسافرت بین راه در آن ها ساکن می شویم؛ منظورش این بود که هرگاه بین راه چادری می زنیم، موقتی است و به سرعت آن را جمع می کنیم و می رویم و خانه اصلی ما خانه آخرت است، پس زیاد به مادیات ارزش ندهید. نصیحت های خوبی برای بچه ها می کرد و بچه های نیروی زمینی هم به عنوان یک پدر به ایشان نگاه می کردند. این طور نبود که بخواهد پرستیژ نظامی خشکی داشته باشد یا بخواهد خودش را یک جوری نشان دهد، البته آدم بانظمی بود و هیچ وقت آقای شوشتری را نمی دیدیم که با یک لباس نامرتب در «نیرو» ظاهر شود؛ همیشه پوتین هایش «گتر» کرده بود.

یعنی یک نظامی کامل و واقعی بود.

بله، ظاهرآ ایشان خدمت سربازی اش را در ارتش گذرانده و بعد از انقلاب وارد سپاه شده بود، واقعا ما هر چه درباره شهید شوشتری بگوییم کم گفته ایم.

آن خاطره ای که آن روز راجع به رزمندگان یاسوج گفتند اتفاقی بود یا اینکه اصلیت شما را می دانستند؟

با من که احوالپرسی کردند، گفتند اصلیت تان مال کجاست؟ گفتم بنده یاسوجی هستم، بعد گفتند بچه های یاسوج را من می شناسم که در آن برهه از جنگ خیلی زحمت می کشیدند و بی ریا و پا به کار بودند، هر موقع به شان می گفتیم فلان

- **یادم است در سخنرانی ای که در**
- **مجتمع فتح المبین داشت، این**
- **جمله را گفت که تنها چیزی که**
- **دوست دارم از طرف خداوند شامل**
- **حالم شود، فقط شهادت است و**
- **این آرزوی دیرینه من است و هیچ**
- **آرزوی دیگری غیر از این ندارم که**
- **البته هنوز هم دیر نشده است...**

